

مجموعه مقالات اقتصادی – سیاسی

م.الف (ناصر پایدار)

مجموعه مقالات اقتصادی – سیاسی

م. الف (ناصر پایدار)

چاپ زمستان ۱۴۰۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۵.....	سرمایه داری ایران و تعمیق بحران اقتصادی
۳۹.....	سرمایه جهانی و خاورمیانه
۸۹.....	اقتصاد سیاسی و بحث «تورم»
۱۱۱.....	خاورمیانه، مناقشات درون بورژوازی جهانی و موقعیت رژیم ایران
۱۳۵.....	جنبش کارگری و گفتمان دولت گذار
۱۵۷.....	بورژوازی جهانی و سرنوشت جنگ سوریه
۱۷۹.....	مصاحبه با «نگاه» در مورد شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاضر در ایران
۲۳۳.....	جنبش کارگری ایران و جمهوری اسلامی
۲۶۵.....	کارگران، وفور مبارزه و دستاورد ناپیدا

سرمایه‌داری ایران و تعمیق بحران اقتصادی

اکتبر ۲۰۱۶

حسن روحانی در نطق سالانه خود در نهاد موسوم به «سازمان ملل» به وضعیت اقتصادی روز ایران اشاره کرده است و از رشد چهار و چهار دهم درصدی سخن رانده است!! اینکه او این رقم را از کجا آورده است هیچ معلوم نیست. اما تولید توهم امر ذاتی سرمایه، وارونه‌نمایی سیره سرشتی بورژوازی و سرهم‌بندی جعلیات نیاز تمامی حاکمان سرمایه برای سنگین‌سازی کفه قوا به نفع باند خویش در پهنه منازعات درون ساختار قدرت است. در باره وضعیت روز اقتصاد سرمایه‌داری ایران چند سطر پائین‌تر صحبت می‌کنیم اما پیش از آن برای تشخیص صحت و سقم دعوی رئیس دولت اسلامی بورژوازی کافی است به چند نکته از زبان افراد، ارگان‌ها و منابع رسمی رژیم گوش دهیم. اتاق بازرگانی تهران با تأکید بر رشد منفی غالب بخش‌های اقتصاد در سال ۹۴ و صفر بودن کل رشد اقتصادی این سال، بالاترین میزان رشد احتمالی سال ۹۵ را بین شش دهم تا نه دهم درصد پیش‌بینی کرده است. مرکز پژوهش‌های مجلس اسلامی سرمایه و کمیسیون اقتصادی مجلس نیز در آخرین گزارش خود به دنبال شرح پاره‌ای از تنگناهای مهم اقتصادی دامنگیر جمهوری اسلامی، با بیشترین احتیاط، از احتمال یک رشد اقتصادی پائین‌تر یا بالاتر از ۱ درصد سخن رانده است. سایر نهادهای رژیم همین داده‌ها را تکرار کرده‌اند. بانک جهانی در گزارش آوریل امسال خود رشد اقتصادی یک ساله میان مارس ۲۰۱۵ تا مارس ۲۰۱۶ ایران را ۰٫۵ درصد ارزیابی کرده است و بالاخره کارشناسان صندوق بین‌المللی پول در اسناد منتشره این نهاد بر همین ارقام انگشت نهاده‌اند. در مورد میزان اعتبار این پیش‌بینی‌ها نیز گفتن یک نکته، بسیار روشن‌گر خواهد بود. حداقل در فاصله زمانی میان بحران اقتصادی عالمگیر سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۸ تا امروز، اکثریت قریب به اتفاق برآوردهای آماری و ارزیابی‌های انجام گرفته از سوی معتبرترین انستیتوهای اقتصادی بین‌المللی یا دولت‌های اروپا و امریکای شمالی، در باره

رشد اقتصادی کشورها، هیچ کدام به واقعیت نپیوسته و یک، به یک نکول شده اند. در تمامی این موارد رشد واقعی به صورت چشمگیری از میزان پیش بینی شده این نهادها کمتر بوده است. تکلیف آنچه مرکز آمار ایران یا هر مؤسسه دیگر آمارگیری جمهوری اسلامی منتشر می‌سازد بسیار روشن است. فاصله میان این آمارها با واقعیت‌ها به طور معمول از شرق تا غرب است. گفتنی است که همه این بنگاهها و ارگان‌ها رشد اقتصادی معادل صفر سال ۱۳۹۴ را بالاتر از ۵ درصد برآورد کرده و در رسانه‌های مختلف انعکاس داده بودند. به تمامی این مؤلفه‌ها یک نکته دیگر را هم اضافه کنیم. این که ادعای روحانی حتی مورد تأیید هیچ کدام از همین نهادها و مراجع و منابع رسمی دولت اسلامی بورژوازی هم نیست.

به سراغ موقعیت اقتصادی سرمایه‌داری ایران در وضعیت روز یا در شرایط بعد از «برجام» برویم. پیش از شروع بحث باید به نکاتی پایه ای و صد البته بسیار عام و تا سرحد امکان مختصر، در مورد نشانه‌های خروج چرخه اقتصاد سرمایه‌داری یک کشور از ورطه بحران، رابطه این خروج با آنچه بورژوازی «رشد اقتصادی سالانه» می‌نامد و نبود هیچ گونه ارتباط الزامی میان این حالت‌ها، با بهبود احتمالی وضعیت معاش، میزان مزد و امکانات اجتماعی توده‌های کارگر بپردازیم.

اگر بحران با فعلیت یافتن گرایش نزولی نرخ سود یا پیشی گرفتن واقعی نرخ انباشت سرمایه از نرخ تولید ارزش اضافی به وقوع می‌پیوندد، خروج از بحران نیز علی‌الاصول باید با از سرگیری گسترده روند انباشت، سبقت جوئی آشکار نرخ اضافه ارزش‌ها از نرخ پیش ریز سرمایه‌ها، ظهور نرخ سودهای متعارف پاسخگوی نیاز بازتولید و خودگستری سرمایه اجتماعی، تشکیل مؤثر سرمایه‌های الحاقی و انکشاف عرصه‌های لازم انباشت آن‌ها، خود را به نمایش بگذارد. بحران‌ها در طول دوره دوام خود، اگر با خیزش رادیکال، طبقاتی و ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر آستانه انقلاب نگردند، به طور معمول پهنه کارزار سرمایه برای عبور از پیچ و خم پالایش‌های گسترده درونی و چالش تنگناهای

سر راه بقای خود خواهند شد. سرکشی آثار اقتصادی این پالایش‌ها و چالش‌ها است که بازگشت موج بحران و شروع دوره رونق را اعلام می‌دارد. تصفیه وسیع سرمایه‌هایی که به دلیل سطح نازل بارآوری کار اجتماعی قادر به ارزش‌افزایی و بازتولید خود نشده‌اند، بلعیده شدن شمار کثیر سرمایه‌های کوچک توسط رقبای بزرگتر خود، ادغام هر چه افزون‌تر سرمایه‌ها در هم، تمرکز بیش از پیش تراست‌ها و کنسرن‌های بزرگ صنعتی، تجاری و مالی، استفاده مؤثر و گسترده سرمایه از دستاوردهای نوین تکنیک، ارتقاء بسیار چشمگیر بارآوری کار اجتماعی در سطح قابل توجهی از حوزه ارزش‌افزایی سرمایه اجتماعی و مانند این‌ها از جمله این آثار و نشانه‌ها هستند. پایان بحران ممکن است زیر فشار عواملی مانند ارتقاء کارساز بارآوری کار اجتماعی و افزایش اجباری ترکیب ارگانیک سرمایه‌ها، با رونق چشمگیر اشتغال همراه نباشد، اما ظهور سطحی از این رونق یا بروز احتیاج بارز سرمایه به نیروی کار نیز یک شاخص متعارف عقب‌نشینی هر بحران اقتصادی است. بورژوازی خروج از بحران را با آغاز مجدد «رشد اقتصادی» توضیح می‌دهد. دخل و خرج بخش‌های مختلف صنعت، معدن، کشاورزی، دامداری، نفت و گاز، آب و برق، جنگل، تجارت، هتل و رستوران، حمل و نقل، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، واردات و صادرات، مؤسسات مالی و بانکی و نظایر اینها را در طول سال یا هر پرپود زمانی دیگر محاسبه می‌کند. هزینه‌های هر بخش را از درآمدها و عایدات آن کسر می‌نماید. از طریق همین محاسبات به محصول اجتماعی سالانه یا آنچه را که «تولید ناخالص داخلی» می‌نامد، دست می‌یابد. افزایش و کاهش این آخری را با رشد مثبت و منفی اقتصادی مشخص می‌سازد و رشد مثبت را گواه خروج از بحران، کساد، رکود و سایر عنوان‌های رایج اقتصاد سیاسی خود می‌بیند. یک نکته مهم در این گذر آنست که وقوع هر بحران اگر آستانه عروج پویه پیکار ضد بردگی مزدی جنبش کارگری نشود، قطعاً خانه خرابی، بیکاری، فقر، فلاکت و بی‌خانمانی بسیار گسترده توده‌های کارگر را

در پی دارد اما خروج سرمایه‌داری از بحران به خودی خود، مطلقاً متضمن هیچ کاهش‌ی در هیچ کدام این بلیه‌ها و سیه روزی‌ها برای کارگران نمی‌باشد.

با ملاحظه این نکات کلی، وارد بحث اصلی شویم. بر اساس گزارش اتاق بازرگانی تهران و به نقل از منابع آماری بانک مرکزی جمهوری اسلامی، حجم تولید ناخالص داخلی کشور (محصول اجتماعی کل کار و تولید سالانه) در سال ۱۳۹۰ با کاهش شش و هشت دهم درصدی در قیاس با سال پیش مواجه گردیده است و میزان آن از رقم ۲۶۰۹ تریلیون ریال در سال ۱۳۸۹ به ۲۱۵۸ تریلیون در سال ۱۳۹۰ سقوط کرده است. روند این کاهش در سالهای بعد تداوم یافته است. آن گونه که در سال ۱۳۹۱ به ۲۰۱۲ تریلیون ریال و سپس در سال ۱۳۹۲ تا رقم ۱۹۷۳ تریلیون ریال پائین آمده است. گزارش بانک مرکزی اضافه می‌کند که منحنی این تغییرات در سالهای ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ سیر صعودی پیموده و به ترتیب تا ۲۰۳۱ تریلیون و ۲۰۴۵ تریلیون ریال بالا رفته است. بر اساس ادعای بانک مرکزی ایران، اقتصاد سرمایه‌داری در این دو سال نرخ رشد‌های ۳ درصد و هفت دهم درصدی را تجربه نموده است. همه این ارقام را در نظر بگیریم و کمی آن طرف تر به گوشه دیگری از همین گزارش و سایر اسناد منتشر شده این معتبرترین مؤسسه آماری، پژوهشی رژیم نظر اندازیم. بانک مرکزی می‌گوید که نرخ تشکیل سرمایه ثابت در سرمایه‌داری ایران در طول سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ به ترتیب تا ۱۷ درصد و منهای یازده و نیم درصد به ورطه سقوط رفته است. معنای زمینی این داده‌ها آن است که در دو سال بالا، با اینکه ظاهراً محصول اجتماعی کار و تولید سالانه رشد داشته است اما چرخه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران نه فقط شاهد هیچ ریالی سرمایه الحاقی یا انباشت و سرمایه گذاری جدید نبوده است که حتی به صورت بسیار خیره کننده ای از مقدار آن در قیاس با سال و سال‌های پیش کاسته شده است. به بیان دیگر سرمایه اجتماعی کل کشور نه فقط رشد نداشته است که شاهد وقوع یک فرسایش و استهلاک ۱۷ درصدی بوده است. صریح تر بگوئیم، نرخ

رشد ۳ درصدی سال ۱۳۹۳ در معادلات واقعی اقتصادی و زمینی خود، نه رشد که غرق شدن و فرو رفتن هر چه ژرف تر در ورطه بحران را بانگ می‌زند. این پدیده بسیار کلیدی و مهمی است که باید زوایای مختلف آن را توضیح داد. اما پیش از آن، داده‌های موجود در جدول زیر را بیشتر بررسی کنیم.

رشد تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی (درصد و سهم ماشین آلات و ساختمان به واحد درصد و به قیمت ثابت سال ۱۳۸۳

سال رشد تولید ناخالص داخلی (قیمت بازار) رشد تشکیل سرمایه ثابت ناخالص ماشین آلات ساختمان

۱۶,۸۰	۱۷,۰۲	۲۴,۶۰	۲,۴	۱۳۸۰
۱۷,۹۷	۲,۲۹	-۶,۶۸	۸,۱	۱۳۸۱
۳,۹۲	۴,۶۲	۶,۳۷	۸,۶	۱۳۸۲
۱,۴۵	۷,۲۳	۷,۹۰	۴,۳	۱۳۸۳
۶,۹۶	۱,۲۰	۴,۶۵	۴,۲	۱۳۸۴
۱,۲۷	-۰,۷۸	-۱,۴۰	-۵,۷	۱۳۸۵
۲۱,۴۸	۰,۷۲	۱۱,۱۴	۹,۱	۱۳۸۶
۱۷,۴۷	۳,۲۵	۱۰,۹۸	۹	۱۳۸۷
۴,۲۴	۱,۱۳	۲,۹۴	۲,۳	۱۳۸۸
۱,۰۲	۳,۴۱	۳,۸۵	۶,۶	۱۳۸۹
۱,۳۱	۲,۹۲	۳,۵۱	۳,۷	۱۳۹۰
۱۶,۴۱	-۱۶,۳۰	-۲۳,۸۰	-۶,۶	-۱۳۹۱
۱,۷۲	-۶,۱۹	-۶,۸۰	-۱,۹	-۱۳۹۲
۲۷,۳	-۲,۵	۷	۰,۷	۱۳۹۳
۱۶,۴	-۱۵	-۱۵,۶	-۰,۴٪	۱۳۹۴

منبع: اخذ شده از گزارشات بانک مرکزی ایران، گزارش مجلس شورای اسلامی و اتاق بازرگانی تهران

میانگین رشد تولید ناخالص داخلی به قیمت بازار در طول این ۱۴ سال اندکی بیش از ۳ درصد است. در منابع آماری تا کنون منتشر شده رژیم اطلاعاتی پیرامون محاسبه این ارقام با نرخ ثابت یکی از سال‌های پیش از آن و به طور مثال سال ۱۳۸۳ که مبنای محاسبات همین جدول است یافت نمی‌شود. یک چیز در اینجا بسیار روشن است. اگر ابعاد تأثیر سیر صعودی بسیار پرشتاب قیمت‌ها در این سال‌ها را بر روی نرخ رشد گزارش شده هر سال مورد نظر قرار دهیم به احتمال بسیار زیاد میانگین رشد این ۱۴ سال نه مثبت که منفی خواهد بود. در مورد نرخ انفجاری افزایش قیمت‌ها که بورژوازی آن را «تورم» می‌نامد و اثرات آن بر این محاسبات، در همین نوشته حاضر به مناسبت و البته بسیار به اختصار نکاتی را خواهم گفت اما عجلتاً بررسی داده‌های مندرج در جدول را دنبال کنیم. پیش تر گفته شد که بارزترین و تعیین کننده ترین شاخص نرخ رشد واقعی سالانه سرمایه‌داری هر کشور را باید در چرخه تولید و ارزش افزایی سرمایه اجتماعی یا کل سرمایه‌های آن جامعه جستجو نمود. وقتی از سرمایه و شیوه تولید سرمایه‌داری صحبت به میان است باید به خاطر داشت که در اینجا هدف تولید صرفاً سرمایه و افزایش تا سرحد ممکن خود سرمایه است. به همین دلیل رشد سالانه سرمایه‌داری سوای رشد ابعاد سرمایه اجتماعی چیز دیگری نخواهد بود. اینکه رشد سرمایه اجتماعی را در کدام فاکتورها جستجو کنیم نیز پاسخ ساده است. طول و عرض سرمایه الحاقی سالانه یکی از مهم ترین این معیارها است. بر اساس آنچه در جدول می‌بینیم بخش ثابت سرمایه ای که هر سال به کل سرمایه اجتماعی اضافه گردیده است در طول این ۱۴ سال به طور کلی، از رشدی معادل ۲ و دو دهم درصد برخوردار بوده است اما چند و چون این رقم جای حرف فراوان دارد. در این مورد به توضیح چند نکته زیر بسنده می‌کنیم.

۱. در میان اجزاء تشکیل دهنده سرمایه الحاقی این سال ها، عظیم ترین نرخ رشد به حوزه ساختمان اختصاص دارد. (بیش از ۳۰ درصد برای کل مدت و اندکی بالاتر از ۲ درصد در هر سال). آنچه که به ماشین آلات و به طور خاص جزء استوار سرمایه الحاقی مربوط می شود، در طول تمامی ۱۴ سال کمی بیشتر از سه و نیم درصد بوده است که متوسط سالانه آن حتی به بیست و پنج صدم (۰،۲۵) درصد هم نمی رسد.

۲. اسناد بانک مرکزی که منبع اصلی گزارشات سایر مؤسسات از جمله اتاق بازرگانی است به حجم استهلاك سالانه بخش فیکس کل سرمایه ثابت کشور اشاره ای ننموده است. محاسبه این استهلاك می تواند داده های مربوط به میزان و نرخ تشکیل سرمایه ثابت در این دوره را مورد تأثیر جدی قرار دهد. محاسبه ای که نتیجه آن، تنزل کاملاً چشمگیر رقم ۲ درصد به سطحی نامعلوم اما به هر حال بسیار پائین تر خواهد بود. وقتی از تشکیل سرمایه ثابت سالانه سخن می گوئیم یک نکته بسیار مهم، محاسبه نوسانات ارزشی اجزاء متشکله این بخش سرمایه زیر فشار رشد سالانه تکنولوژی و مدرانیزاسیون صنعتی است. فرض کنیم، کار اجتماعاً لازم نهفته در کل سرمایه ثابت یا بخش فیکس آن، در یک سال معین معادل رقم S باشد. اگر نظیر همین ماشین آلات و ابزار تولید یا مصالح و افزار متشکله سرمایه استوار در سال بعد، ما به ازاء کار اجتماعاً لازم کمتری شود معنایش آن خواهد بود که ارزش کل این بخش سرمایه اجتماعی تنزل کرده است. میزان کاهشی که فشار آن باید در محاسبه نرخ رشد یا افت سرمایه ثابت سالانه ملحوظ گردد.

۳. اگر همه موارد بالا را در نظر گیریم و تأثیرات کاهشی آنها بر ارقام مربوط به رشد سالانه نرخ تشکیل سرمایه ثابت را وارد محاسبات خود سازیم. یک راه بیشتر باقی نمی ماند. اینکه رشدی وجود نداشته است و چه بسا سرمایه اجتماعی ایران مستقل از نوسانات سالانه در مجموع نه فقط قادر به چالش بحران نگردیده است که عمیق تر و

کوبنده تر در ورطه بحران فرو رفته است. شتاب و شدت این سقوط در طول ۴ سال اخیر از یک سوی کاملاً غیر قابل انکار است و از سوی دیگر حتی ابعاد انفجاری یافته است. رشد « تولید ناخالص داخلی این سالها منفی شش و شش دهم درصد در سال ۱۳۹۱، منفی حدود ۲ درصد در سال ۹۲، هفت دهم درصد برای سال ۹۳ و بالاخره صفر در سال ۹۴ گزارش گردیده است. اقلامی که میانگین آنها حول محور منفی ۲ درصد چرخ می‌خورد. این سقوط فزاینده و پرشتاب وقتی به حوزه تشکیل سرمایه ثابت سالانه می‌رسد از این نیز بسیار کوبنده تر می‌گردد. گزارش بانک مرکزی می‌گوید که این نرخ در فاصله میان ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ به طور متوسط شاهد یک رشد منفی یا سقوط ۱۱ درصدی بوده است. به بیان دیگر از شروع دهه حاضر خورشیدی تا امروز نرخ تشکیل سرمایه ثابت در حوزه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران نه فقط هیچ رشدی نداشته است که یک فرسایش و کاهش کوبنده ۱۱ درصدی را تحمل نموده است. یک نکته قابل تعمق در همین رابطه اینکه منحنی تغییرات نرخ تشکیل سرمایه ثابت در این سال‌ها هیچ تبعیت مستقیمی از افزایش و کاهش محصول اجتماعی سالانه کار و تولید نیز نشان نمی‌دهد. به طور مثال در سال ۱۳۸۰ در حالی که نرخ رشد اقتصادی کمی از ۲ بالاتر بوده است افزایشی حدود ۲۵ درصد در میزان سرمایه الحاقی مشاهده می‌شود. عکس این حالت در رابطه با سال ۱۳۸۵ اتفاق افتاده است. در این سال نرخ رشد اقتصادی ۵ و هفت دهم درصدی با تراز منفی یک و چهار دهم درصدی نرخ تشکیل سرمایه ثابت همراه شده است. هر کدام از این پدیده‌ها و رخدادها طبیعتاً توضیح خاص خود را دارند اما اساس بحث ما در اینجا غوطه وری به شدت هلاکت بار سرمایه‌داری ایران در منجلاب بحران از یک سوی و فقدان افق پیش روی بورژوازی برای هر میزان موفقیت در چالش و پالایش این بحران می‌باشد. به رویه‌های دیگر تعمیق بحران نگاه کنیم.

حساب جاری کشور یا به زبان واقعی، حساب جاری سرمایه‌داری ایران در سال ۹۴

نسبت به سال ۹۳ بالغ بر ۳٪، ۴۳ کاهش یافته و از رقم تقریبی ۱۶ میلیارد دلار به حدود ۹ میلیارد دلار تنزل کرده است. این رقم در سال ۱۳۸۶ یعنی یک سال پیش از وقوع بحران عظیم و جهانی سرمایه‌داری (۲۰۰۸ میلادی)، حدود ۸۰ میلیارد دلار گزارش شده است. در سال ۱۳۹۰ بالغ بر ۵۸،۵ میلیارد دلار بوده است و بالاخره در طول ۱۰ سال اخیر حتی بر اساس قیمت‌های جاری و بدون محاسبه آنچه بورژوازی «نرخ تورم» می‌نامد!! باز هم هیچ گاه پیشینه چنین سطحی از سقوط را نداشته است. در همین سال ۱۳۹۴ نیاز ارزی حساب جاری کشور دچار یک کاهش ۱۷،۵ درصدی شده است و از رقم تقریبی ۸۴ میلیارد دلار در سال ۹۳ به حدود ۶۹ میلیارد دلار افت کرده است. نکته بسیار تعیین کننده در هر دو مورد بالا اعم از حساب جاری به طور کلی و نیاز ارزی این حساب به صورت اخص، بیش از هر چیز و تعیین کننده تر از همه چیز به کاهش چشمگیر واردات کالا بر می‌گردد. مؤلفه ای که نقش کاملاً مهمی را در بحث حاضر ما بازی می‌کند و باید آن را توضیح داد. پیش از آن جدول زیر را نظر اندازیم.

سال	حساب جاری	حساب کالا	نیاز ارزی
۱۳۹۰	۵۸،۵	—	۹۸،۷
۱۳۹۱	۲۳،۴	—	۸۶،۴
۱۳۹۲	۲۵،۱	۳۱،۹	۸۱،۳
۱۳۹۳	۱۵،۹	۲۱،۴	۸۳،۴
۱۳۹۴	۹	۱۲،۲	۶۷،۸

منبع: داده‌های آماری مأخوذ از گزارشات بانک مرکزی ایران و اتاق بازرگانی تهران
سقوط شدید حساب کالا و تنزل همزمان نیاز ارزی کشور در زمره تعیین کننده ترین شاخص‌های سقوط نرخ انباشت سرمایه و تشکیل سرمایه الحاقی می‌باشند. به خاطر

داشته باشیم که مطابق تمامی آمارها و اسناد منتشر شده رژیم بیش از ۹۰ درصد واردات کالا فقط به ماشین آلات، مواد خام، وسایل کمکی، قطعات نیم ساخته و در یک کلام اجزای متشکله بخش‌های استوار و گردشی سرمایه ثابت اختصاص دارند. هر گونه نوسان در منحنی واردات این کالاها به طور مستقیم فراز و فرود نرخ سالانه انباشت سرمایه و کاهش و افزایش تشکیل سرمایه ثابت در آن سال را منعکس می‌سازد. بر پایه گزارش اتاق بازرگانی و صنایع تهران، واردات کالا در سال ۱۳۹۳ به دنبال چند بار سقوط متوالی نسبت به سالهای پیش باز هم بالغ بر ۶۱ میلیارد و ۱۳۱ میلیون دلار بوده است. این رقم در سال ۱۳۹۴ تا مرز ۵۰ میلیارد و ۱۸۶ میلیون دلار تنزل کرده است. به موازات این تغییرات، نیاز ارزی سرمایه‌داری ایران به واردات کالا از ۹۸،۷ میلیارد دلار در سال ۱۳۹۰ به ۸۶،۴ میلیارد دلار در سال بعد، ۸۱،۳ میلیارد در سال ۹۲ و بالاخره به ۶۸،۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۹۴ سقوط نموده است.

ریشه‌های واقعی تعمیق بحران

همه داده‌های بالا از تشدید مداوم بحران و کوبنده تر شدن مستمر آن در چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران در طول تمامی سال‌های اخیر، به ویژه از شروع دهه حاضر به این طرف، خبر می‌دهند. بیکاری روز افزون توده‌های کارگر در کنار سقوط سال به سال نرخ انباشت و تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی، مؤلفه‌هایی هستند که به اندازه کافی فروماندگی کل سرمایه اجتماعی کشور از هر میزان چالش بحران را تأکید می‌کنند. مجرد بیکارسازی‌ها به خودی خود مسلماً حدیث وقوع واقعی بحران نیست. این امر به تنهایی می‌تواند زیر فشار رشد جهش وار بارآوری کار اجتماعی و کاهش شدید ترکیب ارگانیک سرمایه اتفاق افتد، شاخص واقعی بحران، مطلق شدن گرایش رو به افت نرخ سود است اما همزمانی تنگاتنگ و بارز بیکاری‌های گسترده با افت مستمر نرخ پیش ریز سرمایه الحاقی، به بیان دیگر تنزل هر دو بخش ثابت و متغیر سرمایه اجتماعی حادثه‌ای است که عوارض و آثار تاخت و تاز بحران در چرخه تولید سرمایه‌داری را بانگ

می‌زند. توجه به یک نکته مهم دیگر در رابطه با این ارقام، به نوبه خود ابعاد شدت و کوبندگی بحران را بیشتر برملا می‌سازد. وقتی از نرخهای منفی پی در پی واردات کالاهای سرمایه‌ای صحبت می‌کنیم باید تأثیر فاحش نوسانات قیمت این کالاها یا در واقع سرمایه‌ها را هم وارد محاسبات کنیم. بحث فقط بر سر این نیست که به طور مثال در سال ۹۴ بهای سرمایه ثابت پیش ریز شده در قیاس با سال پیش حدود ۱۸ درصد کاهش یافته است. مسأله بعدی این است که این کاهش ۱۸ درصدی زیر فشار افزایش قیمت واردات کالاهای تشکیل دهنده این بخش سرمایه، یک کاهش چند درصدی دیگر را هم تحمل نموده است.

نمایندگان عوام فریب سرمایه به ویژه جماعت متحجرتر و کودن تر ایرانی آنها از مدیحه گوین حرفه ای درنده ترین بخش بورژوازی جهانی گرفته تا ناسیونال مائوئیست‌های چپ نما، در هر کجا که کلامی پیرامون ریشه یابی بحران، وخامت فزاینده یا اوضاع روز اقتصاد فروپاشیده سرمایه‌داری ایران بر زبان می‌آرند، یگراست شروع به سرودن ماتم در باره موقعیت ضعیف بخش صنعت، «تجاری بودن سرمایه‌داری ایران»!!! مالکیت دولتی سرمایه‌ها، مدیریت سوء دولتمردان، «تک پایه ای بودن اقتصاد کشور»!!! «اقتصاد نفتی و دولت رانتی»!!! می‌کنند و تا چشم کار می‌کند از این ترهات و توهمات تحویل مخاطبان خویش می‌دهند. این جماعت در بهترین حالت پای تحریم‌ها را به میان می‌کشند و ریشه کل بحران زدگی سرمایه‌داری ایران را در غائله آفرینی‌های جمهوری اسلامی یا جدال میان یک بخش ارتجاع بورژوازی ایران با دولت امریکا و متحدان غربی و منطقه ای آن جار می‌زنند!!! اینان ریشه بحران را در همه چیز می‌کاوند و در تنها جایی که به هیچ وجه نمی‌کاوند و خط قرمز طبقاتی خود قرار می‌دهند، وجود سرمایه و نفس شیوه تولید سرمایه‌داری است. تحریم‌ها قطعاً فشار بحران را تشدید کرده است و چالش آن را به گونه تعیین کننده ای دشوار ساخته است اما سرچشمه بحران هیچ ربطی به تحریم‌ها نیز ندارد. برای اینکه بحران، درجه شدت، قدرت کوبندگی، روند

مستمر تعمیق و سرکشی بی‌عنان آن در چرخه ارزش افزائی سرمایه‌داری ایران را به درستی درک کنیم، هیچ چاره‌ای نداریم جز اینکه وضعیت روز سرمایه جهانی و موقعیت سرمایه اجتماعی ایران به عنوان حوزه‌ای از سرمایه بین‌المللی را آناتومی نماییم. سالهاست که شیوه تولید سرمایه‌داری در سطح جهانی وارد بحران خیزترین و بحران‌زاترین فاز هستی تاریخی خود شده است. پویه بازگشت ناپذیری که هر روز از روز پیش وخیم‌تر و انفجاری‌تر می‌گردد. سرمایه برای چالش این پویه بدون شک مکانیسم‌هایی دارد، اما این مکانیسم‌ها از هر جنس و دارای هر درجه از کارایی کمی یا کیفی که باشند، بدون استثنا سرشت واحدی دارند، تشدید بی‌هیچ مهار گرسنگی، فقر، فلاکت، قحطی، بی‌خانمانی، سلاخی خورد و خوراک و سرپناه و حداقل امکانات زیستی انسانهای کارگر، جنگ، ویرانی، تخریب اختاپوسی غیرقابل ترمیم محیط زیست، مرگ و میر روزافزون چند ده میلیونی و میلیاردری کودکان دنیا و هزاران بلیه انسانی دیگر بسته‌های حاضر و آماده این راه حل‌ها، راهکارها و مکانیسم‌ها را تشکیل می‌دهند. سرمایه‌داری دهه‌هاست وارد شرایطی شده است که در یک سوی شاهد وجود سلسله جبال‌های عظیم بخش ثابت خود است. بخشی که ثانیه به ثانیه در ابعاد نجومی و به شیوه‌ای سرطانی گسترش می‌یابند و کهکشانی‌تر می‌گردند اما آفریننده و زاینده هیچ ریال ارزش یا اضافه ارزش نیست. در سوی دیگر نیروی کار یا توده کارگری که یکتا سرچشمه و تنها مورد کل سرمایه‌ها، سودها یا ارزش‌ها و اضافه ارزش‌هاست اما لحظه، به لحظه، از میزان و وزن آن به صورت نسبی، در قیاس با بخش نخست کاسته و باز هم کاسته می‌شود. این ذات سرمایه است. سرمایه‌داری را از آن گریزی نیست. بنمایه تولید و کار در این نظام، تولید سرمایه و باز هم سرمایه است. هر میزان رشد تکنولوژی و صنعت و ابداعات علمی یا توسعه و تعمیق دانش‌های بشری یگراست در خدمت افزایش بارآوری کار اجتماعی، در خدمت حداکثر تولید سرمایه با حداقل نیروی کار و کهکشانی‌تر ساختن هر چه بیشتر سرمایه است. تولید برای سرمایه، لاجرم بحران

زا است. ریشه بحران در نفس وجود سرمایه است. سرمایه‌داری از زمان پیدایش خود همواره چنین بوده است، اما این بحران زائی اکنون، در این فاز معین تکامل این شیوه تولید، خصلت انفجاری پیدا کرده است. در طول قرن بیستم و ادامه آن قرن بیست و یکم، با اینکه ابعاد شدت استثمار طبقه کارگر جهانی دهها برابر، در مواردی صدها برابر و در برخی حوزه‌ها حتی هزاران برابر افزون گردیده است، با اینکه سرمایه خورد و خوراک و پوشاک و مسکن و محیط زیست و قلم و کاغذ و مدرسه و بهداشت و درمان میلیاردها کارگر و کودکان خانواده‌های کارگری را در آستانه سود انبوه تر قربانی کرده است، اما اضافه ارزشی که توده‌های کارگر دنیا تولید می‌کنند، باز هم کفاف نرخ سود مورد نیاز بازتولید و خودگستری مهارناپذیر و غیرقابل توقف سرمایه بین المللی را نمی‌دهد.

سرمایه‌داری زیر فشار حدت، وسعت و شتاب این بحران زایی همه کار کرده است. تمامی مکانیسم‌های ممکن چالش‌گرایش رو به افت نرخ سود و خروج از بحران را به کار گرفته است. توازن میان کار اضافی و لازم را در مقیاس جهانی به نفع اولی و به زیان دومی تا الی غیرالنهاییه بر هم زده است. دستمزدها را در مقابل اضافه ارزش‌ها به پر کاهی در برابر کوهی بدل ساخته است. به گونه ای طوفانی دست به کار برچیدن مدرسه‌ها، بیمارستانها، امکانات رفاهی سالمندان و معلولان شده است. در حالی که به پاره ای از این مؤسسات برای آموزش و سلامتی و بازپروری نیروی کار خود نیازمند است. نظام بردگی مزدی روزی، روزگاری پیش از ورود به این فاز، در پروسه خودگستری تاریخی، کشوری، قاره ای و بین المللی خود حداقل زیر فشار قهر و پیکار توده‌های کارگر دنیا خود را مجبور به ساختن مدرسه، درمانگاه، دانشگاه، ورزشگاه، بیمارستان، پارک و خیلی مراکز دیگر می‌دید اما اکنون دیری است که هیچ جار و جنجال گسترده قانونی و سندیکالیستی، هیچ جنبش خیابانی نیرومند فاقد بنمابه ضد سرمایه‌داری در هیچ کجای این جهان حتی قادر به مهار طوفان تعرض سرمایه در پهنه برچیدن مدرسه‌ها و

بیمارستان‌ها و مراکز درمانی و امکانات رفاهی کارگران نمی‌باشد. از همه این‌ها بارزتر و سرراست تر، سرمایه‌دیری است که دیگر کارخانه نمی‌سازد، به جای آن خانه‌ها و کومه‌ها و کاشانه‌ها و آلونک‌های زنان کارگر دورافتاده ترین نقطه‌های جهان را کارگاه بخش‌های مهمی از پروسه کار و تولید و ارزش افزایی و اضافه ارزش آفرینی‌های نجومی خود می‌گرداند. دیگر بساط هر گونه تضمین اشتغال کارگر، پرداخت غرامت بیکاری به کارگران، قبول بیمه دارو و درمان کارگر، هزینه معاش دوره بازنشستگی فروشندگان نیروی کار و هر نوع حق و حقوق اولیه معیشتی توده بردگان مزدی را برای همیشه جمع کرده است. سرمایه برای چالش سیر رو به افت نرخ سود و کشیدن یک نفس راحت از تاخت و تاز و تهاجم بحران کل محیط زیست ساکنان کره خاکی را به ضد انسانی ترین و فاجعه‌بارترین شکلی آلوده است. تمامی خورد و خوراک و لباس و هوا و آب و زمین و دریا و جنگل و کوه و دشت و مراتع و اعماق اقیانوس‌ها و تحتانی ترین لایه‌های خاک این جهان را مالمال از سموم مرگبار کرده است. شیوه تولید سرمایه‌داری کل این بلیه‌ها و فاجعه‌ها را بر سر بشر آوار ساخته است تا از توالی بی امان سقوط مرگبار خود به باتلاق بحران‌ها بکاهد، اما زهی تلاش عبث، هر گام این توحش‌ها و هر بند این بربریت‌ها، هیزم خشکی بوده ست که بر کوره اشتعال سرکش تر بحرانها ریخته شده است. سرمایه‌داری به طور واقعی اسیر چنین وضعی است و پیداست که آسیب پذیری بخش‌های متفاوت آن در مقابل کوبندگی طوفان بحرانها یکسان نیست. حوزه‌هایی از این نظام به دلیل سطح بالای ترکیب ارگانیک سرمایه به گونه ای بارز بحران آفرین تر و بحران زاتر هستند اما همین حوزه‌ها به دلیل تسلط بر شرایط تولیدی برتر، قدرت رقابت سهمگین تر، سهم بسیار بالاتر از کل اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی و عوامل مشابه توان مؤثرتری در زور آزمائی با بحرانها دارند. حوزه‌های دیگر بالعکس اگر چه دارای متوسط ترکیب ارگانیک نازل تر هستند و اگر

چه در همین راستا باید کمتر دستخوش طوفان بحران‌ها باشند، اما سوای بحران زایی ذاتی درونی، به طور مستمر در معرض سرریز بار بحران بخش‌های نخست نیز هستند. کل سرمایه جهانی به طور مدام و بی وقفه کانون انفجار بحران است. حوزه‌های دوم بسیار سخت‌تر، سهمگین‌تر و کوبنده‌تر فشار انفجار بحران را تحمل می‌کنند اما فقط یک گام این سوتر آثار و عوارض این تحمل انبوه‌تر را از مجاری مختلف و به شکل‌های متفاوت به سوی حوزه‌های اول بر می‌گردانند. سرمایه‌داری ایران به بخش دوم تعلق دارد. بخشی که خروج آن از تلاطم تندباد بحران‌ها دشواری‌های مضاعف خود را دارد. در طول ۳۷ سال حاکمیت رژیم اسلامی بورژوازی و به بیان دقیق‌تر در فاصله میان بحران اقتصادی سال ۱۳۵۵ خورشیدی تا امروز سرمایه اجتماعی ایران سوای یک دوره بسیار کوتاه در آخر دهه ۷۰ خورشیدی، آن هم گذرا و مستعجل هیچ زمان دیگر وارد یک فاز واقعی توسعه انباشت یا رونق اقتصادی متعارف نگردیده است. در همه این سالها دهها میلیون کارگر زن، مرد، پیر و جوان و کودک، به مرگبارترین و بربرمنشانه‌ترین شکل توسط سرمایه استثمار شده‌اند، عده‌ای از سرمایه داران خصوصی، برخی شرکت‌های بزرگ دولتی، تراست‌ها و بنیادهای عظیم صنعتی و مالی متعلق به نهادهای نظامی یا غیر نظامی جمهوری اسلامی بالاترین نرخ استثمار را بر طبقه کارگر تحمیل کرده‌اند، سودهای انبوه کسب نموده‌اند. حتی به نرخ سودهای طلائی دست یافته‌اند. قطره قطره آب دریاها، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را به حوزه پیش ریز سرمایه سرازیر کرده‌اند. تحتانی‌ترین لایه‌های رسوبی معادن را در قلب تمامی کوهستان‌ها قلمرو انباشت کرده‌اند، حتی برای سال‌هائی ولو محدود سرمایه‌های خارجی چشمگیری را جذب نموده‌اند، همه این کارها را انجام داده‌اند، اما کل سرمایه اجتماعی ایران حتی به طور کوتاه مدت شاهد یک دوره اوج‌گیری انباشت و اعتلای اقتصادی، شبیه فاصله زمانی بین ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ نگردیده است و هیچ‌گاه نخواهد گردید.

لیست مؤلفه‌های بالا در کنار هم شاید تناقض آمیز به نظر آید. همگان حق دارند بگویند که دستیابی خیلی از تراست‌ها به نرخ سودهای طلائی با ادعای تداوم بحران جور در نمی‌آید. هر کسی می‌تواند انتقاد کند که اگر این همه، انباشت اتفاق افتاده است پس سخن از توفش مستمر بحران بیجا خواهد بود. پرسش‌ها و نقدهای این گونه زیاند و مهم تر اینکه آرایش و شمایل موجه دارند. یاید به کندوکاو درستی یا نادرستی آنها پرداخت، به این نکات می‌پردازیم اما پیش از آن یک بار دیگر تصریح کنیم که هدف از تأکید بر روی ابعاد تاریخی بی سابقه بحران زائی، بحران زدگی و بحران پذیری سرمایه‌داری به هیچ وجه آن نیست که اگر چنین نبود، اگر سرمایه‌داری قادر به از سرگیری دوره‌های طلائی رونق و انباشت می‌شد هیچ بهبودی در زندگی هیچ کارگری اتفاق می‌افتاد. این رونق سرمایه‌داری یا بحرانش نیست که وضعیت بهتر و بدتر معاش زندگی کارگران را تعیین می‌کند، هر جا به جایی هر چند نازل در این وضعیت صرفاً با طول و عرض مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر مشخص می‌گردد. نکته دیگر اینکه موضوع گفتگوی ما به هیچ وجه منتفی دانستن کامل دوره‌های کوتاه رونق انباشت سرمایه در این یا آن نقطه دنیا از جمله در رابطه با سرمایه اجتماعی ایران نیست. تمرکز صحبت بر روی موقعیت تاریخی معینی است که سرمایه‌داری کلاً پیدا کرده است و تأثیراتی که این موقعیت بر روی هر چه بیشتر بحران زائی این نظام دارد. با این یادآوری‌ها به بحث بالا و تناقض یا عدم تناقض میان تداوم بحران در یک سوی و سودآوری این و آن تراست سرمایه‌داری یا رونق انباشت در چند حوزه معین از کل سرمایه اجتماعی باز گردیم. در این گذر نکات زیرا شاید قابل تعمق باشد.

۱. باید میان رونق اقتصادی و دوره چالش بحران توسط سرمایه فرق گذاشت. در فرایند دوم، سرمایه اجتماعی یک کشور، بخش کوچک، بزرگ یا کل سرمایه جهانی به تمامی مکانیسم‌ها و ساز و کارهای ممکن متوسل می‌گردد تا از باتلاق بحران بیرون آید اما نفس این چالش یا به کارگیری اهرم‌ها و ساز و برگ مختلف در این راستا، متضمن

شروع رونق و خروج سرمایه‌داری از ورطه بحران نمی‌باشد. این فرایند می‌تواند در انتهای خود به اعتلای اقتصادی متعارف منتهی گردد و می‌تواند شکست خورد و سترون ماند. حتی حالت نخست یعنی گذار موفق به وضعیت رونق، ممکن است اسیر صدها پیچ و خم، مخاطره و هزینه‌های سنگین شود، و ممکن است بالعکس، با کم‌ترین هزینه‌ها به فرجام رسد. در هر حال باید به شاخص‌های متمایز این دو وضعیت، دوره رونق اقتصادی در یک سوی و فرایند چالش بحران توسط سرمایه با هدف شروع مجدد رونق را از هم تفکیک کرد.

۲. نظریه مارکسی بحران، تنها کلید واقعی کالبدشکافی هر بحران در هر گوشه دنیای سرمایه‌داری و در تمامی مراحل توسعه و تکامل این شیوه تولید است. این در زمره بدیهی‌ترین بدیهیات است اما فراموش نکنیم که سرمایه‌داری از شروع قرن بیستم تا امروز مسیر بسیار پر پیچ و خمی از تحولات را پیموده است. جهانی شدن جامع الاطراف و بسیار خیره‌کننده سرمایه، درهم رفتگی انداموار بخش‌های مختلف سرمایه بین المللی، سیر صعودی انفجارآمیز ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح جهانی، تفاوت میان متوسط این ترکیب در جوامع مختلف دنیا، سرعت انتقال بحران از هر بخش سرمایه بین المللی به بخش‌های دیگر و واگرد معکوس این انتقال و اثرگذاری، دستیابی سرمایه به مکانیسم‌ها و ساز و برگ‌های جدید خنثی‌سازی پویه رو به افت نرخ سود، روند برق آسای افزایش بارآوری کار اجتماعی در بسیاری حوزه‌ها و تشدید بسیار سهمگین استثمار کارگران جهان در این گذر، تغییر در ظرفیت سرمایه برای سرشکن سازی بار بحرانها بر زندگی کارگران دنیا و لیستی طولانی از این تحولات رخ داده است که شناخت آنها نیاز حتمی کالبدشکافی مارکسی روز سرمایه‌داری جهانی است. این تحولات به نوبه خود پروسه وقوع بحران‌ها و چالش آنها را عمیقاً متأثر ساخته است و در همین راستا مؤلفه‌های معین دوره‌های رونق اقتصادی و چالش بحران توسط سرمایه برای نیل به رونق را تحت تأثیر جدی قرار داده است

۳. مجرد روی آوری سرمایه‌ها به یک حوزه معین انباشت، سودآوری این حوزه و سرریز شدن اضافه ارزش‌های آن بر چرخه ارزش افزائی کل سرمایه اجتماعی، لزوماً دال بر خروج سرمایه‌داری یک کشور از ورطه بحران نیست. درست به همان گونه که صرف غوطه وری یک قلمرو معین اقتصادی در بحران، هر چند این قلمرو ذی نقش و حائز اهمیت باشد، گواه اسارت کل سرمایه اجتماعی در باتلاق بحران نمی‌باشد. ما از بحران سرمایه‌داری در یک جامعه یا جهان صحبت می‌کنیم. تا جایی که به عرصه‌های معین مربوط است مثلاً فولاد، نفت و گاز، خودروسازی، ساختمان و نظایر اینها ممکن است بحران زدگی حاد آنها تمامیت سرمایه اجتماعی را به سمت بحران راند و ممکن است چنین نشود. این امر در مورد رونق و سودآوری این حوزه‌ها به گاه وزیدن طوفان بحران‌ها هم کاملاً صدق می‌کند، به طور مثال مجرد سرشکن شدن اضافه ارزشهای نفتی در شریان اقتصاد سرمایه‌داری ایران به خودی خود هیچ دلیلی برای خلاصی سرمایه اجتماعی کشور از چنگال بحران نیست.

تا جایی که به سرمایه‌داری ایران بر می‌گردد، فاصله تاریخی ۴۰ ساله میان سال ۱۳۵۵ تا امروز در بند، بند خود گویای تداوم یک دوره بسیار پر پیچ و خم و پر از فراز و فرود چالش بحران توسط سرمایه اجتماعی است. دوره ای که سرمایه به جنایتکارانه ترین راهکارها، مکانیسم‌ها و اهرم‌ها توسل جسته است تا بحران را پشت سر گذارد، اما به این هدف نائل نگردیده است. سرمایه در تمامی طول این مدت دست به کار سلاخی معیشت کارگران و کاهش دستمزدهای واقعی بوده است. طول روزانه کار را عملاً از ۸ ساعت به ۱۶ ساعت و گاه بسیار بیشتر رسانده است. زمان کار واقعی توده‌های کارگر را نباید در تصویب نامه‌ها و آئین نامه‌ها یا «قانون کار» دولت بورژوازی جستجو نمود. روزانه واقعی کار مجموع ساعاتی است که اکثریت قریب به اتفاق کارگران مجبور به انجام آن هستند تا قوت لایموت خویش و فرزندانشان را فراهم سازند. شمار کارگرانی که با ۸ ساعت کار قادر به تأمین معیشت یا بازتولید نیروی کارشان باشند نازل ترین درصد کل طبقه

کارگر را تشکیل می‌دهند. سرمایه برای چالش بحران، روزانه کار را تا آخرین مرزهای ممکن توسعه داده است. سببیت و بربریتی که سرشتی سرمایه است اما در این حد از وسعت و شدت و بشرستیزی، بیشتر از هر چیز کارنامه سده‌های ۱۷ و ۱۸ بورژوازی را در مقابل انظار قرار می‌دهد. سرمایه‌داری در شرایطی روزانه کار کارگران را به صورت انفجاری طولانی ساخته است که برای افزایش بارآوری کار اجتماعی و تشدید بسیار دهشت زای استثمار توده‌های کارگر از طریق تولید حداکثر سرمایه توسط حداقل نیروی کار هم تا هر کجا که توانسته است پیش تاخته است. نرخ استثمار در حوزه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران در شرایط روز در کمترین میزان بیش از چند برابر دهه ۵۰ خورشیدی است. اما آنچه سرمایه برای خروج از بحران انجام داده و انجام می‌دهد مطلقاً به این راهکارها و ساز و برگها محدود نمی‌گردد. نظام بردگی مزدی در طول این چند دهه دهها سلاح و اهرم و مکانیسم تازه برای سلاخی توده‌های کارگر ابداع و در وسیع ترین میزان اعمال کرده است. از دهه‌های نخست سده سیزدهم خورشیدی تا قیام بهمن سال ۵۷ بخش وسیعی از طبقه کارگر ایران مرکب از معلمان و همه کسانی که کارهای آموزشی می‌کردند، تأمین شغلی ثابت داشتند. از روز نخست شروع کار می‌توانستند برروی اشتغال خویش تا روز بازنشستگی حساب کنند. آنها در صورت انتقال از شهری به شهر دیگر نیز اولاً کار خود را از دست نمی‌دادند و ثانیاً همه به اصطلاح «امکانات» شغلی مانند سابقه کار، پایه مزد و خسارت کار در شرایط بد آب و هوایی و... را حفظ می‌نمودند. این مسأله در مورد کارگران برخی حوزه‌های دیگر مانند بهداشت و درمان، شرکت نفت و سایر مؤسسات دولتی هم صدق می‌کرد. سرمایه‌داری ایران از چهل سال پیش به این طرف طومار این وضعیت را در هم پیچید. بر هر چه تضمین اشتغال این بخش طبقه کارگر بود برای همیشه نقطه پایان نهاد. استخدام «حق التدریسی» چند ماه به چند ماه با نازل ترین بهای نیروی کار در وخیم ترین و فرساینده ترین شرایط

کاری بدون هیچ غرامت بیکاری و بیماری یا هر حق اولیه معیشتی دیگر جای شکل‌های اشتغال پیشین را احراز نمود.

در طول این چند دهه عظیم‌ترین بخش سرمایه اجتماعی ایران به شبه رایگان ساختن بهای نیروی کار اکتفاء نکرده است. این یک واقعیت بسیار شوم و تکان دهنده تاریخ سرمایه‌داری است که میلیون‌ها و گاه دهها میلیون توده کار جامعه‌ای، عملاً بدون هیچ مزد کوهساران سر به فلک کشیده سرمایه را تولید می‌کنند. واقعیتی که خود کارگران هم کمتر بر آن درنگ می‌کنند. کثیرترین شمار توده فروشنده نیروی کار در جهنم سرمایه‌داری ایران شش، ماه به شش ماه و گاه سال تا سال، هیچ مزدی دریافت نمی‌کنند. سرمایه داران آنچه را که باید به صورت دستمزد پرداخت کنند، تبدیل به سرمایه الحاقی می‌نمایند. با همین سرمایه الحاقی همان کارگران محروم شده از دریافت بهای نیروی کار را برای یک سال یا بیشتر باز هم بدون هیچ مزد مورد وحشیانه‌ترین و فرساینده‌ترین میزان استثمار قرار می‌دهند. در پایان این مدت یک یا دو ماه مزد معوقه کارگران را شاید پرداخت کنند. آنچه در این جا به صورت دستمزد به کارگران داده می‌شود از بهره بانکی اقلام طلب آنان اگر کمتر نباشد بیشتر نیست. معنای این کار سوای استثمار طبقه کارگر بدون پرداخت هیچ مزد، یا رایگان بودن کامل بهای نیروی کار در ایران چه معنای دیگری دارد.

طبقه سرمایه دار در طول این چهار دهه بخشی از زنجیره تولید را به درون کومه‌ها و آلودگی‌های مسکونی کارگران بسط داده است. جمعیت کثیری از زنان کارگر، به جای آنکه ۸ ساعت در روز در درون کارخانه‌ها برای صاحبان سرمایه اضافه ارزش و سرمایه تولید کنند، این کار را با پیشیزی دستمزد بدون هیچ نوع استخدام، بدون هیچ شکل بیمه، بدون هیچ غرامت ایام بیکاری و بیماری یا هیچ حق و حقوق دیگر در عمق خانه محقر اجاره‌ای خود انجام می‌دهند. سرمایه داران از این طریق عظیم‌ترین صرفه جوئی‌ها را در تشکیل سرمایه ثابت، در احداث محیط کار، در خرید ماشین‌آلات، در

مصرف آب و برق، در هزینه ایاب و ذهاب کارگران و در همه قلمروهای دیگر به عمل می‌آورند. آنها کل این اقلام صرفه جوئی را بر سرمایه خود می‌افزایند. جمعیت وسیع دیگری از زنان به اصطلاح خانه دار بخش مهمی از کار آماده سازی محصولات کشت و صنعت‌ها برای بازار را در کومه‌های خود به دوش می‌کشند. به طور مثال سبزی خشک می‌کنند، بسته بندی می‌نمایند، کارهای بسته بندی چای را انجام می‌دهند. اینان نیز بر همان منوال در قبال ناچیزترین مزدها عظیم ترین اضافه ارزش‌ها و سرمایه‌ها را تحویل کرکسان مردارخوار سرمایه دار می‌دهند. در باره استثمار ددمنشانه میلیون‌ها کارگر خردسال در زیرزمینی‌های نمودر، تاریک و بیماری زای قالی بافی‌ها، کنار خیابانها، میدان‌ها، کوچه‌ها، کوره پزخانه‌ها، شیشه بری‌ها و کارهای شاق و جان فرسای دیگر، به شیوه‌های بدتر از قرون وسطی در طول این دوره نیاز به توصیف نیست. کافی است فقط به گفته‌های یکی از بالانشینان مجلس اسلامی سرمایه در چند سال پیش گوش دهیم او در کمال بی شرمی اعتراف می‌کرد که بیش از ۳ و نیم میلیون کودک کار در کشور وجود دارد. این را هم به خاطر آریم که شمار کودکان شاغل زیر ۱۰ سال، حتی به صورت کاملاً رسمی و بدون احساس نیاز به هیچ پوشش و اختفای وقاحت‌ها، در سالنامه آماری رژیم جمعیت بسیار بزرگی را تشکیل می‌دهند.

به اصل بحث باز گردیم. سرمایه‌داری ایران در این چهل سال با به کارگیری کل این اهرم‌ها یا در واقع اعمال این لیست طولانی بربریت‌ها، هر دور از پروسه تولید و سامان پذیری خود را آغاز کرده و به فرجام رسانده است. جای شکی نیست که بهره‌گیری از این ساز و کارها پویه ذاتی و هویتی سرمایه‌داری در هر شرایطی حتی دوره‌های رونق است، اما میان چگونگی اعمال آنها توسط سرمایه در دوره‌های متفاوت باید فرق گذاشت. در زمانی که سرمایه اجتماعی یک کشور در خطر بالفعل شدن عاجل گرایش نزولی نرخ سود و وقوع بحران نیست یا هر چند کوتاه مدت اسیر گرداب هائل بحران نمی‌باشد، چه بسا بدون به کارگیری این اهرم‌ها و تشدید و توسعه و انفجاری ساختن کاربرد آن‌ها باز

هم بتواند چرخه بازتولید و ارزش افزائی خود را محقق سازد، به نرخ سودهای مطلوب دست یابد و پروسه خودگستری متعارف خود را پیش برد. عکس این حالت در دوره بحران، در آستانه وقوع این دوره یا در شرایط تقلای وحشیانه سرمایه‌داری برای خروج از بحران اتفاق می‌افتد. در چنین وضعی به کارگیری و اعمال کل ساز و کارهای بالا با بیشترین میزان شدت و سببیت امر حیاتی و گریزناپذیر سرمایه می‌شود. آنچه در فاصله این ۴۰ سال در مورد کل سرمایه جهانی و در بحث حاضر ما سرمایه‌داری ایران رخ داده است به وضوح حالت دوم را تصریح می‌کند و برملا می‌سازد. همه آنچه سرمایه و دولت بورژوازی در تمامی این ۴۰ سال انجام داده است و ما پیش تر به آنها اشاره نمودیم، مکانیسم‌ها و ساز و کارهایی هستند که تولید سرمایه‌داری برای چالش بحران، برای خروج از ورطه بحران و برای جلوگیری از تعمیق هر چه بیشتر بحران به آنها نیازمند است. نکته مهم اینکه سرمایه‌داری ایران با وجود همه اینها و به رغم راه اندازی طوفان این جنایت‌ها باز هم قادر به ترمیم شیرازه فروپاشیده چرخه بازتولید خود نگردیده است. برای لحظه ای به این اندیشیم که اگر طبقه کارگر ایران می‌توانست بورژوازی را فقط از کاربرد یک بخش این ساز و برگها یا یک بخش از این توحش‌ها و بشرستیزی‌ها باز دارد، اگر طبقه سرمایه دار و دولتش زیر فشار موج پیکار توده‌های کارگر از توسل به این اهرم‌ها و اعمال این سببیت‌ها باز می‌ماند آنگاه ابعاد اختلال در چرخه تولید و فروپاشی اقتصادی سرمایه اجتماعی تا کجا پیش می‌رفت.

در اینجا حتماً خیلی‌ها بحث تحریم‌های مربوط به مسأله هسته ای را پیش خواهند کشید. در اهمیت نقش تحریم‌ها بر تعمیق بحران سرمایه‌داری ایران جای هیچ تردید نیست. اما از یاد نبریم که کل این چهل سال، جامعه ایران حداقل آماج تحریم‌های ناشی از تنش‌های هسته ای نبوده است. همه این سالها فشار اقتصادی خاص دوران جنگ را هم بر دوش نمی‌کشیده است. سرچشمه واقعی طوفان بحران‌ها نه تحریم‌های خرد کننده دولت‌های غربی، نه بار خسارت‌ها، ویرانی‌ها و هزینه‌های جنگ، نه

دزدی‌های چند و چندین هزار میلیاردی که جای دیگری است. مثل روز روشن است که ریال به ریال هزینه‌های سهمگین کل این توحش‌های سرمایه و دولتش بر سینه معیشت توده‌های کارگر سنگین گردیده است اما بحران سرمایه‌داری کلاً و در بررسی مشخص ما سرمایه اجتماعی ایران از جای دیگری نشأت می‌گیرد. همه حرف این است که سرمایه بین‌المللی در تمامیت خود قادر به خروج از بحران به شیوه‌های سابق نیست. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح جهانی چنان است که بحران را امر درونی غیرقابل فرار این نظام ساخته است. بحران به صورت مستمر و غیرقابل انقطاع در چرخه تولید سرمایه بین‌المللی می‌چرخد، اگر در فواصل زمانی معینی سرمایه اجتماعی این یا آن کشور یک دور پرشتاب انباشت را از سر می‌گیرد، این امر صرفاً در حوزه‌هایی اتفاق می‌افتد که تا پیش از شروع این روند وضعیت کاملاً ویژه‌ای داشته‌اند، از جمله اینک:

۱. پروسه کالا شدن نیروی کار و سرمایه‌داری شدن جامعه از مدت‌ها پیش به تمام و کمال راه فرجام پیموده است اما بازار داخلی کشور تا فاز اشباع از سرمایه، فاصله قابل توجهی دارد. در همین راستا چشم‌انداز توسعه انباشت در آنجا توده عظیم سرمایه‌های اضافی، آزاد و سرگردان، تراست‌های بزرگ صنعتی و مالی را به سوی خود جلب کرده است.

۲. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی در آنجا، تا آن زمان پائین یا بسیار پائین بوده است و بارآوری نیروی کار در سطح بسیار نازلی باقی مانده است

۳. نیروی کار وضعیتی از همه لحاظ شبه رایگان دارد و سرمایه قادر است وسیع‌ترین جمعیت بردگان مزدی را با محقرترین و بی‌مقدارترین مزدها، در وخیم‌ترین شرایط کار، با طولانی‌ترین و فرساینده‌ترین روزانه‌های کار، با کوبنده‌ترین و مرگبارترین میزان شدت کار، با انفجاری‌ترین نرخ‌های استثمار، بدون هیچ بیمه یا هیچ شکل

خسارت و غرامت بیکاری و بیماری و ... به کار گیرد و آماج بربرمنشانه ترین سلاخی‌ها قرار دهد.

۴. دولت بورژوازی آماده بوده است تا تمامی تأسیسات و زیرساخت‌های عظیم اقتصادی مانند آب و برق و خطوط مواصلاتی زمینی، دریائی، هوائی، بنادر، راه و راه آهن و مانند اینها را به طور کاملاً رایگان در اختیار سرمایه داران داخلی و خارجی قرار دهد. تأسیساتی که از دیرباز به یمن رود پرخروش اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر آماده شده است و دستیابی رایگان سرمایه با آنها بهای تشکیل سرمایه ثابت را به گونه حیرت آوری کاهش و چشم انداز وفور سودها را به اندازه کافی خیره کننده می‌سازد.

۵. جامعه آکنده از نیروی کار فنی و پر تخصص با نازل ترین بها بوده است و صاحبان سرمایه حتی الامکان و مگر در موارد خاص، نیازمند صرف هیچ هزینه ای برای پرورش، آماده سازی و بازپروری این نیرو نبوده اند.

۶. وجود دیکتاتوری هار و عریان سرمایه، سرکوب قهرآمیز سراسری و بدون هیچ انقطاع هر جنب و جوش و اعتراض توده‌های کارگر را تضمین می‌کرده است، هیچ خطر سیاسی و هیچ شکل بی ثباتی اجتماعی چرخه انباشت و سودآوری سرمایه را تهدید نمی‌نموده است. در مواردی مانند برزیل اتحادیه‌های کارگری هم در ایفای این نقش به اندازه کافی سهمی می‌شده اند. در یک کلام، تمامی سرمایه‌ها به پائین نگهداشتن مادام العمر بهای نیروی کار در تحتانی ترین مقیاس ممکن یقین کامل داشته اند.

۷. وجود معادن سرشار و ذخایر و منابعی که در وهله نخست تولید، اکتشاف و استخراج آنها بشارت برخورداری حداکثر از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر بین المللی را می‌داده است و در غیر این صورت، یا پائین ترین سطح انتظار، هزینه تشکیل سرمایه ثابت را وسیعاً پائین می‌آورده است.

در تمامی دهه‌های اخیر، در شرایطی که سراسر کره زمین، اقصی نقاط روستائی عقب مانده ترین جوامع دنیا، کل دشت ها، آب ها، خشکی ها، کوهها و صحراها، همه و همه جا در باتلاق گسترش بدون هیچ مهار سرمایه منحل و دفن گردیده است. در بطن چنین وضعی تنها ممالک و حوزه هائی توانسته‌اند به یک دوره متعارف رونق انباشت و توسعه نسبی پیش ریز سرمایه دست یابند که مؤلفه‌های بالا را بعلاوه مؤلفه‌های مشابه اثرگذار دیگر دارا بوده اند. کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و تایوان در دهه‌های ۶۰ و هفتاد قرن بیستم، ایران دهه هفتاد و چین سال‌های پایانی سده مذکور، برزیل و ترکیه و هند شروع قرن بیست و یکم چنین وضعیتی داشته‌اند و به اعتبار اجماع این فاکتورها و شاخص ها، هر کدام برای چند سالی موج گذرای رونق و انباشت سرمایه را تجربه نموده اند. همه این کشورها به دنبال این دوره کوتاه، به ورطه بحران فرو غلطیده اند. چین و هند اگر کمی دیرتر، اما بدون تردید در آستانه آزمون همین سرنوشت هستند. هر کدام این جوامع پس از فرو افتادن در گرداب بحران قادر به از سرگیری مجدد یا مشابه دوره رونق پیشین نشده‌اند و به احتمال قریب به یقین نخواهند شد.

دوره اعتلای انباشت در جوامع بالا همراه با توسل تاریخی بی سابقه سرمایه جهانی به کل راهکارهای تشدید استثمار میلیاردها کارگر سکنه کره زمین، طوفان تعرض و تهاجم دولت‌های سرمایه‌داری غرب به هر آنچه که طبقه کارگر اروپا به یمن رخدادهای نوع کمون پاریس و انترناسیونال اول و میدان‌داری گذشته‌های دور «شبح کمونیسم» به دست آورده بود، فروپاشی اردوگاه شوروی و سرشکن شدن سهم بسیار عظیمی از بار بحران سرمایه‌داری جهانی بر سینه معیشت توده‌های کارگر این کشورها، همه و همه با هم، به یک بخش سرمایه بین المللی، به سرمایه‌داری اروپای شمالی و غربی و امریکای شمالی امکان داد تا برای مدتی موج پیچنده و کوبنده بحران در چرخه تولید و ارزش افزائی خود را مهار کنند. این وضع دوام نیاورد، سقوط پرشتاب و فزاینده سرمایه اجتماعی تمامی ممالک آسیا، امریکای لاتین، افریقا و اروپای شرقی به باتلاق بحران،

پس لرزه‌های مهیب خود را به سمت بخش مسلط تر سرمایه‌داری باز گرداند. بحران در تار و پود سرمایه اجتماعی هر کدام کشورها چرخید و باز هم چرخید تا سرانجام بحران طوفان آسای سراسری سال ۲۰۰۸ میلادی را به دنبال آورد. ریشه بحران را باید در سیر صعودی انفجار گون متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی دید و توضیح داد. اینکه گویا بخش ساختمان در امریکا دچار این حالت و آن وضع شد، سوای دیدن تبخاله‌ها به جای ریشه‌های واقعی عفونت اندرونی هیچ چیز دیگر نیست. بحران سراسری سرمایه‌داری قطعاً در سال‌های آتی با فروختن هر چه بیشتر چین و هند در ورطه بحران باز هم تشدید خواهد شد.

سرمایه‌داری ایران در متن این شرایط و در قعر پیچ و تاب مالمال از شتاب موج بحران سرمایه بین المللی، در گرداب بحران به دور خود می‌چرخد. تلاطماتی مانند سرریز شدن سیل آسای اضافه ارزش‌های نفتی بر اقیانوس متلاطم کل اضافه ارزش هائی که دهها میلیون نفوس طبقه کارگر به طور روتین تولید می‌کنند، فشار سرکشی بحران را برای روزهای می‌کاهد، عکس این حالت با وقوع تحریم‌ها و تداوم و توسعه آنها اتفاق می‌افتد. تحریم‌ها به هر میزان هزینه تشکیل سرمایه ثابت را بالا می‌برند و گاه حتی دو برابر و چند برابر می‌سازند. به همین میزان هم نرخ سودها را زیر فشار قرار می‌دهند. طبقه سرمایه دار و دولتش تا امروز همه بار بحران را بر زندگی کارگران آوار کرده‌اند اما پهنه امکان این آوارسازی مسلماً بی پایان نیست. تمامی بخش‌های بورژوازی و بیشتر از همه، طیف موسوم به اصلاح طلب و اعتدال گرا، اعم از حکومتی یا بیرون حکومت، داخلی یا خارج نشین و در صدر تمامی آنها دولت روحانی تا هر کجا که توان داشتند بلوا راه انداختند که با حل مشکل هسته ای و اجرای برجام، سرمایه‌داری ایران حتماً وارد عصر طلائی رونق خواهد شد!! آنها گفتند و نوشتند و جنجال کردند که سرمایه‌های عالم دست از پا نشناخته بانک‌های جهانی را به سوی بهشت انباشت در سراسر ایران ترک خواهند گفت. اضافه نمودند که بازار اشتغال از شدت داغی کل بیکاری را ذوب

خواهد کرد و نیروی کار نایاب می‌گردد. افزودند که دستمزد کارگران فوران می‌نماید و بساط بی‌خانمانی و فقر بر چیده می‌شود. آن‌ها در وهله نخست تا توانستند، میلیون، میلیون تن از این توهمات را در پهنشدت رؤیاهای عقیم تاریخی خود کشت و داشت و برداشت کردند و سپس محصول کل این توهم کاری‌ها را بر فکر و ذهن و زندگی توده کارگر آوار نمودند. اما اکنون پاورچین، پاورچین به سالگرد امضای توافقنامه برجام نزدیک می‌شویم، بدون اینکه هیچ بارقه‌ای از تحقق هیچ گوشه‌ای از آن همه توهمات و رؤیا آفرینی‌های ارتجاعی بورژوازی یا دولت روحانی در هیچ کجا قابل رؤیت باشد. نکته بسیار اساسی و مهم در اینجا آنست که بورژوازی با مشاهده این وضع فقط یک کار می‌کند، اینکه موج‌های نوین وارونه پردازی و دروغ بافی را پشت جبهه توجیه عوامفریبی‌ها پیشین می‌سازد. نمایندگان فکری سرمایه و همه اپوزیسیون‌های بیرونی و درونی قدرت سیاسی بورژوازی القاء می‌کنند که گویا ماجرا آفرینی جمهوری اسلامی در منطقه یا جار و جنجال ضد امریکائی این رژیم در سطح جهانی و مهم تر از همه فقدان امنیت سرمایه‌گذاری دلایل اصلی تداوم تحریم‌ها و بی‌تمایلی تراست‌های عظیم جهانی به پیش ریز سرمایه‌های خود در بازار داخلی ایران است. آنچه اینان می‌گویند در بهترین حالت صرفاً نیمی از حقیقت است. نیمی از حقیقت که تنها خاصیت پیش کشیدن آن پرده انداختن بر روی کل واقعیت و استتار عامدانه ریشه‌های اصلی ماجرا می‌باشد. در مورد برجام، موضوعیت و نقش آن برای هر کدام از قطب‌های مشاجره، امریکا و متحدانش در یک سوی و جمهوری اسلامی در سوی دیگر ما در جاهای دیگر به تفصیل بحث نموده ایم. برجام بر خلاف پنداربافی‌های نمایندگان فکری بورژوازی قرار نبوده است حلال واقعی هیچ مشکلی برای هیچ کدام از طرفین باشد. بالعکس فقط بناست بر سطح حی و حاضر سنگربندی‌ها میزان انتظارات و شرط و شروطهای آن‌ها را برای آینده مناقشات و گفتگوها و باج خواهی‌ها از همدیگر روشن سازد. هم جمهوری اسلامی و هم بورژوازی امریکا و متحدانش زیر فشار لیستی طولانی از اجبارها و نیازها

به دور هم جمع شدند. آنها نیامدند تا بر مجادلات خود نقطه پایان بگذارند، آمدند تا با استفاده از ضعف‌های همدیگر، برای خود فرصت بخرند. برجام برای دولت امریکا تثبیت یک فاز مهم تحمیل عقب نشینی بر جمهوری اسلامی بود. عقب نشینی بسیار مهم و تعیین کننده ای که انتهای آن از منظر بورژوازی امریکا همگن شدن کل سیاست‌های اقتصادی و جهانی جمهوری اسلامی با منافع استراتژیک ایالات متحده در سطح بین المللی خواهد بود. رژیم ایران نیز از برجام استقبال می‌کرد تا راهی برای بازسازی اقتصاد از همه لحاظ فروپاشیده سرمایه‌داری کشور دست و پا کند. هر دو ادامه تقابل را کاملاً اجتناب ناپذیر می‌دیدند، یکی برای اینکه دیگری را به همپیوندی با استراتژی سراسری خود متقاعد کند و دومی به خاطر آنکه ماجرا آفرینی‌ها منطقه ای و جهانی را ساز و کار زیادت خواهی افزون تر خود نماید.

برجام با تمامی جار و جنجال هایش و با کل دنیای توهم، فریب و شستشوی مغزی که بورژوازی حول آن راه انداخت و همچنان می‌اندازد، فراتر از این چیزی نبوده است. این کاملاً روشن است، اما نکته مورد توجه ما در اینجا آنست که جمهوری اسلامی حتی در همین سطح نیز هیچ میزان از انتظارات و شروط خود را محقق نساخته است. رخدادی که بر خلاف تصور نمایندگان فکری و دولتمرد سرمایه، هیچ ربط چندانی به بحران آفرینی‌های منطقه ای رژیم اسلامی ندارد. به همان گونه که هیچ ربطی به فقدان امنیت سرمایه گذاری در ایران دارا نیست. توضیح واضحات است که دولت امریکا و مهم تر از آن کل بورژوازی این کشور از ادامه تحریم‌ها یا ایجاد بیشترین اختلال در مبادلات اقتصادی میان سرمایه اجتماعی ایران و بازار جهانی سرمایه‌داری به صورت یک راهکار فشار برای متقاعد ساختن جمهوری اسلامی به همگنی استراتژیک با خود بهره می‌جویند اما دلیل امتناع سرمایه‌های اروپائی به پیش ریز در حوزه‌های داخلی انباشت ایران مجرد کارشکنی بانک‌ها و مؤسسات مالی امریکا نمی‌باشد، در این میان بحث فقدان امنیت سرمایه گذاری در شرایط حاکمیت رژیم اسلامی از همه بی پایه تر و

پوشالی تر است. برای لحظه ای به یاد آریم که در دهه ۵۰ خورشیدی ثبات سیاسی و میزان امنیت انباشت در جامعه روز ایران به مراتب از امروز کمتر بود. در همین وضعیت حاضر بحران آفرینی دولت سرمایه‌داری سعودی در منطقه و دنیا هم مطلقاً از جمهوری اسلامی کمتر نیست.

آنچه بورژوازی جهانی را به پیش ریز گسترده سرمایه‌های خود در بازار داخلی ایران مردد ساخته است نه هیچ کدام از مؤلفه‌های مورد استناد اقتصاددانان، سیاستگذاران و اطلاق‌های فکری سرمایه که فاکتورها و عوامل بسیار تعیین کننده فرارسته از بطن پویه بحران خیزی سراسری سرمایه جهانی است. فرض کنیم که جمهوری اسلامی خود را بعینه و با تمامی تار و پود سیاسی، حقوقی و خط مشی اقتصادی و نقش بین‌المللی در قالب رژیم شاه بازپردازی بنماید!!! حتی در چنین حالت شگفت‌انگیزی هم سرازیر ساختن سرمایه به ایران، در ابعاد و به شیوه دهه ۵۰ خورشیدی برای تراست‌ها و بنگاه‌های غول پیکر سرمایه‌داری غرب جذابیت آن دوره را نخواهد داشت. نرخ اضافه ارزش‌ها می‌تواند حتی نجومی تر باشد اما نرخ سودهای چاره ساز را به بار نخواهد آورد. در دهه ۵۰ این تراست‌ها سرمست از مقایسه بهای نیروی کار کارگر ایرانی با کارگر امریکائی و آلمانی و سوئدی، انباشت سرمایه‌های خود در حوزه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران را نوشداروی حیات می‌دیدند. در آن روز سیتروئن فرانسه در بدترین حالت، هزینه تولیدش به ۴۰۰۰ تومان نمی‌رسید اما در بازار داخلی ایران ۱۶۰۰۰ تومان به فروش می‌رفت و نرخ سودی افسانه ای نصیب تراست مذکور می‌ساخت. امروز چنین نیست. دستمزد واقعی کارگران حتی در قیاس با سال‌های ۵۰ به گونه موحشی سقوط کرده است اما همین بهای هر روز سلاخی شده نیروی کار هم برای کوهساران عظیم سرمایه این شرکت با ترکیب ارگانیک چندین برابر آن روزها، به رغم سیر صعودی انفجارآمیز بارآوری کار اجتماعی باز هم نرخ سود مطلوب را پدید نمی‌آرد. در همین راستا، سرمایه‌های آزاد بین‌المللی در شکار حوزه هائی هستند که هزینه تشکیل سرمایه

ثابت و بهای تمام شده کالاهای تولیدی آنها از ایران هم پائین تر و در صورت امکان بسیار پائین تر باشد، تا از این طریق شاهد نرخ سود بسیار بالاتری باشند. مقایسه سودآوری همان اتوموبیل سیتروئن فرانسه در سال ۱۳۵۴ با تولیدات سال ۱۳۸۴ ایران خودرو در این زمینه کاملاً گویا است. در سال اخیر (۲۰۰۵) میلادی نرخ سود ایران خودرو حدود ۱۰ درصد گزارش گردیده است و این بسیار مهم است که در همین سال بالا، صنعت خودرو ایران یکی از بالاترین نرخ سودهای بین المللی این حوزه گسترده صنعتی در دنیا را داشته است. بر اساس گزارش‌ها سایپا با سود ۱۸ درصد مقام صدرنشینی را احراز می‌کرده است. در برنامه سوم اقتصادی جمهوری اسلامی در طول ۳ سال اول اجرای آن (۷۸ تا ۸۰) حدود یک میلیارد دلار سرمایه خارجی به بازار داخلی ایران سرازیر شد. اما این سرمایه‌ها سوای حوزه‌های نفت و گاز وارد هیچ قلمرو دیگر انباشت سرمایه نشدند و در همین حوزه‌ها هم بیشتر به فعالیت‌های پیمانکاری پرداختند.

نظام سرمایه‌داری زیر فشار تناقضات سرکش درونی و گسترش انفجاری سرچشمه بحران اسیر شرایطی گردیده است که هر تراست غول پیکر مالی و صنعتی، هر بخش سرمایه جهانی یا سرمایه اجتماعی هر کشور باید در هر کجا که می‌تواند و تا آنجا که برایش مقدور است، هزینه تولید را دچار عظیم‌ترین کاهش‌ها سازد تا شاید در این گذر گامی برای چالش روند رو به افت نرخ سود در رابطه با کل سرمایه‌های خود بر دارد. تراست‌ها و مؤسسات غول آسای سرمایه‌داری در همین راستا است که حوزه‌های اشباع نشده هند را بر بازار داخلی روز ایران ترجیح می‌دهند، در همین راستا است که چین دیروز را بر خیلی جاهای دیگر ترجیح می‌دادند. مهمترین دلیل تأنی، تردید و تاخیر سرمایه‌ها در ورود به حوزه‌های انباشت ایران را در اینجا باید جستجو نمود. اینکه جمهوری اسلامی در منطقه چه می‌کند یا کشمکش توخالی ابتدال آمیز این رژیم با دولت اسرائیل و عوامل مشابه، نه علت که ادوات توجیه ماجرا می‌باشند. سرمایه جهانی

اگر چشم انداز انباشت با کمترین هزینه تولید و بالاترین نرخ سود را در ایران می‌دید، به هیچ کدام این توجیهات نمی‌آویخت و برای بطلان همه آنها تا چشم کار می‌کرد، حکم و فتوا و حدیث و آیه و استدلال به هم می‌بافت.

برجام در اساس خود، حداقل، از منظر بورژوازی امریکا بنا نداشته است نسخه درمان اقتصاد فروپاشیده سرمایه‌داری ایران باشد، اما حتی در سطح توافقات طرفین هم اسیر بن بست جدی است. چرا؟ به این دلیل روشن که سرمایه داران و دولت‌های سرمایه‌داری غرب چشم انداز هیچ اعجاز آفرینی افسانه‌ای عجیبی از پیش ریز سرمایه در ایران بسان دهه ۵۰ خورشیدی نمی‌بینند. درست به همین دلیل هم تمامی تلاش‌ها مگر در موارد بسیار نادر سترون مانده است. به یکی از مصاحبه‌های نعمت زاده وزیر صنایع دولت روحانی نگاه کنید. او ابتدا با شور و خروش و هیجان می‌گوید که:

- حدود یک میلیارد و ششصد میلیون دلار ورود سرمایه خارجی تعهد شده است.

- کارخانه تولید ماشین آلات سنگین تولید فولاد قرار است در منطقه البرز تأسیس شود.

- ساخت یک نیروگاه توسط یک شرکت بلژیکی تعهد گردیده است.

- یک شرکت دارای تکنولوژی مدرن قرار است ۶ میلیارد دلار در ایران سرمایه گذاری کند

- بنا است قراردادهای طوری تنظیم شود که ۳۰ درصد تولیدات به صادرات اختصاص یابد.

- با کره ای ها برای ورود تکنولوژی و پژوهش مشترک مذاکره شده است.

یک لیست کوتاه چند قلمی در باره ورود سرمایه‌ها و راه اندازی مؤسسات صنعتی که همگی در بهترین حالت در عباراتی مانند «بنا است، تعهد شده است، قرار است، مذاکره به عمل آمده است» خلاصه می‌گردد. در طول این مدت البته قراردادی هم با رنوی فرانسه به امضاء رسیده است یا این و آن کمپانی هواپیماسازی چند فروند هواپیما به دولت روحانی فروخته اند. کاری که صاحبان تراست‌های فروشنده باید دیوانه تمام عیار باشند تا از آن استقبال نمایند. آیا همه این‌ها بدان معنی است که سرمایه‌های خارجی به سوی ایران سرازیر نمی‌شوند، منظور به هیچ وجه این نیست. احتمال ورود و شاید هجوم سرمایه‌ها وجود دارد، اما سرازیری این سرمایه‌ها چاره کار سرمایه‌داری ایران نیست، سرمایه اجتماعی کشور قادر به خروج از بحران نمی‌گردد و خواب رونق طلائی بورژوازی تعبیر نخواهد شد. ریشه همه این ناکامی‌ها و نشدن‌ها نیز نه در بحران آفرینی جمهوری اسلامی است، نه از تحریم‌های اقتصادی امریکا ناشی می‌شود و نه در سوء مدیریت دولتمردان قرار دارد. ریشه ماجرا در خود سرمایه است. این پویه درونی و تاریخی سرمایه‌داری است که سدها را بر سر راه خود افراشته است و هر روز رفیع تر و محکم تر خواهد افراشت.

به نکته اساسی و نهائی یا یگانه منظور واقعی نگارش این مطلب برسیم. نکته ای که به دنبال بحث بالا باید با کل توده هم زنجیر، با همه آحاد طبقه کارگر در میان نهاد. دولت روحانی و تیم وی بیشتر از سه سال است که از حل مناقشات هسته ای، بهبود روابط با امریکا و کشورهای دیگر، جلب و جذب فراوان سرمایه‌های خارجی، رونق بازار انباشت، وفور اشتغال و برچیدن بیکاری، مهار گرانی‌ها، چالش گرسنگی و فقر و بی خانمانی و نوع این‌ها می‌گویند. همه دولت‌ها در سراسر دنیای سرمایه‌داری شب و روز این دروغ‌ها را به هم می‌بافند. یک بخش مهم کار دولتمردان و متفکران و اقتصاددانان سرمایه‌داری سر دادن همین لالائی‌ها است. آنچه ما باید بدانیم و به خاطر بسپاریم این است که:

آنچه سرمایه داران و دولتمردان سرمایه، در باره غلبه بر بحران اقتصادی روز و بازسازی شیرازه فروپاشیده اقتصاد سرمایه‌داری می‌گویند سواى ساز و کار آنها برای شستشوی مغزی هر چه بیشتر طبقه ما هیچ چیز دیگر نیست. سرمایه اجتماعی ایران با برجام و عقد چند قرارداد و پیش ریز این یا آن حجم سرمایه خارجی قادر به خروج از ورطه بحران نخواهد شد. عصر ما عصر وزیدن طوفانهای هر چه سهمگین تر بحران در ساختار هستی سرمایه است و سرمایه‌داری ایران در زمره حوزه هائی است که بار این طوفان‌ها را با شدت هر چه بیشتر سینه خود سنگین خواهد دید.

۲. باز هم تأکید کنیم که هیچ چشم انداز خلاصی از بحران در پیش روی سرمایه‌داری ایران نیست اما فرض کنیم که حتی چنین شود. تا جائی که به زندگی توده‌های طبقه ما مربوط است بحران و اعتلای اقتصادی سرمایه نقش واحدی خواهند داشت. هر خشت بازسازی اقتصادی، هر خشت تلاش بورژوازی برای چالش بحران خشتی بر کفن و دفن بسیار عمیق تر معیشت ما در گورستان سودآوری سرمایه خواهد بود. رونق اقتصادی سرمایه‌داری قرار نیست برای ما کار و اشتغال و دستمزد بالاتر یا بیمه دارو و درمان و بهبود وضع بازنشستگی به بار آرد. هیچ کاهشی در میزان بیکاری پدید نمی‌آورد. ابعاد فقر و گرسنگی و بی خانمانی را نه کاهش که افزایش خواهد داد. شمار کودکان خیابانی را نه کمتر که بیشتر خواهد ساخت. اعتیاد و فحشاء و همه اشکال سیه روزی را نه تقلیل که گسترده تر خواهد کرد. این‌ها تبلیغات نیست. این‌ها نکته به نکته، بندهای منشور هستی سرمایه در روزگار ماست. زمانی که سرمایه کار می‌آفرید و اشتغال می‌زآید و به برخی خواست‌های معیشتی و رفاهی روزمره کارگران کم یا بیش تن می‌داد دیری است که کاملاً سپری گردیده است. سرمایه این مطالبات را هیچ گاه به سادگی گردن نمی‌نهد اما اکنون توده‌های کارگر دنیا هیچ سلاح فرمیستی، با هیچ تشکل قانونی، هیچ نوع سندیکا آفرینی و قانون‌سالاری و آویختن به قانون سرمایه قادر به متقاعد کردن طبقه سرمایه دار و دولتش به پرداخت هیچ ریالی نمی‌باشند. بند، بند

حوادث روز جهان و لحظه، لحظه آنچه در چهار گوشه گره خاکی چریان دارد بهترین شاهد این مدعا است.

۳. تاریخ امکان زندگی انسان در سیطره نظام بردگی مزدی به انتها رسیده است. طبقه کارگر جهانی از زمان پیدایش سرمایه‌داری تا امروز، حتی در دوره هائی که این نظام در فاز کنونی انحطاط برگشت ناپذیر خود قرار نداشت، باز هم هر مقدار زندگی و هر میزان امکانات زیستی و اجتماعی خود را نه در مماشات با سرمایه که در جدال با آن به چنگ آورده است. دوره حاضر اما با گذشته فرق‌های فاحش دارد. سرمایه‌داری سرچشمه‌های بروز طوفانی بحرانها را در ژرفنای هستی خود، تا مرزهای دور توسعه و باز هم توسعه داده است. نظام بردگی مزدی برای هر لحظه بقای خود مجبور به سلاخی بدون هیچ مهار آخرین بازمانده‌های خورد و خوراک و پوشاک توده‌های کارگر، نیازمند تخریب لایتناهی محیط زندگی و فضای تنفسی و همه ملزومات زنده بودن انسانها است. امکان زندگی در این نظام تاریخاً به پایان خود رسیده است. در چنین شرایطی حتی برای زنده ماندن روزانه باید بیشترین قدرت ممکن طبقاتی را علیه سرمایه وارد میدان ساخت. هیچ مبارزه قانونی ظرفیت هیچ خراش بر هیچ کجای کوه مشکلات و سیه روزی‌های در حال افزایش ثانیه، به ثانیه نظام سرمایه‌داری را ندارد. تنها راه ادامه زندگی در این شرایط سازماندهی وسیع‌ترین پیکارها علیه سرمایه است. باید به صورت یک طبقه با کل قدرت طبقاتی وارد میدان شد. باید این قدرت را شورائی و سراسری و ضد کار مزدی متشکل ساخت. باید این قدرت را علیه سرمایه اعمال کرد. باید با اعمال این قدرت امکان زندگی و زنده ماندن خود را بر سرمایه‌داری تحمیل کنیم. باید در همین راستا و با سازمانیابی هر چه سراسری تر این قدرت آماده نابودی تام و تمام نظام بردگی مزدی شد.

سرمایه جهانی و خاور میانه

آوریل ۲۰۱۵

هر چه در هر کجای این جهان می‌بینیم، شکل‌های بی شمار سلاخی انسان است که به مثابه نیاز هستی سرمایه از جراحات سرطانی غیرقابل التیام این نظام می‌بارد. خاورمیانه از متلاطم ترین و ملتهب ترین کانون‌های بروز این سلاخی‌ها است. شروع پروسه به گذشته دور بر می‌گردد، وقتی که سرمایه‌داری در گام‌های نخست پویه جهانی شدنش، در راه رسیدن به شبه قاره هند و سرزمین چین و خاور دور، گذارش به «شرق اوسط» افتاد. راهی که امپریالیست‌های انگلیسی خود را نیازمند امن کردنش دیدند و ماجرا از همین جا آغاز شد. تزاران روس میراث خواران فئودالیسم رو به زوال و هموارسازان راه پیشبرد پروسه انکشاف کاپیتالیستی خطه طویل میان «باب برینگ» تا نیمه‌های اسکانداوی و قلب اروپا، هر گونه عبور و مرور رقیبان غربی در کنار آب‌های گرم خلیج و خط فاصل میان مدیترانه تا فلات قاره هند را مخالف منافع خود ارزیابی کردند. خاورمیانه میدان این جدال شد و هر کدام از طرفین برای تضعیف موقعیت دیگری و افزایش سهم سود و قدرت به تقلا افتادند. سرمایه‌های انگلیسی که در شکل کالا، کالا سرمایه یا هر حالت دیگر، مدار گردش و انباشت خود را به هند، چین و شرق دور می‌راندند، برای رفع خطر انسداد این مدار، باید ایران، متصرفات روز عثمانی و شیخ نشین‌های حاشیه خلیج را در کنترل خود می‌یافتند، در آن سوی ماجرا امپراتوران نیرومند روس تسلط بر آب‌های گرم دریا‌های جنوب ایران و مناطق و راه‌های منتهی به این آب‌ها را نیاز حراست از قطاع قدرت و سهام سود خود در عرصه جهانی دیدند.

شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری، جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب اکتبر، وضعیت روز خاورمیانه را رنگ و رخساری دیگر داد. جدال جاری قطب‌های سرمایه در این نقطه دنیا حول محورهای جدیدی چرخید. دو چیز را پیش از شروع بحث تصریح کنیم، اول اینکه سده بیستم دوران داغ محاورات چپ پیرامون مفاهیمی مانند استقلال

سیاسی!!، دولت ملی!!، وابستگی یا عدم وابستگی!! و نوع اینها بود. مفاهیمی که از بیخ و بن اثیری بودند و در مواردی اگر نبودند باز هم برای گمراهی و اغوای کارگران به کار رفتند. سرمایه‌داری به گفته مارکس از قرن هجدهم بازاری به وسعت سراسر جهان پدید آورد، در حصول این هدف به هر جنایتی توسل جست. اشغال نظامی، کنترل مستقیم کشورها و تشکیل حکومت‌های دست‌نشانده محلی متداول‌ترین شیوه کارش در مراحل آغازین بود. اما فقط کمی این طرف‌تر بدیل‌های مطلوب‌تر و آراسته‌تری برای این روش دست و پا نمود. پای در شرائطی نهاد که برای استثمار نیروی کار شبه‌رایگان اقصی نقاط دنیا، احراز عظیم‌ترین سهم در اضافه‌ارزش‌های حاصل کار توده‌های کارگر و بهره‌گیری حداکثر از منابع طبیعی مورد احتیاج کاهش بهای تشکیل بخش «ثابت» خود نیازی به اشغال مستقیم نظامی سرزمینها ندید و نداشت. در همین راستا اصطلاحاتی مانند استقلال یا عدم استقلال سیاسی دولت‌ها را عملاً به بایگانی تاریخ داد. وقتی همه جا زیر سلطه واقعی رابطه خرید و فروش نیروی کار در آمد، دیگر تقسیم ارضی و «صنعت مستقل» و «استقلال سیاسی» فاقد هر گونه معنی شد. جهان هستی به شیوه دیگری تقسیم گردید. دنیای کارگران و سرمایه‌داران، دنیای سرمایه و بردگان مزدی جای همه مرزبافیهای اثیری سابق را پر ساخت. سیاست همه جا سیاست سرمایه شد، دولت در هر نقطه جهان دولت سرمایه‌داری بود، هر میزان حجم سرمایه در هر نقطه گیتی، جزء لایتجزای چرخه هستی سرمایه‌ جهانی شد. دیگر حتی بر خلاف برخی باورها چندتا ابرقدرت نبودند که دنیا را میان خود تقسیم کردند. سرمایه بود که بخشهای مختلفش متناسب با حجم پیش‌ریز و شمار کارگران و درجه بارآوری نیروی کار و قدرت رقابت سهم خاص خود از کل اضافه‌ارزش‌ها را دریافت می‌نمود. سرمایه بود که حوزه‌های گوناگونش با قدرت بین‌المللی منتزع از این مؤلفه‌ها، سودآورترین شرائط تولیدی را به خود اختصاص می‌داد، شبه‌رایگان‌ترین نیروی کار را در اختیار می‌گرفت. منابع، ذخائر و محتویات لایه‌های مختلف زمین و همه چیز طبیعت را وثیقه‌ارزانی هر

چه بیشتر بخش ثابت خود می‌ساخت. به نکته دوم بپردازیم. وقوع انقلاب اکتبر متضاد با انتظار استشارشوندگان و ستمکشان، دنیای جدیدی در مقابل کهنه نظام بردگی مزدی پدید نیاورد. همه تأثیرش در جایگزینی شکلی از برنامه ریزی کار و تولید سرمایه‌داری با شکلی دیگر خلاصه شد. جهانی مالمال از گمراهه آفرینی، مسخ پروسه شناخت و وارونه نمایی همه حقایق مبارزه طبقاتی را ارمغان زندگی توده‌های کارگر می‌کرد. به جای هموارسازی راه رهائی بشر عملاً کل جنبش کارگری بین‌المللی را تسلیم باتلاق تقابل میان دو قطب قدرت سرمایه‌داری ساخت.

خاورمیانه بعد از جنگ‌های امپریالیستی اول و دوم تا امروز را باید در فرایند این تحولات کاوید. حوزه ای از نظام سرمایه‌داری با کشورهای مختلف که بسیاری از آنها فلسفه تأسیس و ظهور خود را از متن تضادها و تصادمات سرشتی همین نظام احراز کرده‌اند. سرمایه اجتماعی هر کدام تأثیر معینی بر پویه ارزش افزائی سرمایه بین‌المللی دارد، کارگرانش شطی از اضافه ارزش‌ها را به شریان هستی سرمایه جهانی پمپاز می‌کنند. دولت‌هایش جایگاهی در بقای نظم سراسری سرمایه‌داری دارند. در یک کلام خاورمیانه، تاریخش و موقعیت‌روزش را باید به مثابه بافت حساسی از پیکره هستی سرمایه جهانی و فعل و انفعالات درون این نظام مورد کندوکاو قرار داد. با یادآوری این نکات وارد بحث اصلی گردیم.

در بررسی عواقب جنگ امپریالیستی دوم، معمولاً از میان دولت‌های موسوم به «متفقین» دولت آمریکا به عنوان برنده اصلی، جنگ شناخته می‌شود. نقطه رجوع صاحبان این استدلال بیش از هر چیز دور بودن آمریکا از پهنه کارزارها، مصون ماندن کامل استخوانبندی اقتصادی و تأسیسات پایه ای کشور از خطر بمبارانها، شکوفائی و رونق اقتصادی ویژه سرمایه‌داری ایالات متحده در آن دوره و ظرفیت تاریخی بسیار بالایش برای صدور سرمایه و میداننداری بین‌المللی بوده است. همه این حرف‌ها درست هستند، فتوحات عظیم جهانی بورژوازی آمریکا در سالهای بعد هم محل تردید نیست.

اما با تمامی اینها برنده اصلی جنگ امپریالیستی دوم، در کوتاه مدت و برای سال‌های معین بعد از پایان این جنگ، نه ایالات متحده که بورژوازی اردوگاهی بود. این حکم با دنیای خسارتهای، فروپاشی‌ها و فلاکت‌هایی که جنگ بر اقتصاد روسیه و زندگی ساکنان این کشور آوار کرده بود مانع الجمع به نظر می‌آید، اما باز هم حقیقت دارد. وقتی از بورژوازی اردوگاهی می‌گوئیم، بخش عظیمی از طبقه سرمایه دار جهانی را مطرح نظر داریم که درست از فردای پیروزی انقلاب اکتبر، کل این رخداد، فراخوان‌ها و پیام‌هایش را سنگر میدان‌داری و برگ هویت قطب بندی بین‌المللی خود ساخت. این بخش بورژوازی حتی در سالهای آخر جنگ امپریالیستی اول در شرائطی که هنوز روسیه میدان تاخت و تاز قهرآمیز هر دو بلوک متخاصم سرمایه جهانی یا دولت‌های «محور» و «متفقین» بود و در روزهایی که میلیون‌ها کارگر روسی و صدها میلیون کارگر ممالک دیگر در آتش گرسنگی، قحطی و غلای ناشی از جنگ می‌سوختند، با شتاب تمام شالوده بلوک قدرت خود را ریخت. «بین‌الملل» بر پای داشت، بیرق «امپریالیسم ستیزی» افراشت. درفش قدرت خود را مهر مسروقه «کمونیسم» کوبید. شعارهای تفتیده و داغ «ضد سرمایه داری» بر سقف سپهر زندگی کارگران حک کرد و از این طریق جنبش کارگری جهانی را ارتش در حال آماده باش، چشم بسته و به صف در درون پادگان‌ها و ستادهای قطب خود نمود. احزاب کمینترن نمایندگان متحزب این بخش بورژوازی بودند که در شراکت و اطاعت پذیری از میراث خواران انقلاب کارگری اکتبر، قطب اردوگاهی سرمایه‌داری را در مقابل امپریالیست‌های غربی، نیرو دادند و استحکام بخشیدند. اردوگاه به یمن این بلوک بندی بین‌المللی، با دستاوردهای حاصل از مصادره و مسخ تمامی ارزش‌ها و امیدهای انسانی کمونیسم، با به کارگیری کل این مواهب و امکانات در استثمار مشدد طبقه کارگر و تبدیل جنبش کارگری جهانی به ارتش عظمت طلبی خود، نقش اثرگذارترین نیرو را در تعیین سرنوشت جنگ دوم بازی کرد. به همین دلیل مدعی احراز بیشترین سهم در غنیمت‌های جنگ بود. این غنیمت‌ها در افزایش

عاجل شمار جوامع و دولتهای سرمایه‌داری منطبق بر الگوی اردوگاه خلاصه نمی‌شد، احراز موقعیت‌ها و فرصت‌ها برای کمک به زاد و ولد این کشورها یا حوزه‌ها در دوره‌های بعد هم جزء مهمی از این غنائم را تشکیل می‌داد. محصول این روند، رشد روزافزون مناقشات فیما بین دو قطب قدرت سرمایه جهانی، اردوگاه در یک سوی و امپریالیست‌های غربی در سوی دیگر، در پهنه جهان بعد از جنگ بود. خاورمیانه از کانونهای بسیار داغ و مهم این رقابت‌ها گردید و هر چه زمان گذشت اهمیتش در مناقشات جاری میان قطب‌ها سیر صعودی پیمود. مؤلفه‌های مهمی مانند نیروی کار شبه رایگان توده عظیم کارگران بومی و مهاجر این دیار، منابع عظیم انرژی مورد نیاز چرخه بازتولید سرمایه جهانی، بهای نازل استخراج این منابع در قیاس با سایر نقاط، موقعیت ویژه استراتژیک و سوق الجیشی منطقه، همجواری طولانی برخی کشورها با روسیه و نوع اینها قطعاً نقش کلیدی بازی می‌کردند. فراموش نکنیم که در بسیاری سالها ۹۰ درصد انرژی فسیلی دخیل در پروسه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ژاپن و ۵۰ درصد کل انرژی مورد مصرف کشورهای اروپای غربی و شمالی و جنوبی از چاههای نفت همین نقطه دنیا تأمین می‌شد، شرق و غرب و شمال و جنوب جهان سرمایه‌داری هم با آبراههای سوئز و باب المندب و هرمز به هم وصل می‌گردید. در مورد اهمیت مؤلفه‌های دیگری که نام بردیم نیاز به توضیح نیست. همه اینها بدیهی به نظر می‌آیند، اما سیر صعودی پرشتاب اهمیت خاورمیانه در پویه مناقشات میان قطب‌های سرمایه از داده‌های تعیین کننده دیگری نیز تأثیر می‌گرفت. در میان این داده‌ها، اوضاع سیاسی جامعه ایران، در ماههای آخر جنگ دوم، نقش مهمی بازی می‌کرد. در اینجا دیکتاتوری درنده رضاخانی، رژیم متحد و مطیع دولت‌های غربی و حکومت عهده دار پروسه انکشاف و تسلط سرمایه‌داری سقوط کرده بود. سلطنت جدید بر خلاف سلف خود قدرتی نداشت و از سوی سران متفقین به هیچ گرفته می‌شد، امپریالیستهای انگلیسی زیر فشار خسارت‌ها و صدمات ویرانگر جنگ با تضعیف چشمگیر موقعیت پیشین خود در سطح

جهانی، از جمله در ایران مواجه بودند. امپریالیست‌های امریکائی که برای پر ساختن جای نیمه خالی شرکای انگلیسی می‌کوشیدند، هنوز جای پای محکمی نداشتند. ساختار اقتصاد جامعه در فروپاشیدگی کامل به سر می‌برد، گرسنگی، قحطی و فلاکت آخرین بارقه‌های حیات را از میلیونها خانوار کارگری و دهقانی می‌دزدید، هیچ سنگی روی سنگ استوار نبود، و همین وضعیت دلپذیرترین چشم اندازها را برای بسط پایه‌های نفوذ در اختیار بورژوازی اردوگاهی قرار می‌داد. اردوگاه نیروی فاتح سرفراز جنگ بود، صدها مدال تقلبی شرف «کمونیسم» بر دوش‌های خود داشت. در سیلاب پرخروش توهم توده‌های کارگر و دهقان به رؤیاهای پر عظمت انقلاب اکتبر شنا می‌کرد، برگ افتخار دیپلوماسی ضد اشغالگری روزهای بعد از جنگ امپریالیستی اول را از آرشبو ذهن ساکنان جامعه ایران بیرون می‌کشید. ویرانه‌های صدها سندیکا و اتحادیه و برج‌های فریب در درون جنبش کارگری ایران برای پناه بردن داشت. بورژوازی اردوگاهی به یمن این‌ها بیش از هر نیروی دیگری چشم انداز میداننداری در پیش روی خود می‌دید و بسیار چالاک تلاش می‌نمود تا از همه برگه‌های استفاده کند. حزب توده نخستین تشکل سیاسی ارتجاع بورژوازی بود که بعد از سقوط سلطنت ناشی از کودتای سوم حوت اعلام موجودیت می‌کرد. دامنه نفوذش از همه احزاب دیگر این طبقه اعم از حاکم یا اپوزیسیون بسیار فراتر می‌رفت و توانش برای به میدان آوردن استشارشوندگان به گونه چشمگیری از همه بیشتر بود. موضوعی که برای امپریالیست‌های غربی و بیش از همه امریکا و انگلیس فاجعه تلقی می‌شد، اینان آنچه را در اینجا رخ می‌داد، شکستن یکی از عظیم‌ترین سدها در مقابل پیشروی «کمونیسم» می‌خواندند. مقاومت در برابر آن را حیاتی می‌شمردند و همین امر بازار رقابت و مناقشه قطب‌ها بر سر خاور میانه را شدت می‌بخشید.

همه اینها فقط شروع کار را حکایت می‌کرد. جنگ نیمی از کشور کره در جنوب شرقی آسیا و شمال مدار ۳۸ درجه را از مصلبندی نفوذ قطب غربی سرمایه خارج نمود و

حوزه تسلط رقیب ساخت. نیم دیگرش نیز در حال بلاتکلیفی به سر می‌برد. از این مهم تر، انقلاب چین همه محاسبات امپریالیستهای غربی را بر هم ریخت. اینکه زیر نام انقلاب و کمونیسم چه چیز در چین به وقوع پیوست بماند. سخن از کفه توازن قوای بلوک بندی‌های سرمایه و دورنمای چگونگی تقسیم اضافه ارزش‌ها میان بخش‌ها و قطب‌های مختلف بورژوازی بین‌المللی بود. از منظر دولت‌های امریکا و انگلیس و شرکا، جامعه ای با ۸۰۰ میلیون جمعیت روزش به هضم رابع «کمونیسم» می‌رفت!! نیمی از دنیا «کمونیست» می‌شد!! و «شبح کمونیسم» بیش از پیش بر سر بشریت به پرواز در می‌آمد!! قطب غربی قدرت سرمایه از وحشت تب می‌کرد و اسیر لرزش می‌گشت، به ویژه که زمامداران روز هند نیز بیش از آنکه «غربی» بنمایند، در تکلم از لهجه‌های «شرقی» استفاده می‌کردند. همه اینها چسبیدن به چفت و بست زنجیر نفوذ در خاورمیانه را اهمیت بیش از پیش داد و مبرمیت تمرکز قوا بر تعیین سرنوشت کشورها و دولتهایش را بالا برد. هنوز حدیث انقلاب چین و از دست رفتن سرزمین افسانه ای پیش ریز سرمایه‌های آزاد تراست‌های سترگ صنعتی و مالی غرب، غصه مرگ آور دل‌ها بود که آتش جنگ دو کره و احتمال پیشرفت فزون تر «کمونیسم»!! رو به اشتعال بیشتر رفت. امپریالیستهای غربی از دست رقبای اردوگاهی آب خوشی به گلو پائین نمی‌دادند. به زعم آنها «کمونیسم» همه جا را تسخیر می‌کرد!! اهمیت چاره اندیشی‌ها دهها برابر شد و قفل چاره‌ها بیش از هر کجا در خاورمیانه جستجو گردید. ممالک غربی میثاق پشت سر میثاق بستند. پیمان نظامی بروکسل را امضاء نمودند، ۱۳ دولت عضو را به ۷ دولت قبلی اضافه کردند، اتحادیه میلیتاریستی جدید را به ساز و برگ‌های پیشرفته نظامی روز مجهز ساختند و نامش را «پیمان دفاعی آتلانتیک شمالی» (ناتو) گذاشتند، اروپای غربی و شمالی را سراسر مین گذاری کردند. امپریالیست‌های غربی این کارها را انجام دادند اما «خطر کمونیسم» را مدام رو به افزایش دیدند!! این «خطر» در پی از دست رفتن چین و سرنوشت نامعلوم جنگ کره، اکنون بیش از هر جا، در

ایران، در قلب خاورمیانه، در یکی از حساس ترین و کلیدی ترین مناطق استراتژیک جهان چشم‌ها را به خود می‌دوخت. کودتای سیاه ۲۸ مرداد بمب تاریخ سوزی بود که در ظاهر سران یکی از دو قطب سرمایه‌علیه دیگری منفجر می‌ساخت اما آثارش تمامی تاریخ آینده مبارزه طبقاتی در ایران، خاورمیانه و حتی در دنیا را آماج تشعشعات سرطانی خود می‌کرد. شاید مبتذل ترین توصیف کودتا آن باشد که هدف این دسیسه بورژوا امپریالیستی را سقوط دولت مصدق دانیم!! شکی نیست که سقوط مصدق جزء پیوسته‌ای از هدف توطئه شد، اما بنمایه ماجرا بکلی فرق می‌کرد. جنگ قطب‌های متخاصم امپریالیستی با بیرق‌ها و اسم و رسم‌های به ظاهر متضاد در ریشه‌ای ترین بیان، سوای جنگ بر سر تقسیم اضافه ارزش‌ها و چگونگی توزیع سهام قدرت میان بخش‌های مختلف سرمایه جهانی چیز دیگری نبود. اما برای تعیین اینکه اضافه ارزش‌ها چگونه تقسیم شوند، باید اول تولید آنها تضمین گردد. هر کودتا، جنگ، هولوکاست و هر آنچه که از سوی هر بلوک بندی اعمال می‌شد باید مقدم بر هر چیز راز هستی سرمایه‌داری را پاس دارد. کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در زمره شوم ترین حوادث تاریخی همگن با این راز بود. اینکه شعور امپریالیست‌های غربی و رژیم شاه در آن زمان تا کجا را رصد می‌کرد معلوم نیست، اما یک چیز روشن است. کودتا تعیین کننده ترین تأثیرات را بر موازنه قوای روز میان دو قطب بزرگ سرمایه بین‌المللی در یک سوی و آینده جنبش کارگری ایران و منطقه در سوی دیگر بر جای نهاد. وقوع کودتا رژیمی را بر اریکه قدرت نشانده که تمامی ساز و کارهای ممکن را برای ستیز با کمونیسم، جنگ با هر جنب و جوش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر، حتی جدال با بورژوازی اردوگاهی به خاطر تأثیرش در تداعی کمونیسم به کار می‌گرفت. امپریالیست‌های امریکائی در پی انجام کودتا رژیمی را مستقر ساختند که خیلی زود ستاد قدرت آنها در منطقه، در مقابل موج تهاجم قطب رقیب شد. کودتا کفه توازن قوای بلوک بندی‌ها را به گونه‌ای چشمگیر به زیان اردوگاه و به سود بورژوازی امریکا و شرکا تغییر داد. حکومت حاصل

کودتا نه فقط در فاصله مرزهای داخلی که در کل خاورمیانه مرزدار حریم منافع بورژوازی غرب، مأمور سرکوب هر جنبش ضد سرمایه‌داری و همزمان چالش هر نیروی پروروس شد. رژیم شاه به «پیمان بغداد» (سنتو) جان داد، پروتکل نظامی ظاهراً ضد اردوگاهی و در واقع ضد هر تحرک کمونیستی درون طبقه کارگر کشورها که سازمان اختاپوسی ناتو را به اتحادیه میلیتاریستی «سیتو» متصل می‌ساخت و حلقه خالی زنجیر زرادخانه‌های نظامی میان اقیانوس‌های آرام و آتلانتیک را پر می‌کرد. سلطنت حاصل کودتا پادگان عظیم تسلیحاتی امریکا در خاورمیانه و حوزه خلیج شد. بیش از ۲۰ هزار کارشناس نظامی امریکا را به منطقه آورد. راه استقرار ۶۰۰ پایگاه مهم موشکی ایالات متحده در حواشی خلیج را هموار ساخت. وظیفه میزبانی دهها پایگاه عظیم نظامی امریکا در ایران را به دوش کشید. کمی این طرف تر نقش پایه گذار و نیروی محرک تأسیس «پیمان کشورهای اسلامی» برای چالش هر دولت یا هر نیروی متمایل به اردوگاه را ایفاء کرد. در تاریخ‌نویسی رایج چپ بر نقش اسرائیل به عنوان حلقه اساسی زنجیره قدرت نظامی امپریالیست‌های امریکائی در خاورمیانه تأکید شده است. اهمیت دولت نژادپرست دینی اسرائیل برای ایالات متحده از بدو تأسیس تا حال روشن است، اما نباید از یاد برد که ظرفیت ایفای نقش این رژیم در استراتژی خاورمیانه ای امپریالیست‌های غربی، چه برای چالش اردوگاه و چه در پهنه ستیز با کمونیسم طبقه کارگر قابل قیاس با نقش رژیم شاه نبود و نمی‌توانست باشد. آنچه رژیم در این گذر انجام داد به دلائل فراوان از عهده هیچ مهره دیگر قطب غربی قدرت سرمایه‌داری بر نمی‌آمد. این نقش با گذشت زمان و وقوع رخداد‌های بعدی خاورمیانه روز به روز بیشتر شد. استقرار حکومت ناصر در مصر پس از «نجیب» و هیاهوی ناسیونالیسم پان عربیست خلق مدار متمایل به اردوگاه، امپریالیست‌های غربی را متوجه اهمیت بیشتر رژیم شاه در چالش قطب رقیب نمود. به همان گونه که شاه و بورژوازی هار حاکم ایران را به بهره گیری باج خواهانه تر، از موقعیت خود در ستیز با جنبش ضد سرمایه‌داری کارگران و

نیز چالش اردوگاه تشویق کرد. دو سال بعد، وقوع کودتای عبدالکریم قاسم در عراق و سقوط فیصل باز هم بر اهمیت نقش رژیم افزود. به حکومت رسیدن حزب بعث در سوریه و جهتگیری اردوگاهی این دولت موجب تکمیل ماجرا شد، این رشته اما سر دراز داشت. عروج نیرومند سازمانهای مقاومت فلسطینی، حمایت، هماوایی و همدردی توده‌های استثمار شونده جهان و نیروهای طیف امپریالیسم ستیزی خلقی دنیا از قیام انسان‌های کارگر و ستم زده و آواره فلسطین علیه دولت و طبقه بورژوازی اسرائیل، نیاز امریکا و متحدانش به چالش این قیام و صیانت از موجودیت و موقعیت رژیم اسرائیل، باز هم بر اهمیت هر چه بیشتر رژیم شاه برای بورژوازی امریکا افزود. چند سال بعد تشکیل دولت سالم ربیع علی در یمن جنوبی و «جبهه آزادی بخش خلق ظفار» علیه حکومت قابوس در عمان، این اهمیت را برای قطب غربی سرمایه جهانی بیش از پیش کرد. حوادث اخیر نه فقط بورژوازی امریکا و اروپا که دولت‌های اولترا ارتجاعی متزلزل خاورمیانه مانند عربستان سعودی و اردن و کویت و عمان و بحرین را هم به ورطه هراس انداخت و همه این‌ها را به دامن رژیم شاه به عنوان تکیه گاه اصلی قدرت امپریالیست‌های امریکائی و اروپائی سوق داد.

از خاور میانه و جهانی صحبت می‌کنیم که هیچ بارقه‌ای از هیچ جنب و جوش رادیکال ضد سرمایه‌داری در هیچ گوشه آن به چشم نمی‌خورد. کمونیسم طبقه کارگر در زمینگیری محض به سر می‌برد. نیمی از توده‌های کارگر دنیا پشت سر رفرمیسم منحط اتحادیه‌ای و رویکرد راست سوسیال دموکراسی به صف بودند، نیمی دیگر در سنگر اردوگاه و کمونیسم خلقی و امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی می‌جنگیدند. جهان و لاجرم خاورمیانه، به جای آنکه میدان کارزار سرنوشت ساز طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار باشد، مرداب پر ملال یأس انگیز جدال دو بلوک متعارض بورژوازی بر سر چگونگی برنامه ریزی نظام بردگی مزدی و چگونگی تقسیم اضافه ارزشها میان بخشها و قطبهای سرمایه جهانی شد. جنبش‌های پرآوازه نیرومندی در چهار گوشه دنیا میداننداری

می‌کردند. این جنبش‌ها حدیث آرمان‌های سترگ انسانی را در گوش‌ها می‌خواندند. از رهائی و رفاه و برابری و ظهور جامعه متشکل از انسانهای بی‌نیاز می‌گفتند، اما همگی آگاه یا ناآگاه، در همان مرداب، در تالاب‌های ملحق به همان مناقشات غوطه می‌خوردند. طبقه کارگر جهانی نیز حلق آویز همین جنگ و دعوای بود. در کارخانه و مزارع و مراکز کار و تولید، اضافه ارزش‌ها را می‌افزید و در پهنه حیات اجتماعی و رخدادهای جاری جهان نقش پیاده نظام اردوگاه‌های مختلف بورژوازی بر سر تقسیم همین اضافه ارزش‌های حاصل استثمار خود را ایفاء می‌کرد. خاورمیانه کانون داغ، حساس و پرتلاطم تعیین سرنوشت جنگ میان قطبها شد. سنگینی کفه توازن قوا به سود هر بلوک در اینجا نقش مؤثر و کارائی در رقم زدن پیروزی و شکست طرفین بازی می‌کرد. جامعه ایران در جغرافیای اقتصادی، سیاسی و استراتژیک خاورمیانه کلیدی‌ترین مکان را یافت و رژیم محصول کودتای ۲۸ مرداد، موفق‌ترین نیروی منطقه در سنگین سازی فرونتر کفه قدرت امپریالیست‌های غربی و چالش موقعیت اردوگاه شد. این رژیم به ویژه در فاصله سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ (۱۳۵۲ تا اواخر ۱۳۵۴ خورشیدی) به یمن اعتدالی اقتصادی بی سابقه سرمایه‌داری ایران، به شکست کشاندن پویه رقابت طلبی‌های حاکمان روز عراق و متعاقب برگزاری کنفرانس الجزایر محوری‌ترین نقش را در معادلات سیاسی روز منطقه به دست آورد.

خاورمیانه بعد از استقرار دولت بورژوازی اسلامی ایران

شکست انقلاب ۵۷ توده‌های کارگر ایران، حداقل از یک جهت، عوارضی مشابه شکست انقلاب کارگری اکتبر داشت. سطح آگاهی، شعور طبقاتی و توان دخالتگری سیاسی کارگران در روسیه دهه دوم قرن بیستم و ایران دهه هشتم این قرن مسلماً قابل قیاس نبود، کارگران روس در مدار بسیار بالاتری از شناخت ضد سرمایه‌داری و توان اثرگذاری طبقاتی قرار داشتند. مشابهتی میان فاتحان انقلاب‌ها نیز وجود نداشت. در آنجا حزبی زمام کارها را به دست گرفت که ولو تحریف آمیز خود را با کمونیسم و ستیز علیه

بردگی مزدی تداعی می‌کرد، از جایگزینی جهان پوسیده سرمایه‌داری با دنیای فارغ از طبقات، استثمار و دولت می‌گفت. در اینجا بالعکس انقلاب سر از نبش قبر جرثومه‌های توحش تاریخ در آورد. این تفاوت‌ها مفروضند، سخن فقط بر سر تشابه برخی عوارض هر دو شکست است. رخداد نخست قطب بندی جدیدی در جهان سرمایه‌داری پدید آورد و جنگ میان دو قطب سرمایه را بدیل جنگ پرولتاریا با نظام بردگی مزدی ساخت. حادثه دوم بنای ویران در حال فروریزی این قطب بندی را ترمیم نمود. امریکا ستیزی و غرب زدائی فاشیسم دینی بورژوازی را قائم مقام تازه نفس «امپریالیسم زدائی» اردوگاهی کرد. در صور جدال «مستضعفان» علیه «مستکبران» دمید و کوه این فریبکاری‌ها را بر سر مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر بخشی از دنیا آوار نمود. کشمکشها، ظهور گسترده فاشیسم، جنگهای داخلی، حمام خونها و اوضاع جاری ۳۵ سال اخیر خاورمیانه را نمی‌توان از پویه عروج جمهوری اسلامی و وقوع حوادث بالا جدا نمود. فراموش نکنیم که کل اینها از عمق هستی سرمایه می‌جوشند، از تشدید انفجار آمیز تناقضات ذاتی سرمایه‌داری تأثیر می‌گیرند. زمینگیری جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر جهانی را فرصت تاریخی بروز خود می‌کنند و بالاخره دنباله شکست جنبش‌های خلقی و امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی پیشین هستند.

به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران فقط از جهتی که گفتیم نقطه عطفی در متمایز ساختن دوره‌های پیش و بعد خود شد. نطفه این رژیم در کمونیسم ستیزی هیستریک شاه و امپریالیست‌های امریکائی منعقد گردید، در طول ۲۵ سال فاصله میان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رژیم و حامیان امریکائی اش هر صدای اعتراض توده‌های کارگر را گلوله باران کردند، همزمان زمین و زمان جامعه را ملامت از امکانات مورد نیاز مافیای دینی سرمایه برای شستشوی مغزی توده‌های کارگر و انفصال هر چه بیشتر استثمارشوندگان از کمونیسم و مبارزه طبقاتی ساختند. جمهوری اسلامی از دامن این شرائط زائید و در روزهای چشم‌گشود که نظام بردگی مزدی در

سراسر جهان گسترش بدون مهار گرسنگی، جنگ و حمام خون توده‌های کارگر را ساز و برگ تضمین هر لحظه بقای خود می‌دید. این رژیم با آن توصیف و بر سینه کش این وضعیت ظرفیت بسیار بالائی برای اثرگذاری وسیع بر استخوانبندی اوضاع روز خاورمیانه و حتی دنیا داشت. ارتجاعی ترین دولت دینی بورژوازی بود که در عین حال برخی محاسبات امپریالیست‌های امریکائی در منطقه را بر هم می‌ریخت و از این لحاظ رویه معکوس نقش سلف خود را بازی می‌کرد. نظام سرمایه‌داری بیش از پیش باردار فاشیسم بود و دولت اسلامی بورژوازی از دل این وضعیت، به صورت یک غول عظیم الجثه فاشیسم تولد یافت. مخلوق کودتا به شیوه رژیم شاه نبود، کل نطفه بندی طبقاتی، تغذیه ایدئولوژیک، رویکرد سیاسی، استراتژی و همه چیزش استقرار حکومت تمام عیار فاشیستی بخشی از ارتجاع هار سرمایه را گوشزد می‌کرد. مظهر تمامیت توحش بردگی مزدی بود و خود را «ضد سرمایه داری» می‌خواند!! در تشدید استثمار نیروی کار شبه رایگان توده کارگر دست هر جرثومه جنایت بورژوازی را از پشت می‌بست و همزمان تمامی کائنات را از هیاهوی ضرورت میداننداری علیه استثمارگری انحصارات و تراست‌های سرمایه‌داری پر می‌کرد!! در جنگ افروزی و سبعیت و کشتار انسان‌ها از هیچ قدرت اختاپوسی امپریالیستی بورژوازی کم نمی‌آورد اما عریضه‌های مستانه امپریالیسم ستیزی اش گوش دنیا را کر می‌نمود، آنسان که دکان چپ خلقی «ضد امپریالیست» را تخته می‌کرد و وادار به جمع نمودن بساط خود می‌ساخت. برای اعمال تمامی شکل‌های ممکن تبعیضات جنسی، قومی، نژادی، عقیدتی و مسلکی، کهنه ترین شیوه‌های رایج قرون وسطی را از زیر آوار تاریخ بیرون می‌آورد و پویه اجرای همین بربریت‌ها را پاسداشت متعالی عدالت جار می‌زد. جمهوری اسلامی با این خصوصیات، به عنوان رژیمی که یک انقلاب توده ای را به سرقت برده و بیرق مسروقه اش را بالای برج فریب خود می‌چرخاند، در دل اوضاعی که صدائی از کمونیسم ضد سرمایه‌داری کارگران بر نمی‌خاست و طوفان شستشوی مغزی جوراجور سپهر زندگی

استثمارشوندگان را در خود می‌پیچید، برگهای برنده ای برای تحمیق توده‌های عاصی، گسترش پایه نفوذ خود در خاورمیانه و شمال افریقا و حتی جاهای دیگر داشت. برگهای برنده ای که می‌توانست پشتوانه مؤثری برای سوداگری قدرت و باج خواهی رنگارنگ از حریفان و بخش‌های دیگر بورژوازی باشد. رژیم اسلامی نه فقط موجودیت خود به صورت قدرت سیاسی سرمایه، که پروسه شکل‌گیری و ساخت و ساز جنینی خود را نیز مدیون سازماندهی فاشیستی رعب‌انگیز لومپن پرولتاریای عاصی فاقد حداقل شناخت، شعور و آگاهی طبقاتی بود. نیروئی که نظام سرمایه‌داری از دهه‌های آخر قرن بیستم به این سوی در ابعادی کثیرتر از سابق زاد و ولد می‌کرد و آماده خدمت در اردوگاههای قهر فاشیسم می‌ساخت. رژیم با تجربه غنی در این کار، از همان آغاز، آنچه را که زادراه به قدرت رسیدن خود، منکوب نمودن جنبش کارگری و مفاصاحساب با شرکا و رقبا کرده بود در کشورهای حوزه خلیج و غرب آسیا و شمال افریقا و هر کجا که امکان داشت به بوته آزمایش برد. پروژه سازماندهی حزب الله را شروع نمود، «مجلس اعلی» و حزب الدعوه را در عراق و ایران و سوریه به مشق قدرت واداشت، سپاه قدس را ستاد حضور خود در فلسطین کرد. به شیعیان بحرین وعده پشتیبانی داد، پادگانهای آموزشی تجهیز گروههای ترور در سودان، سومالی و ممالک همجوار پدید آورد. به سازماندهی شیعیان حوثی یمن چشم دوخت و کارهای فراوان دیگر از این دست را «وجهه همت خود کرد»!! همه ساز و برگهای راندن فرس را سرمایه‌داری از پیش فراهم ساخته بود. قشری از ارتجاع هار بورژوازی که در همه این کشورها از حصه کوچکتر اضافه ارزشهای کم بودن سهمش در قدرت سیاسی می‌نالید، صدها میلیون انسان گرسنه و تحقیر شده عاصی که در خرافه‌های دینی ماقبل قرون وسطائی غوطه می‌خوردند و آماده هیزم کشی برای کوره‌های آدم‌سوزی هر گروه جلاخان بودند، بعلاوه همه شرائطی که بالاتر اشاره شد، دولت نوپای اسلامی سرمایه را در پیشبرد هدفهایش یاری می‌داد. رژیم به یمن این شرائط معادلات جاری خاورمیانه را تهدید به تغییر نمود، مقدمات یک صف

بندی تازه در منطقه را فراهم آورد، برخی دولت‌ها را دچار تشویش کرد. به بورژوازی امریکا و اروپا «حاجی انا شریک» گفت، نقش مؤثر خود در سبک و سنگین سازی کفه‌ها را به رقبای روسی و چینی هشدار داد. همه جا آماده باج خواهی‌ها و زیادت طلبی‌ها گردید و توان خود برای این کار را به رخ کشید.

بورژوازی امریکا و جمهوری اسلامی

سقوط رژیم شاه ضربه سختی برای بورژوازی ایالات متحده بود، اما سیاست‌ها و جهتگیری‌های دولت امریکا در قبال آنچه رخ می‌داد، در ماههای پیش و پس قیام بهمن، بیشتر از آنکه حدیث هشیاری باشد، گیج سری و بلاتکلیفی دولتمردان را نمایش می‌داد. سران کاخ سفید با همه نارضائی که از سرنگونی رژیم شاه در خود می‌دیدند، عروج رژیم اسلامی به اریکه قدرت را نه فقط مشکلی برای تزلزل موقعیت خود در خاورمیانه یا حتی ایران نمی‌یافتند که از برخی جهات شاید به فال نیک هم می‌گرفتند. چکیده محاسباتشان این بود که فاشیسم اسلامی بورژوازی جنبش کارگری را سرکوب می‌کند، فعالین کمونیست این جنبش را کشتار می‌نماید. نظم سیاسی سرمایه را به حال اول بر می‌گرداند، برنامه ریزی نظم اقتصاد، سیاست و امور جامعه را به «دست کفایت» نهضت آزادی و احزاب بورژوازی متمایل به غرب می‌سپارد و به مرور زمان همه چیز بر وفق مراد پیش می‌رود. غالب اقدامات سران واشنگتن حداقل از روزهای بعد از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ تا اواسط سال ۱۳۵۹ از دل بستن به همین رؤیاهای حکایت دارد. حساسیت در کندوکاو کنه حرفهای خمینی پیرامون رابطه آتی دولت‌های ایران و امریکا و برجسته نمودن آن بخش از گفته هایش که نوید مسالمت جوئی و تفاهم می‌داد، امتناع از پذیرش شاه و اصرار بر برائت جوئی از هر نوع حمایت وی در آن روزها با هدف حفاری راه مرآوده با رژیم آینده، ایفای نقش مؤثر در برگزاری کنفرانس گوادولوپ و جهت دادن تصمیمات نشست به استقبال از پایان عمر رژیم شاه، بسیج تیمی از کارکشته ترین و کهنه کارترین سیاستمداران امریکائی از نوع سولیوان، هایزر، کاتم، برژینسکی و دیگران برای برقراری

ارتباط با ساکنان سفینه قدرت در حال تکوین، از سران نهضت آزادی و جبهه ملی گرفته، تا بهشتی و حواریون خمینی و نوع این تلاش ها، فصل اول استراتژی بورژوازی امریکا برای تحقق رؤیای مذکور را تعیین می‌کرد. حوادث بعد از استقرار دولت جدید و جنجالهای به ظاهر ضد امریکائی فاشیسم اسلامی بورژوازی نیز پیکره این رؤیا را شقه نکرد. صبوری غیرمتعارف حاکمان ایالات متحده در این روزها و ماهها در مقابل تمامی این هیاهوها، گواه بارز این واقعیت بود. نمونه بسیار گویای این مماشات را می‌توان در چگونگی برخورد دولت کارتر به حادثه اشغال سفارت امریکا در تهران، یا بعدها در ارتباط با خنثی شدن و شکست طرح موسوم به «طبس» مشاهده نمود. قطب امپریالیستی نیرومند سرمایه جهانی که طول دهه‌های متمادی هر نگاه مخالف هر رژیم را در وسیع ترین مناطق دنیا به توپ کودتا می‌بست، یا فتور هر دولت در اجرای منویات استراتژیک خود را سوژه موجه حمام خون میلیونها انسان می‌دید، اینک دنیای داد و قالهای مرگ بر امریکا، تسخیر سفارت، گروگانگیری کارکنان و دیپلماتهای خود توسط فاشیسم دینی سرمایه یا شاخ و شانه کشیدن‌های دیگر رژیم ایران را با طمأنینه تماشا می‌کرد، هیچ واکنش پرخاشگرانه‌ای نشان نمی‌داد و همچنان نور امید به زمینی شدن رؤیاهایش را در سراچه دل حفظ می‌نمود. کارتر حتی ماهها پس از مستقر شدن رژیم اسلامی، پای بندی خود به این امیدواری را به زبان آورد. «نزدیکان بازرگان بسیار مفید بوده‌اند، از سفارت محافظت کرده و ژنرال (فیلیپ گست) را نجات داده‌اند، پیام می‌فرستند که می‌خواهند روابط خوب را ادامه بدهند. به کارکنان سفارت دستور داده شد که با احتیاط جلو بروند و رابطه بهتر با دولت جدید را پیگیری بکنند» (از یادداشت‌های چارلز نس کاردار وقت سفارت امریکا در تهران) برای فهم سوداها و نقشه‌های بورژوازی قرار نیست به فرمولبندی‌ها یا نظرات اعلام شده دولتمردان و نمایندگان فکری این طبقه رجوع کنیم. سرمایه است که مخزن الاسرار است و سرّ درونی سرمایه بانگ می‌زد که اگر نه همه، اما برخی محافل نظرساز بورژوازی امریکا و

جهان ظهور جمهوری اسلامی را خرگوش آزمایشی مناسبی برای آزمون نوعی الگوی مطلوب اعمال حاکمیت سرمایه در بخشی از جهان در عصر انحطاط انفجارآمیز نظام بردگی مزدی می‌یافتند. دولتی سرمایه‌داری با قدرت سازماندهی فاشیستی وسیع که برای سرکوب جنبش کارگری و حمام خون رویکرد ضد کار مزدی کارگران، سراسر جامعه را پادگان سپاه، ارتش، بسیج، کمیته، لباس شخصی، شورای اسلامی کار، گشت زینب، ثارالله، مافیای امر به معروف و نهی از منکر، خانه کارگر و شمار کثیر نیروهای دیگر از این نوع می‌سازد. شکلی از حاکمیت فاشیستی بورژوازی که جوی خون کارگران کمونیست حتی خون کودکان خردسال آنها را باران رحمتی برای آبیاری دشت انباشت سرمایه می‌بیند و بالاخره رژیم می‌یابد که برای حفظ کیان سرمایه‌داری تمامی اشکال سبعیت ماقبل قرون وسطائی از نوع قصاص و سنگسار و زن کشی و کودک آزاری را با آنچه هارترین دیکتاتورهای روز انجام می‌دهند یکجا به هم می‌آمیزد. بورژوازی امریکا الگویی چنین کارا برای قدرت سیاسی سرمایه در بخشی از دنیا را نه فقط مردود نمی‌دید که به جهت زیادی جار دل خود می‌یافت. دیدیم که چند سال بعد برای چالش رقبای روسی خود در افغانستان نبش قبر جرثومه‌های موحش تر و اختاپوسی تر از آن را نیز دستور کار خود نمود. مشکل کار در این میان یک چیز بود. اینکه صاحبان این الگو به چه میزان آماده همسازی با نظم نسخه پیچی شده امپریالیست‌های امریکائی برای سرمایه جهانی باشند. دولت امریکا یا حداقل محافظی از دولت‌مردان این کشور آزمودن این شانس را ضروری می‌دیدند و عملاً در این مسیر گام بر می‌داشتند.

جنگ میان رژیم بعث عراق و جمهوری اسلامی، هراس بخش هائی از بورژوازی عرب و خاورمیانه از یکه تازی‌های رژیم ایران را ظاهر ساخت. حمله صدام بر خلاف بسیاری پندارها، بیشتر از آنکه گواه بلندپروازی و اعتماد وی به پیروزی باشد، رعب و نگرانی او از ظهور یک حریف نیرومند زیادت جوی مجهز به ساز و برگهای فراوان میداننداری را حکایت می‌کرد. صدام با تدارک حمله در عین حال به محافل و گروههای مختلف این

بخش از بورژوازی عرب هشدار می‌داد که خطر را جدی گیرند و به رغم مناقشاتی که با هم دارند حتی الامکان صف واحدی پدید آرند. اخطاری که با توجه به موضوعیت روزش گوش شنوا پیدا کرد و ممالکی مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، کویت و بحرین کم یا بیش به آن لبیک گفتند. جنگ میان رژیم صدام و جمهوری اسلامی، همزمان برای هر دو دولت سرمایه‌داری ایران و امریکا فرصت هائی به ارمغان آورد. به رژیم ایران امکان داد تا دامنه سازماندهی توده ای فاشیستی خود را به گونه ای خیره کننده توسعه دهد. هر لومپن پرولتاریای ماجراجوئی را عضو «ارتش ۲۰ میلیونی» بسیج کند، میلیون‌ها کودک خردسال دبستانی را عضو شبکه سراسری اطلاعات و امنیت سرمایه‌داری و مأمور گزارش هر گفتگوی والدین خود کند، آموزش و پژوهش و تخصص و اخذ دانشنامه‌های تحصیلی در سطوح مختلف دانشگاهی را سوغاتی ناقابل فاشیسم هار دینی آماده حمام خون نیروهای مخالف سازد. جنگ به رژیم فرصت داد تا در پهنه خاورمیانه پروژه کمک به فاشیسم اسلامی بورژوازی برای سازماندهی توده‌های عاصی بی افق فاقد آگاهی را باز هم فعال تر کند. جمعیت وسیعی را زیر شعارهای مریخی «ضدامپریالیستی» و «ضد صهیونیستی» حامی خود گرداند و بر بلندای برج قدرت همین سازماندهی در داخل، منطقه و دنیا اندک، اندک، ظرفیت افزون تری برای چانه زنی با امپریالیست‌های امریکائی و شرکا بر سر کفه قدرت و سهم سود دست و پا نماید.

جنگ برای بورژوازی ایالات متحده نیز یک فرصت قابل توجه بود. سران کاخ سفید توانستند جنگ را ساز و کار مؤثری برای مجبور ساختن رژیم اسلامی به احساس نیاز بازنگری در سیاست‌های روز خود کنند، صدرنشینان و نیروهای مختلف درون ساختار قدرت سیاسی بورژوازی اسلامی را وادارند تا در باره آینده روابطشان با امریکا بیشتر بیاندیشند، از این جماعت بخواهند که در زمینه تعیین مواضع خود نسبت به نظم نسخه پیچی شده امریکا برای جهان سرمایه‌داری بیشتر غور و خوض نمایند. تاریخ جنگ

حاکمی است که ایالات متحده، حداقل در فاصله زمانی مورد بحث، بردهائی داشت. جمهوری اسلامی زیر فشار فروماندگی‌های خود در ادامه جنگ، چاره‌ای ندید سوای این که به انعقاد معاهدات جوراجور با رقبای امپریالیست امریکائی تن دهد. آزادی‌گروگان‌ها را وثیقه پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات ریاست جمهوری کند، ماجرای معروف به «ایران گیت» را با زبونی و ذلت تمام پذیرا گردد، برای جنگ با صدام و به طور واقعی، نشانه رفتن سینه کارگران و توده‌های فرودست عراقی، از دولت درنده اسرائیل سلاح بخرد و کارهای دیگر بکند. اینها البته حاشیه‌های حوادث را تعیین کردند. جنگ برای دولت ایالات متحده این موهبت را همراه آورد که در درون جمهوری اسلامی طیفی از جریان‌های آماده انحلال در نظم نسخه پیچی امریکا برای سرمایه‌داری و مهیای انصراف از جار و جنجالهای مریخی ضد امریکائی رشد کند و با شتاب بیابد. «اصلاح طلبان» و «اعتدال‌گرایان» که پایه‌گذاران اصلی ساختار قدرت رژیم، بمب هیجانات ضد امریکائی و طراحان تراز نخست آزمونهای ایدئولوژیک برای اشتغال هر انسانی بودند، اجزاء اصلی این طیف شدند. تیم رفسنجانی به عنوان نخستین دولت بعد از پایان جنگ، با نهادن انگشت بر ویرانی‌ها و فروپاشی‌های اقتصادی تهدید کننده بقای سرمایه‌داری ایران و رژیم اسلامی سرمایه، این جهتگیری را ولو محتاط و ملامت از چالش آغاز کرد و ادامه داد. هشت سال بعد، دولت خاتمی بسط بی پروا تر راه سلف خود به حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و مدنی را با حواله مخالفان این جهتگیری به رخساره‌های برملا سرکشی جنبش کارگری و امواج کوبنده اعتراضات توده‌ای در مناطق مختلف کشور لباس الزام پوشاند و به ورطه اجرا سوق داد. سیر حوادث تا اینجا برای بورژوازی امریکا خبر از «حاصل گل» می‌داد، اما تناقضات ذاتی سرمایه، رشته کارها را بر هم می‌ریخت و «نقش امل» باطل می‌کرد. در طول دوره زمامداری رفسنجانی، سرمایه اجتماعی ایران بر متن پروسه بازسازی فروپاشی‌های ناشی از «انقلاب» و جنگ هشت ساله، به لحاظ شکل حقوقی و صوری مالکیت، ظهور

الیگارش‌های مالی و صنعتی، رابطه مالکیت تراستها و کارتل‌های عظیم الجثه با مراکز قدرت نظامی و پلیسی دولت سرمایه‌داری شاهد تغییراتی گردید. بر طول و عرض طبقه سرمایه دار ایران به گونه بی سابقه ای افزوده شد. جمعیت انبوهی از سرمایه داران جدید به صاحبان سابق سرمایه پیوستند. این جماعت علی العموم عناصر ذینفوذ سپاه پاسداران، بسیج، افراد بیت رهبری، دولتمردان دارای پیشینه سمت در نهادهای نظامی، امنیتی، پلیسی یا گروه‌های بزرگ مالی و صنعتی متعلق به اینان بودند. از شکل تملک انفرادی سرمایه‌ها توسط این جمعیت وسیع سرمایه دار نوپا که بگذریم. بسیاری از تراستها و کارتل‌های بزرگ مالی موجود نیز کم یا بیش زیر چتر کنترل این بخش بورژوازی قرار گرفت. سوای همه این‌ها سپاه پاسداران و نیروهای بسیج و نهادهای اطلاعاتی این طیف تا چشم کار می‌کرد شروع به سرمایه گذاری و ایجاد مؤسسات صنعتی و مالی نوین کردند. اکثریت قریب به اتفاق پروژه‌های سد سازی، احداث راه، سرمایه گذاری‌های مختلف در حوزه نفت و گاز و پتروشیمی، تأسیس اسکله و بنادر و خطوط حمل و نقل هوایی، دریائی و زمینی سهم انحصاری همین بخش طبقه سرمایه دار شد.

خیل کثیر سرمایه داران مورد گفتگو، برای برنامه ریزی چرخه کار سرمایه‌داری ایران، تعیین مکان و پویه تعمیق ادغام سرمایه اجتماعی کشور در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری و بالاخره چگونگی تنظیم مناسبات اقتصادی و سیاسی و دیپلوماتیک خویش با دولت‌ها یا قطب‌های مختلف بورژوازی بین المللی، الگوهای خاص و راهبردهای ویژه خود را داشتند. پیش از هر چیز بر میلیتاریزه کردن مالکیت سرمایه اجتماعی و واگذاری هر چه گسترده تر مؤسسات مالی و صنعتی، شبکه‌های بانکی و زیرساخت‌های اقتصادی استراتژیک، به زنجیره الیگارش‌های مالی و صنعتی تحت تملک سپاه پاسداران یا طیف سرمایه داران شریک اصرار ورزیدند. جاسازی ارگانیک توأم با تفکیک صوری کل سازمانها و نهادهای متنوع تشکیل دهنده ساختار دولت از پارلمان

و دستگاه‌های موسوم به اجرائی و سیستم حقوقی و قضائی گرفته تا ارتش، شبکه‌های گوناگون اطلاعاتی، پلیسی، امنیتی، نیروی بسیج و نهاد ولایت فقیه در یک پیکره سراسری پلیسی، میلیتاریستی راهبرد دوم سرمایه داران جدیدالولاده را تعیین می‌کرد. سومین جزء الگوی این جماعت بازتنظیم ویژه موقعیت سرمایه اجتماعی ایران در پروسه سامان‌پذیری و تقسیم کار سرمایه جهانی بود. رویه چهارم منشور یا جزء دیگر مفصل‌بندی استراتژی اینان، مسائل مربوط به ابراز وجود دولت سرمایه‌داری ایران در دنیا و در سطح مناسبات سیاسی و دیپلماتیک رژیم با دولت‌ها و بلوک بندی‌های مختلف بورژوازی را در بر می‌گرفت. سرمایه داران میلیتاریست و شرکای طبقاتی آنها، الگوی خود برای برنامه ریزی نظم سرمایه‌داری ایران و مناسبات بین‌المللی اش را گزینه بهینه روز می‌دیدند و تحقق آن را حق بدیهی خود می‌پنداشتند. آنان بقای رژیم اسلامی را مدیون حمام خون آفرینی‌های سالیان دراز خود می‌دانستند، اقتصاد و سیاست و دیپلوماسی و همه چیز را ملک مسلم خویش تلقی می‌کردند. بخش‌های دیگر ارتجاع بورژوازی از جمله اصلاح طلبان و مافیای پیرامون رفسنجانی را نیروهائی ارزیابی می‌نمودند که شالوده رژیم را ریخته اند، کارهائی انجام داده اند، اما شایستگی حراست بنا از گزند حوادث را دارا نیستند و باید کارها را به کاردانان جدید بسپارند. سرمایه داران سپاهی و طیف بورژوازی همکاسه به دنبال توسعه روزافزون مرزهای مالکیت خود بر سرمایه‌ها و گسترش چشمگیر قطاع خود در دائره قدرت سیاسی، در پاره ای زمینه‌ها با رقبای روز و شرکای سابق اصلاح طلب دچار اختلاف رأی شدند. الگوی نظم تولیدی و سیاسی سرمایه داری، نوع نگاه به موقعیت سرمایه اجتماعی کشور در تقسیم کار جهانی سرمایه، مرادوات دیپلماتیک با دولت‌ها و بالاخره استراتژی بین‌المللی پیگرد اهداف و انتظارات در سطح جهانی، حوزه‌های مهم این اختلاف را تعیین می‌کردند. اختلافات و تمایزاتی که همگی با هم و هر کدام جداگانه بر روی آرایش اوضاع و معادلات سیاسی روز خاورمیانه تأثیر بسیار جدی بر جای می‌نهادند.

در زمینه الگوی نظم تولیدی و برنامه ریزی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی گفتیم که هم‌امیزی انداموار مالکیت سرمایه‌ها با قدرت متمرکز دولتی، میلیتاریستی، پلیسی دارای سازماندهی وسیع فاشیستی شالوده کار این بخش بورژوازی را تعیین می‌کرد. در بحر رتق و فتق مسائل مربوط به موقعیت سرمایه‌داری ایران در تقسیم کار و پروسه سامان‌پذیری سرمایه بین المللی اینان ضمن روی نهادن به بیشترین انباشت در حوزه‌های صنعتی، راه حصول حصه افزون تر در اضافه ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر دنیا را به تمرکز در این قلمرو محدود نمی‌دیدند. بر پیش ریز بسیار گسترده سرمایه در حوزه هائی مانند نفت، گاز، پتروشیمی، تولید سلاح، انرژی هسته ای، کشت و صنعت، راه و ساختمان، سد سازی، استخراج معادن و منابع زیرزمینی، توسعه بنادر و خطوط حمل و نقل تأکید داشتند، در دوره اول ریاست جمهوری احمدی نژاد بیش از ۷۵۰ قرار داد برای سرمایه گذاری در همین قلمروها امضاء نمودند. طرح هائی مانند پروژه ۱۳۰۰ میلیون دلاری گاز عسلویه، دو میلیارد و پانصد میلیون دلاری فازهای ۱۵ و ۱۶ عسلویه، ۳۴۱ میلیون دلاری بندر چاه بهار، ۷۸۰۰ میلیارد تومانی خط لوله صلح، تصاحب ۵۱ درصد سهام مخابرات و نوع اینها از جمله این سرمایه گذاری‌ها بودند. در همین سال‌ها شمار شرکت‌های مالی و صنعتی تابعه سپاه از مرز ۷۶۵۰ گذشت و حجم سرمایه متمرکز در بانک‌های تحت مالکیتش از ۲۰ هزار میلیارد تومان افزون شد.

سرمایه داران سپاهی، شرکا و این بخش بورژوازی در خارج از قلمروهای بالا ترجیح دادند که رود عظیم سرمایه‌های خود را از کانال امور بازرگانی وارد چرخه دورپیمائی سرمایه جهانی کنند. در بسیاری موارد حتی صنایع دارای سوددهی کمتر را بسیار حسابشده، با توجیحات لازم به ورطه تعطیل راندند، میلیونها کارگر را راهی برهوت بیکاری و گرسنگی کردند و سرمایه‌های این واحدها را از مبادی ورودی بازرگانی سرریز چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی ساختند. چرا آنها به این مسأله توجه ویژه نشان

دادند، پرسشی است که برای یافتن جوابش باید به سیر تحولات درون چرخه بازتولید سرمایه داری، به ویژه در طول چندین دهه اخیر در سطح بین المللی رجوع نمود. تراکم کهکشانی انباشت سرمایه در حلقه تولید، انحلال کل دستاوردهای تکنیک و صنعت و دانش بشری در پویه ارزش افزائی سرمایه به عنوان ساز و برگ افزایش بارآوری کار اجتماعی، سیر صعودی انفجارآمیز متوسط بارآوری نیروی کار در مقیاس بین المللی و به یمن همه این‌ها افزایش غول آسای شدت استثمار میلیاردها کارگر جهان، همراه با پرواز رعب آور متوسط نرخ اضافه ارزش‌ها، نظام سرمایه‌داری را در موقعیتی خاص قرار داده است. موقعیتی که بر فراز آن در یک سوی، گنجایش لازم برای پیش ریز سرمایه در بخش خاص تولید به صورت نسبی، به عنوان یک جزء از کل سرمایه جهانی، در قیاس با دوره‌های قبل پائین آمده است و در سوی دیگر، همین گنجایش باز هم به طور نسبی برای بخش بازرگانی سرمایه افزایش یافته است. در نظر بیاوریم که بسیاری کالاهای موجود در فروشگاههای بزرگ اروپا، با قیمت تمام شده مثلاً ۲۰۰۰ تومان برای هر واحد در بنگلادش، سنگاپور، فیلیپین، مالزی، چین و فراوان جاهای مشابه با بهائی چندین ده برابر و گاه حتی بیش از صد برابر به دست مصرف کنندگان می‌رسد. نیروی کار شبه رایگان این جوامع بر دامنه تحولاتی که اشاره شد، شرائط طغیان سونامی گونه اضافه ارزش‌ها را برای سرمایه جهانی فراهم ساخته است. در چنین وضعی حجم بسیار غول آستری از سرمایه می‌تواند وارد حلقه‌های «پول - کالا» یا «کالا - پول» سامان پذیری سرمایه شود. سرمایه‌هائی که متناسب با مقدارشان سهم خود از اضافه ارزش‌های کل را دریافت می‌دارند. بخش نوظهور بورژوازی ایران در همان حال که انباشت در سودآورترین قلمروهای تولیدی جامعه را به حیطة انحصار خود در می‌آورد، هر کجا که این نوع سرمایه گذاری‌ها را با حصول سودهای نجومی دلخواه قرین نمی‌یافت، بلادرنگ و بدون آنکه خود را اسیر قید و بند «صنعت ملی»!!، محاسبات «میهنی» و خطر تعطیلی این و آن کارخانه سازد، یا بسان چپ ناسیونالیستی کاهش شمار تابلوهای کارخانه‌ها را

زنگ خطر تضعیف پایه‌های تسلط سرمایه‌داری ببند!! به جای همه این‌ها قطب نمای واقعی سود را پیش روی خود قرار داد و تکلیف سرمایه‌های خویش را تعیین کرد.

این بخش بورژوازی کار اهتمام به هر دو شکل این سرمایه‌گذاری‌ها را به بازار داخلی محصور نساخت، بالعکس انباشت همزمان در بازارهای بین‌المللی و به ویژه جوامع دارای دولت‌های سرمایه‌داری همسو را گوشه مهمی از استراتژی سراسری و جهانی خود به حساب آورد و عملاً دنبال نمود. در شرائطی که شمار زیاد مراکز کار داخلی تعطیل می‌شد و بسیاری از صنایع مهم تحت مالکیت دولت یا سرمایه‌داران خصوصی سخن از ورشکستگی می‌گفتند، عظیم‌ترین مقادیر سرمایه را در بازارهای داخلی ممالک خاورمیانه، جمهوری‌های آسیای شوری سابق یا امریکای لاتین پیش ریز نمود. کارنامه جهتگیری آنها در این گذر بسیار گویاست. دولت احمدی نژاد در نخستین سال زمامداری بیش از ۳۹۰ میلیون دلار به پیش ریز سرمایه در چند کشور خاورمیانه و افریقا اختصاص داد. حجم این سرمایه‌ها تا پیش از شروع کار دولت روحانی بر اساس گزارش مدیرعامل سازمان سرمایه‌گذاری خارجی ایران، از مرز ۵ میلیارد و یک صد میلیون دلار گذشت. سوریه، عراق، لبنان، یمن، بحرین، سودان، نامیبیا، ارمنستان، پاکستان، قرقیزستان، سریلانکا اولویت‌های روز سرمایه‌داران سپاهی و شرکا و را برای انباشت سرمایه تعیین نمودند. یک نکته مهم در این رابطه آنست که اطلاعات و ارقام مربوط به سرمایه‌گذاری‌های صورت گرفته توسط صدها شرکت خصوصی متعلق به سرمایه‌داران سپاهی و شرکا از زمان پایان جنگ ایران و عراق تا امروز چه در داخل و چه به طور خاص در سطح منطقه و جهان علی‌العموم از انظار مخفی است. آنچه از لا به لای گزارشات رسمی یا حتی غیررسمی در این زمینه بیان یا افشاء شده است، حتی مصداق «مشت در مقابل خروار» نمی‌باشد. همه می‌دانند که میزان سرمایه پیش ریز شده توسط تراست‌های مالی و صنعتی تحت مالکیت سپاه پاسداران و دولت سرمایه‌داری ایران در سوریه، عراق، لبنان، اقلیم کردستان، تاجیکستان، پاکستان و کشورهای منطقه

نجومی است اما از این میان، آنچه می‌دانیم محدود است. با همه اینها اقلام زیر به رسانه‌ها راه یافته است.

سوریه: احداث و راه اندازی یک کارخانه سیمان با سرمایه ۲۰۰ میلیون دلار، طرح ایجاد ۴ واحد بزرگ مشابه، تأسیس شرکت مونتاژ اتوموبیل‌های ایران خودرو با تعرفه گمرکی نازل قطعات نیم ساخته، سرمایه گذاری بیش از یک و نیم میلیارد دلاری در پروژه هسته ای این کشور که بعدها توسط هواپیماهای اسرائیل بمباران شد.

عراق: یک میلیارد دلار وام به دولت مالکی در سال ۱۳۸۶، پیش ریز سرمایه در صنایع نفت و گاز «هورالعظیم»، تأسیس ۱۷ مدرسه و یک بیمارستان ۲۲۰ تختخوابی، احداث نیروگاه برق ۲۵۰ مگاواتی بغداد، تأسیس و راه اندازی نیروگاه ۵۰۰ مگاواتی برق منطقه الحیدریه شهر نجف، فروش مستمر برق به دولت عراق از طریق شبکه سراسری برق کشور، ایجاد نیروگاه ۱۶۲ مگاواتی شهر کربلا، برخی سرمایه گذاری‌های بزرگ صنعتی و تجاری در اقلیم کردستان. لبنان: اطلاعات منتشره پیرامون سیل سرمایه‌های صادر شده به لبنان از هر دو مورد بالاها بسیار کمتر است. کاملاً روشن است که سرمایه گذاری‌های حزب الله در حوزه‌های مختلف صنعت و تجارت و بهداشت و آموزش و درمان، به ویژه تسلیحات اجزاء پیوسته سرمایه‌های سپاه پاسداران، نهادهای دیگر رژیم اسلامی و به ویژه شرکت‌های عظیم خصوصی تشکیل شده توسط این نهادها است. سوای این‌ها می‌توان از سرمایه گذاری صد میلیونی و بیشتر جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۶ در حوزه بازسازی برخی زیرساخت‌های اقتصادی تخریب شده در جنگ ۲۰۰۶ حزب الله و اسرائیل نام برد.

در سایر موارد انباشت دو میلیارد دلاری در صنایع نفت و گاز سریلانکا همراه با وام یک و نیم میلیارد دلاری به دولت «راجا پاکسا» زمانی به روزنامه‌ها راه یافت. خط لوله گاز ۲۷۰۰ کیلومتری مشترک میان ایران و پاکستان و هند نیز مدت‌ها نقل محافل بود.

اخبار سرمایه گذاریهای سپاه و شرکت‌های تابعه و سرمایه داران خصوصی شریک در چند کشور امریکای لاتین یا ممالک ارمنستان، ترکمنستان، قرقیزستان، تاجیکستان و جوامع دیگر آسیای میانه نیز همواره بر سر زبانها چرخ خورده است. منظور از تأکید روی این نکات نشان دادن نقشی است که رژیم و نیروهای نظامی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی در طول سالهای بعد از جنگ تا امروز با هدف تحکیم موقعیت اقتصادی خود در خاورمیانه، شمال افریقا، آسیای وسطی یا امریکای لاتین دنبال کرده اند. هدف این سرمایه گذاریها مثل هر پیش ریز دیگر سرمایه در هر کجای دنیا و توسط هر سرمایه دار قطعاً دستیابی به سهم هر چه بیشتری از اضافه ارزشها است. شرکتها و تراست‌های عظیم الجثه ای که سرمایه داران سپاهی به صورت الیگارشیک در این نواحی دنیا و صد البته در تمامی حوزه‌ها و زوایای بازار داخلی سرمایه‌داری ایران پدید آورده اند، مجاری سرریز اضافه ارزش‌های عظیم بین المللی به سوی سرمایه‌های آنهاست. نکته مهم دیگری را هم باید در همین جا باز گفت. شمار کارگران ایرانی که در حیطه «بازار اشتغال غیررسمی» نیروی کار استثمار می‌شوند از تعداد همزنجیران شاغل آنها در «بازار اشتغال رسمی» کمتر نیست. جمعیت انبوهی از این کارگران به صور گوناگون بردگان مزدی همین سرمایه‌ها در حوزه‌های مختلف حمل و نقل، داد و ستد یا فروش کالاها در فاصله میان اسکله و مبادی ورودی مرزها تا حاشیه خیابان‌ها هستند.

با همه اینها و با تأکید بر روی کل این نکات، یک چیز را از یاد نبریم. رژیم، سپاه، سرمایه داران سپاهی و شرکا بخش بیرون مرزی سرمایه گذاریهای خود را صرفاً از زاویه سود افزونتر نظر نمی‌اندازند. بر اساس گزارش‌ها میزان سود سالانه بسیاری از این سرمایه‌ها حتی از «ترخ بهره میان بانکی» رایج (London Inter Bank Offered Rate) کمتر است. خیلی از این سرمایه گذاریها به خطوط عام سیاست گذاریهای استراتژیک رژیم قفل هستند و رابطه همگنی با این استراتژی دارند. سرمایه داران

سپاهی و شرکا در طول دهه‌های اخیر بیشترین تلاش را به عمل آوردند تا برای زیادت خواهی، یکه تازی و هژمونی طلبی جمهوری اسلامی در خاورمیانه یک پایه حتی المقدور نیرومند اقتصادی فراهم آورند. تا آنجا که برایشان مقدور است و تیغشان می‌برد بخشی ولو اندک از سرمایه اجتماعی و بورژوازی حاکم یا اپوزیسیون برخی کشورها باشند. نشان دهند که این جوامع برای سر و سامان دادن به زیرساخت‌های اقتصادی خود، برای سرمایه گذاری در بسیاری از حوزه ها، برای بهره گیری از دانش و تکنیک و تخصص در ارتقاء بارآوری کار اجتماعی این حوزه ها، می‌توانند به جای رجوع به سرمایه داران اروپائی، امریکائی یا ممالک اقمار قطب غربی سرمایه جهانی، روی آنها، روی رژیم ایران و تراست‌های مالی و صنعتی و تسلیحاتی سپاه پاسداران حساب باز کنند. بورژوازی میلیتاریست اسلامی ایران کوشیده است تا به دولت‌ها و صاحبان سرمایه در این جوامع القاء کند که از سرمایه و دانش و تخصص و تکنیک و قدرت کافی برای اجرای فراوان پروژه‌های اقتصادی مورد نیاز آنها برخوردار است. می‌تواند در استخراج معادن، حفاری چاههای نفت، کشیدن خط لوله گاز، سد سازی، احداث بندار و جاده‌ها و فرودگاهها، تولید خودرو، ساخت انبوه سلاح، راه اندازی صنایع پتروشیمی و قلمروهای دیگر یک نیروی اثرگذار باشد. رژیم و سرمایه داران سپاهی این سرمایه گذاری‌ها و داشتن چنین حضور اقتصادی در کشورهایی مانند عراق، سوریه، لبنان و در صورت امکان یمن را جزء ضروری استراتژی اعمال قدرت خود در منطقه و پیگیری اهداف زیادت خواهانه و هژمونی طلبانه خود می‌بینند. دولت جمهوری اسلامی اینک به ویژه در این سه کشور بیش از آنکه یک قدرت خارجی تلقی گردد، یک نیروی اثرگذار اندرونی به حساب می‌آید. تغییر توازن قوا و معادلات جنگ داخلی درون سوریه در طول دو سال اخیر، مدیون حضور گسترده سپاه پاسداران بوده است. حزب الله در لبنان بخش بسیار تعیین کننده ای از ساختار قدرت بورژوازی است و این متضمن حضور فعال و مستقیم رژیم ایران و سپاه در مسائل مربوط به نظم اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری این کشور است.

در عراق، عظیم ترین بخش بورژوازی و قدرت سیاسی حاکم سرمایه اتخاذ هر جهتگیری اقتصادی و سیاسی یا دیپلوماتیک را به توافق جمهوری اسلامی پیوند زده است. همه می دانند که بازستانی تکریت از داعش نیز که این روزها تیتراژ درشت همه رسانه هاست با قدرت نمائی سپاه پاسداران در پروسه انجام است. در یمن نیروهای طرفدار این رژیم در آستانه کسب کامل قدرت هستند. بورژوازی اپوزیسیون بحرین به عنوان یک نیروی مقتدر متکی به کوه توهم اکثریت توده های عاصی جامعه سالهاست که پشت دروازه تسخیر قدرت روزشماری می کند. بورژوازی میلیتاریست اسلامی ایران به اعتبار همه این موقعیت ها یک پایه مهم و بسیار تعیین کننده تمامی معادلات جاری خاورمیانه است. به سراغ پایه های دیگر برویم.

خاورمیانه، بورژوازی امریکا و متحدان

تکرار حرف ها ملال انگیز است، اما حداقل در برخی موارد الزامی است. در این نوشته چند بار تصریح کرده ایم که در جهان سرمایه داری و لاجرم خاورمیانه تا جایی که به زندگی توده های کارگر مربوط است، نقطه شروع، رجوع و ختم امور را مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری تعیین می کند و در آنجا که پای مشاجرات میان بخشهای مختلف ارتجاع بورژوازی به میان است چگونگی توزیع اضافه ارزش ها محور و صدر و ذیل کل کشمکش ها است. امپریالیست های امریکائی برای احراز حصه هر چه عظیم تر حاصل استثمار کارگران دنیا نیازمند داشتن قدرت فائده اقتصادی، سیاسی و نظامی در خاورمیانه اند. این را پیش تر تأکید کردیم و در همان جا اضافه شد که تا پیش از سقوط رژیم شاه در ایران به رغم همه چالش ها و تعارضات جاری درون منطقه، آنچه بورژوازی امریکا انتظار داشت به هر حال تأمین و محقق بود. استقرار جمهوری اسلامی این وضع را کم یا بیش بر هم زد، اما پیش بینی دولت های امریکا تا مدتها حتی تا چند سال اول سده حاضر آن بود که رژیم ایران بالاخره با طی فرازو فرودهای درونی لازم، راه انحلال در داربست نظم امپریالیست های غربی برای سرمایه داری جهانی را گردن

خواهد نهاد. رویکرد دولت‌های رفسنجانی و خاتمی، موج توهم توده‌های عاصی و ناراضی درون جامعه به علم و کتل پرفریب اصلاح طلبی ارتجاع بورژوازی، فتور رقبای حکومتی این دار و دسته در کار کنترل اوضاع به شیوه سابق در طول چند سال و نوع این حوادث سرمایه داران حاکم امریکا را در اعتماد به پیش بینی خود تقویت می‌کرد.

جنگهای جنایتکارانه امریکا در افغانستان و عراق، شکست واقعی دولت امریکا در هر دو جنگ، عوارض سهمگین ناشی از این شکست‌ها برای بورژوازی ایالات متحده، واریز شدن غنائم عظیم ناشی از ناکامی‌های امریکا به حساب سود و قدرت رژیم ایران، تأثیر همه این عوامل بر موازنه قدرت موجود در خاورمیانه، دیوار باورهای پیشین حاکمان امریکا را تا حدود زیادی از هم پاشید. باور مذکور در سالهای بعد، با انفصال اصلاح طلبان ایرانی از اهرم‌های اصلی قدرت، ظاهر شدن گوشه‌هائی از استخوانبندی عظیم اقتصادی و نظامی سپاه پاسداران، یا کل موقعیت این بخش بورژوازی در برنامه ریزی نظم سرمایه اجتماعی و ساختار حاکمیت سرمایه‌داری ایران، باز هم متلاشی تر و مهجورتر گردید. از آن تاریخ به بعد مجادلات هسته‌ای میان جمهوری اسلامی و بورژوازی امریکا نقش دستاویزی پر سر و صدا برای زورآزمائی‌های طرفین علیه همدیگر و تلاش هر طرف برای سنگین سازی بیشتر کفه قوای خویش را پیدا کرد. تأکید بر خصلت دستاویز یا پوشش بودن مجادلات هسته‌ای متضمن نفی کامل اهمیت این پدیده به صورت خاص در مناقشات میان بورژوازی امریکا و جمهوری اسلامی نمی‌باشد. گفتگوی هسته‌ای فقط یک دستاویز است زیرا در عالم واقع سلسله‌طوبلی از مسائل مهم منطقه‌ای و استراتژیک پشت آن نهفته است، در عین حال موضوعیت خاص خود را دارد، زیرا تا زمانی که کشمکش‌ها جاری است بر شدت آنها می‌افزاید. بورژوازی ایالات متحده بر خلاف بسیاری پندارها نه فقط با وجود جمهوری اسلامی که حتی با هژمونی طلبی این رژیم در منطقه خلیج و خاورمیانه نیز تعارضی ندارد. معضل حول یک مسأله پایه‌ای می‌چرخد. امپریالیست‌های امریکائی برای حفظ موقعیت برتر خود در جهان،

حصه سهمگین تر خویش در اضافه ارزش‌ها و قطاع عظیم تر در دائره حاکمیت دنیا رویکرد موجود خاورمیانه ای رژیم ایران را بر نمی‌تابند و حاضر به تحمل آن نمی‌باشند. این رویکرد از پاره ای جهات با آنچه نیاز تحقق اهداف بین المللی ایالات متحده است در تصادم قرار می‌گیرد. بحث اساسی بر سر حضور تعیین کننده اقتصادی، سیاسی و میلیتاریستی رژیم در چند کشور بزرگ منطقه نیست. مشکل محوری آن است که رژیم می‌خواهد حفظ موقعیت خود در این ممالک را خارج از دائره نظم جهانی تعیین شده توسط بورژوازی امریکا، در چالش با این نظم و به مثابه ابزاری برای باج خواهی و زیادت جوئی پی گیرد. اینجاست که تصادم گریزناپذیر می‌شود، زیرا شیرازه نظم نسخه پیچی شده ایالات متحده برای سرمایه‌داری جهانی دچار اختلال می‌گردد. در باره محاسبات دولت امریکا پیرامون سرنوشت استراتژی بین المللی روز خود و چگونگی اثرگذاری احتمالی بورژوازی میلیتاریست ایران بر این محاسبات می‌توان نکات زیر را اشاره کرد.

۱. شعور بورژوازی حتی زمانی که آخرین ستیغ رشد را تسخیر می‌کند و کل دستاوردهای دانش بشری را به خدمت می‌گیرد، نه فقط هیچ ذره ای از تحجر، انجماد و عقب ماندگی تاریخی خود نمی‌کاهد که بالعکس دامنه وارونه بینی، پنداربافی و تحجر گریزناپذیر طبقاتی اش را هر چه بیشتر بسط می‌دهد. هیچ سرمایه دار، هیچ دولتمرد و هیچ نماینده فکری و اقتصاددان بورژوازی قادر نیست که فاجعه انحطاط و علاج ناپذیری تناقضات نهادین سرمایه‌داری را آنسان که هست درک کند و اعتراف نماید. اما با همه اینها، همین سرمایه داران، همین دولتمردان و متفکران سرمایه بسیار خوب می‌دانند که سرمایه‌داری در فاز حاضر تناقضات ذاتی خود، در زیر تازیانه بحران‌های کوبنده ای که بی امان شیرازه هستی نظام را می‌کوبند و در شرائط بارداری بحرانهای باز هم کوبنده تر و غیرقابل مهارتر برای اینکه امروز خود را فردا کند باید اولاً وحشیانه ترین تعرضات را علیه حداقل معیشت و امکانات اولیه زیستی توده‌های کارگر دنیا سازمان دهد، ثانیاً به بشرستیزترین جدالها در درون

خود و میان قطبهای رقیب درونی خود بر سر تقسیم اضافه ارزشها دست یازد. این جبر هستی سرمایه است و این اجبار در موقعیت روز نظام بردگی مزدی تا آخرین مدار اوج پیش رفته است. جمهوری اسلامی هیچ رقیبی برای بورژوازی امریکا در عرصه توزیع اضافه ارزشها نیست. سرمایه‌داری ایران در زمره بحران زده ترین بخش‌های سرمایه جهانی است و چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران پایاب بحران نقاط دیگر سرمایه جهانی هم می‌باشد. در مورد سرمایه گذاری‌های بورژوازی میلیتاریست اسلامی در کشورهایی مانند سوریه و عراق و لبنان و یمن هم قبلاً گفتیم، سهم سود این سرمایه‌ها بالا نیست. در یک کلام معضل جمهوری اسلامی برای بورژوازی ایالات متحده، این نیست که سهم اضافه ارزش هایش را می‌بلعد، مشکل آنست که این رژیم نظم استراتژی امریکا برای تقسیم اضافه ارزش‌های حاصل استثمار کارگران دنیا میان بخش‌های مختلف بورژوازی جهانی و سهم هر چه عظیم تر امپریالیست‌های امریکائی و غربی از این خوان یغما را به ویژه در سالهای آتی با توجه به مؤلفه‌هایی که پائین تر اشاره خواهد شد دستخوش خطر می‌سازد. این امر در هیچ شرائطی برای بورژوازی ایالات متحده قابل قبول نیست اما در موقعیت روز دنیای سرمایه‌داری و در شرائط سرکشی بدون هیچ مهار بحران‌ها و تشدید روزافزون آنها از همیشه غیرقابل تحمل تر است.

۲. در شرائط حاضر جهان بدبختانه آسمان جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر بین المللی بدون هیچ رعد و برق است. این تنها برگ برنده ای است که سرمایه جهانی برای طی فاصله میان امروزها تا فرداهای خود در اختیار دارد. نظام بردگی مزدی نه امروز که از آغاز تا حال فقط به این اعتبار باقی مانده است که مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر آمادگی و ساز و برگ لازم برای برچیدن بساط بقای آن را پیدا نکرده است. جنبش کارگری اینک و به دنبال آنچه در طول قرن بیستم رخ داده است به گونه بسیار فاجعه باری زمینگیر است. اما موج خشم و قهر و عصیان توده‌های کارگر

دنیا همه جا در بند بند هستی این نظام می‌پیچد. خیزش‌ها یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندند و در غیاب رویکرد رادیکال ضد کار مزدی شکار اپوزیسیونهای مردار خوار ارتجاعی بورژوازی می‌گردد و سکوی قدرت اینان می‌شود. وضع مبارزه طبقاتی کارگران عجالتاً چنین است اما سرمایه‌داری در تار و پود خود باردار طوفان‌ها است. در گذشته‌های دور، در گوشه‌هایی از دنیا، لایه‌هایی از بورژوازی با حرف شنوی کاسبکارانه از رفرمیسم ارتجاعی درون جنبش کارگری راه مقابله با طوفان‌ها را در پرداخت اندکی غرامت می‌دید. سرمایه‌سالیان متمادی است که به کل بورژوازی آموخته و هشدار داده است که بساط این ناپرهیزی‌ها را در هم پیچد. امروز همه حاکمان بورژوازی همدل و هم‌پندارند که هر میلیمتر تقابل با طوفان اعتراضات کارگری نیازمند شبیخون‌ها و حمام خون‌هاست. امپریالیست‌های امریکائی مثل همیشه در این گذر پیشگامند. تضمین برقراری یک سکوت مطلق گورستانی در چهارگوشه دنیای روز سرمایه جزء تفکیک ناپذیر استراتژی سراسری بین‌المللی آنان است و درست همین امر است که تعیین تکلیف با رژیم ایران نیز برای حاکمان امریکا اهمیت اساسی می‌یابد.

۳. فقط طلایگان خروش طوفانهای عظیم کارگری نیست که حاکمان روز سرمایه را به هراس می‌اندازد. طاعون وحشت فاشیسم نیز سراسر دنیا را جولانگاه قدرت خود کرده است. متحجرت‌ترین و درنده‌ترین بخش ارتجاع بورژوازی جهانی راه مفاصاحساب با رقبای طبقاتی خود، دستیابی به سهم بیشتر سود و حاکمیت و حصول سودای سیادت بر دنیا را در بهره‌گیری از گرسنگی و فقر و محرومیت بی‌مرز میلیاردها توده انسان عاصی، معماری سبعانه نارضائی‌ها و قهر اینان و سازماندهی فاشیستی بشرستیزانه و نابودگرایانه این جمعیت دیده است. نظام سرمایه‌داری به ویژه در شرائط روز، از تمامی مساماتش فاشیسم می‌زاید. مولودی که اگر چه مورد نیاز

بورژوازی امریکاست و با قابلیت حاکمان این کشور زائید. اما در همان حال نظم نسخه پیچی شده امپریالیست‌های امریکائی را به خطر می‌اندازد.

۴. ظهور قطب نیرومندی مانند چین در عرصه رقابت بین‌المللی درون سرمایه جهانی معضل امریکا در حصول بیشترین سهم اضافه ارزش‌ها را عمیقاً تشدید می‌کند. چین به لحاظ تسلط بر مکانیسم‌های مختلف افزایش بارآوری کار اجتماعی و افزایش قدرت رقابت سرمایه‌های خود، از ذخیره‌های دانش، تکنیک و امور پژوهشی گرفته تا همه مسائل دیگر با سرمایه‌داری امریکا فاصله بسیار زیادی دارد. جار و جنجال‌های پیشی‌گیری اقتصادی این کشور از امریکا نیز حداقل در شرائط فعلی به خواب و خیال می‌ماند، سهم سالانه سرمایه اجتماعی چین در استثمر کل پرولتاریای بین‌المللی از جمله صدها میلیون کارگر چینی، با همه افزایش‌های اخیر خود (۷ میلیارد دلار) هنوز هم به نصف سهم سرمایه اجتماعی ایالات متحده نمی‌رسد. با وجود همه اینها نباید از یاد برد که حجم سرمایه‌گذاری چین حتی در امریکای شمالی از کل سرمایه‌های پیش‌ریز توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بالاتر رفته است. نصف محصولات الکترونیکی موجود در بازار جهانی سرمایه در چین تولید می‌شود، سرمایه‌های چینی مدتهاست که در امریکای لاتین، در معادن مس شیلی، و پرو، در سنگ آهن برزیل، در پرورش دام و تهیه گوشت این کشور و فراوان حوزه‌های دیگر، عرصه را بر تراست‌های مالی و صنعتی امریکائی و اروپائی تنگ ساخته است و نزدیک نیمی از سرمایه‌گذاری خارجی این قاره را به خود اختصاص داده است. بورژوازی چین در چهارچوب توافق «سلاک» قول داده است که حجم مبادلات اقتصادی خود به کشورهای قاره را از سقف ۵۰۰ میلیارد دلار در سال بالاتر برد و در طول دهه آینده بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار در این جوامع بر حجم سرمایه‌گذاری‌های خود بیفزاید. همه این اطلاعات بانگ می‌زند که چین

به ویژه در سال‌های آینده به لحاظ چالش میزان سهم امپریالیست‌های امریکائی در کل اضافه ارزش‌های ناشی از استثمار طبقه کارگر بین المللی و سنگین سازی کفه توزیع سودها به نفع خود رل تعیین کننده ای بازی خواهد کرد.

۵. مشکل امریکا به لحاظ سرکشی مخاطرات سر راه تقسیم ایدآل اضافه ارزش‌ها فقط چین نیست. چند سال است که ۵ گول بزرگ و کوچک سرمایه جهانی سخن از ایجاد قطب تازه ای به نام « بریکس » بر زبان دارند. آنها اهداف معینی را در پیش روی خود قرار داده اند. سرمایه‌های فراوانی را برای حصول هدف پیش ریز کرده اند. نشست‌های متعددی را برگزار نموده‌اند و تصمیمات معینی را اتخاذ کرده اند. جهتگیری، دورنما، راهبرد و راهکارهای در دستور آنها همگی تهدیدی برای سهم کنونی بورژوازی امریکا از شط پرخروش اضافه ارزش هائی است که در سطح جهان توسط طبقه کارگر تولید می‌گردد. چین، روسیه، هند، برزیل و افریقای جنوبی متفق القولند که باید پایه‌های قدرت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را متزلزل سازند، باید نهادهای نیرومند موازی این مؤسسات ایجاد کنند و موجودیت این‌ها را به چالش بکشند. آنها تزلزل ارکان قدرت این نهادها را شرط ضروری کاهش موقعیت سرمایه‌های امریکائی و دولت ایالات متحده در پهنه بازار جهانی، کاهش سهم ایالات متحده از اضافه ارزش‌ها و اختصاص این کاسته‌ها به افزایش سهم خود می‌بینند. چین و روسیه در این راستا نقشه‌های زیادی برای گذاشتن نقطه پایان بر امپراطوری دلار دارند و بر این باورند که می‌توانند طومار قرارداد « برتون و دز » را برای همیشه در هم پیچند. ۵ کشور عضو بریکس تا همین جا گام‌های مهمی در راستای تحقق هدف‌های خود پیش گذاشته اند. راه حصول انتظاراتشان قطعاً بسیار پرپیچ و خم و طولانی و سنگلاخی و پر دست انداز است، اما در همین سطح فعلی جنجال‌ها و

تلاش‌ها، هراس و وحشت بورژوازی امریکا را به اندازه کافی برانگیخته‌اند و هر روز بیشتر بر می‌انگیزند.

۶. در میان اعضای « بریکس » مخاطراتی که از جانب روسیه سر راه پروژه حاکمان ایالات متحده در مورد چگونگی توزیع اضافه ارزش‌های جهانی قرار دارد اگر چه به لحاظ اقتصادی کمتر از چین است اما در پهنه میدان‌داری‌های میلیتاریستی و تعارض آفرینی‌های بین‌المللی به مراتب از چین یا هر کجای دیگر بیشتر و فاحش‌تر است. از چند سال بعد از سقوط اردوگاه که بگذریم، روسیه همواره به مثابه مهم‌ترین رقیب استراتژیک امریکا در راهدارهای دیده‌بانی این کشور ظاهر گردیده است. در جهانی که عجالتاً قطار جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر از ریل بیرون است و جدال کرکسان سرمایه‌دار و قطب‌ها و دولت‌های بورژوازی، برای تقسیم اضافه ارزش‌ها بر سر همه چیز سایه انداخته است، داشتن زرادخانه‌های نیرومند تسلیحاتی، آمادگی برای تسلیح هر چه بیشتر همگرایان در مقابل رقیبان، استفاده از امکانات و ذخائر و تجهیزات نظامی و موقعیت بین‌المللی برای جا به جایی قطب بندی‌ها، همه و همه از اهرم‌های مهم اختلال در پویه توزیع اضافه ارزش‌ها به نفع خود و علیه حریفان محسوب می‌شود. روسیه از این لحاظ جای ویژه‌ای در محاسبات استراتژیک امریکا دارد. صف و صف‌کشی‌های هیستریک حول مسأله اوکراین جلوه اندکی از این محاسبات را پیش چشم همگان قرار داده است. کابوس روسیه برای امریکا وقتی که پای خاورمیانه به میان آید آشفتگی خیال را افزون‌تر می‌سازد. طول و عرض این نقطه دنیا از سال‌های بعد از جنگ دوم امپریالیستی به بعد همواره نقطه تلاقی و تصادم دو قطب بوده است. روسیه هم اکنون رابطه بسیار خوبی با ایران و سوریه دارد، برای تحکیم روابط خود با ترکیه می‌کوشد و به محض مشاهده بگومگوی افسران مصری با پنتاگون آماده گشایش باب مذاکره با حاکمان روز مصر می‌گردد.

۷. همه شواهد بانگ می‌زنند که تمامی قطب‌های نیرومند سرمایه بین‌المللی در پویه کارزار اقتصادی خود برای کسب حصه افزون‌تر اضافه ارزش‌ها، دفاع از استحکامات و موقعیت خود برای افزایش یا لاقط حفظ این سهم در سال‌های آتی و رفع مخاطراتی که پیش‌بینی می‌کنند به گونه‌ای شتاب‌آلود در تدارک تقویت بنیه نظامی و افزایش بودجه تسلیحاتی خود هستند، چین در همین سال هزینه‌های میلیتاریستی موسوم به مخارج دفاعی خود را ۱۰ درصد بالا برده است. روسیه بعد از امریکا عظیم‌ترین هزینه نظامی را داشته است. هند تا دو سال پیش اولین خریدار سلاح در دنیا بوده است.

تمام مواردی که گفتیم در مفصل‌بندی محاسبات سرمایه جهانی می‌توانند مخاطرات پویه توزیع اضافه ارزش‌ها باشند، بورژوازی امریکا برای چالش این مخاطرات و برای مقابله با تمامی تندبادهای ناموافق در دنیا نیازمند تثبیت موقعیت خود در خاورمیانه است. سرمایه‌داران میلیتاریست اسلامی ایران نه فقط مزاحم راه تضمین این موقعیت هستند که ادامه یکه‌تازی‌ها و هژمونی طلبی‌هایشان، چه بسا عاملی کم یا بیش مؤثر در تقویت توان موجدان مخاطرات بالا در یک سوی و سبک‌سازی وزن عناصر ثبات موقعیت امریکا در سوی دیگر به حساب آیند. جمهوری اسلامی رابطه تنگاتنگی با تمامی ۵ کشور عضو «بریکس» دارد. حجم مبادلات اقتصادی سالانه رژیم با چین بیش از ۳۰ میلیارد دلار است. این رقم سه برابر کل داد و ستدهای بازرگانی میان ایران و سه کشور بزرگ اروپائی یعنی انگلیس، آلمان و فرانسه است. ایران با روسیه، هند، افریقای جنوبی و برزیل نیز بیشترین میزان مبادلات تجاری را دارد، روسیه تکیه‌گاه اصلی ایران در تهیه سلاح و پیشبرد برنامه هسته‌ای است و همراه با چین نقش بسیار مؤثری برای جلوگیری از فشار بیشتر امریکا بر ایران از طریق شورای امنیت سازمان ملل دارد. به رویه دیگر ماجرا نگاه کنیم. کشورهای عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات، بحرین، اردن، ترکیه، اسرائیل و مصر متحدین سنتی دهه‌های اخیر امریکا در خاورمیانه و منطقه

خلیج می‌باشند. از میان این جوامع، ۵ کشور نخست یکه تازی‌های جمهوری اسلامی و به طور مشخص حضور سرنوشت ساز اقتصادی و سیاسی و به ویژه نظامی این رژیم در سوریه، عراق و لبنان را خطری سهمگین برای خود می‌بینند، احساس هراس این ۵ دولت از آنچه رژیم ایران در منطقه انجام می‌دهد، در حدی است که آنها ایفای نقش خویش در مصلبندی نظم نسخه پیچی ایالات متحده برای خاورمیانه را به چالش مؤثر توسعه طلبی‌های ایران توسط حاکمان امریکا منوط می‌بینند. همین جا اضافه کنیم که برخی از این ممالک مانند عربستان و قطر و امارات دیری است که دیگر با گذشته‌های دور خود قابل تداعی نیستند. بیش از نصف نفت و گاز صادراتی اوپک به اینها تعلق دارد. بورژوازی سه کشور مالک سهم چشمگیری از سرمایه جهانی هستند و در برخی جوامع از جمله امریکا، انگلیس و جاهای دیگر سرمایه داران داخلی نیرومند به حساب می‌آیند. میزان خرید تسلیحات عربستان سعودی در سال ۲۰۱۴ به رقم ۶ میلیارد و ششصد میلیون دلار بالغ گردیده است، ۲۰ میلیارد دلار صرف بازسازی ناوگان دریائی خود نموده است و همراه با امارات متحده عربی ۸ میلیارد و هفتصد میلیون دلار به تقویت سیستم دفاعی خود اختصاص داده اند. عربستان به لحاظ هزینه‌های دفاعی سالانه در سطح جهانی بعد از امریکا و چین مقام سوم را احراز کرده است. پنج کشور مورد گفتگو با توجه به تمامی مؤلفه‌های مربوط به تضمین منافع خود و مخاطراتی که از سوی رژیم اسلامی ایران احساس می‌کنند خواستار فشار کارساز دولت امریکا بر این رژیم هستند. در مورد اسرائیل نیاز به بحث چندانی نیست. اما مصر و ترکیه در شرایط روز حلقه‌های مطمئن سابق برای استحکام زنجیره اقتدار و استیلای امریکا در خاورمیانه نمی‌باشند.

به دنبال همه بحث‌های بالا به خاورمیانه ای نظر اندازیم که تسلط بر آن نیاز جبری سرمایه‌های امریکائی و اروپائی برای حفظ سهم خود در اضافه ارزشهای جهانی است. سرکشی روزافزون غول بی مهار سرمایه‌داری چین، چشم انداز میداننداری بین المللی «

بریکس»، هم‌اورد طلبی پرمخاطره روسیه، رویش سرطانی و قارچ گونه فاشیسم دینی خارج از مدار کنترل، اجتناب ناپذیری خیزش‌های طغیان آمیز استثمارشوندگان عاصی جهان و بالاخره دورنمای عروج احتمالی جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر، همه و همه به همان دلیل که شاهین ترازوی توزیع اضافه ارزش‌ها را به زیان امریکا زیر فشار فرساینده می‌گیرند، اهمیت نقش خاورمیانه را برای امپریالیست‌های امریکائی بیش از پیش می‌کنند. این خاورمیانه با این مکان و نقش اکنون بیش از همیشه عرصه تاخت و تاز بورژوازی میلیتاریست اسلامی ایران و همزمان فاشیسم هار دینی داعش وار سرمایه است.

اگر نه همه سکنداران سفینه قدرت ایالات متحده اما دوراندیش ترین آنها پیچیدگی تصادمات احتمالی میان انتظارات و ملزومات آتی استراتژیک خویش را با وضع حاضر جمهوری اسلامی هیچ دست کم نمی‌گیرند. آنها چشم به اندام رژیم‌ی دارند که ۳۵ سال است جنجال دغلكارانه و دجال ماب ضد امریکائی را اسباب کسب و کار، توهم بافی، جبهه پردازی و برگ برد خود کرده است. یک انقلاب عظیم را نابود ساخته است. از تمامی ترفندهای لازم برای سرکوب وحشیانه جنبش کارگری سود جسته است، طیف گسترده و نیرومند مخالفان را از پای در آورده است، حمام خون هر اعتراض، خیزش و جنبشی را با موفقیت به فرجام رسانده است. منادی و الگوپرداز استقرار قدرت سیاسی فاشیستی اسلامی بورژوازی بوده است. سال هاست زیر فشار تحریم اقتصادی امریکا و سپس بخش‌های وسیعتری از دنیا قرار داشته است اما کل عوارض تحریم‌ها را به جان توده‌های کارگر انداخته و خود مقتدر باقی مانده است. مادرزاد آکنده از تشمت و تخاصمات حاد درونی بوده است، اما به جای تضعیف شدن، ظرفیت توحش خود را ارتقاء بخشیده است. رژیم‌ی که زمینگیری جنبش کارگری، هر ضعف رقبا، هر اشتباه شرکا، هر جنگ افروزی حریفان، همه و همه را ساز و برگ قدرت خود کرده است. زیر آوار تحریم‌ها، بزرگترین زرادخانه‌های نظامی را پدید آورده است، به یک نیروی

اختاپوسی میلیتاریستی تبدیل شده است و دستاوردهای موشکی و تسلیحاتی روزافزونی محاسبات سالیان دراز اسرائیل و آمریکا را کم یا بیش بر هم ریخته است. بورژوازی درنده آمریکا نمی‌تواند فشار این رژیم‌ها بر نظم نسخه پیچی شده خود برای پویه توزیع سودها در سال‌های آتی را نادیده انگارد و چنین است که حاکمان ایالات متحده خود را ملزم می‌بینند راه انجام یک معامله با جمهوری اسلامی را پیش گیرند. آنها در طول سالهای اخیر با اجرای موج وار تحریم‌های ویرانگر و تشدید گام به گام آنها تونل تن دادن رژیم به داد و ستد را حفاری کردند. تا همین جا یک چیز بسیار روشن است. هر دو دولت آمریکا و ایران زیر آوار جهانی از اجبارها، اضطرارها و پس نشینی‌های حیاتی آماده این معامله شده‌اند. این بدان معناست که پروتکل حاصل بگومگوها حتی در بهترین، پخته‌ترین و قابل اعتمادترین حالت بیش از آنکه نشانی از استحکام داشته باشد، حدیث بیت عنکبوت خواهد بود. سوء تفاهم نشود، منظور عقد این معامله میان بورژوازی دو کشور در هر شرائطی نیست، این نکته‌ای است که باید ضخیم‌ترین خط تأکید را زیر آن کشید. برای بخش‌هایی از طبقه سرمایه دار ایران از جمله جریان‌های موسوم به اصلاح طلب و اعتدال‌گرایان حی و حاضر، محافل ملی مذهبی، احزاب جبهه ملی، نهضت آزادی و نیروهای مشابه، حل هر چه جامع‌تر اختلافات با بورژوازی آمریکا در همه زمینه‌ها یک رویکرد حیاتی استراتژیک است. همین جهتگیری یک بخش بسیار اساسی مناقشات این بخش بورژوازی با شرکای طبقاتی خود در ایران را تعیین نموده و می‌نماید. در این جای هیچ حرفی نیست. در آن سوی ماجرا نیز وجود یک جمهوری اسلامی اهل تمکین به نظم نسخه پیچی شده آمریکا برای سرمایه جهانی در عداد دلرباترین و شورانگیزترین رؤیاهای بورژوازی آمریکا و غرب است. این نیز توضیح واضح است و اساساً همه خط و نشان کشیدن‌ها و جنگ و ستیزهای سالیان دراز حاکمان ایالات متحده با جمهوری اسلامی حول همین مسأله چرخ خورده است. تأکید ما بر بی‌ثباتی هر معامله سیاسی مابین دو دولت، متناظر با موقعیت روز رژیم ایران و

تسلط بلامنازع بورژوازی میلیتاریست هژمونی طلب اسلامی در ساختار مالکیت و قدرت کل طبقه بورژوازی است. این را نیز اضافه کنیم که نفس استیلای تیم روحانی و شرکا مطلقاً نافه موقعیت مسلط جناح رقیب در استخوانبندی واقعی اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری ایران نمی‌باشد.

سناریوی مذاکرات هسته‌ای

آنچه زیر نام مذاکرات هسته‌ای جریان دارد از آغاز تا حال اسم رمزی برای رویارویی دیپلماتیک طبقه بورژوازی دو کشور امریکا و ایران برای تعیین سرنوشت مناقشات فیما بین بوده است. این سناریو توسط سکانداران سفینه حاکمیت ایالات متحده نوشته شد، اما مسبوق به پیش بینی انتظاراتی بود که جمهوری اسلامی از برنامه ریزی‌ها و فعالیت‌های اتمی خود داشت. رژیم می‌خواست از آن به عنوان یک اهرم مؤثر فشار برای تحمیل خواست‌های خویش بر امریکا و متحدان منطقه‌ای آن کشور بهره گیرد، این طرح اما در همان نطفه توسط حاکمان سرمایه‌داری ایالات متحده قاپیده شد و به صورت معکوس علیه جمهوری اسلامی به کار رفت. دولتمردان امریکا بر آن شدند تا کل قوای خود، امکانات متحدانشان، ظرفیت مؤسسات جهانی سرمایه‌داری و تمامی اهرم‌های فشار این قطب از سرمایه بین‌المللی را یکجا برای متقاعد ساختن جمهوری اسلامی به انحلال در تارو پود استراتژی خود متقاعد سازند. تا رژیم ایران با حفظ تعلقات فاشیستی، اسلامی و بربرمنشانه اش علیه جنبش کارگری و علیه هر ندای ضد سرمایه‌داری، حلقه‌ای از زنجیره سراسری سیاست امریکا در خاورمیانه و منطقه خلیج باشد. آنچه در این میان فقط دستاویز بود مجادلات هسته‌ای و آنچه نقطه شروع و رجوع و ختم ماجرا را می‌ساخت پیگیری همین هدف استراتژیک بورژوازی امریکا بود. این مذاکرات در طول ۸ سال ریاست جمهوری احمدی نژاد و تسلط سرمایه‌داران سپاهی

و بیت رهبری بر تمامی اهرم‌های قدرت، بیشتر به نمایی مضحک می‌ماند زیرا که یک سوی ماجرا به رغم تحمل فشار بسیار فرساینده و کوبنده تحریم‌ها یا همه مشکلات دیگر، اراده ای برای انحلال در نظم نسخه پیچی شده امریکا برای خاورمیانه و جهان نداشت. با همه اینها امریکا در طول همین مدت برنده سیر حوادث بود. سناریوی هسته ای اهرم فشار علیه جمهوری اسلامی را به موضوع تلاش اتحادیه اروپا، شورای امنیت سازمان ملل، حتی اعضای مخالف درون این نهاد، دولت‌های عرب منطقه، اسرائیل و بخش عظیمی از بورژوازی بین‌المللی تبدیل کرد، اعمال تحریم‌ها، برنامه ریزی تحمیل فشارهای مختلف بر رژیم ایران همگی موفقیت‌هایی بود که سران کاخ سفید در راستای نیل به انتظارات خود در این ۸ سال به دست آوردند. رژیم ایران زیر شلاق این فشارها چاره ای ندید سوای اینکه سناریوی حل مناقشات را جدی گیرد. تن دادن سرمایه داران سپاهی و شرکا و بیت رهبری به قبول ریاست جمهوری تیم روحانی و حامیان اگر نه در همه رویه‌های خود، اما در وجوه مهمی از آن، سایه سنگین همین فشارها را بر سر داشت. دولت امریکا تا اینجا موفق شده بود که جمهوری اسلامی را به طور جدی به پای میز معامله کشد، درست به همین دلیل از این تاریخ به بعد است که گفتگوی موسوم به « مذاکرات میان ایران و پنج بعلاوه یک» عملاً، به صورت عریان و به طور کاملاً رسمی به مناظرات و طرح مناقشات و جدال زمینی میان وزیر امور خارجه امریکا و هم‌تای ایرانی او بدل می‌گردد. هسته اصلی حرف‌ها تعیین سرنوشت مناقشات سالیان دراز است. اینکه جمهوری اسلامی باید در سوریه و لبنان و عراق و بحرین و همه جای دیگر آن کند که حداقل متعارض استراتژی سراسری امریکا در منطقه و جهان نباشد. اما پویه تحقق این انتظارات را نمی‌توان با تنظیم قراردادهای و رد و بدل مقوله‌نامه‌های تعهدآمیز تضمین کرد. برای اینکه بورژوازی امریکا به حصول آنچه می‌خواهد امیدوار شود باید کل رویکرد تاکنونی جمهوری اسلامی دچار تغییر شود. این امر به نوبه خود در گرو عزم جزم دولتمردان بورژوازی ایران به ادغام و انحلال هر چه ژرف تر چرخه

بازتولید سرمایه‌داری ایران در مجاری بین‌المللی انباشت و ارزش افزائی سرمایه‌های امریکائی است. اگر جمهوری اسلامی این را قبول کند و به میزانی که عملاً چنین نماید می‌تواند و محق است که قدرت فائز منطقه باشد، در چنین وضعی حتی زرادخانه اتمی آتی رژیم نیز مطهر خواهد بود، در غیر این صورت باید حتماً شاهد فروپاشی بی بازگشت چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران و دنیای عواقب بعدی گردد. مفاهیمی مانند شمار سانتریفوژها، تعیین تکلیف اورانیوم غنی شده ۲۰ درصدی، شکل کار راکتور آب سنگین اراک، وضعیت فردو، بعد نظامی فعالیت‌های هسته‌ای و مانند این‌ها نیز اعتبار خود را به صورت اسم‌های رمز ماجرا حفظ خواهند کرد.

یک بار دیگر تأکید کنیم که بر جبین کنونی اوضاع آثار مهر معامله با ثباتی مشاهده نمی‌گردد. هر توافقنامه‌ای با هزاران جار و جنجال می‌تواند امضاء شود، اما عمر این توافقات از طول عمر چراغ دم باد بیشتر نخواهد بود. دلیل این امر در لا به لای این نوشته به اندازه لازم تصریح شده است. تمامی تعارضات میان دولت‌ها و بخش‌های مختلف بورژوازی جهانی بر سر سهم اضافه ارزش‌ها و حصه قدرت‌ها در اینجا، در پهنه گفتگوی مربوط به حل و فصل روابط بین امریکا و ایران و مسائل جاری خاورمیانه ناسورآسا سر باز می‌کنند. از بورژوازی عربستان سعودی و ترکیه و مصر و اسرائیل و سوریه و لبنان و عراق و یمن و همه ممالک ریز و درشت عربی حاشیه خلیج گرفته تا روسیه و چین و سران اتحادیه اروپا هر کدام با طیف بندی متعارض درونی و بین‌المللی خود سهمی می‌خواهند که اجماع همه آنها هیچ آسان نیست. سکانداران روز سفینه قدرت بورژوازی در ایالات متحده و ایران می‌توانند سطح بسیار شکننده، گورزاد و بی فرجامی از تفاهات اضطراری این طیف ناهمگون جهانی را سکوی یک توافق سازند اما تکلیف چنین میثاقی از پیش معلوم است. در این میان یک چیز می‌تواند بساط کل این ستیزها و کشمکش‌ها را در یک چشم به هم زدن بر چیند و سرتاسر هستی طیف را گلزار وحدت و یکپارچگی سازد. اگر جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر جهانی

کمترین جرعه ای از میدان‌داری مؤثر سرنوشت ساز را بر سپهر هستی بشر ساطع می‌کرد، آنگاه کل دولت‌ها، کل لایه‌ها، احزاب، محافل، رویکردها و تمامی مافیاهای درون طبقه سرمایه دار جهان، انجمن فراماسیونری تشکیل می‌دادند و از جمله در خاورمیانه آهنگین‌ترین عهدنامه‌های اخوت را امضاء می‌کردند. آخرین نکته بحث را هم در چند جمله خلاصه کنم. سرنوشت جدال میان بورژوازی امریکا و جمهوری اسلامی هر چه باشد، آینده مناقشات هر شکلی به خود گیرد، تحریم‌ها کم یا زیاد گردد یا هر حادثه دیگری که حول محور این کشمکش‌ها به وقوع پیوندد، در هر حال برای طبقه کارگر ایران سوای فشار هر چه سهمگین‌تر معیشتی، سرکوب‌سبعانه‌تر، گرسنگی‌کننده‌تر و سیاه‌روزیهای روزافزون‌تر هیچ نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد. توده‌های کارگر اگر بناست حتی ذره ای از این فشارها و نکبت‌ها و سبعیت‌ها بکاهند فقط یک راه دارند. اینکه جنبش شورائی ضد کار مزدی خود را سازمان دهند. سرنوشت زندگی حال و آتی کارگران صرفاً به میزان توان آنها برای اعمال قدرت متحد شورائی علیه سرمایه‌گره خورده است. هر نوع دل بستن به هر دریچه امید دیگر باز کردن پنجره ای به سوی مرگبارترین پرتگاهها است.

مؤخره

تا اینجا مقاله حاضر در هفته نخست ماه آوریل نوشته شد. زمانی که تا شروع آخرین مذاکرات هسته‌ای هنوز دو هفته و تا پایان سه هفته فاصله داشت. نتایج این مذاکرات که دستور کار طرفین برای حل و فصل بیشتر مناقشات در ماه‌های آتی خواهد بود اینک اعلام شده و کم یا بیش انتشار بیرونی یافته است. به نظر می‌رسد یا حداقل باور من چنین است که آنچه رخ داده است با فحوی حرف‌های مقاله همخوان می‌باشد. نیازی به توضیح یا مرور این همخوانی نمی‌بینم، قصد بررسی بیانیه به اصطلاح «مشترک» را هم ندارم. در این میان اشاره ای اجمالی به برخی نکات «تفاهم‌نامه» شاید بی‌مناسبت نباشد. این نکات عبارتند از:

۱. تأکید همیشگی ما این بوده است که سناریوی هسته ای سلاح دست طرفین برای اعمال فشار بر همدیگر، امتیازگیری افزون تر از هم و مجبور ساختن حریف به عقب نشینی‌های بیشتر در پهنه اختلافات واقعی فیما بین است. در تمامی این سال‌ها و بیشتر از همه در طول مذاکرات اخیر، دولت امریکا و متحدانش تلاش کردند تا بهره‌گیری جمهوری اسلامی از این سلاح را به حداقل و در صورت امکان به صفر رسانند. دولت بورژوازی ایران نیز با همه توان می‌کوشید و در روزهای اخیر کوشید تا این سلاح را حفظ نماید. متن « تفاهم نامه » حاوی پیروزی مهمی برای امریکا و حامیانش در این قلمرو است. از این به بعد جمهوری اسلامی بسیار سخت تر از گذشته می‌تواند ماجرای هسته ای را به عنوان یک ساز و کار فشار بر رقیبان مورد استفاده قرار دهد. بر اساس آنچه که طرفین تا همین جا توافق نموده اند. بورژوازی امریکا و شرکایش از این به بعد نیروی درونی و نه بیرونی پروسه فعالیت‌های اتمی جمهوری اسلامی خواهند بود. دقیق تر بگوئیم، ایالات متحده و همراهان در حساس ترین بخش‌های این حوزه امکان سرمایه گذاری پیدا می‌کنند. سرمایه‌های آنها به ویژه در شکل تکنولوژی و ماشین آلات وارد مجاری این عرصه مهم خواهد شد. کارشناسان، پژوهشگران و نیروی متخصص غربی در کار پیشبرد پروژه‌ها حضور خواهند یافت. سوای این، از حدود ۱۵ کیلوگرم ذخیره اورانیوم غنی شده موجود فقط ۳۰۰ گرم آن در اختیار ایران باقی می‌ماند، توان رژیم برای غنی سازی تا ۱۵ سال به زیر ۳،۷٪ کاهش می‌یابد، در آب سنگین اراک هیچ پلوتونیومی تولید نمی‌شود و فردو کلاً به یک مرکز فیزیک هسته ای مبدل می‌گردد. فراموش نشود منظور من از نقل این ارقام مطلقاً اشاره به مهار شدن یا نشدن ظرفیت رژیم برای ساختن بمب هسته ای نیست. باز هم باید تأکید کنم که موضوع واقعی اختلاف به هیچ وجه ماجرای اتمی نمی‌باشد. کل مسأله نقشی است که این سناریو به عنوان سلاح مؤثر زورآزمایی و اعمال فشار بازی می‌کند و قرار گرفتن جمهوری اسلامی در

موقعیتی که با ارقام و مؤلفه‌ها بالا توصیف شد متضمن کاهش بسیار چشمگیر نقش این سلاح برای رژیم خواهد بود. موضوع اما به همین جا ختم نمی‌شود. دولت بورژوازی ایران باید پروتکل الحاقی را هم امضاء کند، بازرسان آژانس می‌توانند به صورت سرزنده و هر گاه که اراده نمایند تمامی تار و پود مؤسسات هسته ای کشور را زیر نظر قرار دهند. همه اینها ساز و کارهای تنزل سرنوشت ساز موقعیت جمهوری اسلامی در بهره گیری از سناریوی هسته ای به عنوان یک سلاح فشار و زیادت طلبی است. برای درک ابعاد سقوط شانس رژیم ایران به استفاده از این سلاح فقط کافی است پاسخ «جان برنان» رئیس سازمان سیا به منتقدان «تفاهم نامه» را در نظر آوریم. او می‌گوید: «از دریافت خبر تن دادن دولت ایران به این همه عقب نشینی دچار حیرت شده است» وی اضافه می‌کند که «مخالفان این تفاهم نامه اگر محتوا و مفاد واقعی آن را درک می‌کنند و باز هم دست به انتقاد می‌زنند قطعاً فریبکارند»

۲. عکس آنچه در مورد برنامه هسته ای گفتیم در رابطه با اهرم تحریم‌ها صدق می‌کند. نه فقط لغو هیچ بخش تحریمها که حتی تعدیل و کاهش هر کدام این بخش‌ها هم فاقد حداقل تضمین اجرائی و موکول به پاره ای شروط مهم و دشوار است. «سازمان ملل» به عنوان نهاد پاسدار نقش مسلط بلوک بندی غربی سرمایه جهانی هر زمان که اراده کند می‌تواند این یا آن تحریم ملغی شده را تجدید کند. اتحادیه اروپا نیز در صورت اقتضا توان این کار را کاملاً دارد. تکلیف ایالات متحده از پیش روشن است. تا جائی که به متن تفاهم نامه مربوط است نیز الغاء هر مقدار تحریم‌ها به تبعیت کامل جمهوری اسلامی از مصوبات، منویات، نوع تشخیص و رضایت کامل رقبا قفل گردیده است. این بدان معنی است که دولت امریکا و همراهان عزم جزم دارند تا به محض اقتضای منافع و احساس نیاز به اعمال فشار علیه رژیم از تمامی اهرمهای کارآمد برای این کار استفاده کنند.

۳. دو مورد بالا با بیشترین صراحت بانگ می‌زنند که مجادلات و همفرسائی‌های میان رژیم سیاسی حاکم بورژوازی ایران در یک سوی و بورژوازی ایالات متحده و شرکا و متحدانش در سوی دیگر، با فرجام یابی این « تفاهم » و ارتقاء آن به « توافق » وارد دور جدیدی می‌گردد. ویژگی این فاز آن است که دومی به صورت مختلف، به گونه ای چشمگیر، بیشتر از دوره‌های پیش و به شکل کاملاً تعیین کننده تری، خواهد توانست اولی را برای قبول پروسه ادغام خویش در نظم نسخه پیچی شده امریکا برای سرمایه جهانی زیر فشار قرار دهد. این امر نیازمند مقداری توضیح است. مذاکرات اخیر سد ورود رسمی، « قانونی »، مطلوب و غیرقابل انکار ورود سرمایه‌های امریکائی به حوزه‌های انباشت داخلی ایران را به میزان زیادی در هم شکسته است. بر واژه « رسمی » تأکید می‌کنم زیرا مراودات اقتصادی میان امریکا و ایران یا تراست‌های عظیم امریکائی و بورژوازی ایران در شکل‌های معینی در همه دوره‌ها حتی زمان تحریم‌ها هم کم یا بیش وجود داشته است، اما آنچه اینک حداقل به شکل یک چشم انداز خود را ظاهر می‌سازد، سرمایه گذاری و حضور اثرگذار شرکت‌ها و مؤسسات مالی و صنعتی امریکا در قلمروهای مهم انباشت داخلی است. سوای حوزه هسته ای که در نص تفاهم نامه مورد تصریح قرار گرفته است، از همین حالا بانگ برخی دولتمردان جمهوری اسلامی برای دعوت از شرکت‌های مذکور در سایر عرصه‌ها از جمله سودآورترین آنها بسیار بلند است. چند روز پیش از مذاکرات آخر، بیژن زنگنه تأکید کرد که در صورت کاهش تحریم‌ها، شرکت‌های امریکائی برای پیش ریز سرمایه در صنایع پتروشیمی و نفت و گاز بر دیگران مقدم خواهند بود. همه این مؤلفه‌ها می‌گویند که اگر در طول ۳۷ سال گذشته، مجبور ساختن رژیم ایران به رویکرد مذاکره و تفاهم و مامشات با هدف متقاعد نمودن این رژیم به انحلال در نظم متناظر با نقش مسلط سرمایه‌داری امریکا در جهان بود از این به بعد سرمایه‌های امریکائی و حضور مستقیم تراست‌های ایالات متحده است که عملاً

دست به کار تحقق این هدف می‌گردند. اهرم تحریمها و فشار بر سیاستهای هسته ای ایران نیز موضوعیت و مکان واقعی تأثیر خود را به همین حوزه منتقل خواهند کرد، به بیان دیگر ساز و کار ادغام هر چه بیشتر سرمایه اجتماعی و ساختار نظم سرمایه‌داری ایران در الگوهای نظم برنامه ریزی شده بورژوازی امریکا خواهند بود.

۴. رخدادهای تا کنونی با شاخص هائی که گفته شد برای بخشی از بورژوازی ایران و امریکا و جهان طلايگان تحقق پاره ای چشم اندازها و آرزوها است. این بخش بورژوازی در امریکا حفاری مرادوات سترگ اقتصادی با ایران، تضعیف هر چه بیشتر همپیوندی‌های صنعتی و مالی و نظامی جمهوری اسلامی با چین و روسیه و سایر رقبا و پر ساختن جای آنها توسط خود را عاقلانه ترین و پیروزمندانه ترین شیوه حل و فصل مناقشات فیما بین می‌بیند. دولت اوباما مدتهاست این سیاست و رویکرد را «حل دیپلوماتیک اختلافات» نام نهاده است. عین همین سیاست، مورد حمایت و حتی آرزوی روز وسیع ترین بخش بورژوازی ایران نیز هست. وسیع ترین در اینجا به هیچ وجه مترادف قوی ترین نیست. در این رابطه پائین تر توضیح می‌دهم. این بخش گسترده طبقه سرمایه دار ایران بعضاً از گذشته‌های دور اما کثیرترین شمار آنها از جمله تمامی دارو دسته‌ها و باندهای موسوم به اصلاح طلب از روزهای آخر جنگ ایران و عراق به این سوی برای وقوع این اتفاق روزشماری می‌نموده اند. اینان، این جرثومه‌های جنایت و توحش که نیروهای واقعی بنیانگذار فاشیسم اسلامی بورژوازی و رژیم درنده جمهوری اسلامی بودند، به دنبال سرکوب فاشیستی جنبش کارگری، کشتارهای چند هزار، چند هزار، قلع و قمع نیروهای چپ و کلیه مخالفان و بالاخره در پی حصول اطمینان به استقرار و ماندگاری جمهوری اسلامی، به فکر احیاء روابط متلاشی شده اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری ایران با امریکا و ممالک غربی افتادند. این جمعیت کثیر بورژوازی خواه به گاه حضور در قله حاکمیت سیاسی و در دست داشتن اهرمهای کلیدی قدرت و خواه در موقعیت اپوزیسیون یا هر شکل

دیگر، در دوره‌های رئیس‌جمهوری رفسنجانی و خاتمی برای هموارسازی راه حصول این هدف تلاش کردند. آنها در حال حاضر بسیار بیشتر از پیش برای این کار سر و دست می‌شکنند. در پهنه جهانی بسیاری از کشورهای متحد و شریک و اقمار امریکا منافع خود را در تن دادن جمهوری اسلامی به «توافقات» احتمالی می‌بینند. در سطح منطقه نیز ممالکی مانند ترکیه، اردن، کویت، امارات، قطر خواه به لحاظ ملزومات بازتولید و ارزش افزائی سرمایه‌های خود و خواه در زمینه دستیابی به ثبات سیاسی و قوام بیشتر پایه‌های قدرت رژیم هایشان به همان استراتژی و رویکردی چشم دارند که بخش بورژوازی مورد اشاره ما در ایران و امریکا برای تحققش تقلا می‌کند و «بر مژده انجامش جان می‌افشانند» در میان این دولت‌ها ترکیه با توجه با حجم عظیم مبادلات اقتصادی خود با ایران بیش از سایرین احساس رضایت و خشنودی می‌کند.

۵. بر خلاف آنچه در مورد بخشی از بورژوازی در ایالات متحده، ایران، منطقه و کل جهان گفتیم. یک بخش دیگر این طبقه در همه این کشورها و در دنیا، با آنچه ممکن است اتفاق افتد و با کل پروسه تشکیل دهنده این رخدادها عمیقاً یا به میزان زیادی سر مخالفت دارد. سرمایه‌های چینی و روسی با فرجام عملی احتمالی این «توافق‌ها» درصد کاملاً فاحشی از سهم خویش در اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر ایران در حوزه‌های گوناگون را به نفع رقبای امریکائی و غربی از دست خواهند داد. این حجم اضافه ارزش‌ها چنان عظیم است که جای خالی آن برای سرمایه اجتماعی هر دو کشور به ویژه چین تولید مشکل خواهد کرد. در داخل ایران حجم غول آسای سرمایه هائی که طی سالهای اخیر مخصوصاً دوره فشار تحریم‌ها، هزارها مجاری مافیائی پرسود را برای یافتن ورودی‌های لازم به چرخه بازتولید سرمایه جهانی و کسب نجومی ترین اقلام اضافه ارزش‌ها، کشف و حفاری و راه اندازی نموده‌اند مسلماً وقوع تغییرات محتمل مورد مذاکره را خوشایند نمی‌بینند.

سرمایه داران سپاهی و شرکا بزرگترین مالکان این سرمایه‌ها و تراستهای سترگ مالی و صنعتی هستند. اینکه حتی این بخش از بورژوازی یا لاقول لایه هائی از آن، دورنمای حصول سودهای انبوه تر خود را در همپیوندی با بورژوازی ایالات متحده و غرب ببیند، مطلقاً بعید نیست اما تا قرار گرفتن آنها در مکان تشخیص، تقاعد و تصمیم به این تغییر ریل راه نسبتاً درازی در پیش است. به همین دلیل ابراز حمایت روزهای اخیر فرماندهان سپاه از سناریوی « تفاهمات » بسیار بیشتر از آنکه واقعی باشد نوعی بازی دیپلوماتیک و زدن تونل برای تأثیرگذاری دلخواه بر روند رخدادها در ماههای آینده است. دلیل موضوع روشن است. هنوز هیچ سنگی بر روی سنگ برای بنای آنچه قرار است روی دهد، جای نگرفته است. حرف‌ها، وعده‌ها و قرارها در بهترین حالت نقش ملاط و مصالح را دارند و سرمایه داران سپاهی و شرکا بهترین راه دخالت در معماری مطلوب این بنا یا حتی ویرانی آن را نه مخالف خوانی که نوعی تأیید و حمایت می‌بینند. سیاست‌ها، مواضع و پروسه واقعی اثرگذاری این بخش بورژوازی چه بسا، نه ماههای آتی که در سال‌های پس از حصول توافق احتمالی خود را ظاهر سازد.

۶. همه آنچه تا امروز در چهارچوب تفاهمات، اعلام شده است و کل پروتکل هائی که بعدها به احتمال، زیرعنوان توافق راه آزمون و اجرا پیش گیرد، هیچ مانعی بر سر راه تداوم مناقشات حتی، حدت، شدت و قهرآمیز شدن کشمکش‌ها ایجاد نمی‌کند. تناقضات موجود در این فرایند تا آنجا سرکش و انبوه است که هیچ تضمینی در هیچ سطح برای تحقق رؤیاهای بورژوازی دوستدار « توافق » و پیامدهایش، در ایران و امریکا و منطقه و جهان باقی نمی‌گذارد. نیرومندترین بخش بورژوازی ایالات متحده و دولت هائی مانند عربستان و اسرائیل، راه خلاصی از زیادت خواهی‌ها، تسلط طلبی‌ها و تعارض جمهوری اسلامی با نظم نسخه پیچی شده امریکا برای خاورمیانه و سرمایه جهانی را فقط در تبدیل این رژیم به دولتی مقهور، منکوب، مستأصل و

عاجز از هر گونه میداننداری جستجو می‌نمایند. بخشی از بورژوازی ایران نیز یگانه راه واقعی بقای خود را در توسعه بی مهار قدرت در منطقه و جهان و اجتناب از ادغام در الگوی نظم معماری شده امریکا می‌بیند. نکته بسیار مهم این است که این بخش بورژوازی چه در امریکا و چه در ایران، اگر چه پرشمارترین لایه‌های طبقه سرمایه دار نیستند، اما نیرومندترین آن هستند. سهمشان در مالکیت سرمایه‌ها از حریفان بسیار بیشتر است و مکانیسم‌های اثرگذاریشان بر روند رخدادها کاملاً کارسازتر است.

۷. یک بار دیگر باید تأکید کرد که هر چه در این راستا رخ دهد به طور قطع و بدون هیچ تردید و ابهام متضمن بیشترین و فاجعه‌بارترین زیان‌ها برای طبقه کارگر ایران خواهد بود. اما فاجعه‌ای عظیم‌تر از این هم برای توده‌های کارگر وجود دارد. اینکه کارگران به عوامفریبی‌ها و نیرنگ‌های شیرانه این یا آن جناح بورژوازی دل بندند، احتمال تغییری به نفع خویش در پروسه تغییر روابط میان دولت‌های سرمایه‌داری، طبقه سرمایه دار کشورها یا مافیاهای رقیب درون بورژوازی جهانی را باور کنند، لحظه لحظه تاریخ سرمایه‌داری با رساترین صداها بانگ می‌زند که کارگران دنیا اگر در پی رهائی خویش، بهبود زندگی خود یا حتی جلوگیری از تشدید روزافزون گرسنگی و فقر و بی‌بهداشتی و آوارگی و بی‌آبی و سایر سیه‌روزی‌های خود هستند فقط یک راه دارند. اینکه شورائی، سراسری و ضد سرمایه‌داری متشکل گردند. این تنها راه است و همه راه‌های دیگر مسلماً به گورستان است.

مجله «خبر اقتصادی» با رجوع به داده‌ها و اطلاعات مؤسسات مهم آماری دولت سرمایه‌داری ایران، از جمله مرکز آمار و بانک مرکزی، گزارشی مشروح از منحنی تغییر قیمت کالاها، در بازار داخلی کشور در طول ۸۰ سال گذشته و به طور خاص فاصله زمانی میان سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۴، دوران حاکمیت رژیم اسلامی تهیه و تنظیم کرده است. این مجله در نقطه‌ای از گزارش مذکور، بر روی سرنوشت رقم ۱۷۰۰۰ تومان در طول این سال‌ها به صورت ویژه درنگ نموده است و برای کالاهای معادل آن، در دوره‌های مختلف، مثال‌هایی آورده است. از جمله اینکه: در سال ۱۳۴۲ خورشیدی همین مبلغ برای احداث یا خرید یک خانه مسکونی مناسب و حتی مدرن در غالب مناطق آن روز کشور کفاف می‌داده است. ۸ سال بعد از آن در سال ۱۳۵۰ معادل بهای یک سواری پیکان ساخت کارخانه ایران ناسیونال بوده است. در سال ۱۳۶۰ سه سال بعد از حادثه قیام بهمن، تا حد بهای یک موتوسیكلت سقوط کرده است. ده سال بعد، در ۱۳۷۰ در بهترین حالت هزینه خرید یک دوچرخه معمولی می‌شده است. در ۱۳۸۰ به زحمت برای خرید فقط یک حلقه لاستیک یک اتوموبیل کافی بوده است و بالاخره در سال ۱۳۹۴ در ازای آن چیزی بیشتر از یک نوشابه معمولی و یک دانه کیک پرداخت نمی‌شده است. در همین گزارش تصریح گردیده است که شاخص بهای کالاها، در بازار داخلی ایران از رقم یک صدم در سال ۱۳۱۵ خورشیدی به رقم ۲۲۷ و چهل و شش صدم در سال ۱۳۹۴ پرواز نموده است. به بیان دقیق‌تر و زمینی‌تر کالائی که مثلاً در همان سال ۱۳۱۵ حدود دو شاهی به فروش می‌رفته است، ۸۰ سال بعد، تقریباً ۲۳۰۰۰ برابر بیشتر و به قیمت ۲۲۸ تومان داد و ستد گردیده است.

ارزش هر کالا کار اجتماعاً لازم نهفته در آن است. این حکم به همان اندازه که در مورد یک کالای معین، در صد سال پیش صدق می‌کرده است، در رابطه با وضعیت امروز آن نیز قطعاً صائب و صادق می‌باشد. ارزش یک کیلوگرم گندم در زمان ظهور و توسعه اقتصاد کالائی، در سطح بغایت نازل ابزار تولید، کار اجتماعاً لازم متراکم در آن بوده است. امروز در اوج توسعه بین‌المللی سرمایه‌داری، در عصر انفجاری شدن رشد صنعت، تکنیک و بالندگی افسانه‌ای بارآوری کار اجتماعی نیز با متوسط کار لازم حی و حاضر متراکم در آن تعیین می‌گردد. در همه این دوره‌ها، به هر حال ارزش هر کالا را صرفاً کار اجتماعاً لازم متبلور در آن تشکیل می‌داده است. بر اساس زمان مورد نیاز انجام همین کار داد و ستد شده است. همه این‌ها روشن است. بر همین مبنی، مسأله اساسی، پیچیده و ظاهراً متضادی که پیش روی داریم این است که همین کار اجتماعاً لازم در فاصله تاریخی بالا چه سرنوشتی را طی کرده است. چرا بهای کالائی که در سال ۱۳۱۵ فقط یک صدم یک تومان بوده است در سال ۱۳۹۴ تا رقم ۲۲۸ تومان فوران نموده است. این موضوع را بررسی می‌کنیم، اما پیش از آن به خاطر داشته باشیم که ارزش

یک کالای معین سوای موارد مشخص با قیمت بازار آن کالا تفاوت بارز دارد.

اقتصاددانان بورژوازی و کلاً اقتصاد سیاسی روز سرمایه، در همه جای جهان و از دیرباز تا حال، با حرص و جوش زایدالوصفی می‌کوشد تا پویه مستمر افزایش قیمت کالاها یا سیر صعودی نمایه پولی کار اجتماعاً لازم انسانی متبلور در محصولات و «خدمات»؟؟؟ را از ذات و طبیعت فحری سرمایه جدا سازد. به عنوان مثال روند مستمر افزایش قیمت یک کالای مشخص در ایران از یک صدم یک تومان به ۲۲۸ تومان در فاصله ۸۰ سال را «تورم» خواند و برای استتار ریشه‌های واقعی آن، به تمامی وارونه گوئی‌ها، دروغ‌بافی‌ها و تحمیق‌پردازی‌ها دست یازد. اقتصاد سیاسی بورژوازی در سطر، سطر متون، در سمینارها، تریبون‌ها و رسانه‌های خود از این پدیده بحث می‌کند و در کل این بحث‌ها، سوای عوام‌فریبی و جعل واقعیت هیچ چیز دیگری تحویل هیچ کس

نمی‌دهد. بورژوازی آنچه را «تورم» می‌نامد، مثل هر پدیده و حادثه و رابطه بشرستیزانه دیگر سرمایه داری، مثل فاجعه وجود این نظام، ناموس طبیعی خلقت و حکم مقدر تاریخ زندگی انسان قلمداد می‌نماید!! القاء می‌کند که گویا «تورم» محصول وضع معیشتی خیلی خوب کارگران و رشد تقاضای وسایل زندگی در میان آنهاست!! گویا اصلاً جبر زندگی انسان معاصر است. عین همان شستشوی مغزی بی‌شرمانه‌ای که در رابطه با اعتبار، جاودانگی و قداست کل نظام سرمایه‌داری راه می‌اندازند. متفکران فکری و نمایندگان اقتصاد سیاسی بورژوازی حول این مفهوم خود تراشیده جنجال راه می‌اندازند. در پاره‌ای مواقع بر کابوس بودن آن هم تأکید می‌کنند، اما فقط به این خاطر که اولاً ریشه آن را از انظار مخفی کنند و ثانیاً این جنجال را سلاحی برای چالش اعتراضات کارگران و به عقب راندن مبارزات آنها سازند. اقتصاد سیاسی بورژوازی مدام از برنامه ریزی دولتها برای چالش «تورم» می‌گوید و چنین القاء می‌کند که گویا کار دولتمردان رفع خطر این کابوس از سر توده‌های کارگر است!! مبارزه با تورم!! را فتح مبین بورژوازی برای رهائی بشر جار می‌زند!! و در این گذر برهوت‌ها فریب، پشت سر فریب پیش روی کارگران پهن می‌کند. اما ببینیم اصل ماجرا چیست و آنچه این جماعت «تورم» می‌خوانند، در بنیاد خود چه می‌باشد؟ برای پاسخ این سؤال باید به همان جایی که گفته شد، به پروسه تولید سرمایه‌داری باز گردیم.

روند کار و تولید سرمایه داری، پویه تبدیل کار زنده به کار مرده است. این کاری است که در هر دور تولید و بازتولید سرمایه، در هر قلمرو اقتصادی، در حوزه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی یک کشور و در کل جهان سرمایه داری، به صورت بی‌وقفه انجام می‌گیرد. تاریخ سرمایه‌داری تاریخ رشد کهکشانی و غول آسای سرمایه در سراسر جهان است و سرمایه سوای کار متراکم شده توده‌های وسیع فروشنده نیروی کار هیچ چیز دیگر نمی‌باشد. فرایند تبدیل کار زنده به کار مرده، در عین حال پروسه‌ای مرکب و متضمن وقوع پاره‌ای تحولات مهم و تعیین کننده دیگر است. مقدم بر هر چیز بخش

ثابت سرمایه در قیاس با بخش متغیر آن، مستمراً عظیم و عظیم تر می‌گردد، بارآوری کار اجتماعی افزون می‌یابد و نیروی کار هر چه کمتری حجم هر چه بزرگ تر یا سهمگینی تری محصول و ارزش تولید می‌کند. این‌ها تحولاتی است که رخ می‌دهند و با کل روند کار سرمایه‌داری یا چرخه ارزش افزائی سرمایه عجین و اندرونی هستند. اما تمرکز بحث حاضر ما روی ریشه واقعی چیزی است که بورژوازی «تورم» می‌نامد. سؤال این است که چرا پویه تبدیل مستمر کار زنده به کار مرده با روند افزایش قیمت‌ها همراه گردیده است!! این سؤال به ویژه از این لحاظ اساسی و جستجوی پاسخ آن مهم است که فرایند نخست در عین حال پویه رشد بارآوری کار اجتماعی است. رخدادی که کار زنده اجتماعاً لازم متراکم در کالاها را نه بیشتر بلکه کمتر می‌سازد. موضوع را باز هم کمی بیشتر باز کنیم.

ارزش هر واحد کالا از کل کار زنده و مرده موجود در آن، به بیان دیگر از حاصل جمع کار متبلور در مواد اولیه، وسایل کمکی، استهلاک سرمایه فیکس بعلاوه سرمایه متغیر به کار رفته در آن تشکیل می‌گردد. رشد بارآوری کار اجتماعی سهم کار زنده مصرف شده در این کالا را کاهش می‌دهد. در مورد مابقی اجزاء تشکیل دهنده ارزش آن چنین نیست. سهم استهلاک بخش استوار سرمایه ثابت نه فقط کمتر نمی‌شود که به گونه ای بارز بیشتر می‌گردد. مواد خام و وسایل کمکی و سایر مایحتاج پروسه تولید ممکن است در همان سطح قبلی باقی ماند و ممکن است افزایش یابد.

مارکس موضوع را این گونه بیان می‌کند.

«ارزش کالا به وسیله مجموع زمان کار گذشته و حال که در آن جای گرفته است تعیین می‌شود، با بالا رفتن بارآوری کار سهم کار زنده کاهش می‌یابد، در حالی که کار گذشته درون آن دچار افزایش می‌شود. به گونه ای که مجموع کمیت کار نهفته در کالا تنزل پیدا می‌کند و لذا کاهش کار زنده بیشتر از افزایش کار گذشته می‌گردد. ارزش کار

گذشته ای که در درون یک کالا موجود است - جزء فیکس و گردشی سرمایه ثابت- ناگزیر باید با بالا رفتن بارآوری کار کاهش یابد. زیرا بارآوری در مورد این مواد به صورت تنزل ارزش آن‌ها تجلی می‌کند. آنچه بالعکس به صورت ترقی بارآوری کار خصلت نما است این است که جزء استوار سرمایه ثابت افزایش بسیار زیادی پیدا می‌کند و از این راه جزء ارزشی آن که در نتیجه فرسایش به کالا منتقل می‌شود نیز ترقی می‌نماید» (سرمایه، جلد سوم، ترجمه اسکندری ص ۲۷۷)

واقعیت شیوه تولید سرمایه داری، که مارکس به درستی بر آن انگشت می‌گذارد، این است که افزایش سهم استهلاک سرمایه ثابت در یک کالا به رغم تعیین کننده بودنش، به دلیل رشد مستمر بارآوری کار و به تبع آن، سیر نزولی بارز سرمایه متغیر متبلور در آن کالا باز هم نباید به افزایش ارزش هر واحد محصول منتهی شود. حتی باید آن را کاهش دهد. پروسه ارتقاء بارآوری کار و تولید محصول انبوه تر توسط نیروی کار کمتر، باید ارزان شدن کالا را به دنبال آرد. مارکس باز هم به همین نکته می‌پردازد. او توضیح می‌دهد که:

«این افزایش حجم ارزشی سرمایه ثابت با ارزان گشتن فرایند محصولات همراه است. هر چند که افزایش مزبور بیانگر نمو واقعی حجم ارزش‌های مصرفی که پیکر مادی سرمایه ثابت را تشکیل می‌دهد، نباشد. در واقع اگر هر محصول جداگانه مورد توجه قرار گیرد، دیده می‌شود که آن محصول شامل مقدار کمتری کار نسبت به درجات پست تر تولید یعنی نسبت به آن درجاتی از تولید است که در آنها سرمایه نهاده شده در کار نسبت به سرمایه به کار رفته در وسایل تولید بزرگتر است» (سرمایه، جلد سوم، ترجمه اسکندری ص ۲۲۶)

با همه این‌ها ما تاریخاً با سیر صعودی قیمت‌ها مواجه بوده ایم. چرا؟ پاسخ‌ها به اختصار عبارتند از:

۱. ۱. کار مرده فاقد هر میزان ظرفیت یا خاصیت ارزش آفرینی است. به روایت دیگر، کار زنده با طی پروسه تراکم و پس از آنکه به کار مرده استحاله یابد، توان مولد بودن خود را کاملاً از دست می‌دهد، تبدیل به مشتی ماشین آلات، ساختمان، جاده، مواد خام، ابزار کار یا قطعات نیم ساخته و مانند این‌ها می‌شود، در همه این اشکال می‌تواند وارد پروسه ارزش آفرینی گردد، می‌تواند در پروسه تولید به مصرف رسد اما در همه این حالت‌ها هیچ شاهی ارزش تازه نمی‌آفریند. کار مرده یا سرمایه ثابت، فاقد هر اندازه و هر نوع خاصیت ارزش آفرینی است و فقط ارزش موجود خود را به محصولات جدید منتقل می‌سازد. اضافه کنیم که خاصیت جدید کار مرده، یعنی همین مسأله که کار زنده پس از تراکم و استحاله به کار مرده می‌تواند ارزش خود را به کالاهای جدید منتقل سازد، در جای خود قابل تعمق است. بنیاد این خاصیت نه در نفس وجود کار مرده که باز هم مدیون ایفای نقش کار زنده است. کار زنده فقط کار مرده یا سرمایه را متولد نمی‌کند، آن را بازتولید و صیانت هم می‌نماید، این ظرفیت و توان را نیز در اختیارش می‌گذارد که از طریق انتقال به محصولات جدید، ارزش خود را حراست کند و از خطر زوال در امان نگه دارد. برای اینکه کار مرده خواص فوق را دارا گردد و از دست ندهد، برای اینکه بتواند ارزش خود را به محصول جدید منتقل کند، برای اینکه باقی ماند باید حتماً با کار زنده در ارتباط قرار گیرد. به بیان دیگر فقط از طریق استثمار و سلاخی قهری هر چه بیشتر کار زنده است که توده انبوه کار مرده می‌تواند ارزش موجود خود را به کالاهای جدید منتقل کند و آن را حفظ نماید.

۲. ۲. بالاتر گفتیم که در روند ارزش افزائی سرمایه و تبدیل کار زنده به کار مرده، بخش متغیر سرمایه در قیاس با بخش ثابت آن مدام کاهش می‌یابد. یک معنای آنچه در این فرایند رخ می‌دهد آنست که در شیوه تولید سرمایه‌داری تاریخاً و به صورت

مدام، نیروی کار زنده کمتری حجم بیشتری از کار مرده را وارد پروسه تولید و ترکیب محصول می‌سازد.

۳. با هر دور تولید و واگرد سرمایه، نیروی کار بسیار کمتری باید اضافه ارزشی چنان انبوه تر و عظیم تر تولید کند که پاسخگوی نرخ سود مورد نیاز بازتولید و ارزش افزائی و خودگستری سرمایه ای بسیار بزرگ تر از دور پیش باشد. این سخن مارکس را هم به خاطر بسپاریم که:

«اضافه ارزش افزایشی است که فقط آن بخش از سرمایه را که در پروسه ارزش افزائی وارد شده و در محاسبه قیمت تمام شده کالا به حساب می‌آید شامل نمی‌گردد، بلکه افزایش ارزش بخش دیگر سرمایه پیش ریخته که وارد پروسه تشکیل بهای تمام شده محصول نشده است نیز در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر اضافه ارزش نه تنها افزایشی است به سرمایه مصرف شده که از طریق قیمت تمام شده کالا جایگزین می‌شود بلکه افزایشی است به مجموع سرمایه ای که در تولید به کار گرفته شده است» (کاپیتال – جلد سوم، ترجمه هیأت تحریریه نشریه کارگر) نرخ سود خارج قسمت اضافه ارزش‌ها به کل سرمایه اعم از ثابت (فیکس و گردشی) و بخش متغیر آن می‌باشد. در همین راستا بارآوری کار اجتماعی بالاتر صرفاً در خدمت تولید سودهای انبوه تر و سرمایه‌های کهکشانی تر است.

۴. روند بالا، پویه گرایش رو به افت نرخ سود و تاختن سرمایه به سوی بحران هم هست. میزان اضافه ارزش و نرخ آن در پرتو سیر صعودی بارآوری کار اجتماعی، مستمراً افزایش می‌یابد، این کاملاً مفروض است اما این حجم کار اضافی به رغم فزونی مدام آن، در قیاس با کل سرمایه ای که پیش ریز شده است، رقم مستمراً کاهش یافته ای را نمایندگی می‌کند. بحثی که کاملاً آشناست و در اینجا نیاز به تکرار آن نمی‌باشد.

۵. از آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که کار زنده در دل این روند مجبور است که:

- بخش ثابت سرمایه اعم از فیکس یا گردشی پیش ریخته را بازتولید، سودآور و ارزش آن را حفظ نماید.

- بازتولید سرمایه در عین حال بازتولید کل هزینه‌های مربوط به فراساختارهای نظامی، پلیسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی، شستشوی مغزی، آموزشی و پژوهشی، زرادخانه‌های غول پیکر تسلیحاتی، سازمان‌های اختاپوسی اطلاعاتی، دستگاه‌های ویژه سرکوب، نهادهای برنامه ریزی و کل دولت نیز هست. کار زنده مورد استثمار سرمایه اجتماعی هر کشور باید همراه با بازتولید و حراست ارزش‌های موجود سرمایه، هزینه تمامی سیستم پاسدار نظام بردگی مزدی را هم بازتولید کند.

- نیروی کار یا احتیاجات معیشت خویش را بازتولید نماید تا بتواند در خدمت تولید سود و سرمایه قرار دهد.

- هزینه پرورش نسل آتی نیروی کار و ارتش ذخیره مورد احتیاج سرمایه‌داری را هم تولید و تضمین نماید.

- کاهش مستمر ارزش بخش استوار سرمایه ثابت را که امر اجتناب ناپذیر این شیوه تولید است جبران کند.

- و از همه اینها مهم تر و هولناک تر کل سرمایه را در ابعاد هر چه عظیم تر افزایش دهد. پروسه ای که تکامل سرمایه‌داری از قعر سیاهی زارهای قرون وسطی تا اشباع انفجاری جهان از سرمایه تجسم عینی آن است.

- به موارد بالا این مؤلفه را هم اضافه کنیم که تولید سرمایه‌داری صرفاً تولید سرمایه و سود است و سرمایه برای این هدف، برای خودگستری خود وارد عرصه هائی

می‌گردد و به تولید محصولات روی می‌آورد که بخش اعظم آنها نه احتیاج زندگی بشر که فقط ساز و برگ تباهی، فساد، ویرانی، قتل عام و تخریب تمام عیار هر میزان سلامت جسم و فکر و شعور و همه چیز انسان‌ها است. سرمایه‌های پیش ریز در این حوزه‌های وحشت و دهشت نیز مثل همه بخش‌های دیگر سرمایه اجتماعی و جهانی، شاید هم بیشتر از آنها سود و باز هم سود می‌خواهند.

برای اینکه سرمایه‌داری به بقای خود ادامه دهد، کار زنده بردگان مزدی باید به تمامی نیازهای سرمایه که در بالا لیست شد پاسخ گویند و این در شرایطی است که سرمایه به مفهوم عام خود، در فرایند تاریخی توسعه سرطانی و بی هیچ مهار خود، برق آسا حجم سرمایه ثابت و از جمله بخش استوار آن را در قیاس با سرمایه متغیر یا کار زنده افزایش می‌دهد. مدام باید حجم کمتری از کار زنده حجم بسیار انبوه تری از کار مرده را باز تولید کند، مدام باید حجم عظیم الجثه تری از کل سرمایه به صورت فیکس در آید. سرمایه ای که در پروسه تولید ریخته می‌شود و به مصرف نمی‌رسد، اما در همان حال نرخ سودی مثل همه بخش‌های دیگر سرمایه کسب می‌کند. مدام بخشی از کل سرمایه که اولاً به حکم سرمایه ثابت بودنش فاقد هر نوع ارزش آفرینی است و ثانياً به خاطر فیکس بودنش اساساً در پروسه تولید مصرف نمی‌شود، عظیم تر و عظیم تر می‌شود. مثال ساده ای بیاوریم. یک سرمایه یک میلیون تومانی با ترکیب ارگانیک ۶۰ C، ۴۰ را در نظر بگیریم که کل آن در پروسه تولید مصرف می‌شود. نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ است و بر همین پایه یک نرخ سود ۴۰ درصدی خواهد داشت. محصول این سرمایه گذاری ۱۰۰۰ واحد کالا است که با فرض برابر بودن ارزش و قیمت تولیدی، هر قطعه باید ۱۴۰۰ تومان به فروش رسد. حال این سرمایه را با ترکیب ارگانیک جدید ۹۰ C، ۱۰ تا ۵۰ میلیون تومان افزایش می‌دهیم. این بار ۲۵ میلیون تومان از بخش ثابت را به استوار تبدیل می‌کنیم. ارزشی که فقط ۳ میلیون آن به شکل هزینه استهلاک

در پروسه تولید مصرف می‌شود. سرمایه متغیر ۵ میلیون تومان و بخش گردش سرمایه ثابت ۲۰ میلیون تومان است. نرخ اضافه ارزش نیز ۴۰٪ است که نتیجه آن ۲۰ میلیون تومان اضافه ارزش خواهد بود. نرخ سود عجلتاً همان رقم ۴۰ درصد را حفظ می‌کند که طبیعتاً بین سرمایه دار صنعتی و تجاری و بانکی و دولت سرمایه‌داری در شکل مالیات‌ها تقسیم می‌گردد. نکته مهم در اینجا آنست که ۲۲ میلیون تومان کل این سرمایه با اینکه در پروسه تولید ریخته شده است اما مصرف نمی‌گردد و فقط ۲۸۰۰۰۰۰۰ میلیون تومانش تبدیل به محصول می‌شود. به همین دلیل و با توجه به آنچه در قسمت اول مثال دیدیم شماره قطعات محصول حدود ۲۸۰۰۰ خواهد بود. (در حالت اول سرمایه ثابت و متغیر یک میلیونی در ۱۰۰۰ واحد کالا تیلور یافت) ارزش کل کالاها که باز هم برای درک ساده تر موضوع آن را با قیمت تولیدی برابر می‌گیریم ۴۸ میلیون تومان شده است. اگر این مبلغ را بر ۲۸۰۰۰ واحد کالا تقسیم کنیم خواهیم دید که قیمت هر قطعه کالا از ۱۴۰۰ به ۱۷۰۰ افزایش می‌یابد.

ریشه واقعی آنچه بورژوازی در راستای مهندسی افکار کارگران «تورم» می‌نامد در اینجا، در قعر موجودیت منحط سرمایه‌داری قرار دارد. توده‌های کارگر دنیا در سیطره مناسبات بردگی مزدی محکومند که تاوان کل آنچه را در بالا ردیف کردیم با کار روزانه خود بپردازند. هزینه هائی که حتی برآورد تقریبی آنها در ظرفیت تصور بشر نمی‌گنجد. کارگران باید مستمر و بی وقفه ارزش کل سرمایه‌های موجود جهان را حفظ کنند، کاهش قهری ارزش آنها را جبران نمایند، چاه ویل هزینه‌های دولتی و کل فراساختارهای نظم ضد انسانی مولود و همگن سرمایه و پاسدار بقای بردگی مزدی را پر سازند. نرخ سود مطلوب مورد نیاز بازتولید و خودگستری سرطانی سرمایه را تضمین نمایند، بیشترین بخش کل سرمایه را که به رغم حضور در روند تولید حتی ارزش خود را به محصول جدید منتقل نمی‌کند از سود سیراب سازند. آخرین

روزنه‌های هستی را از سرمایه‌های الحاقی و باز هم الحاقی و تا بی نهایت الحاقی آکنده کنند، کارگران باید تمامی این کارها را انجام دهند و هزینه‌های کل این‌ها را با کار اضافی خود، با اضافه ارزش هائی که می‌آفرینند پرداخت نمایند. سرچشمه تورم در اینجا، در بنمایه وجود سرمایه است. منشأ واقعی تورم نفس وجود سرمایه، افزایش مدام سرمایه، رشد انفجاری بارآوری کار مورد نیاز سرمایه، نمو غول آسای حجم سرمایه فیکس یا کل سرمایه ای که وارد محصول جدید نمی‌شود و کل این فرایند است. درست همان فرایندی که در عین حال پویه نرخ رو به افت سود و بروز بحران‌های سرمایه‌داری است. سرمایه اجتماعی یک کشور یا کل سرمایه جهانی را با ۱۰۰ سال پیش مقایسه کنیم. بخش ثابت آن میلیاردها بار کوچکتر بوده است. کارگران سرمایه ثابتی میلیاردها بار کمتر را بازتولید و حراست می‌کرده است. وزن سرمایه فیکس در کل سرمایه بسیار نازل و شاید هیچ بوده است. ارزش هر واحد کالا در آن دوره و عصر حاضر به هر حال زمان کار اجتماعاً لازم نهفته در آنست اما در حالی که زمان کار اجتماعاً لازم در طول این فاصله معین زمانی دهها هزار برابر کمتر شده است سهم کارگران در بهترین حالت سوای همان بهای بازتولید نیروی کارشان برای سرمایه هیچ چیز دیگر نیست. کاهش دهها هزار مرتبه ای زمان کار اجتماعاً لازم، به همان اندازه که سرمایه را کهکشانی تر کرده است، طبقه کارگر را کوبنده تر از کار خویش و محصول کار خود بیگانه تر ساخته است. طبقه ای که اگر شیوه تولید سرمایه‌داری را راهی گورستان تاریخ کرده بود، عالی ترین سطح رفاه و احتیاجات تعالی جسمی و فکری را با صدها بار کار کمتر، نصیب خود می‌ساخت. بقای سرمایه‌داری ضد این وضعیت را بر وی تحمیل نموده است. زندگی او هیچ روزی نیست که دهها بار جهنمی تر از روز پیش نشود. کل هزینه‌های تشکیل سرمایه ثابت و سود مورد نیاز این بخش سرمایه با ترکیب ارگانیک‌های فوران کننده بر روی هر واحد کالای مورد احتیاج زندگی فلاکت بار وی تلنبار شده است. کارگران جهان باید و محکومند که با خرید هر واحد این کالاها بخش عظیم تر سرمایه را که در پروسه

تولید مصرف نمی‌شود، کل هزینه‌های مربوط به بازتولید و خودگستری و دولت و فراساختارهای نظم و همه چیز سرمایه را پرداخت نمایند. ریشه آنچه بورژوازی «تورم» می‌نامد در اینجا قرار دارد.

موضوع را با ذکر یک مثال و با رجوع به همان آمارها و ارقامی که در شروع نوشته آوردیم کمی بیشتر باز کنیم. یک سرمایه دار قلمرو زراعی، در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در منطقه ای از ایران را مثال می‌زنیم. او ۱۰ هکتار اراضی آبی در اختیار داشته است، گندم تولید می‌کرده است و برای کاشت، داشت و برداشت محصول، چند کارگر را استثمار می‌نموده است. کارگران در قبال روزهای کار در سال دستمزدی معادل ۴۰۰ تومان دریافت می‌نموده اند. بهای دو تن بذر مورد احتیاج حدود ۱۲۰ تومان بوده است. هزینه آب مزروعی، دام، علوفه، ابزار کار و سایر امور مربوط به داشت و بارآوری محصول نیز شاید به ۲۸۰ تومان بالغ می‌گردیده است. اگر این ارقام را با هم جمع کنیم، کل هزینه تولید حتی در بالاترین میزان حول رقم ۸۰۰ تومان چرخ می‌خورده است. سرمایه دار زراعی مورد گفتگوی ما در پایان سال به طور متوسط ۲۰ تن گندم نصیب خود ساخته است و این محصول در بازار روز جامعه حدود ۱۲۰۰ تومان به فروش رسیده است. فرض ما این است که هیچ سرمایه فیکسی وجود نداشته است و کل سرمایه ثابت نه فقط وارد پروسه تولید شده است، بلکه یکجا به مصرف هم می‌رسیده است. همه این اقلام را در جدول زیر کنار هم می‌چینیم.

تومان

کل سرمایه	۸۰۰
هزینه بذر و کود و ...	۴۰۰
سرمایه متغیر (دستمزد کارگران)	۴۰۰

هزینه تولید	۸۰۰
حجم محصول بر حسب تن	۲۰
ارزش محصول	۱۲۰۰
بهای فروش ۲۰ تن محصول سالانه	۱۲۰۰
اضافه ارزش	۴۰۰
نرخ اضافه ارزش	۱۰۰٪
قیمت هر تن گندم	۶۰

- فرض ما این است که محصول مطابق ارزش آن به فروش رفته باشد.

تا اینجا به صورت مثال از سال ۱۳۱۵ خورشیدی صحبت می‌کردیم. حال به ۸۰ سال بعد و سرنوشت احتمالی ارقام بالا در چرخه ارزش افزائی روز سرمایه نظر می‌اندازیم. باز هم پایه محاسبات ما همان قلمرو پیشین انباشت سرمایه، یعنی حوزه کشاورزی است. سرمایه دار زراعی سابق، اکنون زمینی به مساحت ۱۰۰ هکتار را زیر کشت محصول قرار می‌دهد. فرض را بر این می‌گذاریم که او کماکان فقط گندم می‌کارد. سرمایه دار صاحب تأسیسات آبیاری، تراکتور، بذریاش، کمباین و سایر ماشین آلات است و کل سرمایه فیکس او حدود ۶۴۰ میلیون تومان می‌گردد. از این رقم در یک دور انباشت ۴۰ میلیون تومان وارد پروسه تولید گندم می‌گردد. ترکیب ارگانیک سرمایه ۹۰ ثابت به ۱۰ متغیر است. بهای بذر و کود و بخش گردشی سرمایه ثابت ۸۰ میلیون تومان و دستمزد کارگران نیز به ۸۰ میلیون تومان بالغ می‌شود. نرخ اضافه ارزش ۵۰۰ درصد و حجم آن ۴۰۰ میلیون تومان است. کارگران با کار خویش ۵۰۰ تن محصول تولید می‌کنند و بر همین اساس ارزش کل محصول به ۶۰۰ میلیون تومان می‌رسد به جدول زیر نگاه کنیم.

تومان

کل سرمایه	۸۰۰۰۰۰۰۰
کل سرمایه ثابت	۶۴۰۰۰۰۰۰
بذر و کود و بخش گردش سرمایه ثابت	۸۰۰۰۰۰۰۰
سرمایه متغیر	۸۰۰۰۰۰۰۰
هزینه استهلاک سرمایه ثابت	۴۰۰۰۰۰۰۰
کل هزینه تولید	۲۰۰۰۰۰۰۰۰
میزان محصول به تن	۵۰۰
اضافه ارزش	۴۰۰۰۰۰۰۰۰
کل ارزش محصول	۶۰۰۰۰۰۰۰۰
بهای هر تن گندم	۱۲۰۰۰۰۰۰
نرخ اضافه ارزش	۵۰٪
ترکیب ارگانیک سرمایه	۷۱۰ ، C ۹۰

• در اینجا نیز برای سهولت محاسبه قیمت فروش کالاها با ارزش آنها برابر فرض شده است.

ارقام جدول بالا علی العموم از طریق رجوع به داده‌ها و اطلاعات منتشر شده مراکز رسمی رژیم اسلامی تهیه شده است. مواردی مانند میزان ترکیب ارگانیک سرمایه و به ویژه نرخ اضافه ارزش که خط قرمز بورژوازی است و الفاظ ارتدادآمیز به حساب می‌آیند نیز در مجموع از همان داده‌ها استخراج گردیده است. پیدا است که هیچ تأکیدی بر

دقت و صحت آنها نمی‌توان نمود. اما به هر حال تصویری کم و بیش واقعی از یک حوزه سرمایه‌گذاری مدرن و کاملاً مکانیزه کشاورزی است. در مورد نرخ سود این حوزه پیش‌ریز باید موضوعی را یادآوری نمود. با سیر صعودی بسیار بالای ترکیب ارگانیک سرمایه در اینجا نرخ ۵۰ درصدی شاید عجیب و غیر واقعی به نظر آید. اما واقعیت دارد. این سود همه یکجا عاید سرمایه‌دار صنعتی نمی‌شود. سرمایه‌دار زمین‌دار، بانک‌ها و مؤسسات مالی، دولت سرمایه‌داری و فراساختارهای نظم سرمایه‌هر کدام سهمی از آن را به خود اختصاص می‌دهند. اینکه هر کدام چند درصد را نصیب خود می‌سازند، موضوع بحث ما در اینجا نیست. هسته مرکزی بحث حاضر ما همچنان انگشت نهادن بر ریشه چیزی است که بورژوازی تورم می‌نامد و این اطلاعات حتی در همین سطح برای کشف این راز به اندازه کافی گویا است. نمودار اول می‌گوید که در سال ۱۳۱۵ خورشیدی چند کارگر با ۴۰۰ تومان مزد تحمل یک نرخ استثمار ۱۰۰ درصدی، ۲۰ تن گندم به ارزش ۱۲۰۰ تومان تولید کرده‌اند. آنان اضافه‌ارزشی به میزان ۴۰۰ تومان به حساب سرمایه‌دار واریز نموده‌اند. نمودار دوم حاکی است که کارگران سرمایه‌ای با ترکیب ارگانیک ۹۰ به ۱۰ را بازتولید کرده‌اند، محصول کارشان به ۵۰۰ تن رسیده است. کل ارزش ۶۰۰۰۰۰۰۰۰ میلیون تومان شده است. اضافه‌ارزش سهم سرمایه‌داران هم ۴۰۰ میلیون تومان گردیده است. قیمت فروش هر کیلو گندم در مورد اول ۱۲ شاهی یا شش دینار معادل شش صدم یک تومان بوده است. اما ۸ دهه بعد در سال ۱۳۹۴ این رقم به ۱۲۰۰ تومان بالغ شده است. همه این ارقام به نوبه خود، واقعیت‌های اساسی زیر را کلا و از جمله در رابطه با بحث مشخص «تورم» فریاد می‌زنند.

۱. متوسط زمان کار لازم، برای تولید هر کیلوگرم گندم، در فاصله این ۸۰ سال، حدود هزاران بار کاهش یافته است.

۲. کارگران کماکان همان بردگان مزدی نفرین شده همیشگی هستند و کل سهم آنان از دنیای بدون هیچ کران تولیدات خود در بهترین حالت یک نان بخور و نمیر و در خیلی جاهای دنیا از جمله در جهنم سرمایه‌داری ایران، این هم نیست.

۳. هر چه این‌ها تولید کرده اند، یک راست سرمایه و باز هم سرمایه طبقه سرمایه دار شده است.

۴. این سرمایه‌های ماوراء نجومی غیر قابل هیچ محاسبه، ریال به ریال سود می‌خواهند. در حالی که خود هیچ دیناری ارزش تازه نمی‌آفرینند و بخش اعظم آنها حتی در پروسه تولید به مصرف هم نمی‌رسد.

۵. باز تولید مدام سرمایه‌های موجود، افزایش مستمر هزینه‌های تولید، سودهای عظیم کهکشانی که بخش فیکس سرمایه ثابت و کل سرمایه می‌خواهد، همه با هم سیر صعودی ارزش کالا و در همین راستا قیمت هر واحد کالا را دنبال دارد.

۶. زیر فشار این رابطه است که گندم کیلویی ۱۲ شاهی یا شش صدم یک ریال سال ۱۳۱۵ خورشیدی اینک به قیمت هر کیلو ۱۲۰۰ تومان به دست تولید کنندگان همین کالا یعنی توده گرسنه فروشنده نیروی کار می‌رسد. از «مسامات سرمایه فقط گند و خون بیرون می‌ریزد» طبقه تولید کننده اش را زیر فشار قهر اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی و همه اشکال دیگر قهر مجبور می‌سازد تا فقط سرمایه بیافریند، سود سرمایه تولید کند، هر چه بیشتر سرمایه تولید کند ناگزیر به تولید باز هم کهکشانی تر سرمایه و سود برای این سرمایه‌ها باشد. کاهش ارزش سرمایه‌ها را پاسخگو باشد، رمز گرانی سال به سال کالاها در اینجا، در هستی سرمایه‌داری قرار دارد. تا سرمایه‌داری هست، تا نیروی کار کالا است، تا هدف تولید سود و سرمایه است، تا خرید و فروش در دنیا باقی است، روند فزونی قیمت‌ها تند یا کند، امری

معمولی است. ریشه تورم اینجاست و کل آنچه نمایندگان فکری و سیاسی بورژوازی بر هم تلنبار می‌کنند صرفاً ساز و برگ شستشوی مغزی توده‌های کارگر است.

۷. آنچه تا اینجا گفتیم، سرنوشت قیمت کالاها با تفاوت‌های کم یا زیاد در سراسر دنیا می‌باشد. با همه این‌ها با موارد معینی از کاهش یا عدم افزایش قیمت برخی کالاها در دوره‌های معینی از تاریخ سرمایه‌داری مواجه می‌گردیم. بهای یک کامپیوتر در قیاس با ۲۰ سال پیش کاهش یافته است، قیمت برخی موبایل‌ها در مقایسه با ۱۰ سال قبل افزایش چندانی نیافته است. وسایل الکترونیکی دیگری نیز کم یا بیش هستند که چنین وضعی داشته‌اند. شاید به نظر رسد که این موارد نقیض پویه افزایش مستمر قیمت‌ها هست، اما چنین نیست. اولاً شمار این گونه کالاها در قیاس با کل تولیدات سرمایه‌داری اندک است. ثانیاً بازار سراسری بین‌المللی این کالاها، رشد زلزله‌آسای تکنولوژی اطلاعاتی و تولید بسیار کهکشانی این قبیل محصولات وزن بخش‌گردشی سرمایه ثابت در مقابل جزء فیکس آن را در قیاس با حوزه‌هائی مانند اتوموبیل‌سازی بالا برده است. امری که خارج قسمت ریاضی ارزش نهفته در کالاها به تعداد آنها و لاجرم زمان کار متراکم در هر واحد کالا را پائین می‌آورد. ثالثاً وقتی از سیر رو به کاهش بهای این محصولات صحبت می‌شود، همه چشم‌ها به تفاوت میان قیمت روزهای اختراع و ابداع با دوره بعد دوخته می‌شود. محاسبه‌ای که گمراه‌کننده است. این کالاها در نقطه شروع برای تولید و عرضه به بازار، نیازمند هزینه‌های سنگین بوده‌اند، سرمایه‌گذاری عظیم نیاز داشته‌اند، بهای فیکس سرمایه ثابت آنها غول‌پیکر، دامنه تولیدشان محدود و شمار متقاضیان خرید کالا کم بوده است. با حجم کم محصول و هزینه تولید بالا راهی بازار شده‌اند. آماج رقابت چندانی نبوده‌اند. قیمت آن رمان این کالاها زیر فشار این عوامل در مدار اوج سیر می‌کرده است. این دوره اما هیچ طول زیادی نداشته است. سرمایه‌ها از همه سو به این حوزه سرازیر شده‌اند، بازار رقابت داغ‌گردیده است. تولید بسیار انبوه،

بازار فروش بین المللی، گسترش سرطانی ابعاد استثمار نیروی کار شبه رایگان توده‌های کارگر دنیا، تأثیر رشد غول آسای تکنولوژی اطلاعاتی بر کاهش حیرت آور متوسط زمان کار لازم برای تولید این کالاها، تغییر کفه توازن میان حجمی از سرمایه که توسط توده کارگر با مزد شبه رایگان در پروسه تولید انبوه بین المللی مصرف می‌شود، همه با هم بهای تمام شده هر کالا، ارزش آن و در همین راستا مجال فروش با قیمت پائین را برای صاحبان تولیدات مذکور فراهم ساخته است. هدف از توضیح این نکات آنست که مجرد حلقه زمانی میان اولین تولید این کالاها با سراسری و جهانی شدن تولید آن‌ها قابل تعمیم به همه تولیدات دنیای سرمایه‌داری نمی‌باشد.

۸. تا اینجا از قهری بودن منحنی صعود قیمت‌ها در سرمایه‌داری گفتیم، اما شتاب این صعود در همه زمان‌ها و در رابطه با همه بخش‌های سرمایه جهانی لزوماً یکنواخت و هم آهنگ نیست. افزایش ۲۳۰۰۰ برابری قیمت‌ها در ایران در دوره مورد اشاره، در پاره ای کشورها، از جمله سوئد ممکن است از چند صد برابر یا حتی چند ده برابر هم کمتر باشد. این تفاوت به ویژه با توجه به متوسط بسیار بالاتر ترکیب ارگانیک سرمایه و بارآوری کار اجتماعی در جامعه دوم شاید شگفت انگیز و حتی متضاد به نظر آید اما دلایل و عوامل تشکیل دهنده خاص خود را دارد. این عوامل به صورت بسیار مختصر عبارتند از:

اول. اساسی ترین فاکتور و مقدم بر تمامی فاکتورها در اینجا نیز موقعیت بسیار فرسوده جنبش کارگری ایران و جوامع مشابه است. مؤلفه ای سیاسی که در نقش یک عامل تعیین کننده اقتصادی، اولاً نرخ اضافه ارزش‌ها را به اندازه کافی، فرصت رشد جهشی می‌دهد. جدال میان دو طبقه اساسی جامعه سرمایه‌داری حتی اگر این جدال متناظر با انحلال کامل قدرت پیکار ضد سرمایه‌داری پرولتاریا در نظم بشرستیز سرمایه باشد باز

هم جدالی بر سر تعیین نرخ اضافه ارزشها و چگونگی توازن میان کار اضافی و لازم است. مقاومت توده‌های کارگر در مقابل گران سازی ها، شکلی از ایستادگی آنها در برابر تهاجمات وحشیانه بورژوازی به سطح معیشت خویش است. این مقاومت مثل همه اشکال دیگر مبارزه این طبقه می‌تواند منحط و رفرمیستی و در خدمت بقای بردگی مزدی باشد یا رادیکال و ضد سرمایه‌داری اتفاق افتد اما حتی در حالت اول نیز طبقه سرمایه دار را مجبور می‌سازد که برای جلوگیری از جهتگیری ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری دست به عقب نشینی‌هایی بزند. عقب نشینی‌هایی که طبیعتاً دامنه آنها به مرزهای سود مطلوب سرمایه محدود است. نکته مهم آنست که هر چه قدرت پیکار کارگران افزون تر باشد فشار استثمار آنان توسط سرمایه کاهش خواهد یافت و کاهش این فشار متضمن سنگین شدن کفه کار لازم یا معیشت و رفاه کارگران به زیان سود سرمایه خواهد بود. فرایندی که رابطه میان بهای نیروی کار و قیمت فروش مایحتاج معیشتی را نیز متأثر می‌سازد.

دوم. سرمایه‌داری ایران و جوامع مشابه حوزه‌های سرریز بیشترین بار بحران سرمایه جهانی هستند. سرمایه اجتماعی کشورهای پیشرفته تر صنعتی به دلیل متوسط بالاتر ترکیب ارگانیک، بسیار بحران خیزتر هستند، اما فراموش نکنیم که عظیم ترین بخش سرمایه ثابت جوامع نخست، کالا - سرمایه‌های تولید شده در حوزه دوم می‌باشند، پدیده ای که به سرمایه‌های عظیم این حوزه امکان می‌دهد تا در چهارچوب قوانین نرخ سود و پروسه توزیع اضافه ارزشها فشار بحران را بر اولی‌ها بیشتر و بر خود کمتر سازند. هزینه تشکیل سرمایه ثابت به ویژه بخش فیکس حوزه اول را هر چه بیشتر بالا ببرند و آستانه افول نرخ سود آنها را پائین آرند. مناسبات میان این دو بخش در پویه سامان پذیری کل سرمایه جهانی، سرمایه اجتماعی جوامعی مانند ایران را به سوی تعرض هر چه سبعانه تر و ددمنشانه تر علیه حداقل امکانات معیشتی توده کارگر سوق می‌دهد. تا از این طریق به لحاظ حجم و درصد سودها از شرکای بین المللی خود عقب

نیافتند. بورژوازی این کشورها به طور مستمر در این راستا پیش می‌تازد و با هیچ مقاومت نیرومند جنبش کارگری هم مواجه نمی‌گردد. یک عرصه معین این تهاجم سبعانه، تحمیل سیستم‌های قیمت گذاری متناظر با کاهش هر چه بیشتر بهای واقعی نیروی کار توده‌های کارگر و از این طریق بازتجدید توازن میان کار اضافی و لازم به نفی اولی است. .

سوم. موقعیت انحصاری کارتل‌ها و تراست‌های عظیم صنعتی یا مالی کشورهای حوزه نخست، نهادهائی مانند بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی، قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء، بنیاد شهید، کوثر و مؤسسات عظیم اقتصادی دیگر اعم از خصوصی یا دولتی یک اهرم مهم اعمال سیستم‌های قیمت گذاری خارج از حوزه رقابت اجزاء متشکله سرمایه اجتماعی و پروسه تشکیل قیمت تولیدی یا پیدایش نرخ سود عمومی است. قیمت گذاری انحصاری این مؤسسات در همان حال متضمن تنزل هر چه بیشتر بهای واقعی نیروی کار و بازتجدید باز هم هر چه فاحش تر تناسب میان کار لازم و اضافی کارگران به زیان اولی است. مکانیسم متعارف سرمایه برای تعیین قیمت‌ها و متوسط سازی نرخ سودها رقابت است. هر چه دایره رقابت به نفع نقش فائده این گونه انحصارات محدودتر شود، تعیین قیمت‌ها نیز بیشتر در حیطه اختیار همین سرمایه‌ها قرار خواهد گرفت.

چهارم. در مورد تأثیر تحریم‌های اقتصادی بین المللی بر سیر صعودی قیمت‌ها نیاز به توضیح نیست. تحریم‌ها از یک سوی هزینه تولید را وسیعاً بالا می‌برند و از سوی دیگر دست انحصارات را در تحمیل سیستم‌های قیمت گذاری دلخواه خود بر زندگی کارگران باز و بازتر می‌سازند.

پنجم. در جوامع اول به ویژه در دوره‌های توفش بحران‌ها، بخش‌های عظیمی از کل سرمایه اجتماعی به صورت سرمایه آزاد و سرگردان در می‌آیند، این سرمایه‌ها هر چه

بیشتر وارد بانک‌ها یا حوزه داد و ستد می‌گردند، تا از این طریق سهم مطلوب خود از کل اضافه ارزش‌ها را به چنگ آرند. معنای زمینی این رخداد آن است که از یک سوی حوزه تولید اضافه ارزش‌ها محدودتر از سابق می‌شود و از سوی دیگر حجم سرمایه‌های تشنه سودهای کلان، نه کمتر که بیشتر می‌گردد. این امر نیز به نوبه خود تشکیل قیمت‌های متناظر با تعرض موحش‌تر به معیشت کارگران را پیش پای سرمایه قرار می‌دهد. در طول ۲۰ سال اخیر هیچ سالی نبوده است که حجم نقدینگی‌های بورژوازی ایران در قیاس با سال پیش رشد سرطانی نکرده باشد.

ششم. دولت در همه جای جهان، سرمایه تشخص یافته در هیأت نهادهای نظم و برنامه ریزی اقتصادی و دستگاههای سرکوب و اعمال قدرت همه نوعی سرمایه است. سازماندهی تعرض مدام هر چه وحشیانه‌تر به سطح زندگی توده‌های کارگر یکی از مهم‌ترین و مبرم‌ترین حوزه‌های کار همه دولت‌ها است. این امر در جوامعی مانند ایران متضمن تدارک و تجهیز و دخالت بسیار تعیین‌کننده دولت برای اعمال تمامی مکانیسم‌های کاهش کار لازم به نفع کار اضافی در سطح انتظار طبقه سرمایه دار و در همین راستا تحمیل سیستم‌های قیمت‌گذاری مطلوب سرمایه اجتماعی بر کارگران می‌باشد.

هفتم. یک نکته مهم و بنیادی در این گذر سرنوشت رابطه میان ارزش کالاها و قیمت‌های بازار آن‌ها در شرایط مورد بحث است. وقتی از قیمت‌گذاری‌های انحصاری تراست‌ها و کارتل‌های غول پیکر صحبت می‌کنیم قطعاً معنایش آن نیست که این‌ها می‌توانند هر بهائی را که بخواهند برای هر کالا تعیین نمایند. یک چیز بسیار بدیهی و غیرقابل تردید است. اینکه نهایتاً باید ارزش کل کالاهای تولید شده، وارداتی و در گردش، اعم از سرمایه ای یا غیرسرمایه ای جامعه، با کل قیمت‌ها متوازن و برابر باشد.

معادل قیمت کل این کالاها باید توسط طبقه کارگر، ارزش و اضافه ارزش تولید شده باشد. واقعیت امر نیز دقیقا همین را می‌گوید.

هشتم. معنای نکته بالا این است که کل بهای گرانی‌ها را توده‌های کارگر می‌پردازند. به بیان دیگر سیر صعودی قیمت‌ها عینا سیر نزولی کار لازم به نفع کار اضافی یا سود سرمایه است. چیزی که ذاتی سرمایه و نظام سرمایه‌داری در سراسر جهان است و در ایران یا جوامع مشابه بار تمامی عوامل بالا هم بر آن مزید می‌گردد. در اینجا کارگران فقط ملزم به حراست از کل ارزش‌های نهفته در بخش ثابت سرمایه اجتماعی نیستند، فقط مجبور به تولید سودهای نجومی دلخواه سرمایه نمی‌باشند، فقط با هر نفس خود سرمایه‌های انبوه تری تولید نمی‌کنند و ملزم به تولید سودهای کلان تر برای این سرمایه‌ها نمی‌شوند. فقط بار کاهش ارزش سرمایه‌های موجود را با کار اضافی بسیار افزون تر خود نمی‌پردازند. فقط هزینه‌های بازتولید و بقای دولت و نظم سیاسی و پلیسی و دستگاه سرکوب و همه فراساختارهای قدرت سرمایه را بسیار گزاف تر تحمل نمی‌کنند. آنها سوای همه این‌ها باید فشار کل عوامل مورد اشاره در بالا را هم بر گرده معیشت و بهای نازل نیروی کار خود سنگین بینند.

خاورمیانه، مناقشات درون بورژوازی و موقعیت رژیم ایران ۲۰۱۷ مه

«انتخابات» اخیر ریاست جمهوری امریکا، فاشیسم را قدرت تازیدن داد. «ترامپ»، در نقش نماد کمیک این فاشیسم بر اریکه حکمرانی عظیم ترین قطب سرمایه جهانی جلوس کرد و متعاقب آن، استراتژی فرسوده، فروپاشیده، متلاطم و سرگردان بین المللی و خاورمیانه ای ایالات متحده، بدون آنکه وارد فاز و محتوای تازه یا رویکرد چندان متفاوتی گردد، بر ساحل نوعی داد و ستدهای ماجراجویانه ناسیونال - فاشیستی لنگر انداخت. یک شاخص مهم استراتژی امریکا در دوره‌های پیش، دوران کودتاگری‌ها، جنگ افروزی‌ها یا هر زمان دیگر، این بود که بورژوازی آن کشور سهم برتر خود در اضافه ارزش‌های بین المللی، حصه عظیم تر خویش در مالکیت سرمایه جهانی و موقعیت مسلط تر خود در ساختار قدرت سرمایه‌داری را از ورای تفاهم و هم سوئی با بورژوازی اروپا و متحدان دیگر جستجو می‌کرد. فاشیسم به طور معمول چنین نمی‌کند. این یک خصلت بارز بورژوازی فاشیست است که این گونه محاسبات، تعاملات و بده و بستان‌های تفاهم جویانه را به دور می‌ریزد، همه چیز را تا جایی که بتواند و زورش برسد، برای خود، فقط برای طبقه سرمایه دار «میهن» خویش می‌خواهد. دلیل این امر روشن است. فاشیسم، خروش انفجار بربریت و درندگی بورژوازی زیر فشار کوبنده ترین و سهمگین ترین بحران‌های اقتصادی سرمایه است. طغیان قهر لایه‌ها و بخش‌هایی از طبقه سرمایه دار است که یگانه طریق چنگ اندازی بر بیشترین سهام سودها و سرمایه‌ها و قدرت‌ها را در گرو کنار زدن هر چه وسیع تر شرکا، ستیز با رقبا و در صورت لزوم راه اندازی بدترین جنگ‌ها می‌بیند. فاشیسم یک برنامه، یک نوع روایت نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی و حقوقی سرمایه داری، یک الگوی خاص بورژوازی برای برنامه ریزی و مدیریت نظام بردگی مزدی نیست. بالعکس خروش آشفته، هیستریک و طغیان آلود محافظی از طبقه سرمایه دار است که در دل طوفان ویرانگر بحران‌ها، از غیبت کبرا و صغرای

جنبش کارگری جهانی و از فروماندگی شرکای طبقاتی خود بهره برداری می‌کند. فرصت را مغتنم می‌شمارد، بر موج نارضائی عصیان آلود آکنده از توهم عقب مانده ترین و مفلوک ترین قشر توده کارگر سوار می‌شود. زمام کارها را در دست می‌گیرد. بر اریکه قدرت سرمایه می‌نشیند و می‌کوشد تا با پیمودن تمامی راهها و بستن دخیل به همه اشکال سبعیت و انسان ستیزی، اولاً لایه ای از کارگران را زیر آوار توهم و جهل مدفون نگه دارد، ثانیاً کارگران را وادار به جنگ علیه هم زنجیران خود سازد، جنگ طبقه کارگر علیه طبقه کارگر راه اندازد، ثالثاً و بالاخره با همه حریفان و شرکا و رقبا بر سر ریال به ریال اضافه ارزش‌ها دست و پنجه نرم نماید، فاشیسم اهل برنامه، سیاست و استراتژی سنجیده، پژوهش شده، دوران‌پیشانه و مبتنی بر همگن سازی منافع درازمدت و کوتاه مدت سرمایه‌داری نیست، بالعکس محصول موقعیتی است که سیاست‌ها، راهبردها، راه حلها و برنامه ریزی‌های بورژوازی برای مقابله مؤثر با موج بحران‌ها سترون مانده است و بی خاصیت شده است.

شاید عده ای بگویند که سرمایه اجتماعی امریکا به دنبال چاره پردازی‌های دولت اوپاما در سالهای پس از بحران کوبنده ۲۰۰۸، با سرریز تمامی بار بحران بر زندگی توده‌های کارگر و با چنان سهم عظیمی که سرمایه‌داری ایالات متحده در اضافه ارزش‌های بین المللی دارد اسیر چنان فازی از شدت بحران نیست که فاشیسم‌زا باشد!! این حرف از همه لحاظ نادرست است. بررسی بحران نه دستور بحث حاضر و نه در حوصله آنست. گوشه‌هایی از مسأله را در کتاب «سرمایه و بحران» توضیح داده ام، در اینجا فقط به اختصار می‌گویم که اگر از برخی حوزه‌های استثنایی، آن هم در زمان‌های زودگذر چشم پوشیم، کل سرمایه جهانی دهه‌ها است که در ورطه یک بحران سهمگین غیرقابل پایان غوطه می‌خورد. بحران از ذات سرمایه، از اوج گیری ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی یک کشور یا کل سرمایه جهانی، از افزایش مستمر انباشت سرمایه و پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش، از گرایش رو به افت نرخ سود و مطلق شدن این

گرایش می‌جوشد. سرمایه در سطح بین‌المللی و در همه بخش‌ها و قلمروهای خود وارد مرحله‌ای شده است که همه مؤلفه‌ها و عوامل بنیادی مورد نیاز وقوع و سرکشی بالفعل بحران، به صورت مستمر و تعطیل‌ناپذیر در چرخه ارزش‌افزایی آن می‌پیچد. بارآوری نیروی کار در عظیم‌ترین بخش سرمایه جهانی به صورت غول‌آسا رشد کرده است. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه تا چشم کار می‌کند بالا رفته است. نرخ انباشت سرمایه ابعاد خیره‌کننده پیدا کرده است. نرخ اضافه‌ارزش‌ها افزایش افسانه‌ای یافته است، اما با توجه به حجم انباشت و متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه‌ها، نرخ سود مستمراً رو به کاهش می‌زاید. کل این عوامل بانگ می‌زنند که بحران حتی برای دوره‌های بسیار کوتاه از وجود سرمایه جهانی قابل‌جدا شدن نیست. در این میان آنچه به سرمایه‌داری مجال ماندن داده است زمین‌گیری رعب‌انگیز جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر جهانی است. به یمن این زمین‌گیری فاجعه بار است که سرمایه امکان یافته است گام به گام مکانیسم‌ها و راهکارهای مؤثرتری برای اشکال‌گوناگون سرشکن‌سازی بار بحران بر دوش توده کارگر در درون خود بیافریند و علیه این طبقه اعمال کند. سرمایه‌داری در همه جای دنیا آبدستن عروج فاشیسم است. ترامپ و تیم او نیز به عنوان مظهر عریان فاشیسم و البته نوع قرن بیست و یکمی آن، راهی کاخ سفید شدند و از فردای آن روز با همین جهت‌گیری وارد گفتگو و معامله با قطب‌ها، دولت‌ها و بلوک‌بندی‌های درون سرمایه جهانی گردیدند. برای خیلی‌ها تعجب آور بود وقتی که می‌دیدند فردی در لباس رئیس‌جمهور آمریکا مترصد باختن نرد عشق با ساکنان کاخ کرم‌لین و دولت پوتین است. در حالی که یکسره از جدال با چین می‌گوید، گفتگوی پاره، پاره کردن عهدنامه «تجارت آزاد آمریکای شمالی» (نفتا) را پیش می‌کشد، بر انقضای عمر مفید «پیمان آتلانتیک شمالی» (ناتو)، پای می‌فشارد، فرمان کشیدن دیوار در این یا آن مرز آمریکا را صادر می‌کند، خاکسپاری تعهدات ایالات متحده در قرارداد پاریس را اعلام می‌دارد، الزام تعهد کشورهای اقمار آمریکا به تقبل هزینه‌های امنیت خود و خرید این امنیت از

پنتاگون و دولت ایالات متحده را گوشزد می‌نماید، و خیلی حرف‌های حیرت آور دیگر بر زبان می‌رانند. این عربه‌ها، خط و نشان کشیدن‌ها و رطب و یابس بافتن‌ها، طبیعتاً شگفت آور، بعضاً مضحک و پرتناقض بودند، اما همین پراکنده گوئیها و ضد و نقیض بافی‌ها در یک نقطه به وحدت و انسجام می‌پیوستند. نقطه‌ای که سرمایه، شدت بحران سرمایه‌داری یا سرمایه غوطه‌ور در کام بحران آن را تعیین می‌کرد. آنچه بورژوازی فاشیست مستقر بر مسند حکمرانی عظیم‌ترین قطب قدرت دنیای سرمایه‌داری در سینه‌سای طوفان پرخسارت اقتصادی سرمایه می‌توانست بر زبان آورد همین‌ها بود. همه این‌ها در اینجا، در واکنش فاشیسم به سونامی بحران موضوعیت واحد و همگن پیدا می‌کردند.

حمایت بی‌قید و شرط از جنگ افروزترین بخش بورژوازی اسرائیل، ابراز تمایل به تشدید ستیز با رژیم اسلامی ایران و سخن از ابطال «برجام» نیز در زمره همین نعره‌کشی‌های هیستریک فاشیستی بود. این مسأله بسیار سریع با استقبال داغ سلاطین سرمایه در عربستان سعودی و برخی ممالک عرب حوزه خلیج یا آن سوتر مواجه شد. کشورهایی که از دیرباز سرمایه‌داری ایران را قدرت اقتصادی رقیب و هژمونی طلب منطقه‌ای خود می‌دیدند و از زیادت خواهی‌ها و بحران آفرینی‌های جمهوری اسلامی در منطقه دل بسیار پر خون داشتند، شماری از حاکمان این جوامع، به طور اخص بورژوازی عربستان و حکومت روز این کشور، عروج ترامپ و خط و نشان کشیدن‌های خاورمیانه‌ای او علیه رژیم اسلامی سرمایه‌داری ایران را تا حدی فرصت‌طلایی تاریخی مهم تلقی کردند و برای بهره‌گیری حداکثر از آن به تکاپو افتادند. عزم سرمایه‌داران سعودی برای این کار، بسیار جزم‌تر می‌شد، وقتی که خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا نیز اتفاق افتاده بود و در اینجا، در بریتانیا نیز بخشی از بورژوازی راه‌التیام زخم‌های سرکش اقتصادی خود را در سیاست‌های ناسیونال فاشیستی، در فرار از شرکای طبقاتی، با هدف چنگ اندازی به حصه عظیم‌تر اضافه ارزشهای حاصل استثمار طبقه کارگر جهانی

دنبال می‌نمود. همه این‌ها، نقش نسیم موافق را برای سفینه بانی شاه عربستان در منطقه بازی می‌کرد. خاورمیانه اندک، اندک آرایشی متفاوت با یک سال پیش به خود گرفت. «تاچر» از قبر نبش شد و با پوشیدن لباس «ترزا می» عضو مهمان «شورای همکاری خلیج» گردید! یکی از بزرگترین معاملات فروش سلاح میان انگلیس و عربستان به امضاء رسید. زبان مشترک این داد و ستدهای رهائی بخش اقتصادی!! در تکلم واحد سلطان سعودی، اردوغان، «آل نهیان»، «آل خلیفه»، «آل ثانی» و همه «آل‌های دیگر سرمایه، با رهبر مسیحا نفس حزب محافظه کار انگلیس در هم پیچید و در مرثیه خاص رفع خطر جمهوری اسلامی از سر حکومت‌های روز خاورمیانه و عرب، نجوا شد.

با شروع صدارت ترامپ، این سناریو ابعاد بسیار پیچیده تر و گسترده تری احراز کرد. گفتگوی ایجاد یک قطب قدرت میلیتاریستی واحد مرکب از دولت‌های اسرائیل، عربستان، قطر، بحرین، کویت، امارات، ترکیه و جاهای دیگر تحت سیادت امریکا و با هدف چالش رژیم اسلامی ایران موضوع را وارد فاز تازه ای ساخت. انعقاد قراردادهای اقتصادی و نظامی غول پیکر میان دولت ترامپ و شاهان سعودی با ارزش تاریخی بی سابقه ۳۸۰ میلیارد دلار و سپس سرازیری سیل آسای سلاح‌های استراتژیک بسیار مدرن و پیچیده ای مانند سامانه ضد موشک تاد ((THAAD)، چهار ناو جنگی عظیم، پنجاه هلیکوپتر ترابری شینوک، شصت فروند بالگرد بلک هاوک، یکصد و پانزده تانک آیبرامز، سامانه‌های رادار، پاره ای فن آوری‌های پیشرفته مخابراتی و تأمین کننده امنیت سایبری، هزاران موشک و بمب هدایت شونده و نظایر اینها به زرادخانه از پیش در حال انفجار عربستان سعودی، باز هم طول و عرض وخامت اوضاع را چند برابر کرد. غریو نعره‌های جنگ افروز رفع خطر جمهوری اسلامی از سر دولت‌های منطقه، با سمفونی تأکید بر وحدت کشورهای عرب و اسرائیل در مقابل دشمن مشترک خود ایران و حمایت بی دریغ ایالات متحده از این کمپین، خاورمیانه زمان زمامداری اوباما را کم یا بیش با

معادلات و محاسبات تازه ای مواجه کرد. ماجرا به اینجا محدود نماند. حکمرانان سرمایه در شبه جزیره عرب، اینجا و آنجا ندای حمایت از برخی اپوزیسیون‌های درون بورژوازی ایران را ساز کردند. از کمک به «مجاهدین خلق» گفتند، شایعه پشتیبانی از حزب دموکرات کردستان ایران و ناسیونالیسم کرد در منطقه را مجال انتشار دادند. همراه شرکای امریکایی در ضیافت مریم رجوی حضور به هم رساندند. همه اینها باز هم نه پایان ماقوع که آستانه تشدید و طوفانی تر نمودن آن بود. برنامه ریزی فعال و پر هزینه «ملک سلمان» برای تشکیل اجلاس ویژه سران جوامع موسوم به «ممالک اسلامی»، کشاندن سران ۵۸ کشور آسیایی و افریقایی به این اجلاس، حضور ترامپ در میان این جماعت و از همه اینها مهم تر سخنرانی او حول محور احتیاج به تشکیل اتحاد ضد جمهوری اسلامی در منطقه، زیر بیرق همکاری با اسرائیل و امریکا، شدت سناریو را به اوج برد. همه این پرده‌ها البته زمانی به نمایش در می‌آمد که چند هفته پیش از آن و احتمالاً به عنوان بخشی از مقدمات لازم کار، پنتاگون در یک چرخش قابل انتظار ولی بی سابقه در سالهای اخیر، یکی از پایگاه‌های مهم هوایی سوریه را موشک باران نموده بود. شاید به این خاطر که شاه عربستان به درستی معاملات غول پیکر تسلیحاتی با امریکا، تشکیل همایش ریاض و حمایت آتی کاخ سفید از رؤیاهای خویش مطمئن گردد.

این‌ها زنجیره حوادثی است که در طول مدتی کوتاه در منطقه خلیج و خاور میانه رخ داد. رویدادهایی که محافل جوراجور بورژوازی از حاکم تا اپوزیسیون را در چهارگوشه دنیا به فکر، تحلیل و اظهار نظر واداشت. همه از این حوادث و آینده منطقه گفتند و ترجیع بند کلام همه آن شد که خاورمیانه باردار رخدادهای غیرقابل پیش بینی و چه بسا فاجعه بارترین حوادث است. خیلی‌ها بر خطر وقوع جنگ‌های ویرانگر انگشت نهادند. عده زیادی به این باور افتادند که «کشتی بان را سیاستی دیگر پیش آمده است!!» دولت امریکا استراتژی جدیدی برای خاورمیانه رقم زده است و در این راهبرد تازه توپخانه

شاه عربستان و متحدان او بسیار توفنده تر قلاع قدرت رژیم اسلامی ایران در خلیج، سوریه، عراق، لبنان و یمن را خواهند کوبید، سپاه پاسداران وارد لیست تحریم خواهد شد، «حزب الله» لبنان به تاریخ می‌پیوندد!! ماشین بحران آفرینی جمهوری اسلامی در منطقه اسقاط می‌شود!! اسرائیل و عربستان و رقبای دولت بورژوازی اسلامی ایران جشن فتوحات بر پا خواهند کرد و فراوان حرف‌های دیگر که در رسانه‌ها، تریبون‌ها و شبکه‌های اینترنتی دنیا به اندازه کافی می‌توان یافت. معادلات جدید و تحولاتی که اتفاق افتاده است بدون هیچ شک بسیار مهم و قابل تعمق می‌باشند. طبقه کارگر ایران و توده‌های کارگر منطقه و دنیا نیز نه فقط نمی‌توانند نسبت به آنها بی تفاوت باشند، که مجبورند و چاره‌ای ندارند جز آنکه با درایت و تیزبینی رادیکال سرمایه ستیز به واکاوی آنها پردازند و راهبردها و چاره‌اندیشی‌های خاص طبقاتی خود را اتخاذ کنند. بحث حاضر نیز حاصل درک همین نیاز است.

یک نکته بسیار روشن و در عین حال مهم است. برای جستجوی آنچه در حال تکوین است نمی‌توان فقط در لایه‌های حوادث چرخید، به اجلاس‌ها و بیانیه‌ها چشم دوخت و از مشاهده سیمای ظاهر اوضاع روز، به پیش بینی آینده پرداخت. این سخن بسیار درست مارکس که: «اگر درون پدیده‌ها عین برون آنها بود آنگاه علم بی معنا می‌شد» در اینجا نیز مسلماً صادق است. چه می‌شود و چه اتفاق خواهد افتاد یا چگونه اتفاق می‌افتد؟ را تا جایی که به بورژوازی و دولتها مربوط است، نه موضع گیری‌های ترامپ، شاه سعودی، اجلاس ریاض و حضور ترزا می در شورای همکاری خلیج که اساساً و نهایتاً فقط سرمایه تعیین می‌کند و تقریر می‌نماید، اینکه منویات و احکام و انتظارات فرا جوشیده از دل سرمایه و قعر چرخه تولید سرمایه‌داری تا کجا محقق می‌گردد و در کجاها تعطیل یا نکول خواهد شد نیز موضوعی است که فقط جنبش کارگری کشورها و طبقه کارگر بین‌المللی مشخص می‌سازد. اگر از اینجا عزیمت کنیم شاید بتوانیم بگوئیم که شرایط به طور قطع آبهستن پاره‌ای رخ داده‌ها است اما آنچه متولد خواهد شد،

چیزی نیست که این یا آن محفل بورژوازی می‌پندارد. کفه توازن قوا به زیان جمهوری اسلامی تغییر می‌کند، اما این تغییر، تضعیف مؤثر موقعیت رژیم در منطقه، تعطیل دخالتگری‌های تا کنونی حاکمان سرمایه‌داری ایران در کشورهای خاورمیانه یا اسیاناً جا به جایی محسوسی در معادلات قوای میان جناح‌های مختلف بورژوازی ایران پدید نخواهد آورد. رویکرد ایالات متحده در خاورمیانه، ترکیب و سیمای دوره اوپاما را دارا نیست، تغییرات معینی در آن رخ داده و بیشتر رخ می‌دهد، اما بورژوازی امریکا قادر به احیاء دهه‌های ۵۰ و ۶۰ سده سابق، کودتاگری در کشورها یا راه انداختن جنگ‌های ویتنام و کره و خلیج و بالکان و عراق و افغانستان نیست. از این مهم تر یا عام تر باید گفت که تاخت و تازهای تمام عیار فاشیستی بورژوازی قرن بیست و یکم نیز نمی‌تواند راه و رسم فاشیسم سده بیست بورژوازی را پیش گیرد. ترامپ و تیم او و تی پارتی هیچ دلیلی برای داشتن مشغله‌های رهبران نازی و حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان نمی‌بینند. فاشیسم عصر ما سهم طبقه سرمایه دار «میهن» خود را در بازتقسیم ارضی و اقتصادی جهان به شیوه ۷۰ سال پیش دنبال نمی‌کند. دنیا دیرزمانی است که در وجب به وجب خود در کلیه وجوه هستی خود در چرخه بازتولید سراسری سرمایه جهانی منحل و ناپدید شده است. دیگر سخن از جهانگیری و سرزمین گشائی نیست. کل بحث‌ها بر سر صنار و سی شاهی سهم افزون تر در اضافه ارزش ها، در مالکیت سرمایه‌ها و در ساختار قدرت نظام بردگی مزدی است. تا جایی که به بحث خاص و حاضر ما مربوط است سرمایه‌داری امریکا از طریق بازگشت به جنگ افروزی‌های گذشته به نیازهای حیاتی روز خود دست نمی‌یابد. همه تلاش دولت ترامپ در خاورمیانه بر این محور متمرکز است که اولاً بورژوازی عرب مشتری کارخانه‌های تولید سلاح در امریکا را راضی نگه دارد و از روی نهادن به سوی دولت‌های دیگر فروشنده سلاح منصرف کند. ثانیاً عظیم ترین سهم مبادلات خارجی کشورهای حوزه خلیج و خاورمیانه را نصیب امریکا سازد و بازار داخلی این ممالک را حوزه دورچرخه هر چه فعال تر و پرسودتر

سرمایه‌های ابالات متحده گرداند، و بالاخره و از همین راهها سهم بورژوازی امریکا از خوان یغمای اضافه ارزش‌های حاصل استثمار کارگران خاورمیانه و دنیا را افزون تر بنماید. برای حصول این هدف و طبیعتاً برای حمایت از دولت اسرائیل باید آتش جدال میان بخش‌های مختلف بورژوازی و دولت‌ها در منطقه را تا سرحد امکان مشتعل نگه دارد. باید سناریوی رفع خطر جمهوری اسلامی از سر کشورها را پیش کشد و جنجال نماید.

استراتژی پیشین امریکا، در رابطه با خاورمیانه و خلیج، نه این، که جهت‌گیری متفاوتی داشت. شالوده کار برای دولت اوپاما آن بود که راه ورود سرمایه‌های امریکایی و اروپایی به حوزه‌های انباشت داخلی ایران را هموار کند. سرمایه اجتماعی ایران را تا آخرین مرز ممکن، با سرمایه‌های ممالک غربی و بیش از همه امریکایی، در درون بازار داخلی ایران و در سطح جهانی به هم آمیزد و یکی سازد. حاکمان وقت ایالات متحده می‌اندیشیدند که اگر چنین شود، اگر سرمایه‌های اروپایی، به ویژه امریکایی در بازار داخلی ایران و دنیا چنان وضعی یابند. اگر این سرمایه‌ها بخش پیوسته و لایتجزا و تعیین‌کننده درون سرمایه اجتماعی ایران گردند، اگر حوزه‌های نفت و گاز، پتروشیمی، خودروسازی، لاستیک، مخابرات، تکنولوژی اطلاعاتی و سایبری، انرژی هسته‌ای، آموزش و پژوهش و تسلیحات پذیرای پیش ریز سرمایه‌های قطب غربی سرمایه‌داری جهانی شوند، آنگاه همه چیز تغییر خواهد کرد. این سرمایه‌ها خواهند بود که پیچ و خم سیاست و دیپلوماسی و روابط خارجی و رویکرد جمهوری اسلامی در خاورمیانه و دنیا را رقم خواهند زد، اوپاما و سرمایه داران حامی او باور داشتند که با این کارها اصلاح طلبان و اعتدال‌گرایان حکومتی و نیروهای درون و حاشیه قدرت سیاسی سرمایه در ایران و عاشق سینه چاک سازش با امریکا تقویت می‌گردند، رقبای آن‌ها، تا حد زیادی منزوی می‌شوند، بیت رهبری، تریبون‌های امامان جماعت، حوزه علمیه و بالاخره و از همه این‌ها مهم تر سپاه پاسداران و بسیج توسط سرمایه‌های ایرانی شریک و آمیخته با

سرمایه‌های امریکائی و اروپایی به «راه راست» خواهند آمد. توافق نامه هسته ای دستور کار دولت اوباما این مسیر را می‌پیمود. همین جهت گیری، دولت روز امریکا را از تشدید مخاصمات میان عربستان و کشورهای خلیج با جمهوری اسلامی، از تقویت یک قطب در مقابل قطب دیگر، حتی از انباشتن بیش از حد زرادخانه نظامی ممالک ساحل خلیج باز می‌داشت. این رویکرد با رئیس جمهوری ترامپ و میدان‌داری ناسیونال فاشیسم بورژوازی، دستخوش تغییر جدی گردیده است. از منظر ترامپ قرار نیست سرمایه‌های امریکایی یا اروپایی، راهی حوزه‌های انباشت داخلی ایران شوند و در آنجا با حساب و کتاب «بزرگ نمیر بهار میاد» سیاست گذار گردند. بحث بر سر تلاش عاجل برای افزایش فوری سهم سرمایه‌داری ایالات متحده در اضافه ارزشهای بین‌المللی است. یک راه مهم حصول این هدف فروش هر چه افزون تر تسلیحات به کشورهای خریدار و در رأس آنها عربستان سعودی و امارات و کویت و جوامع مشابه است. برای این کار باید بر طبل تخاصم این ممالک با جمهوری اسلامی کوبید، باید طرح تشکیل جبهه متحد اعراب و اسرائیل در مقابل رژیم حاکم ایران را جنجال نمود، باید این یا آن مرکز نظامی سوریه را موشک باران کرد، باید از طرح بزرگراه اقتصادی، امنیتی بغداد - امان حمایت کرد و از ورای همه این‌ها به متحدان حوزه خلیج نوید همراهی داد. در بندهای این جهتگیری هیچ‌اصراری بر پاره، پاره کردن برجام نیست، اما اخلال هر چه ژرف تر در پروسه اجرا و اهداف و تبعات اقتصادی و سیاسی این تفاهم نامه یک الزام جدی است. این کار اولاً، شیرازه فروپاشیده چرخه تولید سرمایه اجتماعی ایران را از بازسازی باز می‌دارد. جمهوری اسلامی را در موقعیت ضعیف تری قرار می‌دهد، کفه توازن قوا در خاورمیانه را به زیان این رژیم و به سود متحدان ایالات متحده تنظیم می‌کند، میدان‌داری رژیم ایران در سوریه و عراق و یمن و جاهای دیگر را آماج فشار می‌گیرد و همه این‌ها در کنار هم رضایت خاطر اسرائیل و کشورهای عرب حوزه خلیج و سهم هر چه کلان تر اضافه ارزش‌ها برای امریکا را تضمین می‌نماید. ثانیاً، دست رقبای اروپایی

ایالات متحده را در سرازیر ساختن سرمایه‌های خود به ایران می‌بندد. تراست‌های عظیم صنعتی و مالی این قاره و دولت‌های عضو اتحادیه اروپا، حتی چین و روسیه و سایر کشورها را در سطحی وسیع زیر فشار زیادت طلبی‌ها، باج خواهی‌ها و خراج‌گیری‌های سرمایه اجتماعی و دولت امریکا قرار می‌دهد.

به نظر می‌رسد که دامنه تغییرات در رویکرد خاورمیانه ای امریکا از این حدود فراتر نخواهد رفت و حال این پرسش پیش می‌آید که واکنش سایر کشورها و عواقب اجرای این سیاست‌ها و جا به جا سازی‌ها در منطقه و جهان چه خواهد بود؟ از جمهوری اسلامی آغاز کنیم. این تغییرات، مجادلات درون ساختار قدرت سیاسی سرمایه‌داری ایران را تشدید می‌کند. لایه مهمی از بورژوازی و به طور مشخص بخشی از سرمایه داران سپاهی، صاحبان شماری از تراست‌های عظیم مالی و صنعتی، نیروهای زیادی در درون جناح موسوم به اصول‌گرا وضعیت جدید را فرصتی مناسب برای تسویه حساب با رقبای حکومتی و پیشبرد سیاست‌های دیرینه منطقه ای و بین‌المللی خود می‌بینند. همه شواهد بانگ می‌زنند که ماجرای کاندیداتوری ابراهیم رئیسی، یکی از بدنام‌ترین و مخوف‌ترین چهره‌های فاشیسم اسلامی بورژوازی و قاتل مستقیم دهها هزار کارگر و انسان معترض در طول دهه ۶۰ تا امروز، از بطن همین تغییرات بیرون آمد. در پی عربده کشی‌های هم‌آهنگ ترامپ و شاه سعودی و نتانیاهو، انباشته شدن زرادخانه‌های نظامی عربستان از سلاح‌های امریکایی و انگلیسی، گفتگوی تشکیل قطب مشترک میلیتاریستی اسرائیل – اعراب علیه جمهوری اسلامی بود که عناصر و بخش‌هایی از سپاه پاسداران، نیروهای امنیتی، حواشی بیت‌خامنه‌ای و جناح اصولگرا دست به کار آوردن رئیسی در سناریوی انتخاباتی گردیدند. این بخش از حاکمیت با مشاهده جهت‌گیری‌های روز هم‌نویان فاشیست امریکایی خود در خاورمیانه تمامی محمل‌ها و مفروضات لازم را برای پافشاری هر چه مصمم‌تر بر تلاش‌های زیادت‌طلبانه و بحران‌آفرین خود در دنیا مهیا یافتند. حول محور این استدلال سنگر گرفتند که تفاهم با رقبای غربی بی‌معنی

است، باید بر توان موشکی خود افزود، به قدرت نظامی خود اتکاء نمود، جای پای قدرت خود در سوریه و عراق و لبنان و یمن و بحرین را محکم تر ساخت و رئیس جمهوری داشت که برای انجام این کارها مصمم باشد.

رویکرد جدید امریکا در خاورمیانه، این بخش بورژوازی و این جناح قدرت سیاسی سرمایه داری ایران را قوی تر نخواهد ساخت اما قدرت مانور و میدان داری بسیار بیشتری خواهد بخشید. موضوعی که به نوبه خود ثبات و امنیت مورد نیاز سرمایه های خارجی و رؤیای گروه های صنعتی و مالی ایرانی منتظر شراکت با تراست های بین المللی را دچار اخلال می سازد. تلاش بخش دیگر بورژوازی برای بده و بستان با دنیای سرمایه داری را اسیر سنگلاخ می کند و مشکلات تا کنونی دامنگیر چرخه ارزش افزائی بخش مهمی از سرمایه اجتماعی ایران را پا برجا و چه بسا وخیم تر می سازد. به این بحث و به عوارض این رخداد های محتمل و به صورت اخص آنچه دامن توده های کارگر را می گیرد باز می گردیم، عجلتا به سراغ تبعات دیگر تغییرات جاری در سیاست های خاورمیانه ای ایالات متحده و اوضاع منطقه برویم. تکلیف عربستان سعودی کاملا مشخص است و نیازمند توضیح بیشتر نیست. سایر دولت های عرب حاشیه خلیج به ویژه عراق، لبنان، عمان، حتی قطر و امارات و اردن به هیچ وجه متحدان تمام عیار بورژوازی عربستان نخواهند بود. جمهوری اسلامی در کشور عراق نه یک نیروی خارجی که عمیقا داخلی است. بخشی از ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی و طبقه سرمایه دار این جامعه را تشکیل می دهد. تصور اینکه با شرکت فؤاد معصوم و حیدر عبادی در اجلاس سران ممالک اسلامی و گوش دادن به حرف های ترامپ طومار حضور و اعمال قدرت دولت اسلامی ایران در عراق کاهش یابد تا حدودی خیال بافانه است. در این زمینه نیز کمی پایین تر صحبت می کنیم. آنچه در مورد عراق مطرح است، در ابعاد گسترده تر برای لبنان نیز مصداق دارد. حزب الله بخش بسیار تعیین کننده ای از جامعه لبنان و ارتش و دولت و پارلمان و کل ساختار سیاسی این کشور است. تا همین جا

حضور «حریری» و عبادی و معصوم در نشست ریاض از طرف محافل مؤثر قدرت درون این دو کشور با سیل اعتراضات مواجه گردیده است. هر کدام اینها زیر فشار شدید متحدان جمهوری اسلامی قرار گرفته و قرار دارند.

در باره قطر هم بعداً خواهیم گفت، اما کویت و امارات به رغم پاره ای مناقشات و به رغم نارضایی بسیار عمیق از توسعه طلبی‌ها و زیادت جویی‌های جمهوری اسلامی، با این رژیم و با بورژوازی ایران منافع مشترک اقتصادی مهم دارند. هیچ نقشه ای برای تحمل هزینه‌های سرشار ستیز با این رژیم را ندارند. همسوئی و همراهی آن‌ها با عربستان و سناریوی ترامپ، از تاکتیک‌های خاص منفعت طلبانه و سوداگرانه آنها تبعیت می‌نماید. دولت اردوغان در شرایطی است که شاخص واقعی سیاست‌ها و رفتارشان در قبال دگرسانی‌های منطقه ای امریکا بیش از هر چیز سردرگمی، آشوب زدگی و کاسبکاری‌های فاقد هر نوع استخوان بندی حساب شده است. این رژیم چشم انداز روشنی برای آویختن به دولت امریکا در شرایط روز نمی‌بیند زیرا این آویختن هیچ کدام مشکلات دامنگیرش را حل نمی‌کند. ترامپ اصراری بر تقویت نیروهای سوری مخالف اسد ندارد، سقوط دولت روز سوریه جایگاه چندانی در رویکرد او احراز نمی‌کند، نه فقط نیازی به تحمل هزینه همکاری برای سرکوب حزب کارگران کردستان نمی‌بیند که بخش سوری این حزب را در خدمت اهداف خود به کار می‌گیرد. جدال میان اردوغان و فتح الله گولن هم مسأله مهم او نیست. لرزش ارکان قدرت سیاسی حزب عدالت و توسعه هم جایی در مشغله‌های جهانی او احراز نمی‌کند، ترکیه حداقل در شرایط فعلی و در دل بحران اقتصادی جاری خریدار دست و دل بازی برای سلاح‌های امریکا هم نمی‌باشد. همه این‌ها مرتبط با هم به اردوغان می‌گویند که قادر به کسب موقعیت خاصی در محاسبات ترامپ نیست و باید میان او و دولت پوتین در رفت و آمدهای کاسبکارانه قرار گیرد. جهت گیری خاورمیانه ای تیم ترامپ، مناقشات جاری میان امریکا و دولت پوتین را حداقل در سوریه وارد فاز تازه ای نخواهد کرد. روسیه در

شرایط حاضر رقیب اقتصادی مهمی برای امریکا نیست، ترامپ آماده پرداخت هیچ هزینه گزاف اقتصادی در رابطه با سوریه نیست دامنه حضور و انتظار روس‌ها در خاورمیانه نیز با چشم اندازه‌ها و توقعات دولت ترامپ تصادم چندانی پیدا نمی‌کند. برد دخالت پنتاگون و ارتش امریکا در سوریه و عراق و جاهای دیگر خاورمیانه هم هیچ خطری متوجه استراتژی درازمدت روسیه در منطقه نمی‌کند. رویکرد روز دولت امریکا در خاور میانه و دنیا قطعاً متحدان اروپایی این کشور را به سمت اتخاذ سیاست‌های متمایز و چه بسا متعارض با تیم ترامپ سوق خواهد داد. اخلال در اجرا، کاهش اعتبار و سترون سازی برجام مخالفت جدی دولت‌های آلمان، فرانسه، ایتالیا، اتریش، سوئد، حتی انگلیس و سایر کشورها را در پی دارد. همه اینها از توافق نامه هسته ای حمایت کردند تا ثمرات اقتصادی آن را هر چه سریع تر در افزایش سهم اضافه ارزش‌های خود شاهد باشند. تا وارد انعقاد قراردادهای عظیم اقتصادی با جمهوری اسلامی شوند، سرمایه‌های خود را در حوزه‌های دارای چشم اندازه‌های طلائی سود در بازار داخلی ایران پیش ریز نمایند و فراوان انتظارات دیگر خود را محقق سازند. فشار بانک‌های امریکایی برای بستن سد بر سر راه تحقق این چشمداشت‌ها اگر تا امروز واکنش تعیین کننده دولت‌ها یا تراست‌های بزرگ اروپایی را در پی نیاورده است بیشتر حالت صبر و انتظار آن‌ها را گوشزد می‌کند. حالتی که نمی‌تواند برای مدت طولانی دوام آرد. مشکلات این کشورها با دولت ترامپ اما محدود به برجام یا حتی رخدادهای جاری خاورمیانه نیست. شاخ و شانه کشیدن‌های قلدرمنشانه ترامپ برای سرشکن کردن هزینه‌های سنگین ناتو بر دوش این دولت‌ها، فرار وی از اجرای تفاهات کنفرانس پاریس و امتناع سرسختانه او از قبول هزینه‌های کاهش گرمایش زمین و آلودگیهای زیست محیطی، قید و بندهای مکرری که برای تجارت خارجی با اتحادیه اروپا پیش می‌کشد یا موضوعات مشابه، همگی کفه توزیع اضافه ارزش‌ها را به زیان ممالک اروپایی

و به سود بورژوازی امریکا دستخوش نوسان می‌کند و همه این‌ها مناقشات میان «اروپای واحد!» و امریکا را تشدید می‌نماید.

با این توضیحات، به خاورمیانه، به صف آرائی‌های روز بورژوازی در اینجا، به جدال میان جمهوری اسلامی و امریکا و ممالک حاشیه خلیج، به تأثیرات احتمالی رخدادها و جا به جایی‌های اخیر بر روند اوضاع در ایران برگردیم و به سراغ شرایط دامنگیر جنبش کارگری رویم. این نکته نیازمند تأکید است که در شرایط موجود جهان و دقیق تر بگوییم در فاز انحطاط انفجاری نظام سرمایه‌داری اظهار نظر پیرامون آینده، حتی آینده نزدیک رخدادها سخت است. تناقضات سرشتی تولید سرمایه‌داری تا آن جا کهکشانی و زلزله آفرین است که هیچ ثباتی برای هیچ رویکردی و هیچ تضمینی برای بقای هیچ سیاست هیچ بخش بورژوازی در هیچ کجای دنیا مقدور نیست. سرمایه داران، نمایندگان فکری و دولتهای سرمایه زیر موج کوبنده این تناقضات و بحران ها، لحظه، به لحظه تصمیم می‌گیرند، برنامه ریزی می‌کنند، تغییر سیاست و جهت گیری می‌دهند، دست به کار فاجعه آفرینی‌های جدید می‌گردند و به هر توحش تازه دست می‌زنند. این وضعی است که سرمایه و گسترش تاریخی بی سابقه ابعاد بحران زایی و بحران خیزی سرمایه حتی بر نمایندگان سیاسی و فکری خود تحمیل کرده است. در چنین وضعی تحلیل و شناخت آنچه دولت‌ها در سالها و ماهها یا حتی روزهای آتی پیش خواهند گرفت، هیچ آسان نیست و هزاران اگر و اما و قید و شرط را قابل یادآوری می‌سازد. آنچه در اینجا می‌آید نیز از شمول این حکم مستثنی نیست. شواهد و داده‌های سیاسی روز حکایت آنند که قطب سازی اخیر امریکا، عربستان و اسرائیل در منطقه بسیار شکننده و ملامال از تعارض است. بیشتر از آنکه بنایی برای نقش بازی باشد، به فانوس اسیر گردباد می‌ماند. سران غالب کشورهایی که در اجلاس ریاض حضور داشتند، با جمهوری اسلامی بده و بستان‌های اقتصادی، سیاسی، ژئوپولیتیک و بعضا روابط اندرونی تنگاتنگی دارند، بده و بستان‌هایی که از آنچه میان آنها و رژیم سعودی جاری است تعیین کننده تر و

سرنوشت ساز تر است. کاملاً روشن است که همه این کشورها حتی نزدیک ترین آنها با جمهوری اسلامی اختلافات جدی هم دارند. مصداق روشن این مراودات آمیخته با جدال و تناقض، مناسبات میان رژیم ایران و دولت روز عراق است. بخش مهمی از بورژوازی عراق و ساختار قدرت سیاسی این کشور نه فقط هیچ دل خوشی از حضور گسترده جمهوری اسلامی در حوزه‌های مختلف اقتصاد، سیاست، امنیت، به ویژه در ارتش و پلیس و نیروهای نظامی و شبه نظامی عراق ندارند که برای محدود ساختن و تضعیف این حضور، به تمامی کوشش‌های مقدر دست هم می‌زنند. این بخش بورژوازی و رژیم عراق که طول و عرض موجودیت و قدرت آن‌ها، بر خلاف پندارهای رایج رسانه ای در تقسیم بندی‌های دینی شیعه و سنی نمی‌گنجد، برای حصول مقصود، برای چالش نفوذ ایران در عراق و منطقه حاضر به بسیاری سازش‌های بدون خطر با دولت امریکا و عربستان سعودی و این قطب از بورژوازی نیز هستند. جانبداری سرسختانه حیدر عبادی از طرح مورد توافق دولت ترامپ، اسرائیل و سرمایه داران سعودی برای احداث بزرگراه مهم اقتصادی - امنیتی بغداد - امان یک نمونه این نوع تقلاها است. ایجاد این بزرگراه بخش قابل توجهی از برنامه ریزی‌های مشترک تیم ترامپ، دولت نتانیاهو و حکام سعودی برای چالش نیروهای نظامی طرفدار ایران در عراق و کلاً تضعیف موقعیت جمهوری اسلامی در این کشور است. بخش مهمی از بورژوازی و ماشین دولتی سرمایه‌داری عراق به همه این کارها دست می‌زنند، اما تمامی این‌ها فقط یک روی سکه است. رویه دیگر آن را نفوذ بسیار گسترده و سرطانی جمهوری اسلامی در همه عرصه‌های حیات اقتصادی و سیاسی و امنیتی و نظامی عراق تشکیل می‌دهد.

به ممالک دیگر پردازیم. تکلیف دولت‌های لبنان و عمان روشن است. بورژوازی قطر سال‌ها است با سرمایه داران حاکم عربستان بر سر مسایل گوناگون در حال ستیز است. جدال بر سر سرزمین‌های واقع در فاصله میان خلیج سلوی تا خورالعدید، منطقه ابوالخفوس و منابع و ذخایر زیرزمینی یا جغرافیایی و ژئوپولیتیک این نواحی فقط بخشی

از این کشمکش‌ها است. جهت‌گیری‌های سیاسی متعارض در خاورمیانه و حوزه خلیج مانند حمایت گسترده قطر از حماس و اخوان المسلمین در یک سوی و خصومت شاهان سعودی با این نیروها در سوی دیگر، جانبداری فعال مالی و تسلیحاتی امیران قطر از برخی شاخه‌های القاعده در سوریه و کمک‌های سرشار اقتصادی و نظامی عربستان به گروه‌های ارتجاعی دیگر این جنگ نیز دیری است که وجود دارد، مقاومت و مخالفت دیرینه «آل ثانی» با هژمونی طلبی حکام عربستان در حوزه خلیج و نگرانی و هراس وسیع آن‌ها از سرکشی چنین سرکردگی، کمتر از اختلافات دیگر نیست همه این‌ها موضوعاتی هستند که نقش سد سر راه هم‌پیوندی و همکاری استراتژیک دو کشور را بازی می‌کنند. اختلاف میان کویت و عربستان یا امارات با سرمایه داران سعودی هر چند به این شدت و با این ابعاد نیست اما آنها نیز در جای خود مهم و تعیین کننده‌اند. تمامی این کشورها در طول این چند دهه تلاش داشته‌اند تا در ارتباط خود با جمهوری اسلامی و حاکمان سعودی نوعی توازن مبتنی بر منافع بورژوازی داخلی جامعه خویش برقرار کنند. چرخش مقطعی، حتی ابراز تمایل خصمانه یا جانبدارانه هر کدام آن‌ها به یکی از این دو دولت تابعی از همین سیاست عام تر و طولانی مدت تر بوده است. در مورد ترکیه بالاتر گفته شد. رژیم اردوغان زیر فشار مشکلات تلنبار اقتصادی و بحران سرمایه‌داری در یک سو و کشمکش‌ها و جنگ‌های رو به تشدید داخلی در سوی دیگر قادر به اتخاذ هیچ جهت‌گیری با ثباتی در منطقه و در سطح دنیا نیست. حزب عدالت و توسعه برای بقای مکان خود در ساختار قدرت سیاسی مجبور است هر روز به سیاستی بیاویزد، به این و آن قطب سرمایه جهانی دخیل بندد، از این اردوگاه به اردوگاه دیگر رحل تمسک اندازد، بساط تکدی از بارگاهی به بارگاه دیگر کشد و ورطه این سردرگمی‌ها امروز را به فردا برساند.

در چنین شرایطی بیشترین کوشش دولت روحانی یا بخشی از بورژوازی ایران آنست که به صور مختلف، «به حالت، حیلت، خواهش، زور» در صفوف نیروهای دست به کار

برپایی قطب قدرت ضد جمهوری اسلامی در منطقه شکاف اندازند. در مناقشات گذشته و حال میان عربستان و قطر، کویت و عربستان، امارات و شیخ نشین‌های دیگر، همه اینها با عراق سنگر گیرند و به تعمیق هر چه افزون تر این شکاف‌ها پردازند. دومین حوزه تلاش سرمایه داران اصلاح طلب و اصول گرا دامن زدن حتی المقدور به تضادهای رشد یابنده اقتصادی، استراتژیک و بین المللی میان بورژوازی روسیه و چین و جوامع مشابه با امریکا و بهره گیری حداکثر از این تصادمات است. روسیه اگر چه در حال حاضر درگیر جدال حاد با دولت امریکا در سوریه و خاورمیانه نیست، اما ابعاد مجادلات میان آنها گسترده و رو به افزایش است. نفوذ روز ناتو و پنتاگون و کلا بورژوازی امریکا و غرب در افغانستان به هیچ وجه برای روسیه، حتی برای چین خوشایند نیست. تا همین الان هر دو کشور به ویژه اولی برای چالش این موقعیت کوتاهی نکرده اند، میدان داری هر چند بی سرانجام آنها در حل و فصل منازعات میان افغانستان و پاکستان، سرمایه گذاریهای نسبتا مهم چین در افغانستان، برنامه ریزی‌ها و نقشه‌های دولت پوتین برای سازمانیابی مجدد طالبان، فشار بر دولت غنی و از این طریق مجبور سازی این دولت به قبول حضور فعال تر و وسیع تر روسیه در این کشور و پاره ای حوادث دیگر که مجال شرح آنها نیست از این جمله اند. دولت روحانی از طریق گشایش چشم اندازه‌های دلپذیرتر برای سودهای سرشارتر سرمایه‌های روسی و چینی در بازار داخلی ایران، بسط دامنه همکاری‌های پرهزینه میان ایران و روسیه در سوریه و منطقه یا امتیاز دادن‌های دیگر تلاش می‌کند تا از وجود این دولت‌ها و قطب‌ها برای کاهش فشار امریکا و متحدانش بر خود و اقتصاد فروپاشیده سرمایه‌داری ایران بهره گیرد.

برنامه ریزی برای جلب سرمایه‌های اروپائی و داخلی نمودن این سرمایه‌ها، گشایش چشم اندازه‌های وسوسه انگیز کسب سودهای نجومی برای تراست‌های غول پیکر صنعتی و مالی اروپا، هموارسازی راه برای استثمار هر چه سبانه تر توده‌های کارگر ایران توسط این سرمایه‌ها نیز از جمله برگ‌های دیگری است که تیم روحانی می‌کوشد با بازی آنها

بر مناقشات جاری میان اتحادیه اروپا و دولت ترامپ به سود خود اثر گذارد. دولتمردان روز سرمایه با چرخیدن در پیچ و خم این داد و ستدها، امتیاز دادنها و همه جا و بدون هیچ استثنا، «ذبح عظیم» طبقه کارگر در آستانه سوداندوزی‌های طلائی سرمایه جهانی، از فروپاشی باز هم وخیم تر چرخه ارزش افزایی سرمایه اجتماعی ایران جلوگیری بنمایند. این تلاش‌ها سوای همه موانع مهم بین المللی، قطعاً با مخالفت‌ها و مانع آفرینی‌های سرنوشت ساز رقبای حکومتی نیز مواجه است. بخش دیگر بورژوازی و شرکای سپاهی و اصول گرای دولت روحانی بر خلاف بسیاری از پندارها، چه در داخل و چه در خارج، سیاست‌های همیشگی خود را دنبال خواهند کرد. شالوده کار این جناح حاکمیت آنست که به مداخله گری‌ها و زیادت خواهی خود ولو با برخی افت و خیزها و جلو، عقب رفتن‌ها حتما ادامه دهد. نقش خود را در سوریه تقویت نماید. بر دامنه اقتدار و دخالت خود در عراق بیافزاید. سازمانیابی میلیتاریستی نیروهایش در منطقه را وسعت بخشد. هزینه‌های همه این کارها را بپردازد. در راه تحقق نقشه‌های مشترک امریکا، عربستان سنگ اندازی کند. واکنش بسیار شتاب زده و پر جنجال نیروهای موسوم به «حشد الشعبی» یا سایر گروههای عراقی طرفدار جمهوری اسلامی در مقابل طرح احداث بزرگراه بغداد - امان یک نشانه ساده کارکرد این جناح است. فراموش نکنیم که جمهوری اسلامی به ویژه در عراق برای زیر فشار نهادن ساختار قدرت سیاسی از بیشترین امکانات برخوردار است. احزاب و لایه‌های اجتماعی ضد جمهوری اسلامی حتی با استمداد از همه حمایت‌ها و همیاری‌های امریکا و عربستان و متحدان، به راحتی قادر به چالش نفوذ رژیم ایران نمی‌باشند.

نکاتی که تا اینجا آوردیم، همگی صرفاً نقطه چین هایی نامطمئن برای حصول تصویری از سیر حوادث جاری در خاورمیانه و ایران در ماههای آتی است. مسأله اساسی، پیامی است که این تصویر و کلاً سیر رویدادهای روز به طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران می‌دهد. کل داده ها، گویا و صریح یک چیز را هشدار می‌دهند. بخش‌های مختلف

بورژوازی جهانی و ایران آماده هر نوع ماجرا آفرینی فاشیستی در منطقه هستند. بحث به هیچ وجه بر سر وقوع جنگ میان این کشور و آن کشور یا این قطب و آن قطب نیست، هر چند که حتی بدترین جنگ افروزی‌ها نیز به محض اقتضای نیازهای سود افزایی سرمایه‌ها کاملاً محتمل و غیر قابل چشم پوشی است. نکته مهم اما نه این که موضوع دیگری است. احتمالات زیادی را در باره روند روز اوضاع می‌توان لیست نمود. تصادمات میان دولت‌ها و قطب‌ها ممکن است انفجارآمیز شود و ممکن است راه تعدیل پیش گیرد. بحران آفرینی‌های جمهوری اسلامی در منطقه شاید وسیع تر یا بالعکس دچار افت شود. دولت روحانی ممکن است عظیم ترین فتوحات را در عرصه جذب سرمایه‌ها و سرمایه گذاری‌ها به دست آرد و ممکن است دست از پا درازتر شاهد وخیم ترین شکست‌ها شود. غیرقابل تصور نیست که بورژوازی امریکا تداوم جهت گیری‌ها، داد و ستدها و ماجرا آفرینی‌های ترامپ را خلاف منافع استراتژیک خود ببیند و تا عزل وی از ریاست جمهوری پیش تازد، متحدان عربستان ممکن است زیر فشار تعارضات درون قطب بندی جاری هر کدام راه خود گیرند و شاید هم منسجم تر و متفق تر شوند. بحران جاری سرمایه‌داری ایران می‌تواند بسیار کوبنده تر و ویران کننده تر شود و شاید هم برای چند روزی راه فروکش پیش گیرد. کل این‌ها در شرایط موجود دنیای سرمایه‌داری خارج از دایره انتظار نیست. همه ممکن است اتفاق افتند یا نیافتند. در این میان یک چیز جای هیچ نوع تردید ندارد و وقوع آن حتمی است.

در کلیه این حالت‌ها فشار استثمار و تعرض و تهاجم سرمایه به زندگی توده‌های کارگر فقط افزون تر، افزون تر و باز هم افزون تر می‌گردد. بحث رونق اقتصادی سرمایه‌داری در میان نیست، اما فرض کنیم که اتفاق افتد. حتی در این صورت ابعاد شبیخون‌ها و تهاجمات سرمایه به زندگی و بهای نیروی کار توده‌های کارگر از روزهای غرش بحران کمتر نخواهد شد. جناح اصلاح طلب و اعتدال گرای درون یا حاشیه ساختار قدرت جمهوری اسلامی ممکن است بیش از پیش مقهور جناح رقیب شود و ممکن است

چنین نشود. در هر دو حالت، هیچ نان تازه ای به سفره خالی توده کارگر اضافه نخواهد گردید. هیچ تقلیلی در ابعاد فشار قهر و سرکوب سرمایه علیه جنبش کارگری پدید نخواهد آمد. از تبعیضات فاجعه بار جنسی کاسته نمی‌شود و دامنه اجبار رعب انگیز کودکان به کارهای طولانی یا شمار کودکان کار رو به کاهش نخواهد رفت. در یوزگی‌های بی نهایت رقت انگیز، نفرت بار و شرم آور نسل درس خوانده و دانشگاهی طبقه کارگر ایران برای گرفتن «آزادی» و دموکراسی و فضای باز سیاسی از بارگاه جناح اصلاح طلب و اعتدال گرای بورژوازی بیش از پیش نکول خواهد شد. طول زمان تعویق پرداخت دستمزدها دچار تقلیل نمی‌شود، هیچ بهبودی از هیچ لحاظ در معیشت و شرایط کار و زندگی توده‌های کارگر پدید نمی‌آید. اینکه سرمایه‌داری دهها بار بیش از پیش به کام موج بحران افتد یا به قله رونق‌ها صعود کند، اینکه حجم انباشت سالانه سرمایه ده برابر گردد، یا روند افت بپیماید، اصلاح طلبان کل اهرمهای قدرت را به دست گیرند یا از ساختار قدرت سیاسی بیرون افتند، کل این‌ها هر گونه که رخ دهد، سوای فشار سهمگین تر استثمار، زندگی رقت بارتر و سرکوب وحشیانه تر اعتراضات توده کارگر هیچ نوید دیگری در آستین ندارد.

در این میان فقط یک چیز و فقط همین یک چیز است که در کلیه این حالتها و در شرایط وقوع هر کدام این احتمالات می‌تواند تضمین کننده مطمئن بهبود زندگی، فضای بازتر سیاسی، کاهش تبعیضات جنایتکارانه جنسی، بهداشت و درمان و آموزش بهتر و نهایتاً رهائی واقعی استثمار شونده‌گان کارگر باشد. فقط قدرت پیکار ضد سرمایه‌داری این طبقه است که می‌تواند چنین معجزه ای به بار آورد. سازمان یابی وسیع شورائی و ضد کار مزدی این قدرت یگانه راه خروج از این وضعیت، یکتا ضامن تاختن ما به سوی کاهش فقر، گرسنگی، زن ستیزی، آلودگی‌های زیست محیطی، گورخوابی، کارتن خوابی، جنگ‌های منطقه ای، آوارگی، کودک فروشی، اعتیاد، فحشاء و سایر بدبختی‌ها و سرانجام رهائی واقعی و فرجامین است. همه جناحهای حاکم طبقه سرمایه

دار، کل اپوزیسیون‌های بورژوازی در ایران و جهان، تمامی منادیان اصلاح طلبی و اعتدال‌گرا و سوسیال‌دموکرات و لیبرالیسم و چپ و راست بورژوازی همه توان خود را در تیر کرده و می‌کنند تا بر روی همین واقعیت عریان، همین بدیهی‌ترین حقیقت تاریخ پرده اندازند. صدای این جناح‌ها، باندها، توهم پردازان و متوهمان در روزگار ما از همیشه بلندتر و نعره‌های آنان از همه دوره‌های دیگر تاریخ دلخراش‌تر است. در سراسر جهان عربده سر می‌دهند که عصر تحولات ریشه‌ای، عصر پیکار راستین طبقاتی، عصر تغییر بنیادی و پایه‌ای وضعیت روز، عصر انقلابات عظیم تاریخی، عصر نابودی سرمایه‌داری به پایان آمده است!!! در ایران سالیان متمادی است که عظیم‌ترین بخش بورژوازی در لباس اپوزیسیون در گوش کارگران می‌خواند که دوره اعمال قدرت طبقاتی، دوره جنگ علیه سرمایه، دوره صف‌آرایی رادیکال و سرنگونی طلبانه طبقه کارگر در مقابل طبقه سرمایه‌دار به انتها رسیده است!! عربده سر می‌دهند که باید به همین نظام دخیل‌بست، در سازش باز کرد، بساط مماشات و توسل به آستان حاکمان سرمایه‌پهن کرد، باید از خشونت و قهر و انقلاب و سرنگونی طلبی دست کشید!! گروه‌های زیادی از این جماعت، همان جانیان، همان وحوش درنده بورژوازی هستند که خود برای استقرار پایه‌های قدرت طبقه خویش، برای معماری یکی از درنده‌ترین رژیم‌های هولوکاست‌آفرین تاریخ سرمایه‌داری، برای استقرار و تحمیل جمهوری اسلامی سرمایه‌بر طبقه کارگر، از هیچ بربریتی ابا نکرده‌اند. جوی خون‌ناشی از سببیت‌های آنان همچنان جاری بود و کوره‌های آدم‌سوزی آنان کماکان در حالت اشتعال است. اینان با انجام این کارها، رژیم خون و دهشت و اعدام سرمایه‌داری اسلامی را بر طبقه کارگر تحمیل کردند و درست در لحظه پیروزی عربده سر دادند که دوره خشونت و قهر و مبارزه طبقاتی و جنگ ضد سرمایه‌داری به پایان آمده است!!! زمان اصلاحات و آشتی طلبی و گریز از مبارزه و خشونت و اعمال قدرت است. بخش دیگر این جمعیت اپوزیسیون‌هایی هستند که تا دیروز زیر بیرق سرنگونی طبعی توخالی فراطبقاتی از کارگران می‌خواستند تا پشت

سر آنها صف بندند، بساط دیکتاتوری حاکم را در هم پیچند و آنان را بر اریکه قدرت بنشانند. سوای این دو طیف، جمعیت کثیر دیگری هم عین همین عوامفریبی‌ها را تکرار می‌کنند، کار این عده از همه فاجعه بارتر و نفرت انگیزتر است. اینان نسل درس خوانده و دانشگاهی طبقه کارگرند!! اما در نهایت وقاحت و بی شرمی همین فریب‌ها را خورد پدران و مادران کارگر خویش می‌دهند. راه زندگی، راه زنده ماندن، راه حصول مطالبات، راه رهایی فرجامین توده‌های کارگر اما دورافکنی کل این فریبکاری‌ها، دروغ پردازی‌ها، گمراهه‌آفرینی‌ها، توهمات و دمیدن در صور پیکار هر چه نیرومندتر، سازمانیافته‌تر و شورائی‌تر ضد سرمایه‌داری است.

بحث را با توضیح کوتاهی پیرامون شورا‌های ضد سرمایه‌داری و تفاوت بنیادی آن‌ها با آنچه دیگران شورا می‌نامند، شروع کنیم. شوراها برای ما، جنبش متشکل آحاد توده‌های کارگر علیه موجودیت سرمایه‌داری و علیه کل اشکال ستم، بی حقوقی، تجاوز و تعرضی است که سرمایه، به صورت روتین در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی بر کارگران و غیرکارگران اعمال می‌نماید. شورا‌های ضد سرمایه‌داری بر این مبنی، نه فقط سلاح جنگ علیه سرمایه در شرایط روز که همزمان یگانه نطفه واقعی و بالنده جامعه آتی انسانی، در قعر جهنم گند و وحشت سرمایه‌داری هستند. گسترش غول آسای ابزار تولید، تکنیک و صنعت در سیطره نظام موجود در همان حال که پایه‌های اقتصادی لازم برای استقرار جامعه آینده را فراهم می‌کند، اما به خودی خود، سوای رشد اختاپوسی سرمایه و تسلط هر چه بشرستیزانه تر کار مرده بر کار زنده هیچ چیز دیگر نیست. جنبش شورایی صد سرمایه‌داری توده‌های کارگر تنها نیروی اجتماعی، تاریخی و واقعی است که حیات، تکوین، استخوان بندی، شکوفائی و پروسه تولد پیروزمند سوسیالیسم لغو کار مزدی از قعر مناسبات مسلط موجود را نمایندگی می‌کند. شورا با این روایت هیچ ربط و شباهتی با شورا‌های مورد تأکید و ستایش طیف احزاب یا گروه‌های لنینی ندارد. آنچه اینان شورا می‌خوانند، صرفاً حوزه سربازگیری ماشین حزبی برای تبدیل توده کارگر به پیاده نظام ارتش حزب و به قدرت رساندن حزب بالای سر آنها است. جماعت اخیر اگر هم در شرایط و مناسبتی دیگر، از شورا سخن می‌رانند، مرادشان صرفاً یک دکه کاسبکاری سندیکالیستی در زیر بیرقی دروغین است.

شورا‌های ضد سرمایه‌داری ظرف تجلی قدرت آحاد توده‌های کارگر و اعمال این قدرت متحد و متشکل علیه سرمایه در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی و لاجرم کل حوزه‌های تقابل میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار یا نظام بردگی مزدی است. تنها از طریق

تشکیل این شوراها است که پرولتاریا به طور واقعی به صورت یک طبقه متحد در مقابل سرمایه و سرمایه داران و دولت آنها صف می کشد. جنگ یک طبقه علیه طبقه دیگر را به نمایش می گذارد. در هر کارزار اجتماعی و طبقاتی از مبارزه برای افزایش دستمزد گرفته تا کاهش روزانه کار، از حصول آزادی‌های سیاسی تا لغو کار کودک، از پیکار علیه نابرابری‌های جنسی و قومی تا بهبود محیط زیست، از خیزش برای رایگان سازی کامل دارو و درمان و آموزش و مهد کودک و نگهداری سالمندان و معلولان و اشکال دیگر رفاه اجتماعی تا شورش علیه جنگ افروزی‌های بورژوازی، در همه این کارزارها به مثابه یک طبقه علیه سرمایه قدرت خود را وارد میدان می‌سازد. اساس را بر اختلال پویه تولید اضافه ارزش و از کار انداختن نظم تولیدی، سیاسی، مدنی، حقوقی و اجتماعی سرمایه می‌گذارد. این کار را به هر میزان که بتواند انجام می‌دهد تا سرمایه را به بیشترین عقب نشینی‌ها وادارد. شوراها در همان حال مرکز آموزش و ارتقاء آگاهی، میدان مشق دخالتگری و قدرت، ظرف تدارک و تجهیز و آماده شدن آحاد کارگران برای برنامه ریزی و استقرار جامعه عاری از رابطه خرید و فروش نیروی کار و استثمار و طبقات و دولت است. پرولتاریا تنها از طریق جنبش شورائی ضد سرمایه‌داری که می‌تواند به دنبال درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، بساط کار مزدی را در هم ریزد و سنگ بنای جامعه نوین را مستقر سازد.

مارکس در مواردی و صریح تر از همه جا در «مانیفست کمونیسم» تأکید کرد که پرولتاریا در جنگ برای نابودی سرمایه‌داری مجبور است نخست ماشین دولتی بورژوازی را در هم بشکند و قدرت سیاسی خود را مستقر سازد. این گفته مارکس مثل غالب آموزش‌های وی به بدترین شکلی مورد تحریف قرار گرفته است. اینکه طبقه کارگر برای محو مناسبات بردگی مزدی مجبور است بورژوازی را از اریکه حاکمیت به زیر کشد و خود سکان قدرت را به دست گیرد، توضیح واضح است. این چیزی نیست که جای بحث داشته باشد. همه بحثها بر سر چند و چون این ماجرا است. هر دو رویکرد سوسیال

دموکراسی، احزاب وفادار به انترناسیونال دوم در یک سوی و جریان‌های لنینی در سوی دیگر با ظواهر متفاوت اما بنمایه واحد سخن مذکور را قلب ماهیت نموده‌اند و متضاد آن را به توده‌های کارگر القاء کرده‌اند. دار و ندار اختلافات این دو طیف، نهایتاً و اساساً در تفاوت میان راهکارهای تسخیر قدرت سیاسی توسط یک حزب بالای سر کارگران خلاصه شد. اولی برای این کار نسخه پارلماناریسم پیچید و دومی توسل به قهر نظامی را چاره کار خواند. وقتی مارکس از گریزناپذیری جایگزینی ماشین دولتی سرمایه با « دیکتاتوری پرولتاریا » سخن می‌راند، با وضوح کامل، بدون گذاشتن جای هیچ ابهام، بر قدرت‌گیری توده‌های وسیع کارگر به مثابه یک طبقه، انگشت تأکید می‌نهد.

برپایی قدرت سیاسی کارگران در شکل یک طبقه، اولاً نیازمند یک ساختار سراسری شورایی است ثانیاً فقط با دست یک جنبش سازمان یافته شورائی سراسری و ضد سرمایه‌داری قابل تحقق است. سر هم بندی هر روایتی دیگر از این حرف – کاری که احزاب لنینی کرده و می‌کنند – فرار کامل از بنمایه حرف مارکس و کمونیسم لغو کار مزدی پرولتاریا است. یک تفاوت ماهوی میان طبقه کارگر و هر طبقه دیگر تاریخ، از جمله بورژوازی در مورد به دست گرفتن قدرت سیاسی در همین جا قرار دارد. پرولتاریا نمی‌تواند و ممکن نیست که قدرت سیاسی را از طریق یک حزب، سازمان یا هر نهاد بالای سر خود به چنگ آرد. دلیل این امر بسیار روشن است، هر چند که این دلیل با تمامی صراحت و شفافیتش برای متولیان امام زاده‌های حزبی، بسیار کفرآمیز، غیرمعقول و خلاف واقع به نظر آید. در این گذر و تا جایی که به طراحان و مدافعان نظریه حزب سازی مربوط می‌شود ما اساساً، با یک گفت و شنود زمینی ماتریالیستی درون پروسه پیکار طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه‌داری مواجه نیستیم. کاملاً بالعکس، با یک جبهه گیری عمیقاً دگماتیک متافیزیکی و ایدئولوژیک رو به رو می‌گردیم. رویکردی که شالوده کار خود را بر تقدس وجود حزب نهاده است و مصمم است تا آنچه را که فقط ساز و کار استقرار شکلی از برنامه ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار به جای شکل دیگر

است. مظهر قدرت طبقاتی پرولتاریا، پرده دار حرم سوسیالیسم و سکاندار سفینه رهائی بشر خواند. اینان به سادگی قادر به خروج از حصار این تعبد دگم ایدئولوژیک نیستند اما به بحث خود باز گردیم. به این مسأله که چرا پرولتاریا ممکن نیست و اساساً نمی تواند قدرت سیاسی واقعی طبقاتی خود را از طریق یک حزب یا هر نهاد قدرت ماوراء خود به دست گیرد. در پاسخ این سؤال به توضیحات زیر بسنده می کنم.

کارگران ماشین دولتی بورژوازی را خرد می کنند و قدرت سیاسی را به دست می گیرند تا از این طریق شالوده وجود سرمایه داری را از جای برکنند و بساط اقتصاد، سیاست، حقوق، مدنیت، فرهنگ، اخلاق، سنن، ارزش های اجتماعی یا کل آثار و تبعات هستی این نظام را راهی زباله دادن تاریخ کنند. برای این کار باید رابطه خرید و فروش نیروی کار یا مناسبات کار مزدوری را به طور واقعی ملغی سازند. اما تحقق چنین رخدادی قطعاً در ظرفیت هیچ نوع دولت بالای سر توده های کارگر، با هیچ نام و نشان و بیرق و ادعایی نخواهد بود. محو کار مزدی برای طبقه کارگر و در نگاه مارکسی مبارزه طبقاتی، معنای معینی دارد. رابطه خرید و فروش نیروی کار رابطه جدائی کارگر از کار، وسایل کار، محصول کار و فرایند تعیین سرنوشت کار و زندگی اجتماعی خویش است. لغو کار مزدی در گرو الغاء این جدایی است. برای اینکه کارگر از کار خود جدا نباشد باید در تعریف کار، در تعیین هدف کار، در برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی، در این که چه تولید شود و چه تولید نشود، هر چیزی به چه میزان تولید گردد، چگونگی توزیع آنچه تولید شده است و لیست طولانی این قبیل مسائل به صورت مستقیم، آگاه و کاملاً مؤثر سهیم باشد. کارگر وقتی از کارش جدا نیست که در تمامی زمینه های بالا و اموری مانند اینها، در مسائلی از قبیل اینکه چه بخش محصول کار سالانه خود را به معیشت و رفاه اجتماعی، کدام سهم را به فراهم سازی امکانات تعالی فکری، چه درصدی را پژوهش و دانش و تکنیک، اختصاص دهد، دخالت آزاد و آگاه و سرنوشت ساز نماید. در یک کلام برای اینکه او از پروسه تعیین سرنوشت کار و زندگی خویش منفصل نماند باید در برنامه

ریزی کل این فرایند و اینکه محصول کار اجتماعی او به شایسته ترین شکل ممکن صرف رفاه جسمی و اعتلای فکری و رشد آزاد انسانها گردد به اندازه کافی و به صورت کاملاً آزاد و نافذ و خلاق، دخالت گر باشد. کارگری که چنین نیست و در چنین موقعیتی قرار نگرفته است مستقل از هر گونه روایت پردازی و تعبیر و تفسیر، به هر حال از کار خویش جدا است و سرنوشت کار و تولید و زندگی او به وسیله افراد و نهادهای بالای سر وی تعیین می‌گردد.

منظور از دستیابی تمامی آحاد کارگران به چنان موقعیتی، مسلماً آن نیست که کل برنامه ریزی ها، سیاست گذاری‌ها و تصمیم گیری‌ها در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی با رأی موافق تک تک افراد صورت گیرد. چنین چیزی طبیعتاً خیالبافی و شاید هم محال است. مسأله اساسی آن است که او موافق یا مخالف، مهر قدرت واقعی و تعیین کننده خود را بر پروسه تصمیم گیری‌ها حک نماید. در همین جا دو پرسش بسیار اساسی در پیش روی ما قرار می‌گیرد. نخست این که توده‌های کارگر در چه صورتی قادر به ایفای این نقش هستند و دوم آن که اگر کارگران قادر به ایفای این نقش نباشند، کدام نیروی اجتماعی یا نهاد قدرت است که به جای آن‌ها تصمیم می‌گیرد و همه چیز را برنامه ریزی می‌نماید. به بررسی پاسخ هر دو پرسش پردازیم.

در رابطه با سؤال اول یک چیز بدیهی است. توده کارگر هنگامی قادر به ایفای این نقش است که در پروسه طولانی ستیز با سرمایه‌داری به سطح معینی از آگاهی، شعور و شناخت ضد سرمایه‌داری دست یافته باشد، معنای این سخن آن نیست که همه کارگران نقد فلسفه حق هگل و ایدئولوژی آلمانی و خانواده مقدس یا فقر فلسفه و گروندریسه و کاپیتال و سایر آثار مارکس را خوانده باشند، بحث بر سر خواندن و نخواندن و سواد کلاسیک آدمها نیست. هستی آگاه طبقاتی است که مورد تأکید ماست. توده وسیع انسان هائی که ماشین دولتی سرمایه را در هم شکسته‌اند و چشم انتظار تحولات بنیادی

اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هستند، باید بتوانند پیچ و خم مسیر این تحولات و راه منتهی به این هدف را چراغ اندازند. در غیر این صورت مشتی انسان‌های مجبور و آلت فعل خواهند بود که هر چه بالایی‌ها اراده کنند، آنها خود را موظف به پذیرش و اطاعت خواهند دید. چنین جماعتی می‌تواند تا چشم کار می‌کند و به هر اندازه که نیاز صدرنشینان باشد، در سناریوهای پر زرق و برق دموکراسی و پرهیجان‌ترین نمایش‌های تساوی‌طلبی، زیر هر بیرق و علم و کتل، از جمله درفش سرخ کمونیسم و رهایی انسان به صف گردد. می‌تواند ملزم به پیمودن هر بی‌راهه کاپیتالیستی شود و در همان حال لشکر شکست‌ناپذیر و پیروزمند کمونیسم و پرولتاریا نام گیرد. تاریخ صد سال اخیر مآمال از این رخدادها و سناریوها است. این واقعیت که چنین توده وسیع بردگان مزدی با این مشخصات، به هیچ وجه قادر به ایفای نقش اثرگذار و آگاه و آزاد در پروسه برنامه‌ریزی کار و تولید و زندگی اجتماعی خویش و پیشبرد پویه رهایی بشر نخواهند شد، به نظر نمی‌رسد که موضوع قابل‌انکاری باشد. این را فقط بدترین و عوام‌فریب‌ترین نمایندگان سیاسی و فکری و ایدئولوژیک ارتجاع بورژوازی می‌توانند منکر گردند. اگر این نکته اخیر را قبول داشته باشیم، این را هم باید بپذیریم که مجرد حمایت گسترده توده‌های کارگر یک جامعه از یک حزب سیاسی با نام و بیرق کمونیسم، حتی اگر این حمایت در گسترده‌ترین سطح صورت گیرد، به خودی خود، هیچ دلیلی برای برخورداری این توده وسیع از توان، کارائی و ظرفیت لازم جهت اثرگذاری خلاق و اثرگذار و آگاه در پروسه برنامه‌ریزی کار و تولید و نظم زندگی سوسیالیستی در شرایط بعد از وقوع انقلاب نخواهد بود. موضوعی که در عظیم‌ترین انقلاب کارگری تاریخ، در انقلاب اکتبر به گونه‌ای فاجعه‌بار شاهد آن بودیم. انقلابی که پیروزمندانش به جای دمیدن در صور نابودی سرمایه‌داری و گشایش تاریخی دروازه عظیم سوسیالیسم بر روی بشریت معاصر، جنبش کارگری جهانی را راهی تاریک‌ترین برهوت‌های بقای بردگی مزدی کردند

تا اینجا اگر نه برای متولیان امامزاده‌های حزبی اما برای هر کارگر آگاه جویای رهایی از استثمار، مذلت و مشقات بردگی مزدی معلوم است که توده‌های طبقه وی با راه افتادن پشت سر یک حزب بالای سر خود حتی، اگر همه آحاد حزب را «کارگران» تشکیل دهند، حتی اگر این کارگران متحزب آدمهای مبارز و دلسوزی باشند، باز هم هیچ تضمینی برای ایفای نقش نافذ، کارساز و آگاه توده وسیع کارگر در برنامه ریزی کار و تولید و نظم زندگی آتی نمی‌گردد. پس به سراغ سؤال دوم برویم وقتی که توده عظیم کارگران با اعتماد آهنین به خیل کثیر رهبران و حزب متشکل از جلوداران، ماشین دولتی بورژوازی را در هم می‌شکنند، اما خود به مثابه آحاد طبقه کارگر قادر به برنامه ریزی پروسه تحول سوسیالیستی جامعه و فرایند امحاء واقعی کار مزدی نیستند، وقتی که وضع چنین است، در این صورت کدام نیروی اجتماعی یا کدام نهاد قدرت، این نقش را به عهده می‌گیرد و ایفاء می‌کند؟

اولین نکته در پاسخ این پرسش یادآوری این واقعیت است که وقوع انقلاب و سقوط ماشین دولتی بورژوازی، به ویژه در **روند یا چهارچوبی که احزاب لنینی** تصویر می‌کنند، به خودی خود، هیچ تغییری در شیرازه وجود سرمایه یا موجودیت رابطه خرید و فروش نیروی کار پدید نمی‌آورد. به بیان دیگر چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی و کل ساختار مدنی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی حافظ یا همگن آن، ولو دچار اختلال باز هم به بقای خود ادامه می‌دهد. در چنین شرایطی جامعه بر سر دو راهی و در آستانه تعیین تکلیف حتمی است. یا باید بساط کار مزدی را در هم پیچید و شاهد الغاء فرایند جدائی توده‌های کارگر از کار، وسایل کار، محصول کار و سرنوشت زندگی خودشان بود و یا در غیر این صورت سرمایه است که منویات بازسازی چرخه ارزش افزائی و ترمیم ساختار سیاسی و حقوقی و مدنی و اجتماعی خود را بر سیر رخدادهای روز و طبقه کارگر تحمیل می‌کند. راه سومی وجود ندارد و در میان این دو راه، وقتی که توده وسیع کارگر، فاقد آمادگی، تدارک، توانائی و ظرفیت لازم برای ایفای نقش آگاه و اثرگذار

طبقاتی در پروسه الغاء کار مزدی و تحول سوسیالیستی اقتصاد باشد مسلماً حالت دوم اتفاق خواهد افتاد. چیزی که در جامعه روسیه بعد از انقلاب اکتبر به بدترین شکلی مشاهده نمودیم.

مسأله از همه لحاظ کلیدی که تمامی احزاب لنینی بسیار عامدانه و آگاهانه بر آن چشم می‌بندند این است که فرایند لغو بردگی مزدی و امحاء سرمایه داری، به هیچ وجه من الوجوه، از جنس برنامه ریزی‌ها و سیاستگذاری‌های رایج دولتی نمی‌باشد. فرایندی نیست که توسط یک دولت بالای سر جامعه انجام گیرد. اینکه آحاد تشکیل دهنده دولت کارگران باشند هم در اساس موضوع هیچ تغییری پدید نمی‌آورد. پویه الغاء کار مزدی و برچیدن سرمایه‌داری بدون هیچ چون و چرا باید توسط وسیع ترین آحاد توده‌های طبقه کارگر در یک ساختار سراسری شورایی و با بیشترین میزان اثرگذاری آگاه این آحاد انجام گیرد. نکته مهم دیگر در همین راستا آنست که این ساختار گسترده شورایی برخلاف پندارهای سراسر سرمایه سرشت احزاب مطلقاً نمی‌تواند خلق الساعه باشد و در یک «قران سعدین» ویژه به دستور رهبران حزب پدید آید. این نوع شورا یا جنبش شورایی سواى حوزه سربازگیری حزب بالای سر کارگران هیچ نقش و موضوعیت دیگری ندارد. ساختار شورایی سراسری قادر به برنامه ریزی پروسه امحاء کار مزدی و برچیدن سرمایه‌داری باید نماد زنده فازی از رشد و بالندگی و بلوغ یک جنبش نیرومند کارگری باشد. جنبشی که در قعر جهنم بردگی مزدی با دست توده وسیع کارگر و آگاهان این طبقه پایه گذاری شده است. ظرف و سلاح کارزار پرولتاریا علیه سرمایه بوده است. این کارزار را در کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی نمایندگی نموده است. مظهر متعالی بالندگی سرمایه ستیزی خودپوی توده کارگر به یک قدرت آگاه طبقاتی ضد کار مزدی گردیده است. صف مستقل ضد سرمایه‌داری پرولتاریا را به نمایش نهاده است. جنگ طبقه استثمار شونده علیه طبقه استثمارگر را پیش برده است. جنبشی که در همین راستا بدیل سوسیالیستی حی و حاضر پرولتاریا علیه سرمایه را تشکیل و پرورش

داده است. در طول زمان، در پیچ و خم مبارزه طبقاتی و در تلاطم طوفان‌های این مبارزه به پیش تاخته است، سرانجام دولت سرمایه‌داری را نابود کرده است تا بساط وجود سرمایه را در هم پیچد و دنیای نوین، دنیای انسان‌های آزاد و رها شده از سیطره استثمار و قدرت سرمایه‌داری را بر پای دارد. فقط چنین نیروی آگاه، عظیم و تاریخساز طبقاتی است که می‌تواند میداندار الغاء مناسبات بردگی مزدی باشد و پرولتاریا فقط با داشتن این جنبش و این شکل سازمانیابی سرمایه ستیز خویش است که می‌تواند سرمایه‌داری را به گورستان تاریخ بسپارد.

حال با این فرض که حقیقت بالا را قبول داشته باشیم این سؤال پیش می‌آید که تکلیف گفتگوی انسان آگاه، ژرف بین و با درایتی مانند مارکس در باره دولت دوره گذار یا دیکتاتوری پرولتاریا چه می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال قبل از هر چیز باید تأکید کنم که مطلقاً قصد توجیه سخن مارکس را ندارم. نه مارکس نیازمند چنین کاری است و نه هیچ آدم آشنا به رویکرد مارکسی مبارزه طبقاتی خود را مجاز به این نوع کارها می‌بیند. مارکس به عنوان انسانی در قله آگاهی، شعور و شناخت ضد سرمایه‌داری می‌تواند در این یا آن مورد یا پاره‌ای موارد مهم، مسائلی را با کم و کاست یا دارای ایراد و اشکال جدی پیش کشیده باشد. چنین چیزی قطعاً اتفاق افتاده است. پیداست که او به محض تعمق اشتباه خود، با صراحت و به گونه‌ای آموزنده، کاستی‌ها را بر طرف و اشتباهات را اصلاح کرده است. در برخی زمینه‌ها شرایط تاریخی روز حتی اجازه این کاوش و تعمق و اصلاح را به وی نداده است. برای هر کدام این موارد می‌توان مثالی آورد. کاری که نیاز گفتگوی کنونی ما نیست. تا جایی که به بحث حاضر مربوط می‌شود. او از دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان دولت انتقالی صحبت کرده است اما مارکس چیزی به نام تئوری ویژه دولت گذار مطرح نکرده است و از این مهمتر اساساً اهل این نوع تئوری پردازی‌های آزاد از قید زمان و شرایط نبوده است. این جنس نظریه پردازی‌ها در بنیاد خود با روایت ماتریالیستی مارکس از تاریخ و مبارزه طبقاتی تعارض کامل دارد.

میان کالبدشکافی واقعیت‌ها و ارتقاء نتایج آنها به شناخت علمی یا آگاهی طبقاتی در یک سوی و بیان احتمال در مورد چگونگی حوادثی که در شرف وقوع هستند یا زود و دیر رخ خواهند داد در سوی دیگر، تفاوت فاحشی وجود دارد. در حالت نخست آنچه یک فعال مبارزه طبقاتی انجام می‌دهد، به لحاظ روش شناسی (البته فقط از این

لحاظ) شبیه یک پژوهش کاملاً علمی است. پژوهشی که افراد در قلمرو کارزار طبقاتی، بر پایه کل آگاهی و توان فکری روز خود و قطعاً با رجوع به بنمایه طبقاتی و اجتماعی شناخت خویش انجام می‌دهند تا از این طریق راه جدال طبقه خود علیه طبقه دیگر را هموار سازند، تا درجه آگاهی طبقه خود را هر چه بیشتر ارتقاء دهند. تا این آگاهی را هستی آگاه و نیروی مادی پیکار جنبش خود سازند. در مورد مارکس تمامی متون نقد اقتصاد سیاسی وی، هر چه در باره انسان و کار و شیوه تولید و کالبدشکافی جامعه مدنی در اقتصاد سیاسی و نقش تقسیم کار می‌گوید، آنچه پیرامون رابطه تولید مادی و تولید افکار، رابطه زندگی و آگاهی و سرچشمه‌های طبقاتی افکار بر قلم می‌راند. آناتومی او از فرایند کارزار طبقاتی جاری در اروپا و جاهای دیگر از این جمله هستند.

مارکس وقتی کالا را کالبدشکافی می‌کند، وقتی مقوله ارزش را می‌کاود، بحث وی در باره کار مجسم و مجرد، پول، خصلت فетиشیستی کالا، روند کار، تولید اضافه ارزش، کالا شدن نیروی کار و رابطه خرید و فروش این نیرو، ظهور شیوه تولید سرمایه داری، چگونگی سامان پذیری بخش‌های مختلف سرمایه، قوانین تشکیل نرخ سود، کار مولد و غیرمولد، اشکال مختلف سرمایه، رقابت و هزاران مسأله دیگر از این سنخ، دنیای آگاهی، شعور و شناخت را به پروسه کارزار طبقاتی توده‌های کارگر پمپاژ می‌کند. مارکس در همه این عرصه‌ها واقعیت‌های زندگی اجتماعی و عینیات سر راه مبارزه میان طبقات را از رصدگاه شعور پرولتاریا چراغ می‌اندازد، می‌شکافد و حاصل این کاویدن و کالبدشکافی را در اختیار بردگان مزدی سرمایه قرار می‌دهد.

بحث مارکس در مورد دولت دوران گذار از سنخ مباحث بالا نیست. او در اینجا به درستی و بسیار آگاهانه از مسأله در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و ضرورت تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا به عنوان گام حتمی سر راه انقلاب کارگری و پیکار برای نابودی بردگی مزدی صحبت می‌کند، اما شکل و شمایل و سازمانیابی قدرت سیاسی جدید چیزی نیست که زیر چاقوی جراحی و شناخت حی و حاضر او قرار گیرد.

این موضوعی است که چگونگی وقوع آن به آینده تعلق دارد، اما باید و این باید بسیار

مهم، بنیادی و سرنوشت ساز است که فرایند تحقق رخداد حتماً تابعی از الزامات

حیاتی مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای امحاء بردگی مزدی و در ارتباط کامل ارگانیک با کل مباحث مربوط به پویه حصول این هدف باشد. سخن مارکس در باره دیکتاتوری پرولتاریا و دولت دوره گذار را باید با این نگاه کاوید. در غیر این صورت سواى تحریف هیچ چیز دیگری تحویل توده‌های کارگر داده نخواهد شد، کاری که احزاب لنینی تاریخاً در وسیع ترین سطح انجام داده اند.

مارکس مدت‌ها از دولت دوران گذار سخن می‌راند اما او آنچنان که سنت و راه و رسم وی بود هیچ وقت نسخه از پیش معینی برای این دولت نپیچید. سال‌ها گذشت تا کارگران پاریس برای نخستین بار در این نقطه کوچک جهان، تاریخ را تکان دادند و دریچه تازه‌ای بر روی بشریت و جنبش کارگری باز کردند. کموناردها شکست خوردند اما مارکس از رخداد پرشکوه کمون درس‌های اساسی گرفت. مقدم بر هر چیز آموخت که طبقه کارگر باید حتماً ماشین دولتی سرمایه را در هم کوید، ولی این تنها درس نبود. درسهای بسیار مهم دیگری آموخت که پروسه دستیابی کارگران به قدرت سیاسی و تصویر عام حاکمیت پرولتاریای پیروز، در رأس همه آنها قرار داشت. این درس‌ها را از زبان خود او بشنویم.

«کمون از مشاوران شهری که با رأی عمومی مردم در نواحی گوناگون شهر برگزیده می‌شدند، تشکیل می‌شد این افراد در هر لحظه پاسخگو و مقامشان پس گرفتنی بود... کمون می‌بایست یک هیأت اجرائی و عمل‌کننده، یعنی اجرایی و قانونگذار باشد... به محض برقراری نظام کمون در پاریس و مراکز ثانوی کشور، حکومت متمرکز سابق در ایالات و ولایات باید جای خود را به حکومت مستقیم تولیدکنندگان بدهد...»

مارکس به راز حقیقی کمون می‌پردازد و می‌گوید: «اساساً حکومتی بود از آن طبقه کارگر، زاینده نبرد طبقاتی تولیدکننده بر ضد طبقات بهره‌مند از برخورداری و تملک... شکل سیاسی سرانجام به دست آمده‌ای بود برای رهایی اقتصادی کار از قید سرمایه، هر آدم به کارکن تبدیل می‌شود و کار تولیدی دیگر صفتی نیست که به طبقه معینی نسبت داده شود»، مارکس می‌افزاید: «طبقه کارگر از کمون انتظار معجزه نداشت. این طبقه هیچ ناکجاآباد ساخته و پرداخته‌ای که بخواهد آن را به ضرب و زور فرمانی صادر شده از **مرجع خلق** مستقر سازد، ندارد این طبقه می‌داند که برای تحقق رهایی خودش و همراه با آن، تحقق یک شکل عالی‌تر زندگی اجتماعی که تمامی حرکت جامعه کنونی به اقتضاء ساخت اقتصادی اش به نحو اجتناب‌ناپذیر به سمت آن پیش می‌رود، ناگزیر است دورانی طولانی از مبارزه را پشت سر بگذارد که طی آن، از راه رشته‌ای از فرایندهای تاریخی، شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر جوامع و خود آدمیان یکسره دگرگون خواهند شد» (جنگ داخلی در فرانسه . با تلخیص)

یک مقایسه بسیار ساده سرانگشتی میان شاخص‌ها و مؤلفه‌هایی که مارکس در اینجا برای قدرت کمون و شیوه استقرار آن ردیف می‌کند، با آنچه که لنین در نوشته‌های مختلف خویش، پیرامون دیکتاتوری پرولتاریا و ماشین دولتی بلشویسم در پی پیروزی انقلاب اکتبر بر می‌شمارد به روشنی خورشید نیمروز نشان می‌دهد که «میان ماه من تا ماه گردن - تفاوت از زمین تا آسمان است» تفاوت میان قدرت سیاسی پرولتاریای ضد سرمایه‌داری در یک جا و دیکتاتوری متمرکز سرمایه‌داری دولتی در جای دیگر

است. اهمیت حرف‌های مارکس در سند بالا به هیچ وجه مجرد تشریح مختصات قدرت سیاسی چند هفته پرولتاریای پاریس نیست. تمامی اهمیت در نوع نگاه طبقاتی و سرمایه ستیز مارکس به ماجرا نهفته است. کل سخنان لنین پیرامون حکومت سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ روسیه، همان دولتی که او آن را مظهر قدرت پرولتاریای کمونیست و ستاد عالی رهبری تحول سوسیالیستی اقتصاد توصیف می‌کرد، حول یک محور می‌چرخد. او در عالم واقع، تنها و تنها از چگونگی برنامه ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار توسط حزب و یک ماشین دولتی حزبی بالای سر طبقه کارگر می‌گوید. در عظمت حل و فصل کلیه امور جامعه روسیه توسط بوروی سیاسی حزب، در قداست مدیریت فردی و یکتا ریسی، در منقبت سیستم تایلور، در ستایش کنترل کار ۱۰۰۰ نفر به وسیله یک نفر، در ابهت واگذاری کل برنامه ریزی کار و تولید به «ونسنخا»، در اهمیت انکشاف هر چه متعالی تر و پر عظمت تر سرمایه‌داری برای استقرار سوسیالیسم، در معجزه گری نقش الکتروفیکاسیون برای حصول ارمان‌های سوسیالیستی، در اینکه الغاء مالکیت انفرادی ملاکان عین سوسیالیسم است. در این زمینه که تسلط دولت بر اهرم‌های اقتصادی و تملک مراکز کار توسط دولت ماوراء کارگران همان بهشت موعود سوسیالیستی است و نوع این مسائل سخن می‌رانند!!! مارکس ۵۰ سال پیش از آن تاریخ، دقیقاً با وضوح بی‌مانندی مغایر اینها را می‌گوید. او در بررسی درس‌های کمون و در توصیف آنچه کموناردها کردند، رویه متفاوت ارزش‌ها، ملاک‌ها و راهبردهای لنین را به عنوان دستاوردهای پرشکوه قیام کارگران پاریس پیش روی ما قرار می‌دهد. از نقش پرولتاریا، از درجه تأثیرگذاری آحاد توده کارگر در برنامه ریزی کار و تولید، از ابتکار عمل آگاهانه و سترگ کارگران در برچیدن بساط هر شکل دولت بالای سر خود، از تأثیرگذاری خلاق آنها در فراهم سازی شرایط لازم برای برچیدن بساط سرمایه‌داری، از اینکه جنبش کارگری بدون صدور هیچ فرمان از هیچ مرجع خلق شالوده نظم نوین را معماری می‌کند و موارد این گونه سخن به میان می‌کشد. مقایسه این دو راهبرد

حاوی پر ارج ترین درسها برای جنبش کارگری و فعالین این جنبش است. نکته، نکته تحلیل ها، موشکافی ها، جمعبست‌های مارکس به نسل روز و نسل‌های بعدی طبقه کارگر بین‌المللی می‌گوید که کمون پاریس شکست خورد زیرا کموناردها و طبقه کارگر فرانسه فاقد یک جنبش نیرومند شورایی سراسری آگاه ضد سرمایه‌داری بودند. مارکس این عبارات را به این شکل و با این فرمولبندی به کار نگرفته است اما هر کارگر منصف آگاهی با غور در آناتومی و حرف‌هایش چیزی سواى این را استنتاج نمی‌کند. کموناردها شکست خوردند زیرا همان شاخص‌هائی را که مارکس به درستی به عنوان دستاوردهای عظیم و وجوه قوت بسیار پرشکوه صف‌آرائی طبقاتی و سرمایه‌ستیز آنها لیست می‌کند و توضیح می‌دهد، به اندازه کافی دارا نبودند. در همین موارد مهم کاستی‌های جدی داشتند.

سه نکته مهم دیگر را به نکات بالا اضافه کنیم. اول اینکه در خیزش کموناردها هیچ حزبی پرچمدار قیام نبود و کارگران، مجری فرمان هیچ حزب متشکل از انقلابیون حرفه‌ای نبودند. روشن است که فعالان و پیشروان جنبش کارگری نقش مؤثرتری ایفاء می‌کردند، اما این کل‌آحاد توده کارگر بودند که هر کدام حلقه‌ای از زنجیره سراسری قیام را تشکیل می‌دادند. در فردای خیزش هم رسالت اداره امور و برنامه‌ریزی کارها و دفاع از قیام را به دوش می‌کشیدند. نکته دوم آنکه مارکس در این بررسی‌ها و موشکافی‌ها حتی کلمه‌ای از تأثیر فقدان حزب در وقوع شکست بر زبان نیاورده است. کاملاً بالعکس همه ابتکارات و عظمت‌آفرینی‌های کموناردها را در اهمیت دادن آنها به نقش آحاد کارگران، در ارج‌گذاری آنان برای دخالتگری مؤثر این آحاد، در آمیختن انداموار برنامه‌ریزی‌ها با امور اجرائی و پروسه کار و تولید، در حکومت مستقیم تولیدکنندگان دیده است. سومین نکته که به نوبه خود بسیار مهم است اینکه کارگران پاریس در آستانه قیام، در سطحی نسبتاً وسیع تحت تأثیر برهوت‌آفرینی‌های

پرودن و بلانکی و باکونین و نوع این‌ها بودند. با همه این‌ها و به رغم کل این بادیه فرسایي ها، نقش یا نقش‌هایی که همین کارگران در رخداد عظیم کمون بازی کردند بسیار خیره‌کننده، پر عظمت و درس‌آموز بود!! یک دلیل مهم میدان‌داری پرشکوه تاریخی توده‌کارگر آن بود که توسط یک حزب بالای سر خود امر و نهی نمی‌شدند. در روسیه حزب و دستگاه رهبری آن سد راه هر نوع دخالتگری خلاق و تاریخ‌ساز توده‌های کارگر شد. تحول سوسیالیستی اقتصاد بدون این دخالتگری آزاد کارساز امکان نداشت و حزب درست بر سر راه همین اثرگذاری آگاه و نافذ، آهنین‌ترین سدها را می‌بست. کموناردها اگر پیروز می‌شدند می‌توانستند شاهد الغاء بردگی مزدی باشند. اما در روسیه هر چه حزب کمونیست و دولت دوره گذار پیروزتر می‌شد، به همان اندازه توده‌های کارگر از سوسیالیسم و پیروزی و چشم‌انداز محو کار مزدی دورتر می‌گردیدند.

نگاه مارکس به دیکتاتوری پرولتاریا و قدرت سیاسی دوره گذار را باید با رجوع به همه این موضوعات کاوید. مارکس درست همان‌جا که از دولت انتقالی و در حال زوال بحث می‌کند از حاکمیت پرولتاریا به مثابه یک طبقه سخن می‌راند و هیچ نهاد بالای سر توده کارگر و جامعه را مظهر حاکمیت طبقه تلقی نمی‌کند. مارکس طبقه کارگر را منشأ آگاهی کمونیستی می‌دید و تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را آستانه برپایی جامعه‌ای می‌خواند که در آن رشد آزاد همگان در گرو رشد آزاد هر فرد باشد. معماری چنین جامعه‌ای فقط در کف کفایت توده‌های وسیع کارگری است که در درون یک جنبش نیرومند سراسری شورایی ضد سرمایه‌داری و در میدان گسترده پیکار علیه سرمایه خود را بدیل زنده و بالنده و پر قدرت مناسبات بردگی مزدی ساخته باشند.

راهبرد حزب سازی صرفاً ساز و برگ تلاش حزبیون برای جایگزینی شکلی از

برنامه ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار با شکل دیگر آن است.

شوراهای ضد سرمایه‌داری یگانه ظرف شکوفایی، میدان‌داری و قدرت شدن این جنبش هستند اما همه بحث آنست که این شوراها چگونه و در کدام پروسه به وجود خواهند آمد. بسیاری می‌گویند که شورا خوب است اما برپائی آن شرایط و زمان خاص خود را می‌خواهد. مرداد اینان از شرایط و زمان بسیار روشن است. روزهایی که توده کارگر بدون هیچ تدارک، سازمانیابی و آگاهی ژرف طبقاتی، بدون هیچ قدرت مستقل متشکل ضد سرمایه‌داری، بدون هیچ استخوان بندی نیرومند معترض به وجود بردگی مزدی، بدون هیچ کدام اینها، زیر فشار قهر اقتصادی و سیاسی و سرکوب سرمایه، زیر شلاق فقر و گرسنگی و بی‌خانمانی و سیه‌روزی به شکل انفجار آمیزی راهی خیابان‌ها می‌گردند. روزهایی که خیل عظیم بردگان مزدی سرمایه‌چنین می‌کنند و بالایی‌ها قادر به مهار جنبش آنها نیستند. شرایط مناسب در زیج محاسبات احزاب و محافل چپ موجود چنین شرایطی است. آنها درست می‌گویند، از همه لحاظ مناسب، اما فقط برای حزب که در کنار سایر اپوزیسیون‌های دیگر ارتجاعی بورژوازی آهنگ سوار شدن بر موج جنبش توده‌های کارگر کند، شاید که تا اریکه قدرت صعود نماید و در غیر این صورت برای یافتن جایی در ماشین دولتی سرمایه‌وارد چانه و چرا گردد. اگر هم به هیچ کدام این‌ها دست نیابد. فروپاشیدگی چند صباح قدرت سیاسی سابق غنیمتی است تا بساط توهم فروشی بگسترد و برای هموارسازی راه عروج به قدرت سیاسی تلاش نماید.

شرایط مساعد شوراسازی از منظر احزاب، سازمان‌ها و گروههای چپ موجود این است. شرایطی که شانس حزب را برای تسخیر قدرت سیاسی، تدارک جایگزینی نوع حاضر برنامه ریزی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی با نوع دیگر آن و افزایش بیرق کمونیسم بر بام جهنم سرمایه‌داری بالا می‌برد. اما کارگران در این شوراسازی‌ها هیچ نفعی نمی‌بینند، هیچ بردی عاید آنها نمی‌گردد و شکست تنها رخدادی است که می‌تواند در انتظارشان باشد.

فعالین ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری پروسه برپائی شوراها را به شکل دیگری نظر می‌اندازند. از منظر اینان سیر طبیعی ماجرا این گونه است: یک کارگر آگاه در فضای زندگی، کار، استثمار، فقر، فلاکت، آوارگی و مبارزه روز طبقه خود نفس می‌کشد، با همزنجیرانش در باره هر کدام از این فاجعه‌ها حرف می‌زند، همراه با آنها راه چاره می‌جوید. پیشنهادات و راه‌حل‌های خود را با کارگران در میان می‌نهد، برای موفقیت افزون‌تر مبارزات روز طبقه‌اش، سعی دارد تا سرمایه‌داری را ژرف‌تر بشناسند و این شناخت عمیق‌تر را با سایر همزمان در میان گذارد. می‌کوشد تا چند و چون فراساختارهای سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی و اجتماعی سرمایه را کالبدشکافی کند. و حاصل این کالبدشکافی را چراغ راه مبارزه خود و سایرین سازد. فعال کارگری ضد سرمایه‌داری همگام و همدوش توده هم‌زنجیر در متن جنگ جاری روزمره با سرمایه در عرصه‌های مختلف، همه این کارها را پی می‌گیرد. شورا برای او و برای کل توده هم‌زرمش ظرف تدبیر، برنامه ریزی، پیشبرد و انجام کل این کارها است. برپائی جنبش شورائی نیازمند صدور فراخوان و برقراری کنگره مؤسس و تعیین کمیته مرکزی و گزینش هیأت اجرائی، و تنفیذ پروانه قدرت بوری سیاسی و خلق این گونه ارگان‌ها و دفتر و دستک‌ها و امامزاده‌های چندش بار حزبی نیست. در اینجا کارگران همان گونه علیه سرمایه‌پیکار می‌کنند، در همان حال که هر چه آگاه‌تر شدن و هر چه ضد سرمایه‌داری‌تر شدن این پیکار را تدبیر می‌نمایند، به همان سیاق که این جنگ را به کل حوزه‌های زندگی اجتماعی بسط می‌دهند و بالاخره همان گونه که می‌کوشند تا در همه این حوزه‌ها و میدان‌ها به صورت یک قدرت مستقل ضد سرمایه صف آرایند، آری همراه همین کارها شوراها را هم بر پای می‌دارند و هر چه سراسری‌تر و شورائی‌تر متشکل می‌گردند.

برای ساختن شوراها شیرازه کار ما معماری و آرایش و استحکام بنای تئوریک و سپس تشکیل آکادمی علوم ویژه برای کشف راههای توده‌ای نمودن اندیشه‌ها نمی‌باشد. قرار

نیست تئوری‌ها راه افتند، فعالین کارگری را پیدا کنند، این فعالین را به هم پیوند زنند، صاحب دست و پا شوند و در میان توده کارگر چرخ خورند، آنها را متشکل سازند، شورا بر پای دارند و انقلاب کنند. نقطه عزیمت ما نه اندیشه‌ها که کارگران درگیر مبارزه و جنگ علیه سرمایه‌اند. کارگرانی که ما خود شماری از آنها هستیم. از جنس آنها می‌باشیم. زندگی، درد، رنج و همه چیز ما یکی است. همه مثل هم فشار سهمگین استثمار، تعرضات، ستم‌ها و سببیت‌های سرمایه‌داری را درد می‌کشیم. دردها را فریاد می‌زنیم و راه نجات واقعی می‌جوئیم. وقتی که چنین باشیم و خود را در این وضعیت احساس کنیم آنگاه شورا و برپائی شوراها جزء لاینجزای جدال و جنگ روزمره ما با سرمایه‌داری می‌گردد. ما مترصد ساختن یک تشکیلات، عضویت کارگران در آن، فربه نمودن روز به روز این تشکل و افزایش شمار اعضای آن نمی‌باشیم. این کار نه شوراسازی ضد سرمایه‌داری که دقیقاً ضد آن و چرخیدن در همان بیغوله‌های معماری شده طیف رو به انقراض رفرمیسم چپ است. کل تلاش ما متمرکز روی این نقطه است که مبارزه روز کارگران مبارزه آگاهانه تر آنها علیه سرمایه شود و همین مبارزه ضد سرمایه‌داری آگاهانه تر به صورت شورائی سازمان یابد. نقطه عزیمت ما مجرد متشکل نمودن کارگران نیست. ما می‌خواهیم جنبش ضد سرمایه‌داری کارگران را متشکل سازیم. تشکلی که سوای شورا هیچ ظرف دیگری نمی‌تواند باشد. این کار فقط در متن زندگی و کار و مبارزه توده‌های کارگر و در فراز و فرود رخدادهای روز جنبش کارگری می‌تواند انجام گیرد.

مشخص تر صحبت کنیم. خواست افزایش دستمزد و آکورد و پاداش و عیدی و کمک هزینه اولایا پرداخت مزدهای معوقه حوزه ای و البته فقط حوزه ای از مبارزات همیشه و همه جا جاری توده‌های کارگر است. در دل این مبارزات همان گونه که همه شاهد هستیم راهبردها، راه حل‌ها و راهکارهای پیشینه دار رفرمیستی تمامی جاها را اشغال می‌کند. قفل کردن خواست‌ها به نرخ تورم، خط فقر، این یا آن رقم خاص، سب

هزینه معاش و خیلی معیارهای دیگر مثل آوار بر سر کارگران فرود می‌آید. تحصن، بست نشینی، عریضه نگاری و نوع این‌ها هم مکمل حرف‌های بالا می‌گردد. رویکرد ضد سرمایه‌داری در سینه سای این جوش و خروش‌ها، سخن و چاره‌گری کاملاً متفاوتی دارد. این رویکرد به توده هم‌زنجیر می‌گوید تمامی این حرف و حدیث‌ها، گواه فروماندگی، ضعف، استیصال، بی‌قدرتی و برهوت پیمائی ما بردگان مزدی سرمایه است. ما از طریق چانه زدن با سرمایه داران و طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه‌داری قادر به شکستن هیچ شاخ ملخی نمی‌شویم. وقتی با زبان و عمل خود، استثمار شدن، ستم کشی، کارتن خوابی و بی‌دارویی خود توسط نظام سرمایه‌داری را صحنه می‌گذاریم، وقتی می‌پذیریم که برده مزدی باشیم، وقتی قبول می‌کنیم که بهای شبه رایگان نیروی کارمان تنها حق و حقوق ما در این دنیا است، وقتی سرمایه شدن حاصل کار و تولید خود را درست می‌پنداریم، وقتی جدائی خود از وسایل کار و کار و محصول کار و تولید را انسانی می‌بینیم، وقتی همه این‌ها را پذیرا می‌گردیم، آن‌گاه چگونه انتظار داریم که سرمایه داران در مقابل این خواهش و آن خواست و آن یکی تمنای معیشتی یا رفاهی یا سیاسی و اجتماعی ما سر تسلیم فرود آرند !!

فعال رویکرد ضد سرمایه‌داری و برای الغاء کار مزدی این حرف‌ها را با هم زنجیران خود در میان می‌گذارد. هم‌زمان کوله پشتی پر از آمار، تحلیل، آناتومی، راه حل و راهکار خود را در فضای مبارزه و کنکاوی هم‌زمان باز می‌کند. واقعیت‌ها را عریان می‌سازد. «محصول اجتماعی سالانه کار و تولید» طبقه خود را روی دایره می‌ریزد. هر چه بورژوازی بر سر این کار و تولید آورده است را چراغ می‌اندازد. نشان می‌دهد که ارزش‌های حاصل این همه کار راهی کجاها گردیده است و آنچه زیر نام دستمزد به کارگران پرداخت شده است چه رقم ناچیزی از این حجم عظیم ارزش‌ها و اضافه ارزش‌ها است. فعال رویکرد ضد کار مزدی توده هم‌زنجیر را در پیچ و خم کالبدشکافی سرمایه می‌چرخاند. دست به ریشه می‌برد و راه حل ریشه‌ای مطرح می‌سازد. به توده هم‌زنجیر

می‌گویند که ما بر سر کل این محصول کار، جنگ داریم و خواستار خارج ساختن کل آن از حلقوم کثیف صاحبان سرمایه هستیم. خواهان جلوگیری از سرمایه شدن آن می‌باشیم. او به توده همزن‌جیر می‌گوید که مشکل اساسی آن است که برای خارج ساختن هر میزان این محصول کار از حیطة تسلط و مالکیت سرمایه داران و برای اعمال هر خواست خویش بر طبقه سرمایه دار و دولتش باید قدرت متحد و مستقل ضد سرمایه‌داری داشته باشیم. هر چه قدرت طبقاتی ما بیشتر باشد به همان اندازه مطالبات مهمتر و بیشتری را بر سرمایه داران و دولت آنها تحمیل می‌کنیم. باید خواسته‌های خویش را مطرح سازیم اما حد و حدود واقعی موفقیت روز ما را قدرت تعرض و ستیز ما علیه سرمایه تعیین می‌کند و برای خارج سازی هر چه افزونتر کار و تولید خود از چنگال سرمایه نیاز به قدرت هر چه بیشتر، هر چه متشکل تر، هر چه شورانی تر و هر چه ضد سرمایه‌داری تر داریم. فعالان ضد سرمایه‌داری ادامه می‌دهند که هر چه امروز به دست می‌آوریم باید پله ای و سنگری برای تعرض نیرومندتر ما علیه سرمایه باشد و برای این کار باید سازمان یافته تر و شورانی تر و ضد سرمایه‌داری تر جنگ کنیم.

جنبش شورانی ضد سرمایه‌داری عین همین نگاه و رویکرد و چاره‌گری و شیوه مبارزه را در کل عرصه‌های دیگر زندگی اجتماعی دنبال می‌کند. در قلمرو پیکار علیه تبعیضات بشرستیزانه جنسی، شعارپردازی‌های سرمایه سرشت احزاب لنینی را تکرار نمی‌نماید. این نابرابری‌های فاجعه بار را به فقدان دموکراسی و مدنیت و حقوق بشر بورژوازی پیوند نمی‌زند. کاملاً بالعکس باز هم دست به ریشه می‌برد. سرچشمه واقعی کل بی حقوقی‌ها و تبعیضات را در عمق وجود سرمایه می‌کاود و حاصل این کاویدن را پیش چشم همزن‌جیران آفتابی می‌سازد نشان می‌دهد که سرمایه چگونه و در چه اشکالی زنان را خانه نشین می‌کند یا روانه بازار کار می‌گرداند. بر تابعیت هر کدام این حالت‌ها از پویه سودجویی سرمایه انگشت می‌گذارد. تشریح می‌نماید که کار خانگی میلیون‌ها زن چگونه در خدمت صرفه جوئی عظیم ترین اقلام هزینه‌های بازتولید سرمایه

اجتماعی و در همین راستا نیاز افزایش بی کران اضافه ارزش‌ها است. ریشه هر تفاوت موجود در موقعیت اجتماعی زنان و مردان را در رابطه تولید اضافه ارزش را برملا می‌کند و پیش چشم هر کارگری قرار می‌دهد.

نگاه، سخن، راهبرد و راهکار رویکرد ضد سرمایه‌داری در پهنه مبارزه علیه دیکتاتوری و کشتار آزادی‌ها یا سلب حقوق انسانی افراد هم دقیقاً از همین جنس است. فعالین این رویکرد همه جا تصریح می‌کنند. که آنچه بورژوازی حق می‌نامد حتی در بهترین حالت مظهر تمامیت ناحقی و سلاخی حقوق اجتماعی آدم‌ها است. توضیح می‌دهد که چرا بنیاد وجود سرمایه با هر گونه آزادی و اختیار و حقوق واقعی انسانها در تعارض ریشه ای قرار دارد. بر این حقیقت مهم تأکید می‌ورزد که در نظام بانئ جدائی انسان از کار و محصول کار و سرنوشت زندگی اجتماعی خود هر سخنی از تحقق حقوق انسانی صرفاً تحریف و ششاشوی مغزی آدم‌ها می‌باشد.

فعالان ضد سرمایه‌داری در بطن مبارزات روز توده هم زنجیر، به عنوان آحادی از آنها دست در دست آنان این همه کارها را انجام می‌دهند، با همه توان می‌کوشند تا در درون هر اعتراض و مبارزه و خیزش کارگران آحاد هر چه بیشتر و افزون تری از هم زنجیران را با حرف‌ها و تحلیل‌ها و راهبردها و راهکارهای خود همراه سازند. شوراهای ضد سرمایه‌داری از این طریق و در پروسه این کارزارها پدید می‌آیند. شوراهای تجلی اتحاد و سازمانیابی و همدلی و هم‌رزمی و اعمال قدرت متشکل هم زنجیران در بستر مصاف جاری آنها علیه سرمایه است. ما چیزی به نام شورا درست نمی‌کنیم تا کارگران را در درونش جاسازی کنیم، بالعکس همه توان خود را به کار می‌گیریم تا جنگ و ستیز جاری توده کارگر را با شناخت هر چه ژرف تر از سرمایه داری، با تدارک هر چه آگاه تر برای تعرض به شریان هستی سرمایه، با آمادگی بیشتر برای شوریدن

علیه ساختار قدرت و قانون و مدنیت و حقوق و دولت سرمایه‌داری همگن سازیم و این جنبش واقعاً ضد سرمایه‌داری را به صورت شورایی و سراسری متشکل کنیم.

نقطه، نقطه دنیای روز کانون اشتعال کوره‌های انسان سوزی سرمایه‌داری است. خاورمیانه یکی از تعفن‌بارترین این کانون‌ها است و در اینجا، در طول و عرض این برهوت جهنم‌گون، آنچه در سوریه جریان داشته است، جریان دارد و در شرف تکوین یا وقوع است حالت‌گرهی ویژه‌ای پیدا کرده است. سوریه روز، در یک جمله، نمایشگاه واقعی وجود تاریخی، ابعاد انفجاری انحطاط، «مدنیت»!!، «حقوق»!!، «اخلاق»!!، آرایش قوا، صف بندی‌ها، دولت‌مداری‌ها، اپوزیسیون‌سالاری‌ها، مناقشات، همپیوندی‌ها، اختلافات، وحدت‌ها و همه چیز نظام سرمایه‌داری است. در اینجا کل بخش‌های بورژوازی جهانی به شیار دلمه‌های خون مشغولند، سوداگری می‌کنند، پشت‌میز مصالحه می‌نشینند، منشور بلوک بندی‌های جدید می‌نویسند، قراردادهای توحش قدیم را با میثاق‌های بشرستیرانه تر نوین جایگزین می‌سازند، با هم می‌جنگند و در پیچ و خم کل این جا به جایی‌ها، جهتگیری‌ها و فعل و انفعالات، دهها میلیون زن و مرد و پیر و جوان و کودک کارگر را طعمه حریق کوره‌های مشتعل سرمایه‌آفرینی و سودافزایی کهکشانی تر خود می‌سازند. جنگ سوریه از دامن آتشفشان خشم و قهر توده‌های کارگر عاصی شعله‌کشید اما از همان لحظه شروع، در همان نطفه، هیچ کارگری با سر آگاه و شعور بیدار انسانی و طبقاتی خویش، از خانه پا بیرون نهاد و وارد میدان کارزار نشد. توده‌های کارگر در وسیع‌ترین سطح به خیابان‌ها ریختند اما فقط توسط ارتجاع بورژوازی به چپ، چپ و به راست، راست شدند!! فاجعه از همین جا آغاز گردید. سوریه میدان گسترده جنگی ویرانگر شد که در دو سوی آن وحوش درنده سرمایه، فرمان حمله می‌دادند. میلیون‌ها انسان کارگر در رکاب اپوزیسیون‌های هار طبقه سرمایه‌دار یا در معیت حاکمان دژخیم و جنایتکار سرمایه، به جان هم می‌افتادند. کل توده‌های

کارگر قربانی بربریت سرمایه می‌شدند و در شعله‌های جنگ میان بورژوازی حاکم و اپوزیسیون تبدیل به تپه‌های خاکستر می‌گشتند. کل جار و جنجال موسوم به «بهار عربی» در هر کجای خاورمیانه و شمال آفریقا چنین وضعی داشت، اما مسأله سوریه تمایزات و تفاوت‌های بارزی را در قیاس با همه کشورهای دیگر با خود حمل می‌نمود. در اینجا هر دولت و هر قطب و هر بلوک بندی و هر بخش بورژوازی جهان و منطقه چشم اندازه‌ها و انتظارات بشرستیزانه خود را با محاسبات ویژه استراتژیک و راهکارهای نهان و آشکار خاص دنبال می‌نمود. قبل از هر چیز به مرور بسیار گذرای محاسبات و چشمداشت‌های این دولت‌ها و نیروها پردازیم.

۱. **جمهوری اسلامی ایران**، رژیم اسد را حلقه لایتجزائی از زنجیره اقتدار و موقعیت استراتژیک خود در منطقه، سلاح کارساز زیادت طلبی‌ها و باج خواهی‌های خویش در سطح جهانی و نیاز محتوم هر میزان پیروزی خود در پهنه مناقشات جاری با بورژوازی امریکا، اروپا و رقبای منطقه ای می‌دید. رژیم ایران در همین راستا وظیفه حتمی خود می‌دانست که برای حفظ پایه‌های حاکمیت رژیم روز سوریه به هر تلاش، توطئه و صف بندی دست زند و کل هزینه این کار را بر دوش توده‌های کارگر ایران سنگین سازد. دامنه این دخالتگری‌ها قطعاً به مسائلی مانند، اعزام نیروی نظامی، پرداخت هزینه‌های تسلیحاتی یا این و آن کمک مالی محدود نمی‌شد. سخن از مخارج یک جنگ فراگیر میان بخش‌های مختلف بورژوازی در نقطه ای از خاورمیانه بود. هزینه ای که دولت اسد به دلایل مختلف از عهده آن بر نمی‌آمد. هیچ شریک دیگر این رژیم آماده تقبل هیچ بخش آن نبود و دولت سرمایه‌داری ایران باید سیر تا پیماز این هزینه را یگراست از اضافه ارزش‌های کپکشان‌ی تولید شده توسط طبقه کارگر ایران پرداخت کند. میلیون‌ها کارگر ایرانی باید در ابعادی بسیار عظیم تر و بربرمنشانه تر از سابق آماج استثمار سرمایه قرار می‌گرفتند تا در کنار کوهساران سر به فلک کشیده سرمایه‌ها و سودهائی که برای طبقه سرمایه دار ایران تولید

می‌کنند. تمامی هزینه جنگ سوریه و کل هزینه‌های دیگر بحران آفرینی‌های جمهوری اسلامی برای کسب سهام سود و قدرت بیشتر را پرداخت کند

۲. روسیه: جنگ سوریه معادلات و مسائل انبوهی را در مقابل دولت روسیه قرار داد.

روسیه سده بیست و یکم به لحاظ موقعیت معین اقتصادی و سیاسی خود در ساختار سراسری سرمایه جهانی، شاخص‌ها و مؤلفه‌های ویژه ای یافته است. سهم سرمایه اجتماعی این کشور از اضافه ارزش‌های حاصل استثمرات طبقه کارگر جهانی در قیاس با ایالات متحده، ژاپن، آلمان، انگلیس و چین، حتی به صورت نسبی کمتر یا بسیار کمتر است. حوزه‌های نفت و گاز و تولید سلاح و تکنولوژی پیشرفته هسته ای تنها بخش‌های مهم اقتصاد روسیه‌اند که در پهنه رقابت‌های جهانی حصه قابل توجهی از اضافه ارزشها را جذب می‌کنند و وارد شریان حیات سرمایه‌داری روسیه می‌سازند. در سالهای نخست بعد از فروپاشی اردوگاه شوروی، کل تقای بورژوازی امریکا و متحدان اروپائی اش آن بود که از طریق ادغام هر چه ژرف تر سرمایه اجتماعی روسیه در چرخه ارزش افزائی سرمایه‌های خود و انحلال بورژوازی روس در ساختار قدرت خود تمامی زمینه‌های بازگشت دوران دو قطبی سرمایه‌داری را از هم پاشند. این راهبرد بسیار زود و با شروع زمامداری جناح پوتین به پایان راه خود رسید. بورژوازی روس در همان حال که حمایت‌های مالی قطب رقیب را وثیقه بازسازی سرمایه اجتماعی بحران زده شوروی سابق کرد، با چشم اندازی مالامال از امکان احیاء موقعیت و قدرت پیشین خود در دوره جنگ سرد، به پیش تاخت. رویکردی که واکنش حاد دولت‌های امریکا و اتحادیه اروپا را در پی آورد. قطب اخیر سرمایه جهانی از همه راههای ممکن دست به کار سترون سازی نقشه‌های حریف شد و آنچه در اوکراین و گرجستان رخ داد نمونه ای از این برنامه ریزی‌ها و شگردها بود. جدال بورژوازی روس و رقبای غربی در همه این سالها با افت و خیز خاص خود

ادامه یافت و جنگ سوریه بزنگاه بسیار تعیین کننده ای برای آفرینش یک نقطه عطف تاریخی در پیچ و خم این جدال را در پیش روی دولت پوتین قرار داد. جنگ در محاسبات این دولت، به زمینه ای برای تجارتي بزرگ تعبیر شد که می توانست با صرف کمترین هزینه ها دنیای سودها را به ارمغان آرد. بر پایه این حساب و کتاب ها، روسیه هیچ الزامی به دخالت مستقیم در جنگ، اعزام نیرو و تحمل انواع خسارتها نمی دید. تمامی این هزینه ها، تاوانها و مخاطرات را می شد به سادگی و بدون هیچ بگو، مگو بر دوش جمهوری اسلامی و در واقع بر دوش توده های کارگر ایران سرشکن نمود. نقشه ای که دقیقاً مو به مو پروسه تحقق خود را طی کرد. شالوده سیاست پوتین آن بود که تنور جنگ با گوشت و پوست و خون کارگر ایرانی، کارگر سوری، کارگر لبنانی و عراقی و افغانی مشتعل ماند. جمهوری اسلامی، حزب الله و رژیم اسد اداره کنندگان کارزار و عهده دار همه مخارج آن باشند. جنگ در حالت مغلوبه باقی ماند. تضعیف دولت سوریه از مرز معینی عبور نکند و تا فاز سقوط پیش نرود. هیچ کدام از طرفین پیروز نشوند. جنگ برای مدتی نامعلوم به درازا کشد و در تمامی این مدت بورژوازی روس بر کرانه های شط خون با قطره، قطره خون های جاری آماده معامله و بده و بستان با رقبای غربی باشد. واکاوی درست شواهد همه جا بانگ می زد که دولت پوتین جنگ داخلی سوریه را موهبتی چنین سترگ با بیشترین ظرفیت برای بهبود هر چه ممکن آرایش قوای خود و سنگین سازی کفه چانه زنی های خویش در منطقه و جهان در مقابل همه قطبها و نیروهای حریف می دید. بورژوازی روس عملاً این سیاست را تا همین لحظه حاضر دنبال کرده است. اگر در جنگ جنایتکارانه امریکا علیه توده های کارگر عراق، رژیم اسلامی ایران تنها درو کننده واقعی همه کارت های پیروزی بود. در اینجا، در سوریه، در دشت های آکنده از کوره های آدم سوزی و رودهای خون دهها میلیون کارگر، دولت پوتین و بورژوازی روسیه بود که هر لحظه جنگ را به فرصتی برای حصول هدف های خود تبدیل می نمود. به این موضوع کمی پائین تر باز می گردیم.

۳. بورژوازی امریکا و شرکای اروپائی. جنگ سوریه به همان اندازه که برای حاکمان سرمایه‌داری روسیه، نوشداروی بسیار به هنگام دردهای کاری بود، برای بورژوازی ایالات متحده، و امپریالیست‌های امریکائی بعلاوه شرکای اروپائی آنها نقش نمایشگاه بلاتکلیفی و سردرگمی را بازی می‌کرد. دولت اوپاما میراث دار شکست دو جنگ بربرمنشانه بدفرجام با دنیاها مصیبت و فلاکت برای بیش از ۵۰ میلیون کارگر نفرین شده عراقی و افغانی و هزینه‌های کهکشانی غول آسا برای کارگران امریکا و همه کارگران دنیا بود. اما مشکل امریکا مطلقاً به عوارض این جنگ‌ها محدود نمی‌شد. یک خطای بسیار فاحش همه تحلیل‌گران رویکرد امریکا در رابطه با جنگ سوریه و اوضاع منطقه، اتفاقاً در همین جا قرار دارد. تمامی این‌ها از راست تا چپ ریشه انفعال حاکمان روز سرمایه‌داری امریکا در این قلمرو معین را، در مشکلات حاصل جنگ افروزی‌های «بوش» در دو کشور بالا جستجو نموده‌اند. ترجیع بند کلامشان این بوده است که امریکا می‌خواسته است مخاطرات و عوارض جنگ سومی را بر شانه خود سنگین نبیند. در اینکه جنگ افروزی‌های ایالات متحده تأثیرات بسیار مخربی بر تضعیف موقعیت این کشور در خاورمیانه و منطقه خلیج داشته است جای شکی نیست اما ابعاد ماجرا بسیار عظیم تر از این‌ها است. واقعیت آنست که بورژوازی امریکا اسپر یک وضعیت برزخی عمیقاً سردرگم و بدون هیچ چشم انداز خروج است. کل استراتژی تسلط جوئی امپریالیستی امریکا در دنیای سرمایه‌داری دیری است به ورطه یک ورشکستگی فاحش تاریخی افتاده است. سرمایه اجتماعی ایالات متحده تا امروز و حتی در آینده نزدیک همچنان قدرت برتر اقتصادی دنیا است. سهم سرمایه‌داری امریکا از اضافه ارزش‌های بین‌المللی بالاتر از تمامی ممالک و قطب‌های دیگر سرمایه جهانی است. این نقش برتر و این سهم افزون تر در اضافه ارزش‌ها، به هیچ وجه در طول و عرض یا حجم سرمایه‌ها خلاصه نمی‌گردد. وقتی از سرمایه صحبت می‌کنیم، ظرفیت ارتقاء مستمر تکنولوژی، سازمانهای پژوهشی، مؤسسات

علمی، مراکز اکتشاف و همه آنچه که مایحتاج افزایش بارآوری کار، سیر صعودی قدرت رقابت و نوع اینها است نیز سرمایه و تار و پود پروسه ارزش افزائی سرمایه به حساب می‌آیند. امریکا در همه این حوزه‌ها دست بالا را دارد. موقعیت بسیار برتر نظامی و تسلیحاتی این کشور نیز برای هیچ کس محل تردید نیست. تمامی اینها مفروض است و نکته مورد تأکید دقیقاً همین است که بورژوازی امریکا به رغم تمامی این مؤلفه‌ها، در پهنه اعمال استراتژی استیلا طلبی بین المللی خود دچار یک بحران بی فرجام تاریخی است. موضوع را بیشتر بکاوییم. امریکا حداقل از سال‌های پایان جنگ امپریالیستی دوم به بعد، قدرت برتر در تنظیم و نسخه پیچی نظم جهانی سرمایه‌داری بوده است. مسأله اساسی این است که دقیقاً شالوده‌های تاریخی، بنیان‌های اقتصادی و پایه‌های مادی همین نظم سراسری بین المللی سرمایه، اسیر زلزله‌های سرکش بسیار نیرومند است. این شالوده‌ها است که مدام و مستمر می‌لرزند و تمامی ظرفیت نظم آفرینی، کنترل نظم و حفظ نقش برتر در نظم را از دست داده‌اند. جهان یکسره از تراکم سرمایه دم کرده است. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی سر به اوج می‌ساید. نرخ اضافه ارزشها به عرش رفته است. حجم سودها غول آسا است و درست در متن سرکشی همین مؤلفه‌ها نرخ سودها با شتاب فزاینده روند افت می‌پیماید، ظرفیت بحران زائی و بحران پروری سرمایه در حال فوران است. بحران از نقطه‌ای به نقطه دیگر، از حوزه‌ای به حوزه بغل دستی، از کشوری به کشور دورتر، از این قاره به قاره مجاور و از قطبی به قطب پهلوئی کوچ می‌کند. هیچ جامعه‌ای از تحمل ضربات کوبنده آن برای هیچ دوره کوتاهی در امان نمی‌باشد. بحران در شریان سراسری سرمایه بین المللی می‌پیچد، ویرانی می‌آفریند، هست و نیست بشریت را تهدید به نابودی می‌کند. وضعیت کل سرمایه جهانی این است. حالت انفجاری تناقضات سرشتی نظام، بیش از یک میلیارد کارگر را از کار بیکار ساخته است. میلیاردها کارگر را به ورطه فلاکت انداخته است. میلیاردها انسان اسیر

گرسنگی و بی خانمانی هستند. سرتاسر جهان از آوارگان در جستجوی کار و کاشانه و لقمه ای نان آکنده است. سرمایه کل مایحتاج اولیه زندگی بشر، کل طبیعت و محیط کار و زیست انسان، کل خورد و خوراک و آب و هوا و پوشاک و همه چیز را در آستانه تولید سود انبوه تر و جاوگیری از کاهش نرخ سودها قربانی، آلوده و نابود کرده است. سرمایه در فاز کنونی انحطاط و تباهی تاریخی خود از دل این وضعیت فقط داعش، فقط دولت اسلامی، فقط سبعت و کشتار و حمام خون و جنگ، فقط طالبان و القاعده و بوکوکرام و جبهه النصره می‌زاید. سرنوشت زندگی بشر در سیطره وجود سرمایه این گونه است. این‌ها همه از ژرفنای هستی سرمایه می‌جوشند. نظم جهانی روز سرمایه نظم این توحش‌ها، بربریت‌ها، داعش‌آفرینی‌ها، القاعده و طالبان زائی‌ها، فاشیسم اسلامی و ناسیونالیستی پروردن‌ها است. نظم مسلط این شیوه تولید و مناسبات پوسیده نظم مالامال از تمامی این بحران‌ها و انفجارها و انحطاط‌ها است. ایفای نقش مسلط در این نظم غواصی قدرت در قعر این سونامی‌ها است. مشکل ورشکستگی استراتژی استیلا طلبی دیرینه امریکا از اینجا ناشی می‌گردد اما این نیز، هنوز همه ماجرا نمی‌باشد. تسلط اقتصادی امپریالیستی سالیان دراز سرمایه‌داری امریکا در جهان، در مجرد نقش آفرینی و موقعیت برتر سرمایه اجتماعی امریکا یا مؤسسات غول پیکر مالی و صنعتی این کشور خلاصه نمی‌شده است. این استیلا و نقش برتر از نوع آنچه ژاپن و آلمان در سال‌های بعد از جنگ امپریالیستی دوم یا چین امروز در سطح توانائی و ظرفیت خود دنبال کرده یا می‌کنند نبوده و نیست. بالعکس گام به گام تمامی این تسلط جوئی و کل پروسه استحصال این موقعیت مسلط با جنگ افزوری، نظامی‌گری، تدارک کودتا، براندازی دولت‌ها و روی کار آوردن رژیم‌ها، با تقلا برای مزدور ساختن و ادغام کامل حکومت‌ها در ساختار نظم نسخه پیچی شده خود، تأمین و تضمین می‌گردیده است. این شیوه تسلط طلبی یا سیادت بلامنازع در جهان سرمایه‌داری دیرزمانی است به پایان راه خود

رسیده است. این استراتژی عملاً به تاریخ پیوسته است و نمی‌توان آن را ادامه داد. دلیل آن روشن است. اوضاع و احوال تاریخی معینی که پایه‌های مادی موضوعیت این راهبرد را تشکیل می‌داد، دستخوش تغییر جدی شده است. دوران انکشاف کاپیتالیستی جوامع، با نقش مسلط سرمایه‌های ایالات متحده، با نسخه پیچی‌های بورژوازی غرب، با میدان‌داری رژیم‌های پاسدار این فرایند و نیاز این رژیم‌ها به حضور اندرونی نظامی، پلیسی، میلیتاریستی امریکا تمام شده است. سالیان متمادی است که نظام سرمایه‌داری در وجه به وجه کره زمین شیوه تولید و مناسبات از همه لحاظ مستولی است. نفس این تحولات شیرازه استراتژی به صف نمودن انبوه رژیم‌های به لحاظ سیاسی منقاد و گوش به فرمان این یا آن قطب قدرت سرمایه‌داری را از هم متلاشی کرده است. سرمایه خود در چرخه ارزش افزائی و بازتولیدش از یک سوی این نقش را برای قطب‌های مذکور تأمین می‌کند و از سوی دیگر مجال اتخاذ تصمیم برای ارتجاع بورژوازی کشورها در چگونگی پیوندهای بین‌المللی خود را فراهم می‌سازد. سرمایه‌داری تمامی جوامعی که تا دهه ۶۰ قرن پیش پروسه انکشاف طی می‌کردند اکنون به طور مستمر در کام سونامی‌های سرکش بحران غوطه می‌خورند و بورژوازی این جوامع برای چالش امروز و فردای بحران‌های مستولی باید به هر کجا و هر حشیشی متوسل گردد. عربستان سعودی، قطر و مصر و ترکیه و همه جوامع مشابه چه باید کردن‌های خود را در وهله اول از زبان سرمایه اجتماعی خود می‌شنوند و بعد پای حرف اوپاما یا ترامپ می‌نشینند. به همه این دلایل طومار آنچه که استخوانبندی استراتژی تسلط طلبانه امریکا در دهه‌های متمادی بعد از جنگ امپریالیستی دوم را تعیین می‌کرد، راهبرد کودتاگری و عزل و نصب امپریالیستی رژیم‌ها منطوقی شده است. قابل تأکید است که جنگ افروزی امریکا در افغانستان و عراق از یک سوی گواه آشکار پایان این دوره بود و از سوی دیگر ورشکستگی و افلاس تاریخی این استراتژی را در سراسر دنیا بانگ می‌زد.

مشکل امریکا اما به این حد نیز محدود نیست. بحث فقط بر سر پایان یک دوره و شروع دوره بعد یا جایگزینی استراتژی پیشین با بدیل جدید آن نمی‌باشد سخن از یک برزخ سردرگمی است. جار و جنجال بی نهایت توخالی اوپاما و سناریوی به اصطلاح «تغییر» وی در هشت سال پیش، کاریکاتور کمیکی از میدان‌داری متوهم ترین بخش بورژوازی امریکا برای اتخاذ نوعی رویکرد متفاوت با گذشته اما تضمین گر تمامی اهداف و دستاوردهای استراتژی سابق بود. این رویکرد در همان نطفه محکوم به شکست شد و گام از گام بر نداشته طشت رسوائی آن از بام بر زمین افتاد. اگر در تمامی این سالها دولت امریکا در قبال رخدادهای گوناگون بین المللی از جنگ سوریه گرفته تا زیادت طلبی‌های جمهوری اسلامی و مناقشات این رژیم با کشورهای عرب حوزه خلیج، تا جهتگیری‌های دولت اردوغان و تاخت و تازهای روسیه یا فراوان حوادث دیگر، قادر به اتخاذ هیچ سیاست مشخص یا رویکرد منسجم استراتژیک نبوده است، فقط یک دلیل داشته است. بن بست تاریخی خط مشی استیلا طلبانه امپریالیستی پیشین این کشور زیر فشار موج انحطاط و بحران خیزی روزافزون سرمایه و فروماندگی بورژوازی امریکا از یافتن یک لنگرگاه جدید استراتژیک بنمایه این دلیل است. آنچه دولت اوپاما در طول زمامداری خود در رابطه با سناریوی موسوم به مسأله هسته ای ایران انجام داد به طور قطع، حساب شده ترین و دوراندیشانه ترین رویه دیپلوماسی امریکا در سطح بین المللی بود. با این وجود همین سناریو در بند بند خود نشانه‌های سردرگمی و تناقضات فاحش استراتژی روز بورژوازی امپریالیستی ایالات متحده را فریاد می‌زد. وارونه بینی بسیار ژرفی است اگر ریشه بلا تکلیفی‌های این دوره ایالات متحده در قلمروهای مختلف از جمله مسأله سوریه را به حساب تفاوت سیاست‌های دولت اوپاما با اسلاف وی بگذاریم. امریکا با شروع جنگ سوریه و پیش از آن، سلسله حوادث موسوم به «بهار عربی» مطابق معمول کل توان خود را برای بیشترین بهره برداری‌ها در راستای

تضمین منافع و موقعیت خود به کار گرفت، اما قادر به ایفای هیچ نقش تعیین کننده ای نبود. در رابطه با سوریه به طور خاص دنیائی سردرگمی‌ها را در پیش روی خود تلنبار می‌دید. پیروزی احتمالی اسد در جنگ برایش واقعه ای هولناک بود زیرا چنین چیزی را تحکیم هر چه بیشتر موقعیت دولت پوتین، پایه تاخت و تاز گسترده تر رقبای روسی، مایه استحکام زنجیره قدرت جمهوری اسلامی و ساز و برگ هموارد طلبی‌های بسیار پرمخاطره تر این هر دو رژیم و به طور اخص دولت روسیه می‌دید. شکست «اسد» بالعکس می‌توانست موقعیت امریکا در خاورمیانه و حتی جهان را تا حدود زیادی قوام بخش و از ورطه تزلزل خارج سازد. چنین حادثه ای این امکان را برای بورژوازی ایالات متحده فراهم می‌ساخت تا دولت‌های عرب اقرار خود را هم تقویت کند و هم در خدمت تحکیم پایه‌های تسلط خود بیش از پیش به صف نماید. شکست دولت اسد می‌توانست حلقه مؤثری در زنجیره تلاش امریکا برای تضعیف همه رقبای بین المللی و در راس آن‌ها روسیه و چین به حساب آید. دولت اوپاما همه اینها را می‌دانست اما توان انجام هیچ کار مهمی را نداشت. دلیل آن ساده است. سقوط اسد هیچ چشم اندازی سواى عروج گسترده تر داعش، القاعده، فاشیسم انسان خوار و جنگ افروز اسلامی در مقابل رژیم امریکا قرار نمی‌داد. داعش، القاعده و سلسله طویل نیروهای همانند که کل آن‌ها، زاد و ولد بسیار کثیف و منحط سرمایه‌داری جهانی هستند، از دامن سرمایه متولد شده‌اند و همه آنها اتفاقاً در دامن همان استراتژی شکست خورده و به انتها رسیده ایالات متحده تغذیه شده و پرورش یافته‌اند. بورژوازی امریکا در چنبره تناقضات سرکش سرمایه‌داری و زیر مهمیز ورشکستگی نظم نسخه پیچی شده خود برای بقای این نظام حتی در همین جنگ سوریه نمی‌توانست از حمایت داعش و صدها گروه داعشی دیگر دست بردارد. در همان حال که عروج فاتحانه نیرومند آنها را هم به صلاح خود نمی‌دید، در همان حال که پیروزی اسد را نیز فاجعه ای برای خود ارزیابی می‌کرد. کل این تناقضات و

سردرگمی‌های استراتژیک، دولت اوباما را تا آنجا به ورطه استیصال می‌راند که نمایش بسیار مضحکه‌آمیز « ائتلاف چند ده دولت به سرکردگی امریکا » و بمباران روز به روز مشت‌های انسان‌های سیه روز عراق و سوریه را تنها طریق حضور خود در رخدادهای می‌دید.

دولت‌های عضو اتحادیه اروپا نیز وضعیتی بهتر از امریکا نداشتند. آنها از سال‌های بعد از جنگ امپریالیستی تا همین اواخر حول محور استراتژی و نظم نسخه پیچی شده ایالات متحده برای سرمایه‌داری جهانی چرخ می‌خوردند. آنچه در سال‌های اخیر رخ داده است، بر قضا بیش از هر چیز بلا تکلیفی آنها در قبال این استراتژی به بن بست رسیده را منعکس می‌سازد. بعضاً مانند فرانسه و انگلیس خود شریک غیر قابل تفکیک تمامی میراث‌های این ورشکستگی هستند و در همین راستا، در قبال رخدادهای مختلف کل سردرگمی‌های ناشی از آن را به نمایش می‌گذارند. شرکت فاجعه بار آکنده از درندگی دولت بلیر در دو جنگ بشریت سوز عراق و افغانستان، سوای نابودی هست و نیست ۵۰ میلیون توده‌های کارگر خاورمیانه، کوهی از بدبختی‌ها را بر سر دهها میلیون کارگر انگلیسی نیز آوار کرده است. فاجعه ای که دامنه نارضائی‌های ناشی از آن دامن بورژوازی انگلیس را نیز به اندازه کافی گرفته است. دولت شیراک کوشید تا از تحمل عوارض آن روز این جنگ افریزی‌ها شانه خالی کند اما اخلاف او با سراسیمگی هیستریک راه لشکرکشی به لیبی برای عقب‌نماندن از شرکای امپریالیست و حضور فعال در تقسیم حصه‌های سود و قدرت!! را پیش گرفتند. همه اینها هر کدام به شکلی بن بست استراتژی سال‌های پیش قطب مسلط قدرت سرمایه جهانی زیر فشار انحطاط انفجاری تر سرمایه‌داری را حکایت می‌کردند. آلمان به ویژه در این اواخر به شکل‌های مختلف تلاش داشته است تا افت و خیز همراهی خود با دولت ایالات متحده را تابع چشم اندازه‌ها و مصالح عاجل یا درازمدت سرمایه اجتماعی خود سازد. تا جایی که به جنگ سوریه مربوط می‌شود، کل ممالک عضو اتحادیه به همان اندازه اسیر سردرگمی

بودند که بورژوازی امریکا در غرقاب بن بست‌ها غوطه می‌خورد. آخرین برد تقلائی اینها برای سهم بری از اوضاع روز نیز آویختن به همان ائتلاف کاریکاتوری دولت اوباما بود.

۴. دولت‌های عرب حوزه خلیج: آثار سردرگمی استراتژیک امریکا در سطح بین

المللی تا جائی که به خاورمیانه مربوط می‌شد بیش از همه بر سر و روی دولت‌های عربی حوزه خلیج سنگین می‌گردید. عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، کویت، بحرین بعلاوه اردن تاریحاً نقش اقمار بورژوازی غرب، روزگاری انگلیس و سپس امریکا در منطقه را بازی می‌کردند. همه اینها قدرت امریکا را قدرت خود و پشتوانه امنیت و بقای خویش در مقابل موج نیرومند نارضائی‌های داخلی و مناقشات منطقه ای می‌یافتند. ورشکستگی استراتژی تسلط طلبی میلیتاریستی امریکا در شرایطی که جمهوری اسلامی کل خاورمیانه را به حوزه تاخت و تاز باج خواهی‌ها و زیادت طلبی‌های خود تبدیل کرده است و در دل وضعیتی که مجادلات میان این کشورها و رژیم ایران هر روز بیش از روز پیش شعله می‌کشید، زنگ خطری بسیار جدی را در گوش تمامی این دولت‌ها به صدا در می‌آورد. این زنگ خطر با عروج قدرتمند حزب الله در لبنان جدی تر، با خروج ارتش امریکا از عراق و دستیابی نیروهای طرفدار جمهوری اسلامی به نقش برتر در ساختار قدرت سیاسی این کشور رعب آورتر و با شروع جنگ سوریه و بعدها ورود گسترده رژیم ایران به پهنه کارزار، به نقطه اوج خود رسید. بورژوازی همه این ممالک و بیشتر از همه، عربستان، شروع جنگ سوریه را طلوع کوکب اقبال، میدان مهم هم‌آوردی با جمهوری اسلامی و جائی برای سنگین سازی کفه توازن قوا به نفع خویش در پیچ و خم مناقشات فیمابنی یافتند. آنها در این راستا با همه امکانات به تقویت داعش و القاعده و کل نیروهای مخالف اسد و متمایل به خویش روی آوردند. همه آنها جنگ سوریه و پروسه مذاکرات هسته ای میان رژیم ایران و دولتهای موسوم به پنج بعلاوه یک را مرکز ثقل فشارها و کوشش‌های خود برای وادارسازی دولت امریکا به از سرگیری استراتژی

دیرینه خود کردند، اما همه آنها از درک این حقیقت عاجز بودند که استراتژی مذکور به تاریخ پیوسته است.

۵. **دولت ترکیه:** حساسیت ملامال از وجد و استقبال وسیع دولت اردوغان یا بزرگترین بخش بورژوازی ترکیه نسبت به فاجعه ای که در سوریه شکل گرفت و شاخ و برگ کشید نه فقط از شرکای عرب وی در حوزه خلیج کمتر نبود که شاید بیشتر هم بود. حزب اردوغان جنگ سوریه را نوشداوری همه دردهای خود می‌دید. قتل عام سراسری توده‌های کارگر متوهم به اپوزیسیون‌های ناسیونالیست کرد، زمین گیر سازی هر چه بیشتر همه مخالفان و رقیبان داخلی دیگر، چالش زیادت طلبی‌ها و قدرت جوئی‌های سرکش رژیم اسلامی ایران در منطقه، تحکیم و گسترش پایه‌های نفوذ خود در خاورمیانه و حوزه خلیج، ابراز وجود بیش از پیش در سطح بین المللی به عنوان یک نیروی تعیین کننده در رقم زدن معادلات و محاسبات جاری خاورمیانه و بهره گیری از این نمایش قدرت برای گسترش چانه زنی‌ها با قطب‌های مختلف قدرت سرمایه، همه و همه رؤیاهائی بودند که اردوغان چشم انداز تحقق آنها را در لا به لای شعله‌های جنگ سوریه به تماشا می‌ایستاد. بورژوازی ترکیه و حزب « توسعه و عدالت» اردوغان کل عملکرد جمهوری اسلامی در منطقه را معضلی جدی بر سر راه اجرای نقشه‌های خود برای دستیابی به حصه افزون تر در بورس سهام سود و قدرت سرمایه جهانی می‌دید اما رویارویی مستقیم با جمهوری اسلامی را از همه لحاظ غیرمقدور و کاملاً به زیان خود می‌دانست. جنگ سوریه در منظر اردوغان جایی برای چالش این تناقض بود. در اینجا، در دریای خون میلیون‌ها کارگر سوری اهداف مشترک و متضاد دو دولت به هم می‌آویختند و صحنه‌های ویژه ای از وحدت و تخاصم در پیش روی هر کدام آنها قرار می‌گرفت. صحنه هائی که دولت اردوغان به ویژه در سالهای اول جنگ هر کدامشان را بزننگاه مهمی برای تسویه حساب با جمهوری اسلامی، سنگین سازی کفه توازن قوا به نفع خود و تضعیف حتی المقدور

حریف می‌دید. رژیم ترکیه می‌کوشید تا اشتراک منافع کامل دو دولت در قتل عام نیروهای اپوزیسیون کرد را پشتوانه بربرمنشی‌های خود برای نابودسازی هر چه موحش تر میلیونها کارگر متوهم به ناسیونالیسم کرد سازد. همزمان با تقویت تمام عیار داعش، القاعده، جبهه النصره، اپوزیسیون‌های غرب گرای سوریه، آویختن به ائتلاف تحت سرکردگی امریکا، انواع معامله‌های جنایتکارانه با دولت‌های غربی بر سر آوارگان جنگ سوریه و تمامی راهکارها و دسیسه‌های دیگر، ایده سرنگونی دولت اسد را دنبال نماید و از این طریق محکم ترین حلقه زنجیر قدرت جمهوری اسلامی در منطقه را در هم کوبد. رژیم ایران نیز با اطلاع کامل از همه انتظارات و اهداف دولت اردوغان تمامی مساعی خود را به کار می‌گرفت تا ضمن جلوگیری از سقوط اسد و تحکیم پایه‌های قدرت خود در منطقه، تهاجم سبعانه این رژیم به توده کارگر کرد را مغتنم شمارد و از مناقشات جاری میان دولت اردوغان و غرب حداکثر بهره برداری را به عمل آورد.

۶. **دولت چین:** جنگ سوریه و دریای متلاطم خون کارگران سوریه برای قطب چینی سرمایه نیز میدان اشکال مختلف تسویه حساب با رقبای بین المللی بود. بسیار روشن است که جهانی با امریکای دارای موقعیت اقتصادی ضعیف تر و متزلزل تر و عاجز از رقابت‌های کوبنده و احراز سهام کهکشانی اضافه ارزش‌های بین المللی، امریکای اسیر بن بست استراتژیک در پویه نسخه پیچی نظم جهانی سرمایه‌داری و فرومانده در پهنه دیپلوماسی بین المللی، امریکای زبون تر در جنگ افروزی‌های توسعه طلبانه امپریالیستی و به همین سیاق اروپای دارای این مؤلفه‌ها و آراسته به تمامی این کاستی‌ها یک رؤیای شیرین بورژوازی چین است. دولت سرمایه‌داری چین، جنگ سوریه را محلی برای پی گیری این رؤیا می‌دید و از طریق همراهی بی هزینه با روسیه در «شورای امنیت» این هدف را دنبال می‌نمود.

نکات بالا اشاره بسیار تیترواری به هدف‌ها و چشمداشت‌های کوتاه مدت و درازمدت کشورها و قطب‌های قدرت سرمایه جهانی در سوریه است. هیچ زبانی با هیچ درجه از قدرت، هیچ قلمی با هیچ توان اعجاز، هیچ اندیشه‌ای با هر میزان ظرفیت پرواز، هیچ عقلی با هیچ نیروی غواصی و اکتشاف قادر به شرح آنچه در طول این ۶ سال بر سر دهها میلیون زن و کودک و پیر و جوان کارگر سوری آوار گردیده است نمی‌باشد. آنچه در این رابطه گفته یا نوشته شده است مصداق واقعی دهان گشودن برای هیچ نگفتن است. بیش از هفتصد هزار کشته، ۱۱ میلیون آواره برهوت‌های تفتیده مرگ و محکوم به بیتوته در چادرهای کشتار و گرسنگی و تحقیر، میلیون‌ها پدر و مادر داغدار مرگ فرزندان، دهها میلیون انسان در صف غلطیدن به درون کوره‌های آدم سوزی، طوفان فقر و فلاکت و گرسنگی، بازار حراج هستی انسان و هر چه انسانی است، کشف و اختراع و ابداع و اعمال بهت‌انگیزترین و باور نکردنی‌ترین اشکال بربریت و سبیت و توحش، عظیم‌ترین کاروانهای آوارگی اخیر تاریخ، همه و همه رخ داده و راه افتاده است فقط به این خاطر که قطب‌های عظیم قدرت و دولتهای گوناگون سرمایه‌داری دنیا محتاج دستیابی به حصه افزون‌تر در اضافه ارزش‌های حاصل استثمار ۵ میلیارد کارگر جهان و احراز حصه بزرگتر در ساختار قدرت و حاکمیت سرمایه‌داری جهانی هستند. در سوریه تمامی دولت‌های بالا و کل بورژوازی جهانی به شیار دلمه‌های خون مشغولند. در شط خون میلیون‌ها کارگر سوری به هوای شکار صدف سود غواصی می‌کنند و هزینه تمامی کشف و استخراج و پالایش و بارگیری دریای نهان و آشکار سودها را بر گرده طبقه کارگر بین المللی سرشکن می‌سازند. سوء تفاهم نشود. منظور اصلا استخراج ذخایر زیرزمینی و حفاری معادن نفت و الماس و طلا و اورانیوم جایی به نام سوریه نیست. کشور سوریه در این زمینه‌ها شاید جاذبه‌های دل‌پذیری برای قطب‌ها و دولت‌های سرمایه نداشته باشد. جنگ سوریه جنگ وحوش بورژوازی، جنگ همه بلوک بندی‌های سرمایه‌داری، جنگ دولت‌های سرمایه بر سر تقسیم و بازتقسیم کل اضافه ارزش‌ها و

تمامی قدرت‌ها و نقش در برنامه ریزی نظم سرمایه جهانی است. ۲۵ میلیون کارگر سوری در میان شعله‌های این جنگ سوخته و خاکستر شده اند، تریلیون‌ها حاصل استثمار کارگران دنیا صرف اشتعال این کوره‌ها و داغ ننگ داشتن تنور این جنگ شده است تا دولت‌های سرمایه تکلیف سهام خود را از سودها و قدرت‌ها روشن سازند. در سوریه، نظام سرمایه‌داری نمایشگاهی تاریخی ترتیب داده است. نمایشگاهی به وسعت ۱۸۵۰۰۰ کیلومتر مربع، در فواصل مرزهای عراق و ترکیه و لبنان و اردن و فلسطین و اسرائیل و دریای مدیترانه که در وجه به وجه آن بالاترین فاز بربریت و بشرکشی و درندگی سرمایه چشمان همه جهانیان را خیره خود ساخته است. جنگ سوریه الگوی پیش روی همه کارگران دنیاست. الگویی که سرمایه جهانی آن را در گوشه، گوشه این جهان زاد راه زندگی میلیاردها کارگر خواهد ساخت. هیچ پایانی برای این جنگ حتی در فاصله مرزهای سوریه برای آینده نزدیک قابل تصور نیست. برای فهم ابعاد ماجرا باید به آنچه روی داده است و هم اینک در شرف رخ دادن است نگاهی ژرف تر انداخت. برای این کار، اول در چند سطر، آنچه را بالاتر گفتیم تلخیص کنیم. در شروع جنگ دولت‌های عرب حاشیه خلیج همه توان نظامی و تسلیحاتی خود را پشتوانه قدرت داعش، القاعده، جبهه النصره و وحوش مشابه کردند تا از طریق نسل کشی‌های سراسری و راه اندازی جوی‌های خون، راه سقوط دولت اسد و استقرار یک حکومت داعشی را هموار سازند. تا شاید شیرازه استیلای جمهوری اسلامی در منطقه را از هم پاشند. دولت ترکیه عین همین کار را با همین هدف بعلاوه تسویه حساب سرنوشت ساز با اپوزیسیون‌های کرد و میلیون‌ها کارگر متوهم به ناسیونالیسم کرد را انجام داد. دولت‌های امریکا و متحدان اروپائی اش همین کار را زیر علم و کتل حمایت از نیروهای «معتدل مخالف اسد» انجام دادند. جمهوری اسلامی سیل اضافه ارزش‌های دهها هزار میلیارد دلاری حاصل استثمار طبقه کارگر ایران را به شریان حیات رژیم درنده اسد تزریق کرد تا به حفظ این رژیم و جلوگیری از فروپاشی شیرازه استیلای خود پردازد. دولت اسلامی

ایران در همین راستا حزب الله، سپاه پاسداران، نیروهای بسیج و هزاران کارگر گرسنه داغ لعنت خورده مجبور به فروش جان خود از ایران و افغانستان و جاهای دیگر را راهی جبهه‌های جنگ سوریه نمود. دولت روسیه عزم جزم نمود تا جنگ را با کمترین هزینه ممکن وثیقه دکانداری‌ها و معامله‌گری‌های خود کند. جنگ سوریه زیر فشار آرایش قوای این دولت‌ها و نیروها فراز و فرودهای زیادی را طی کرد. رژیم اسد چند بار تا لبه سقوط پیش رفت و متعاقب آن چند بار نیز ضربات بسیار کاری بر اپوزیسیون‌های تحت حمایت ترکیه و امریکا و فرانسه و انگلیس و آلمان و کشورهای عرب خاورمیانه وارد ساخت. در تمامی این مدت دولت پوتین بر کرانه‌های جنگ، بازار داد و ستد را رصد می‌کرد، در لحظه‌ای معین احساس کرد که سوژه کاسبکاری در حال از دست رفتن است و سیل کمک‌های تسلیحاتی و تدارکاتی و هزینه‌های میلیارد، میلیاردی جمهوری اسلامی قادر به جلوگیری از سقوط رژیم سوریه نمی‌باشد. درست در همین لحظه بود که ارتش روسیه با همه ظرفیت لازم پای به میدان نهاد، برای چه و با کدام هدف؟ اینکه رژیم روز سوریه را با شرط ادامه صدارت اسد سر پا نگه دارد؟ پاسخ به طور واقعی منفی است. برای روسیه آنچه که فاقد هر گونه موضوعیت بوده و هست، نه بود و نبود شخص اسد یا حتی دولت او که وجود یک مرکز ثقل مطمئن مفاصا حساب مالا مال از سود است. با پیروزی نیروهای مخالف اسد، روسیه به هولناک‌ترین موقعیت در مقابل رقبای غربی خود سقوط می‌نمود و کل امکانات لازم برای آرایش قوای دلخواه و بازار داد و ستد خود با آنها را از دست می‌داد. درست به همین خاطر دستور کار خود می‌دید که زمین و زمان سوریه را آماج بمباران سازد. رویکردی که تمامی نتایج مطلوب را برای پوتین به بار آورد. با شروع بمباران‌های هوایی روسیه و تغییر تعیین‌کننده آرایش قوا به نفع دولت اسد و جمهوری اسلامی، دولت ترکیه اسیر وحشت شد. اردوغان به تمامی دستاویزها توسل جست و به هر معامله‌ای تن داد تا شاید اوباما و متحدان اروپائی او را به مشارکت فعال تر در جنگ علیه رژیم اسد متقاعد سازد. اما حد و حدود جهالت وی

فراتر از آن بود که عمق ورشکستگی استراتژی دیرین توسعه طلبی امپریالیستی امریکا را دریابد. مصیبت رژیم ترکیه البته به عوارض لشکرکشی روسیه در سوریه خلاصه نمی‌شد. این رژیم در فاصله مرزهای داخلی خود گرفتار انواع مشکل‌ها بود. در چنین وضعی اردوغان یگانه راه چاره را در آویختن به روسیه به بهای تضعیف حلقه‌های وحدت خود با غرب می‌یافت و دولت پوتین گرم‌ترین استقبال را در مقابل این چرخش از خود نشان می‌داد. پوتین در این چرخش چشم‌انداز شکاف ناتو و شکستن یا سست شدن حلقه مهمی از زنجیره قدرت این اختاپوس نظامی مخالف خود را رؤیت می‌کرد. جنگ سوریه زیر مهمیز این بربریت‌ها، معامله‌گری‌ها و بده و بده و بستان‌ها دولت‌های سرمایه‌داری تداوم یافت. خیلی‌ها در پی تسخیر حلب توسط ارتش سوریه و سپاه پاسداران و حزب الله زیر غرش بمباران هواپیماهای روسیه سخن از پیروزی اسد و شکست مخالفان، پیروزی قطبی در مقابل قطب دیگر گفتند. این ارزیابی‌ها همه افسانه است و در بهترین حالت می‌تواند کالائی برای رونق بازار خیالبافان باشد. تا اینجا هنوز هیچ چیز دچار تغییرات جدی نشده است. آتش جنگ همه وقت و همه جا آماده طغیان است. پوتین درست در سر بزنگاه فرمان عقب نشینی ارتش روسیه را صادر کرده است. با ترکیه وارد رشته‌ای از حساب و کتاب‌ها و کاسبکاری‌ها گردیده است. طرح آتش بس، سناریوی مشترک او و اردوغان برای گفتگوی صلح و آینده رژیم سوریه!!، تلاش وی برای ورود امریکا، اتحادیه اروپا، دولت‌های عرب حوزه خلیج و ایران به سناریوی صلح در آستانه قزاقستان، همه و همه بازی تعیین آینده روسیه در آرایش قوای بین‌المللی است و هیچ ربط زیادی نه تعیین سرنوشت میلیون‌ها کارگر اسیر جنگ در سوریه ندارد. روسیه بازیگر چیره دست تعیین سرانجام این جنگ است، اما دولت پوتین تنها نقشه‌ای که پیش روی ندارد همین مسأله یعنی پایان اشتعال کوره‌های آدم‌سوزی در سوریه است. او به ارتش روسیه دستور عقب نشینی داده است. بر پایه دستاوردها و فتوحات تا امروزش گفتگوی آتش بس و صلح را پیش کشیده است، تنها به این خاطر که بر

کرانه‌های سیل خون کارگران سوری و کرد و منطقه بساط بده و بستان‌های بزرگ و بزرگتر را برای اعتلای هر چه بیشتر موقعیت، منافع و قدرت بورژوازی روس با رقیبان پهن نماید. همه چیز می‌تواند اتفاق افتد. آنچه پوتین می‌خواهد، لغو تحریم‌های اقتصادی امریکا و متحدانش علیه روسیه، انصراف امریکا، غرب و ناتو از حمایت اوکراین، رضایت امریکا و اروپا به جمع کردن بساط سپر موشکی در شرق اروپا و به عنوان حاصل جمع همه این‌ها قبول روسیه به عنوان یک شریک نیرومند در تقسیم سهام سود و قدرت سرمایه جهانی است. جنگ سوریه برای پوتین میز مذاکره این داد و ستدها است. او در این تلاش تا همین حالا موفق گردیده است یک عضو ناتو و متحد دیرین رقبای غربی را برای کمک به پیشبرد هدف‌های خود گروگان گیرد. دولت اردوغان زیر مهمیز مشکلات سرکش و بسیار کوبنده اندرونی و غرق در بحر فروماندگی و ورشکستگی و عجز از چالش این معضل‌ها راه چاره خود را در آویختن به پوتین دیده است. برای اردوغان سرکوب موج انفجار میلیون‌ها کارگر کرد متوهم به حزب کارگران کردستان، در هم کوبیدن مبارزات کارگران کرد متحد و پشتیبان این حزب در سوریه و منطقه کوبانی، قلع و قمع همه اپوزیسیون‌های داخلی ترکیه و غلبه بر وضعیت بسیار نابسامان اقتصادی و سیاسی روز این کشور همه و همه خطوط اساسی کار در سناریوی اتحاد با پوتین به حساب می‌آیند. اردوغان از همیاری متحدان پیشین غربی برای تحقق این هدف‌ها مایوس شده است و زیر فشار این یأس به دولت پوتین آویخته است و پوتین برای حصول هدف‌های خود که بالاتر گفتیم دولت اردوغان را گروگان مناسبی یافته است. سرنوشت جنگ سوریه به تمامی این کاسبکاری‌های دغلکارانه و کرکس‌وار ارتجاع بورژوازی گره خورده است. پوتین دولت اسد را تا مرز پیروزی پیش می‌برد اما از پیروزی باز می‌دارد. وسیع‌ترین و عظیم‌ترین قراردادهای با رژیم اسلامی ایران جامه عمل می‌پوشاند اما آماده است تا هر لحظه و هر زمان به گونه‌ای حسابشده و سنجیده تمامی این قراردادهای را وجه الضمان حصول انتظارات خویش در مناقشه با رقیبان سازد. به

میزانی که تحقق انتظاراتش را دور از دسترس بیند، بر طبل جداسازی ترکیه از ناتو و انفصال هر چه بیشتر دولت اردوغان از غرب می‌کوبد. اینها همه در مورد روسیه است. امریکا، متحدان اروپائی امریکا، کشورهای عرب حوزه خلیج، جمهوری اسلامی و ترکیه همگی در سوریه، چشمداشت‌ها، اهداف و مطالبات استراتژیک دارند. انتظارات و خواست‌هایی که برای هر کدام حیاتی هستند. وحدت‌ها و تضادها، همسویی‌ها و هموردی‌ها در اینجا مگر در موارد خاص کاملاً شکننده و قابل تغییر است. در چنین وضعی آنچه از همه لحاظ تیره و تار و دهشت‌زا به نظر می‌آید چشم‌انداز به انتها رسیدن جنگ است. جنگی که ولو پایان یابد هیچ‌روزنه‌ای به روی زندگی برای میلیون‌ها کارگر سوری باز ننهاده است

جنگ سوریه جنگ بیشترین دولت‌ها و قطب‌های قدرت سرمایه‌علیه طبقه کارگر، اما نه فقط کارگران سوری، نه فقط توده کارگر کرد سوریه و ترکیه که کل طبقه کارگر جهانی است. طنز تلخ تاریخ و شاید تلخ‌ترین طنز تاریخ این است که در این منطقه از دنیا کل دولت‌ها علیه کل طبقه کارگر می‌جنگند، اما طبقه کارگر هیچ‌کشوری با هویت خود، در لباس واقعی خود، با شعور و شناخت و آگاهی خود، با سر بیدار خود، هیچ، هیچ و باز هم هیچ حضور ندارد. کارگران خیلی کشورها در اینجا به اندازه کافی حاضر هستند. میلیون‌ها کارگر سوری، جمعیت عظیمی از کارگران کشور عراق، توده وسیع کارگران لبنانی، خیل کثیر کارگران افغانی، شمار زیادی از کارگران ترکیه، هزاران کارگر ایرانی، کویتی، پاکستانی، قزاقستانی، ترکستانی، ترکمنستانی، روسی، کارگران کرد و ترک و فارس، اروپائی و امریکائی همه و همه سلاح به دست می‌جنگند، اما فقط در رکاب جمهوری اسلامی، دولت اردوغان، داعش و آل سعود، جبهه النصره و احرار الشام، در رکاب جنگ افروزترین، درنده‌ترین و خونخوارترین وحوش بورژوازی، برای اینکه هم زنجیران خود را به کوره‌های آدم‌سوزی اندازند و نابود کنند.

در طول این سال‌ها طیف احزاب چپ نمای خارج از مدار مبارزه ضد سرمایه داری، بسیار کوشیدند تا برای کارگران کرد سوریه هویتی از همه لحاظ متمایز با کارگران سایر کشورها تصویر کنند!! از مقاومت پرشکوه زنان و دختران این دیار گفتند. به ستایش پیروزی‌های سترگ (PYD) (حزب اتحاد دموکراتیک کردستان سوریه) علیه داعش پرداختند. در توصیف شجاعت و جسارت حیرت‌انگیز مبارزان زن سخن راندند، همدوشی مردان و زنان کرد در بیرون راندن داعش را نقاشی کردند. به عبارات بسیار مشعشع بیانیه‌های (PYD) پیرامون برابری کرد و عرب و ترک و عیسوی و یهودی و ایزدی و ترکمن و عبرانی و بابلی استناد کردند. همه اینها را گفتند اما در تمامی این افسانه بافی‌ها هیچ کلامی در باره نگاه این رزمندگان قهرمان به جامعه کوبانی، به وجود طبقات در آنجا، به جنگ میان طبقات، به پدیده‌ای به نام جنبش کارگری، به ریشه‌های واقعی استثمار و ستم و جنایاتی که بر سر توده‌های کار آوار است، آری بر روی نگاه (PYD) به همه اینها پل بستند. این رسم و سنت و سیرت چپ بیرون از مدار جنگ با سرمایه است که حقوق بشر کاپیتالیستی، سخن از اخوت مؤمنان ادیان و ملیت‌ها و مدنیت و حقوق بشر بورژوازی را پرده آهنین استتار واقعیت طبقاتی جنبش‌ها سازد. بر روی این مؤلفه‌ها سنگر گیرد تا به کفن و دفن اهمیت پیکار ضد سرمایه‌داری توده کارگر پردازد. کارگران کرد سوریه قطعاً با توده کارگری که در رکاب سپاه پاسداران و دولت اردوغان و داعش و احرار الشام و جبهه نصرت و آل سعود علیه هم می‌جنگیدند تمایزات جدی داشتند، آنها نه در رکاب این بخش از وحوش بورژوازی که در معیت ناسیونالیسم کرد و برای تحقق مطالبات خویش با نسخه پیچی احزاب ناسیونالیست مبارزه می‌کردند. چنین تفاوتی قطعاً از هیچ میزان حضور آگاه و سرمایه ستیز این کارگران در پهنه مصاف جاری درون کشور سوریه خبر نمی‌داد. درست در همین راستا بود که (PYD) چند گام این طرف سر در آغوش همدلی و هم‌آویزی با دولت اوپاما در

آورد. فعالین جنبش لغو کار مزدی به مناسبت‌های مختلف در رابطه با این موضوع بحث کرده‌اند و من نیازی به بازگوئی آن بحثها نمی‌بینم. در یک کلام جنگ سوریه نمایشگاه هویت تمام قد سرمایه‌داری در قله انحطاط و جنایت و بشرکشی این نظام است. این جنگ در عین حال مظهر بدترین، دردناک ترین و فاجعه بارترین فاز زمینگیری طبقه کارگر جهانی است. در سوریه کل بورژوازی علیه توده‌های کارگر جهان می‌جنگد و کارگران کشورها در رکاب طبقه سرمایه دار همدیگر را قتل عام می‌کنند و قربانی سود انبوه تر سرمایه داران می‌سازند. آخرین کلام این است. جنگ سوریه الگوی بورژوازی برای سال‌های آتی همه توده‌های کارگر دنیا است. طبقه کارگر جهانی دو راه بیشتر در پیش روی ندارد. یا باید تمامی قدرت پیکار ضد سرمایه‌داری خود را در مقابل سرمایه به صف کند و دست به کار نابودی سرمایه‌داری گردد. در غیر این صورت آنچه را در این ۶ سال بر سر همزن‌جیران سوری او رفته است به عنوان سرنوشت محتوم سال‌های آینده خود به آزمون ایستد.

مصاحبه با «نگاه» در مورد شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاضر در ایران آوریل ۲۰۱۳

۱- شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی حاضر در ایران، در متن بحران اقتصادی سرمایه-داری جهانی و تحولات سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای، شرایطی بحرانی و خطیر است. در آغاز این گفت‌وگو، خوب است ابتدا نظر خود را در مورد مهم‌ترین مولفه‌های این شرایط توضیح دهید.

باید از وضعیت اقتصادی شروع نمود. بشریت عصر در نقطه، نقطه جهان، با بند بند زندگی خود، برای کشیدن هر نفس و در جریان هر نگاه به زندگی روزش، بر داربست نظم، سیاست، «قانون» قرار یا عذاب و خطاب‌های قهرآلودی شمع آجین است که همگی به تمام و کمال از بنمایه مناسبات مسلط اقتصادی، از سرمایه نشأت می‌گیرند و من نیز بحث را از همین جا شروع می‌کنم. احزاب و محافل مختلف اپوزیسیون چپ در طول ۳۵ سال حاکمیت جمهوری اسلامی به طور لاینقطع از توفش بحران در چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران و وخامت وضع اقتصادی رژیم سخن رانده اند. این برآوردها یا «تحلیل»ها به طور غالب شعارگونه، فاقد بنمایه نقد مارکسی اقتصاد سیاسی و بر همین اساس در پاره ای موارد باژگونه و گمراه کننده بوده است. سرمایه اجتماعی ایران در طول این سه دهه و اندی دوره‌های متفاوتی را پشت سر نهاده است. برخی اوقات زیر فشار کوبنده بحران تا آستان فروپاشی پیش رفته است. زمانی در چالش بحران و بازسازی پویه ارزش افزائی موفقیت هائی داشته است. روزهای نیز رشدی چشمگیر، نرخ سودی کلان و گسترشی پرشتاب در پروسه انباشت را تجربه می‌کرده است. حتی در برخی فواصل زمانی رونق، به لحاظ حجم سرمایه الحاقی سالانه، از جمله پیش ریز سرمایه‌های خارجی در حوزه‌های مختلف انباشت داخلی، تا چندین برابر طلائی ترین دوره اعتلای اقتصادی زمان رژیم شاه پیش می‌تاخته است. این نکته را به این دلیل

تأکید می‌کنم که حساب پاسخ خود به سؤال حاضر را از سخنوری‌ها و تحلیل بافی‌های یاد شده کم یا بیش جدا سازم و به دنبال این جداسازی بگویم که شرایط اقتصادی روز یکی از وخیم‌ترین و بحران‌زده‌ترین شرائطی است که در این ۳۵ سال چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران را زیر فشار خود گرفته است.

به گزارشات رسمی مؤسسات مختلف دولتی نگاه کنیم. ۷۰ درصد صنایع از بزرگ گرفته تا کوچک تعطیل شده است. اتوموبیل سازی‌ها با ظرفیت ۵۰ درصد و کمتر کار می‌کنند. صادرات روزانه نفت به پائین‌تر از ۸۰۰ هزار بشکه رسیده است. صادرات گاز تا مرز ۵۵٪ سال ۹۰ سقوط کرده است. تولید دارو و پوشاک و مواد غذایی شاهد یک کاهش هولناک بی سابقه است. بانک‌ها به گونه‌ای بهت آور خالی شده‌اند و میلیاردها دلار سرمایه‌های آنها هیچ چشم اندازی برای بازگشت ندارند. کاهش خیره کننده واردات کالا از مایحتاج مصرفی گرفته تا اجزاء استوار و گردشی بخش ثابت سرمایه اجتماعی دورنمای عاجل یک فلاکت وسیع و فروپاشی حاد اقتصادی را پیش روی همگان قرار داده است. ارزش ریال در مقابل ارزهای خارجی برق آسا افول کرده است. بهای تمامی کالاها به صورت انفجاری بالا رفته است. حادثه‌ای که دستمزدهای واقعی توده‌های کارگر را تا سطح نصف تنزل داده و ادامه زندگی آنان را از همیشه دشوارتر و شاید هم ناممکن ساخته است. طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه‌داری در پوشش دروغین عناوینی مانند تأخیر پرداخت پاره‌ای کمک هزینه‌ها، رسماً دستمزدهای رسمی کارگران را دستخوش سلاخی ساخته و به شکل چشمگیری تنزل داده است. قحطی دارو و احتیاجات درمانی همه خانواده‌های کارگری را اسیر وحشت کرده است. دولت بورژوازی پس از ماهها تأخیر قادر به تنظیم بودجه سالانه نشد و زیر فشار ورشکستگی اقتصادی چیزی به نام بودجه سه ماهه را با کسری‌های نجومی تسلیم مجلس کرد. نزدیکترین شرکای بین‌المللی دولت اسلامی زیر مهمیز تحریم‌ها، حجم داد و ستدهای بازرگانی و پیش‌ریز سرمایه در بازار داخلی ایران را وسیعاً کاهش داده‌اند. فقط به عنوان مثال

میزان کل سرمایه گذاری‌های سالانه چین از ۳ میلیارد دلار به زیر ۴۰۰ میلیون دلار رسیده است. میزان مبادلات بازرگانی دو کشور نیز از ۴۵ میلیارد دلار در سال به زیر ۳۷ میلیارد سقوط کرده است. لیست داده‌های بالا یک سؤال مهم را پیش روی ما قرار می‌دهد. سؤالی که بر سر زبانها می‌چرخد اما همگان از پاسخش طفره می‌روند. این سؤال که اگر همه داده‌های اقتصادی فوق واقعیت دارند پس چرا باز هم سرمایه اجتماعی ایران روند متعارف سامان پذیری خود را ادامه می‌دهد و شاهد یک فروپاشی خاص سراسری نیست.

جواب این پرسش نیازمند توضیح چند نکته است. اول اینکه از حدود ۵۵ میلیون نفوس طبقه کارگر ایران یک جمعیت ۳۰ میلیونی در شکل‌های مختلف و عرصه‌های گوناگون مشغول کار، تولید اضافه ارزش و ایفای نقش مؤثر در بازتولید پروسه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی و بین‌المللی هستند. در اینجا حتماً عده‌ای با شگفتی خواهند گفت که نصف جمعیت بیکار است، درصد چشمگیری از توده‌های کارگر به جرم زن بودن در حصار خانه‌ها محبوس و از بازار کار سرمایه بیروند و بر همین اساس، بحث کار و تولید ۳۰ میلیون کارگر یک افسانه است. این حرف‌ها واقعیت دارد اما از شناخت درست نظام بردگی مزدی سیراب نمی‌باشند. در جهنم سرمایه‌داری ایران نه غرامت بیکاری به هیچ‌کاری پرداخت می‌شود و نه تاریخاً از کمک‌ها یا کمک هزینه‌های اجتماعی خبری بوده است، کل بیکاران حتی بخش عظیم بازنشستگان کارگر مجبورند که به هر شکل ممکن کار کنند، زنان خانه دار کارگر نیز با کار چند شیفته خانگی خود به همین بیکاران و صدا البته به شاغلان امکان می‌دهند تا به جای یک شیفته دو شیفته و گاه بیشتر نیروی کار خود را بفروشند. نیمی از این ۳۰ میلیون بیکارند اما بیکاری آنها متضمن خانه نشینی و کار نکردن نیست. بالعکس، ترجمه زمینی آن هر چه بیشتر کار کردن، همراه با تحمل سخت‌ترین شکنجه‌های جسمی و حقارت‌های فرساینده روحی،

در مرگبارترین شرائط، با دستمزدهای بسیار ناچیز یا اساساً بدون هیچ دستمزد است. در این مورد فقط به چند مثال آشنا اشاره کنم.

بر پایه برخی آمارها در حال حاضر بیش از ۲۵۰ هزار راننده اتوموبیل شخصی مسافربر و قریب همین تعداد راننده موتورهای مسافرکش فقط در سطح چند شهر بزرگ کشور، هر روز ۱۶ ساعت و گاهی بسیار بیشتر کار می‌کنند. این‌ها همه کسانی هستند که به خاطر بیکاری، به دلیل فقدان هر گونه غرامت بیکاری یا تأمین اجتماعی و زیر فشار گرسنگی، بی‌دارویی و خطر مرگ فرزندان به این کار روی نهاده‌اند. نکته مهم مورد گفتگو مکان این افراد و موضوعیت کار آن‌ها در روند کار سرمایه و پروسه سامان‌پذیری سرمایه اجتماعی است. این انسانها در استخدام هیچ کارفرمای خصوصی یا دولتی نیستند و در محاسبات رایج، آماج استثمار هیچ سرمایه‌داری نیز نمی‌باشند!! اما واقعیت چیست؟ آحاد این جمعیت، وسیله نقلیه نو یا کهنه خود را با اخذ وام از بانک‌ها یا مراکز مالی دیگر به صورت قسطی، با بهره‌های سنگین خرید کرده‌اند. آنان هر ماه بخش قابل توجهی از حاصل کار شبانه‌روزی خویش را در شکل بهره به مؤسسات مذکور پرداخت می‌کنند. این عده، کارگر این یا آن سرمایه‌دار خاص نیستند اما کارگران سرمایه‌اند. ابزار کار آنها در تملک سرمایه‌دار معینی نیست، متعلق به سرمایه اجتماعی است و شکل صوری مالکیت خود این انسان‌ها بر این ابزار فقط پرده تاریکی بر استثمار وحشیانه آنان توسط سرمایه است. این جمعیت سوای بهای نازل نیروی کار، آن هم حقیرترین بها، چیز دیگری دریافت نمی‌دارند و کار اضافی آنان به صورت بهره‌ای که می‌پردازند جویبار باریک سودی است که به اقیانوس عظیم ۷۶۰ تریلیون تومانی محصول اجتماعی سالانه یا به قول بورژوازی «تولید ناخالص داخلی» و در عالم واقع به اضافه ارزش‌های سالانه عاید طبقه سرمایه‌دار سرریز می‌گردد.

مثال دوم به خیل کثیر چند صد هزار نفری دستفروشان کنار خیابان‌ها در تهران و چند میلیونی در سراسر سرمایه‌داری ایران نظر اندازید. تفاوت میان این جمعیت با کارگران

فروشنده درون فروشگاهیهای زنجیره ای بزرگ این است که دومیها در چهاردیواری محل کار، برای یک سرمایه دار معین کار می کنند و در پایان هر ماه بهای شبه رایگان نیروی کار خود را می گیرند، اما اولیها همان را در حاشیه خیابانها و در زیر پیگرد پلیس سرمایه انجام می دهند، کالاهای همان سرمایه داران را می فروشند و آنچه دریافت می کنند اگر از بهای نیروی کار همزنجیران شاغل خود کمتر نباشد، به طور قطع بیشتر نیست. این جمعیت کثیر با کارشان هیچ ارزش جدید یا اضافه ارزشی ایجاد نمی کنند اما نقش آنها به مثابه کارگر غیرمولد در روند کار سرمایه و بازتولید سرمایه اجتماعی بسیار تعیین کننده است. همسان نقش کل نیروی کار غیرمولد جهان سرمایه داری است و روزانه کار دو شیفته یا بیشترشان نیاز حیاتی چرخه ارزش افزائی سرمایه است.

لیست این نوع کارها در جامعه ایران بسیار بلندبالاست. واقعیت این است که بخش عظیمی از کار و تولید اجتماعی سالانه از پوشاک گرفته تا بسته بندی کالا و امور انتشاراتی، در درون خانهها و توسط زنان خانه دار خانوارهای کارگری صورت می گیرد. اقتصاد سیاسی بورژوازی هیچ گاه حجم عظیم و افسانه ای اضافه ارزشهای حاصل استثمار کل جمعیت ۳۰ میلیونی تودههای کارگر، مرکب از کارگران شاغل، فاقد اشتغال قراردادی، زنان خانه دار و کودکان خردسال را به دیوان محاسبات خود راه نداده است، تاریخاً نفت نفت کنان و این سالها رانت رانت گویان بر هر چه واقعیت زمخت و عریان جامعه سرمایه داری است پرده ترفند و عوامفریبی کشیده است. سهم عایدات نفتی در کل تولید ناخالص سالانه چند صد تریلیون تومانی، در بهترین حالت و در همان روزهایی که صادرات نفت، بسیار بالا و بهای هر بشکه اش مرز ۱۶۰ دلار را پشت سر خود داشت از ۱۰ درصد تجاوز نمی کرد. کوه سرمایه هائی که در نقطه، نقطه ایران سر به آسمان می ساید کار اضافی بدون هیچ مهار و مرزی است که این چند ده میلیون کارگر در عرصه های مختلف از جمله در حوزه نفت و گاز زیر فشار قهر دولت بورژوازی به حساب این طبقه واریز می کنند. پیداست که جمعیت کثیری از این نیروی کار شاغل یا بیکار

مجبور به کار شاق، کارگران غیرمولد هستند، اما کار این جماعت نیز به اندازه کار همزنجیران مولد آنان نیاز محتوم چرخه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه است. این نکته نیز گفتنی است که هر چه سرمایه‌داری منحنی بارآوری کار اجتماعی را بیشتر به اوج برده است، هر چه امکان حداکثر تولید توسط حداقل نیروی کار را افزایش داده است، نیاز خود به کار غیرمولد را افزون تر ساخته است.

در شرائط حاضر هزینه تمام شده یک جوهر چاپگر در چین با استفاده از نیروی کار ماوراء ارزان این کشور چیزی معادل ۱۰۰۰ تومان و سرمایه متغیر متبلور در آن حول و حوش ۵۰۰ تومان است. همین جوهر در بازار جهانی از جمله بازار داخلی ایران با قیمتی حدود ۲۵۰ هزار تومان به دست مصرف کننده می‌رسد. اگر این قیمت را ملاک قرار دهیم، به رقمی قریب ۲۴۹۰۰۰ تومان اضافه ارزش تولید شده در هر واحد محصول می‌رسیم. ارقامی که بسیار اثیری جلوه می‌کنند و عقل آدمیزاد قادر به هضم آنها نیست اما واقعیت دارند. این کالا با چنین حجم اضافه ارزش افسانه‌ای که در خود دارد سراسر بازار جهانی سرمایه‌داری را پر می‌سازد و در پروسه سامان پذیری خود، اولاً سرمایه داران زیادی را بر سر خوان یغمای سودهای کلان می‌نشانند، ثانیاً به توده بسیار چشمگیری نیروی کار از جمله کارگران غیرمولد در شکل بازار یاب، فروشنده، سرایدار، بسته بند، پخش کننده آگهی‌های تبلیغاتی و نوع این‌ها نیاز پیدا می‌کند. سرمایه‌داری را باید با نگاه مارکس و در هیأت حاضر قرن بیست و یکمی آن دید و کاوید. برای آناتومی وضع موجود سرمایه‌داری یک کشور هیچ چیز غلط تر از این نیست که فقط به طول و عرض صنایع کلیدی تولید کننده اش در درون مرزهای جغرافیائی خودش چشم دوزیم. سرمایه‌داری یک شیوه تولید جهانی است. سرمایه اجتماعی هر کشور جزء لایتجزائی از سرمایه بین‌المللی است، طبقه سرمایه دارش بخشی از طبقه سرمایه دار دنیا و طبقه کارگرش گردانی از ارتش بردگان مزدی جهان است. اضافه ارزش سالانه‌ای که در سراسر دنیا تولید می‌شود حاصل کار و استثمار کل طبقه کارگر بین‌المللی

است، به همان گونه که سودها و سرمایه‌های الحاقی طبقه سرمایه دار هر کشور حصه معینی از این اضافه ارزش کل است. ممکن است و معمولاً چنین است که حلقه تولید ارزش اضافی یک سرمایه، یک تراست سرمایه‌داری یا بخش بزرگی از سرمایه جهانی در حوزه‌های معینی متمرکز باشد اما چرخه بازتولید این سرمایه‌ها و پروسه تحقق اضافه ارزش‌های موجود در تولیدات آنها با دست کل کارگران مورد استثمارشان می‌چرخد. طرح این نکات، حاشیه روی و خروج از متن بحث نیست. به این دلیل بر آنها تأکید می‌کنم که نقش واقعی جمعیت ۳۰ میلیونی توده‌های کارگر ایران از جمله جمعیت موسوم به «بیکاران»، زنان خانه دار یا سایر بخش‌های غائب از دایره محاسبات متعارف محافل راست و چپ بورژوازی در تولید یا سامان‌پذیری و تحقق حجم غول‌آسای اضافه ارزش‌ها و سرمایه‌ها را باز گفته باشم.

به اصل بحث باز می‌گردم. سرمایه‌داری ایران در همان حال که موج کوبنده بحران و فشار تحریم‌های سهمگین اقتصادی را تحمل می‌کند، باز هم اضافه ارزش‌های انبوه حاصل استثمار بربرمنشانه این جمعیت عظیم کارگر را در سفره خود دارد. اگر احمدی نژاد و تیم وی از توان چالش بحران سخن می‌رانند کوه این اضافه ارزش‌ها را تکیه‌گاه ادعای خود می‌بیند. از این مهم‌تر آنکه فشار بحران، عوارض سنگینش، به ویژه تکمیل و تشدید آنها توسط تحریم‌ها، در مجموع شرائطی را پدید آورده آورده است که طبقه سرمایه دار و دولتش برای تعمیق هر چه شیرانه‌تر و جنایتکارانه‌تر استثمار کارگران به هیچ محدوده و مرزی تمکین نمی‌کند. بورژوازی در طول سال ۹۱ متناسب با حدت بحران اقتصادی و تندباد تأثیر تحریم‌ها، توده‌های کارگر را خواه به لحاظ تحمل سبعانه‌ترین و بربرمنشانه‌ترین شرائط کار و استثمار و خواه از نظر سطح امکانات معیشتی و بهای نیروی کار تا پرتگاه مرگ عقب رانده است و همین تهاجم وحشیانه اصلی‌ترین سلاح دستش برای مماشات با بحران و چالش فشار تحریم‌ها بوده است. طبقه سرمایه دار و دولتمردانش این کارها را انجام داده‌اند اما توفان بحران هر روز بیش از روز پیش

پروژه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران را در خود می‌پیچد و تمامی آنچه بالاتر به عنوان شاخص اوضاع اقتصادی روز گفتیم واقعیت‌هایی هستند که به رغم تمامی تعرضات بورژوازی بسیار زمخت و رشدیابنده بر سینه حیات سرمایه‌داری ایران سنگینی می‌کنند. به سراغ بخش دیگر سؤال، شرایط سیاسی روز می‌روم. تار و پود فضای سیاسی هر جامعه را در وهله اول چگونگی صف‌آرایی طبقات اساسی و در وهله بعد جنبش‌های مختلف اجتماعی و بالاخره کشمکش‌های درون طبقه حاکم تعیین می‌کند. در وضعیت روز ایران، دولت بورژوازی با مشاهده آثار بحران اقتصادی، خطر وخامت این روند زیر فشار تحریم‌ها، رویدادهای خاورمیانه، انزوای بین‌المللی و ادامه مناقشات خود با قطب قدرت غربی سرمایه، به گونه‌ای کم‌سابقه خود را اسیر هراس می‌بیند. رژیم می‌کوشد تا ابعاد هراسش را از انتظار پنهان دارد اما آنچه در همین راستا انجام می‌دهد، باز هم حدیث بیم و رعب است. خطر انفجار توده‌ای، مستقل از واقعی بودن یا نبودنش چیزی است که جناح مسلط قدرت رژیم محتمل می‌پندارد و به شکل‌های مختلف برای مقابله با آن تدارک می‌بینند. نمی‌توان کتمان کرد که جمهوری اسلامی برای این مقابله از ساز و کارها و توانمندی‌های قابل توجهی برخوردار است. اگر اپوزیسیون‌های سیاسی بورژوازی با همه قوا در تقلا می‌مشاردند، موج نارضایتی‌ها و چپاول شورش‌ها به عنوان نردبان عروج خود به عرش قدرت هستند، بخش‌های حاکم این طبقه مبرمیت قتل عام خیزش‌ها را امر حیاتی بدون هیچ قید و شرط خود تلقی می‌کنند. این لایه‌ها و نیروها برای انجام این کار استخوانبندی و موقعیت ویژه‌ای دارا هستند. جمهوری اسلامی مظهر ادغام و درهم تنیدگی کامل قدرت سیاسی، مالکیت سرمایه و سازمان‌یافتگی پلیسی و میلیتاریستی طبقه بورژوازی است. در جهنم روز سرمایه‌داری ایران سپاه، پلیس، ارتش، بسیج، وزارت اطلاعات و سایر وزارتخانه‌ها، بیت رهبری، پارلمان، مجلس خبرگان، شورای تشخیص مصلحت و سازمان‌های مشابه فقط نهادهای تصمیم‌گیری، اجرائی یا عمده‌قهر و سرکوب و حمام خون نیستند، هر کدام این مؤسسات مالک حصه

مهمی از کل سرمایه اجتماعی هم می‌باشد. نکته ظریف تر اینکه بر خلاف پندار خیلی ها، مالکیت این نهادها بر تراست ها، کارتل ها، صنایع بزرگ و متوسط، بانکها یا سایر مراکز مالی و تجاری همعرض شکل متعارف مالکیت دولتی سرمایه‌ها نیز نیست. در هر جامعه سرمایه داری، نه فقط ممالک اردوگاه سابق که همه جوامع موجود جهان، بخش وسیعی از طبقه سرمایه دار لزوماً مالکان کارخانه‌ها و تجارتخانه‌ها یا بانکها نیستند. مکان و موقعیتشان در سازمان کار سرمایه است که سهم بدون هیچ چون و چراى آن‌ها در مالکیت کل سرمایه اجتماعی را تعیین می‌کند. مدیران، مشاوران، مستشاران، برنامه ریزان، عناصر رده بالای بوروکراسی و فرماندهان دستگاههای نظامی و انتظامی از این جمله اند. مسأله در مورد جمهوری اسلامی اما پیچیده تر از اینها است. در اینجا وزیران، استانداران، فرمانداران، نمایندگان مجالس چندگانه، مدیران، روحانیون عالیجاه، فرماندهان و مقامات نظامی یا امنیتی در رده‌های مختلف از بالا تا پائین، در همان حال که به اعتبار پست خود آحاد طبقه سرمایه دارند، مالکان خصوصی ارقام نجومی سرمایه نیز می‌باشند. به بیان دیگر در همرفتگی قدرت سیاسی، میلیتاریستی، پلیسی با مالکیت دولتی و خصوصی سرمایه تا افراطی ترین شکل خود پیش رفته است. بحث مطلقاً بر سر تفاوت بین سرمایه‌داری دولتی و خصوصی برای توده‌های کارگر نیست. هیچ تفاوتی وجود ندارد. هدف تصویر موقعیت ویژه ای است که بورژوازی حاکم در عرصه معادلات سیاسی روز داراست. بخش هائی از طبقه سرمایه دار ایران که ساختار قدرت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند با چنین نقشی در مالکیت سرمایه ها، چنین سهمی در قدرت سیاسی، چنین نیروئی در ماشین قهر پلیسی و نظامی و اینکه هر ضربه ای به ارکان حیات رژیم ضربه ای بر کل هستی آنهاست تا آخرین نفس برای دوام دولت اسلامی ایستادگی می‌کنند. به این فاکتور یک عامل تکمیلی دیگر را هم اضافه کنیم. رژیم از دقایق نخست ظهورش یک سازمانیابی سراسری فاشیستی مرکب از عقب مانده ترین و متحجرترین بخش جامعه یا توده کثیر و میلیونی لومپن پرولتاریا و به قول

مارکس فاضلاب همه طبقات را پشت سر خود داشته است. این نیروی میلیتاریستی آماده وحشیانه ترین تهاجمات فاشیستی در طول این ۳۵ سال اگر هم به لحاظ کثرت دچار کاهش شده است اما از نظر سازمان یافتگی، آموزش و قدرت تعرض همچنان برای راه اندازی هر میزان حمام خون و سبعیت آماده است. جمهوری اسلامی در دوره‌های مختلف با استفاده از همین امکانات و برگ‌های برنده قادر به حفظ خود شده است، هر جنبش اعتراضی طبقه کارگر را سرکوب کرده است و حتی هر اپوزیسیون درون یا حاشیه قدرت سیاسی را زمینگیر نموده است.

به سوی دیگر میدان کارزار برویم. ۵۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر زیر تازیانه وضعی که تصویر شد در ورطه فلاکت، خفقان و محرومیت از هر نوع امکان نفس کشیدن غوطه می‌خورد. اما مجرد گرسنگی، آوارگی، بی داروئی یا سایر مصیبت‌ها لزوماً دریچه‌ای به سوی احتمال یک خیزش آگاهانه ضد سرمایه‌داری باز نمی‌کند. صف آرائی چنین جنبشی در گرو رشد سازمان یافته، آگاه و شورائی یک رویکرد نیرومند ضد کار مزدی با دورنمای محو سرمایه‌داری در درون طبقه کارگر ایران است. جنبش کارگری ایران در حال حاضر شاهد حضور و میداننداری مؤثر این رویکرد در صفوف خود نیست. در غیاب چنین جهتگیری آگاه و متشکل آنچه باقی می‌ماند احتمال انفجارهای گسترده کارگری به عنوان واکنشی اضطراری در مقابل روند رو به تعمیق سیه روزی هاست. چشم انداز وقوع این شورش‌ها قطعاً وجود دارد اما حتی در این گذر نیز جای گفتگو بسیار است. توده کارگر متشتت، فاقد آگاهی و ناآشنا به افق پیکار طبقاتی برای اینکه دست به انفجار زنند باید کوله بار فلاکت و بدبختی خود را با زنجیر توهم به یکی از اپوزیسیون‌های راست یا چپ بورژوازی قفل کنند. طبقه کارگر ایران به رغم همه فروماندگی‌هایش به سادگی آماده انجام این کار نیست. این طبقه از مشروطه تا امروز چنین سناریوی شکست آمیزی را تجربه کرده و هر بار شکست سهمگین تری متحمل شده است. درست به همین دلیل مشارکت کارگران در خیزش سال ۸۸ در قیاس با

دوره‌های پیش بسیار کمتر بود. معنای این سخن آن نیست که توده کارگر در کاهش فشار توهم خود به اپوزیسیون‌های بورژوازی خیلی پیش رفته است. این اتفاق تا حدودی روی داده است اما با رشد آگاهی ضد سرمایه‌داری کارگران همراه نشده است. جنبش کارگری در شرائط روز وضع خاصی را تجربه می‌کند. از موقعیت لازم برای یک صف آرائی مستقل و نیرومند طبقاتی برخوردار نیست. به اپوزیسیون‌های فریبکار بورژوازی اعتمادی ندارد، فشار شکست‌های گذشته بر سینه اش سنگین است و امید به پیروزی شورش‌ها را ضعیف می‌بیند. توده‌های کارگر به همه این دلایل در زمینه استقبال از خیزش‌های گسترده، محتاط و دست به عصا گام بر می‌دارند.

۲- یکی از مولفه‌های شرایط حاضر، تشدید هم‌چنان رو به افزایش تنش‌ها، درگیری‌ها و افشاگری‌های جناح‌های مختلف سرمایه‌داری جمهوری اسلامی علیه یکدیگر است. چرا چنین است؟ برنامه و استراتژی اقتصادی و سیاسی این جناح‌ها در اساس چه تفاوتی‌هایی با هم دارد؟

بورژوازی در همه جای جهان به حکم هستی طبقاتی خود اسیر جناح بندی‌ها، افتراق در برنامه ریزی‌ها و تشتت در سیاست گذاری‌ها است. ریشه اختلافات و هم‌آوردی‌ها روشن است. آحاد و لایه‌های این طبقه به لحاظ طول و عرض مالکیت سرمایه، سهم در قدرت سیاسی و حصه خود در اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر موقعیت واحدی ندارند. این لایه‌ها بر سر تقسیم این غنائم کشمکش دارند و کرسس وار برای بردن سهم افزون تر با هم رقابت و مقابله می‌کنند. مسأله بعدی معضلات و سنگلاخ‌های سر راه بورژوازی برای تحمیل سرمایه‌داری و استثمار و بربریت و جنایاتش بر طبقه کارگر است. سرمایه یک رابطه اجتماعی و شیوه تولید آکنده از تناقضات و بحران‌هاست و تلاش برای هر میزان بقایش به همین اندازه تناقض بار و جدال آمیز است. بخش‌های مختلف بورژوازی با مشاهده مشکلات ناشی از درونمایه متضاد سرمایه، ناسازگاری‌های بقا، به ویژه دشواری‌های سر راه تحمیل این مناسبات بر توده‌های کارگر، برای برنامه

ریزی نظم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری با مجادلات مختلف مواجه می‌گردند. هر لایه یا بخش و جناحی رویکرد خاصی اتخاذ می‌کند و برنامه و سیاست ویژه‌ای پیش می‌گیرد. لیبرالیسم، کنسرواتیسم، سوسیال دموکراسی، اشکال عدیده نو و کهنه یا چپ و راست آنها از همین جا جوانه می‌زنند و شاخ و برگ می‌کشند. همه اینها در مقابل جنبش کارگری جهانی همجوش و اعضای یک پیکر واحد طبقاتی هستند اما همه نیز بر سر چگونگی برنامه ریزی نظام و حصه خود در سودها و سرمایه‌ها علیه همدیگر می‌تازند و به کارهای مختلف دست می‌زنند. در جامعه ما استراتژی بورژوازی برای پاسخ به نیازهای نظم اقتصادی و سیاسی سرمایه و نیز تعیین سمت و سوی دیپلماسی خارجی، تاریخاً با فشار عوارض ناشی از مکان سرمایه‌داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه رو به رو بوده است. در اینجا دیکتاتوری عربان یک شرط حتمی بازتولید پروسه ارزش افزائی سرمایه است. این دیکتاتوری اساساً با هدف سرکوب هر نوع اختلال در نظم سرمایه و به عنوان جواز تضمین شبه رایگان بودن بهای نیروی کار توده‌های کارگر اعمال می‌شود، اما حتی برای حصول همین هدف مجبور است چشم اپوزیسیون‌های مختلف بورژوازی را نیز بیازارد. این ذات سرمایه است که نمایندگانش از هر جناح و دار و دسته که باشند برای تحقق نظرات و حاکم ساختن سیاست‌های خود به هر ساز و کاری توسل می‌جویند. استفاده از توهم کارگران و نشستن بر موج نارضائی آنها برای تسویه حساب با رقیبان یکی از مهم‌ترین این اهرم‌هاست. تندنسی که خوشایند جناح یا جناح‌های مسلط این طبقه در قدرت سیاسی نیست و برای مقابله با آن دامنه دیکتاتوری‌ها حاکم را به حوزه جست و خیز اپوزیسیون‌ها نیز بسط می‌دهند. از این مهم‌تر و بسیار تعیین‌کننده‌تر اینکه اعمال دیکتاتوری‌ها بر طبقه کارگر نیز هزینه‌های گزاف خود را دارد. وجودش، استحکام، شدت و فراگیری هر چه سهمگین‌ترش شرط حیاتی بازتولید و بقای سرمایه‌داری است اما طاقت توده‌های کارگر برای تحملش نیز سقفی داراست و خطر انفجارهای وسیع توده‌ای از عوارض معمول

آن است. بورژوازی ایران از آغاز تا حال در رابطه با خیر و شر این دیکتاتوری و حدود یا چگونگی کاربردش دچار سردرگمی و تشتت بوده است. عناصر یا گروه‌هایی از این طبقه زیر فشار ترس از خطر انفجار قهر توده‌های کارگر، توهم به گنجایش سیاست‌های خود برای جلب رضایت قشری از کارگران و باور به کارائی برخی اصلاحات مدنی و سیاسی برای جلوگیری از مخاطرات احتمالی، اگر نه همواره اما در شرائط خاص جار و جنجال فضای باز سیاسی، دموکراسی و جامعه مدنی راه می‌انداخته اند. در سال‌های بعد از مشروطیت صور اسرافیل‌ها، دهخداها، مستوفی‌الممالک‌ها، در فاصله میان ۳۰ تا ۳۲ طیف احزاب جبهه ملی و طرفدار مصدق و در دوره اخیر جماعت حمام خون سالاران و بانیان و حامیان کشتارهای ۵۸ تا ۶۰ و ۶۷ زیر بیرق اصلاحات در این زمره بوده اند. در همه این دوره‌ها و در سراسر خط ممتد استیلا و حاکمیت سرمایه داری، بخش‌هایی از بورژوازی نیز یکدست و مصمم اعمال سبعانه دیکتاتوری بر طبقه کارگر، یا حتی در صورت نیاز، بر اپوزیسیون‌های درون طبقه خود را تنها راه بقای حاکمیت خویش و استمرار حیات نظام بردگی مزدی می‌دیده اند. گفتنی است که اولاً حرف آخر یا در واقع حرف دل سرمایه را نهایتاً طیف دوم بوده است که می‌زده و اجرا می‌کرده است، ثانیاً طیف نخست هر چه از گذشته به حال نزدیک تر می‌شده است سترونی، متوهم بودن و عوام‌فریبانه بودن حرف‌هایش عالمگیرتر شده است.

مجادلات درون طبقه سرمایه دار ایران در طول چند دهه اخیر ابعاد دیگری هم پیدا کرده است. سرمایه داران این دوره در ترکیب سراسری خود از کارخانه دار و بازاری و بانکدار و مزرعه دار گرفته تا دولتمرد، سپاهی، بسیجی پلیس، مدیر، مشاور یا دانشگاهی در کنار رقابت‌های متعارف در پهنه اقتصاد و بلوک بندی‌های سیاسی دست به کار بیشترین مافیابازی‌ها هستند. هر باند و دار و دسته می‌کوشد تا از طریق احراز پست‌های کلیدی در ماشین دولتی و توسل به ساز و کارهای مافیائی مرزهای مالکیت، حدود سود، و حجم سرمایه خویش را وسعت بخشد. یک دلیل مهم این وضعیت در چگونگی پروسه

استقرار دولت اسلامی و منوال تلاش این رژیم برای بقای سرمایه‌داری و استمرار حاکمیت خود قرار دارد. جمهوری اسلامی با سرنگونی رژیم شاه خود را مالک هزاران تراست و مؤسسه بزرگ یا متوسط صنعتی، زنجیره عظیم بانک‌ها، بنیادها و مراکز مهم مالی، معادن، مزارع، کشت و صنعت‌ها، شبکه‌های حمل و نقل، فروشگاه‌های بزرگ و کل سرمایه اجتماعی دید. دنیای سرمایه‌هائی که خیلی زود و در همان آغاز، زیر لوای مالکیت یا کنترل دولتی عملاً به تصاحب افراد، خانواده‌ها، باندها، روحانیون، بازاریان، مافیایها و شبکه‌های رنگارنگ درون رژیم در آمد. آدمهائی از طبقه بورژوازی، از لایه‌های پائین این طبقه یا حتی از میان لومپن پرولتاریای عمده و اکره ماشین قهر دولت جدید، در یک چشم به هم زدن صاحب شرکت‌های سهامی، بنیادهای غول پیکر مالی، کارخانه‌ها، مزارع، معادن، خطوط کشتیرانی و هزاران واحد تولیدی و تجاری دیگر شدند. مالکیت این جماعت بر بنگاه‌های تولیدی و مالی یا مؤسسات موسوم به «خدماتی»! نه با پیشینه سرمایه دار بودن، خرید این شرکت‌ها، گرفتن اعتبارات بانکی یا خرید اوراق سهام که با حضور آنها در ساختار قدرت سیاسی و ماشین قهر دولتی جدید محقق گردید. این سرمایه داران نوظهور بسان همه سرمایه داران دیگر دنیا با کل شعور و توان خود دست به کار افزایش سرمایه‌ها و سودهای خود شدند و برای نیل به این هدف چند ساز و کار معین را از همه چیز مؤثرتر یافتند. اول اینکه فشار استثمار کارگران را تا منتهای مرزهای ممکن بالا برند و به اوج رسانند، کار شاق چند شیفتی با دستمزدهای نازل در بدترین شرایط کار را بر کارگران تحمیل کنند، در مورد دستمزد آئین جدیدی کشف کردند. اینکه پرداخت هر ماهش را به چند ماه و گاهی چند سال و پاره ای اوقات هیچ‌گاه موکول نمایند و در طول این ماهها یا سال‌ها با افزودن همان مزدها به سرمایه‌هایشان چندین برابر دستمزد کارگران سود و سرمایه بر هم تلنبار نمایند. ساز و کار دوم آنکه هر سرمایه دار برای افزایش حجم سرمایه‌ها و کثرت بیشتر شمار واحدهای صنعتی و تجاری خود هیچ حریم و مرز امنی حتی برای شرکای طبقاتی خود نیز قائل

نباشد و به هر تطاولی دست یازد. سوم و تعیین کننده تر اینکه برای حصول همه این اهداف و منظورها به ارتقاء هر چه افزون تر موقعیت خود در ساختار قدرت دولتی روی نهد و در این زمینه تا چشم کار می کند بساط باند بازی و مافیاپردازی پهن کند. واقعیت این است که طبقه بورژوازی ایران در عین یکپارچگی و اتحاد آهنین در مقابل هر جنب و جوش سرمایه ستیز طبقه کارگر به لحاظ تشتت درونی یا مناقشات حاد گروهها، جناحها و مافیاهای اختاپوسی متشکله اش در مدار اوج سیر می کند. این اختلافات و مشاجرات اگر در رابطه با برخی اپوزیسیونهای خارج از حاکمیت رنگ و لعاب جهتگیریهای متفاوت سیاسی گرفته است اما در سایر موارد همین لعاب را نیز دارا نیست و سوای جنگ و ستیز مافیاهای گوناگون اقتصادی بر سر تقسیم سرمایه ها و سودها چیز دیگری نمی باشد.

۳- حداقل بخشی از کارگران و مردمان محروم در تقابل جناحهای سرمایه داری جمهوری اسلامی، جانب این یا آن جناح علیه دیگری را می گیرند، به این امید که بهبودی در زندگی آنها ایجاد شود. آیا واقعا حاکمیت این یا آن جناح سرمایه داری، در شرایط حفظ بنیانهای جمهوری اسلامی، می تواند به گشایشی در وضعیت زندگی اجتماعی در ایران بیانجامد؟

پاسخ این سؤال از همه سؤالات ساده تر است. « آفتاب آمد دلیل آفتاب » اگر میلیون ها بار کل زوایای تاریخ صد سال اخیر ایران را چراغ اندازیم، قادر به رؤیت هیچ جهتگیری هیچ بخش یا هیچ گروه و جناح بورژوازی برای هیچ میزان کاهش در فشار استثمار یا هیچ مقدار گشایش در کوه معضلات معیشتی و سیاسی و اجتماعی آوار بر سر توده های کارگر نخواهیم شد. این واقعیت در مورد آینده کار کلیه رویکردها و جریانات درون طبقه بورژوازی اعم از حاکم یا اپوزیسیون به تمام و کمال صدق می کند. بعلاوه اینکه ماجرا به بودن و نبودن جمهوری اسلامی نیز محدود نیست. تا زمانی که سرمایه داری موجودیت دارد حتماً چنین خواهد بود. تکلیف هارترین جناحهای بورژوازی از دولت های

دوره شاهنشاهی تا جمهوری اسلامی کاملاً روشن است. کارنامه منادیان اصلاحات و دموکراسی و جامعه مدنی را نگاه کنیم و از نزدیک به دور پیش رویم. دولت خاتمی پرچمدار برنامه ریزی وحشیانه ترین تهاجمات به سطح معیشت و بهای نیروی کار توده‌های کارگر بود. کشتار کارگران خاتون آباد کرمان نیز در دوره زمامداری اصلاح طلبان روی داد. طبقه کارگر ایران در زمان نخست وزیری مصدق نه فقط به هیچ بهبودی در شرایط کار و استثمار و زندگی خود دست نیافت که در همه این زمینه‌ها با وضعی رقت بار رو به رو بود. پرداخت دستمزدهای نازل کارگران ماهها به تعویق افتاد. هیچ مبارزه و خیزش کارگری تحقق مطالبات اولیه توده کارگر را به دنبال نیاورد. در همین روزهاست که اعتصاب عظیم کارگران ریسندگی سمنان و شورش وسیع خانواده‌های اینان توسط نیروهای نظامی دولت مصدق به خون کشیده می‌شود و عده زیادی از کارگران کشته و زخمی می‌شوند. کمی آن طرف تر در سال ۱۳۲۵ در ایامی که پارلمان بورژوازی از اعضای جبهه ملی و حزب توده پر بود، نمایندگان این احزاب از جمله ۶ وزیر «توده ای» در کابینه قوام شرکت داشتند و شاپور بختیار چهره بارز جبهه ملی در مقام ریاست اداره کار خوزستان خدمت می‌کرد، اعتصاب سراسری کارگران نفت جنوب آماج یکی از بربرمنشانه ترین ترین حمام خون‌های بورژوازی قرار گرفت. کشتار سبعانه ای که با وقوع آن قریب ۹۰ کارگر جان باختند و همین تعداد زخمی و گرفتار آسیب‌های التیام ناپذیر شدند. پرونده اپوزیسیون‌های لیبرال و اصلاح طلب ارتجاع بورژوازی در رابطه با کشتار و فشار علیه توده‌های کارگر و مبارزات آن‌ها از سایر بخش‌های این طبقه هیچ بهتر نیست. باز هم تکرار کنم که معضل نه در سیاست و سنت و سیره این یا آن جناح که در نفس موجودیت نظام سرمایه‌داری است. موضوعی را باید در اینجا کمی باز کرد. اینکه در دوره هائی از تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران، همزمان با میداننداری و عروج نیروهای مدعی اصلاحات، دموکراسی یا مانند اینها برای چند صباحی تسهیلاتی در زمینه گسترش اعتراضات کارگری پدید آمده است. این اتفاق

احیاناً روی داده است اما عوامفریبی محض است اگر کسی پدیدار شدن این دوره‌های زودگذر را به سیاست و رویکرد متفاوت این جریانات با سایر شرکای طبقاتی آنها نسبت دهد. در هیچ یک از این دوره‌ها خود این نیروها نبوده‌اند که آگاهانه و سازمان یافته به کارگران مجال اعتراض داده اند. آنچه به تحرک بیشتر کارگران و توسعه مبارزات آنها مجال داده است صرفاً فشار بحران اقتصادی، چشم انداز فروپاشی ساختار قدرت رژیم، تشتت عمیق حاکمان بورژوازی بر سر چگونگی برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه و در یک کلام عجز و فروماندگی حاد کل بورژوازی از تضمین استمرار استیلای سرمایه‌داری و حفظ ماشین دولتی بورژوازی بوده است.

۴- شاید لازم باشد همین جا، به اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی هم اشاره کنیم. مهم‌ترین گروه‌بندی‌های اپوزیسیون بورژوازی کدام‌ها هستند، برنامه و استراتژی اقتصادی و سیاسی آنها چیست؟ و آیا در صورت روی کار آمدن هر یک از آنها، هیچ گشایشی در وضعیت زندگی اجتماعی در ایران، و به ویژه وضعیت طبقه‌ی کارگر، رخ خواهد داد؟

اپوزیسیونهای جمهوری اسلامی نه در بنمایه طبقاتی که در سیمای ظاهر مواضع و شعارها به دو طیف تقسیم می‌شوند. طیف نخست صریح و عریان از نظام بردگی مزدی دفاع می‌کند، این نظام را منزلگاه آخر تاریخ می‌بیند، اختلاف خود با جمهوری اسلامی را در «تعهد» به پیرایش و انسانی» ساختن سرمایه‌داری!! تعریف می‌کند و وعده انجام همین پیرایش را دستمایه شکار توهم توده‌های ناراضی و برداشتن خیز به سوی قدرت می‌سازد. طیف دوم در فرمولبندی‌ها و شعاربافی‌هایش خلاف این را می‌گوید، مدعی مبارزه برای نابودی بردگی مزدی است! از انقلاب سخن می‌راند و خود را به طبقه کارگر می‌آویزد. واقعیت این است که هر دو طیف به رغم ظاهر متفاوت و ادعاهای متضاد، در دورنمای پراتیک خود فرجام واحدی دارند. با حزب سازی بالای سر جنبش کارگری، گسیل توده‌های کارگر برای ساختن سندیکا، توصیه به کارگران که انقلاب کنند و حزب

را به قدرت برسانند هر چه روی دهد سرمایه‌داری از سر جایش تکان نخواهد خورد. شاید عبارت آخر در اینجا بی‌مناسبت باشد، اما آوردم تا بگویم که جدال میان عظیم‌ترین بخش اپوزیسیون و رژیم اسلامی بر سر چگونگی برنامه ریزی نظم‌تولیدی، سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری است. رمز ورشکستگی اپوزیسیون نیز همین جا قرار دارد. سونامی فلاکت و شدت استثمار و دیکتاتوری که ۵۰ میلیون نفوس طبقه کارگر ایران را در خود بلعیده است از ژرفنای شیوه تولید سرمایه‌داری می‌جوشد و اپوزیسیون منادی دستکاری این نظام یا هر نیروی مخالف فاقد پراتیک شفاف ضد کار مزدی، هیچ کلیدی برای باز کردن هیچ روزنه‌ای به سوی هیچ نوع بهبودی در هیچ گوشه زندگی هیچ کاری به دست ندارد. این اپوزیسیون‌ها در هر کجا که روی به کارگران سخن می‌گویند از بیخ و بن دروغ‌گویند. سرمایه‌داری قابل اصلاح به نفع توده کارگر نیست معنای زمینی وعده‌هایشان فقط چاره‌اندیشی برای ماندگاری این نظام و محکم کردن طوق حاکمیت سرمایه بر دست و پای طبقه کارگر است.

پیشینه کار گروه‌ها و محافل طیف اول نه فقط روشن که نقطه نقطه اش جراحی مرگ آلود در حافظه تاریخی توده‌های کارگر است. از طرفداران نبش قبر سلطنت شروع کنیم. قیام بهمن ۵۷ در سقوط شکلی از دولت سرمایه و عروج شکلی دیگر خلاصه شد، اما این قیام در خاستگاه عینی خود، شورش قهرآمیز میلیون‌ها کارگر علیه یکی از هارترین و اختاپوسی‌ترین رژیم‌های تاریخ حیات سرمایه‌داری بود. مقایسه تراز درندگی بخش‌های مختلف بورژوازی یا دولت‌های این طبقه کار یک کارگر آگاه نیست. معضل طبقه کارگر وجود سرمایه‌داری است اما نباید از یاد برد که رژیم سلطنتی سرمایه در هیچ زمینه‌ای هیچ دست کمی از خلف اسلامی خود نداشته است. تفاوتی اگر به چشم خورده است در شیوه اعمال بربریت‌ها و نه در طول و عرض و حجم آنها بوده است. آنان که میل خواندن کارنامه رژیم شاه را دارند، گوشه چشمی به اوراقش اندازند. برگ نخست را شدت استثمار بی‌مهار، بیغوله‌نشینی، بی‌سرپناهی، حلبی‌آبادخوابی، فقر، گرسنگی،

جبر فروش کودکان خردسال، سیر کردن شکم فرزندان با علف‌های بیابانی و آرد هسته‌های خرما، کار شاق مادام‌العمر بدون بازنشستگی، بدون بیمه بیکاری و بیماری میلیون‌ها کارگر پر می‌سازد. حوصله کنید و کارنامه را ورق زنید. بی بهداشتی، بی داروئی و بی درمانی در سطح یک بهیار تجربی برای ۱۰۰ روستا و ۵۰۰۰ پزشک یا پیراپزشک برای سی و چند میلیون انسان، بی آموزشی رقت بار با شاخص یک دبستان چهار کلاسه برای شمار متعدد دهات، محرومیت میلیون‌ها نفر از آب شرب بهداشتی خطوط درشت برگ دوم را می‌سازد، وحشت نکنید و ورق زنید، اعدام‌های روز به روز پاک‌ترین انسان‌ها، شکنجه‌گاه‌های مخوف مرکز خونبارترین اشکال پاره پاره کردن انسان، زندان‌های پرشمار انباشته از دهها هزار مبارز آرمانخواه پای بند حقوق اولیه انسانی، اختاپوس قهر و توحش و جنایت و کشتار ساواک، میدان‌های وسیع تیرباران، قتل عام انسان‌هایی که به گاه رفتن پای چوبه دار، حتی دلیل دستگیری خود را نمی‌دانستند، حتی معنی اعدام را نمی‌فهمیدند! معماری جهنمی که در آن « نسیم را بی پرس و جو اجازه رفتن نبود» و هزاران سیه‌روزی دیگر دامنگیر دهها میلیون نفوس توده‌های کارگر محتوای برگ سوم را تشکیل می‌دهد، اما این کارنامه با همین مضمون، برگ‌های بی شماری دارد، مشتاقان می‌توانند بر لب هفت دریا « تر کنند سرانگشت و صفحه بشمارند» خفاشان غارهای دهشت تاریخ از فرزند و همسر شاه سابق تا اردشیر زاهدی، هوشنگ نپاوندی، داریوش همایون و پرویز ثابتی با استماع رجزهای قدرت غربی سرمایه‌ جهانی و دل در هوای جلب حمایت این قطب از احیاء تخت و تاج شاهی در طول دو سال اخیر کمپین دروغ راه انداخته‌اند تا رژیم‌های چنان شنیع و بشرستیز را آب تپه‌پیر فرو پاشند. فاجعه ننگ است اگر آحادی از نسل حاضر طبقه کارگر در نفیر شوم این شب پرگان دنبال تراشه‌ای از واقعیت گردد. این استدلال که چون دولت اسلامی در زن ستیزی، قصاص، سنگسار، کودک‌آزاری، حمام خون مخالفان، سلاخی معیشت کارگران یا هر جنایت دیگر روی همه رژیم‌های دیگر را سفید کرده است پس

باید به نبش قبر سلطنت پهلوی پرداخت آن قدر سفیهانه است که عقل سلیم انسانی از مرورش شرم دارد.

به اصلاح طلبان اشاره ای کنیم. در این زمینه شاید رجوع نسل حاضر طبقه کارگر به تجارب مستقیم خویش کافی باشد اما گفتن یکی، دو نکته بی فایده نخواهد بود. در نیمه دوم دهه ۴۰ خورشیدی، در شرائطی که رژیم شاه هر زمزمه هر کمونیست و هر کارگر آگاه را در هفت پستوی محل سکونتش توسط ساواک شکار می‌کرد و زمزمه پرداز را راهی سیاهچال می‌ساخت به اپوزیسیون ارتجاعی بورژوازی از کارخانه دار تا دانشگاهی، از مدیران، مشاوران و صاحبان پست‌های مهم دولتی تا تاجران بازار، از صاحب منصبان ارتش و پلیس تا روحانی، به صورت غیرمستقیم و غیررسمی امکان داد تا در سطحی وسیع به سازماندهی خود و جلب توهم برخی اقشار اجتماعی پردازد. این سازماندهی در غالب موارد انگ و رنگ سیاسی نداشت، هر چند که اینجا و آنجا لعاب سیاسی نیز پیدا می‌کرد. در طول این سال‌ها محافل گوناگونی زیر نام انجمن‌های اسلامی، کانون‌های نشر اعتقادات اسلامی، جمعیت‌های خیریه اسلامی، هیأت‌های متنوع دینی، سازمان‌های آموزشی عریض و طویل اسلامی، مراکز انتشاراتی متعدد اسلامی، گروه‌های اسلامی مبارزه با بهائیت، مسیحیت و نوع اینها به مساجد، حسینیه‌ها و نهادهای موجود پیشین اضافه شد. رژیم شاه از کودتای سیاه ۲۸ مرداد تا آن ایام و بعدها جنبش کارگری و کمونیسم را سهمگین‌ترین خطر برای حیات خود می‌دید و سیاست هموارسازی راه برای سازمانیابی این بخش ارتجاع بورژوازی را راهکاری کارا برای دفع این خطر تلقی می‌کرد. شالوده کارش این بود که محافل مذکور در یک شبکه فراگیر سراسری تا جایی که می‌توانند توهم لایه‌های ناراضی از جمله کارگران را جلب کنند. آن‌ها را از جهتگیری ضد سرمایه‌داری و کمونیستی باز دارند. رژیم می‌خواست که این جماعت فعالیت‌هایش را زیر لوای مذهب پیش برد، به سیاست نیاویزد، سرانش در کنترل ساواک باشند و چگونگی پیشبرد کارشان را گزارش کنند. حاکمان روز سرمایه

می‌دانستند که این کار به سادگی مقدور نیست، درست به همین دلیل محدوده ای برای ابراز حیات سیاسی آنها، باز هم تعریف نشده و نامکتوب مجاز بود. در همان ایام که گفتن نام شاه بدون لفظ اعلیحضرت سال‌ها زندان داشت به عناصر این بخش بورژوازی مجال مخالف خوانی هم تفویض می‌شد. با بردن چند صباح وی به زندان آبروی اپوزیسیون بودن هم برایش جعل می‌گردید. در این زمینه سخن بسیار است. هدف از بازکردنش این است که بگویم سنگ بنای جمهوری اسلامی در همین شبکه ارتجاعی نهاده شد و آن‌انکه شالوده کار این رژیم را استوار ساختند همین اصلاح طلبان امروزی یا فعالین آن روز این شبکه سراسری بودند. خام اندیشی محض است اگر کسی برای یافتن نطفه‌های اولیه این رژیم به باورهای مذهبی ساکنان جامعه یا وجود چند مسجد و چند روحانی و نوع این‌ها رجوع کند. در نیمه دوم دهه ۵۰ وقتی که توفان سهمگین بحران اقتصادی سرمایه‌داری شیرازه حیات سرمایه را در خود غرق کرد، زمانی که همه چیز برای خیزش سراسری میلیون‌ها کارگر عاصی فراهم گردید همین اصلاح طلبان بعدی و فعالین آن روزی شبکه ارتجاعی مذکور بودند که سازماندهی آماده خود را بختک وار در طول خیابان‌ها پهن کردند تا کل عاصیان کارگر بدون هیچ سازمان را شکار نمایند. این‌ها مقدم بر هر چیز جمعیت وسیع لومپن پرولتاریای دست پرورد سرمایه را به صورت خدم و حشم ماشین مرگ و قهر ارتجاع رژیم در حال ظهور سازماندهی کردند و با همین ارتش بشرستیز به جان طبقه کارگر و فعالان کمونیست و هر نیروی مخالف رژیم اسلامی افتادند. کشتارهای وسیع سال‌های ۵۸، ۵۹ و ۶۰ را بیشتر از همه، همین اصلاح طلبان راه انداختند. می‌گویم بیشتر، فقط به این دلیل که استخوانبندی واقعی رژیم را این‌ها تشکیل می‌دادند. «کمیته‌های انقلاب» را اینها ساختند، سپاه پاسداران را اینها به وجود آوردند. «انقلاب فرهنگی» و کشتار دانشگاهها را اینها راه انداختند، حمام خون گروههای چپ و غیرچپ در سالهای ۶۰ تا چند سال بعد را دقیقاً همین جماعت طراحی کردند. سهم عظیم آن‌ها در نسل کشی تاتاریستی

سال ۵۷ بدون تردید است. اصلاح طلبان اینها را دیدند که در سال‌های آخر نیمه اول دهه ۷۰ با مشاهده موج وسیع خیزش‌های دوباره توده‌های کارگر در شهرهای بزرگ، راه نجات سرمایه‌داری را در راه اندازی علم و کنتل اصلاحات دیدند. همه این‌ها تجربه مستقیم نسل حاضر طبقه کارگر ایران است، آیا به راستی قرار است باز هم کارگران فریب این دجالان و جلادان را بخورند.

«جمهوری خواهان» در دسته بندی‌های مختلف خود، یا کل محافل طیف نخست اپوزیسیون جمهوری اسلامی به طور واقعی تفاوتی با اصلاح طلبان ندارند. ردیف نمودن چند فرمولبندی مانند لائیسیته کردن حکومت، برابری جنسی و قومی یا تبدیل واژه عضو به همراه، در پهنه مبارزه طبقاتی روشن‌تر هیچ چیز نیست، حتی رژیم مذهبی فقاقت‌سالاری مانند جمهوری اسلامی هم قصاص و سنگسار و حجاب و زن‌ستیزی و لیست جنایات این گونه را بسیار بیشتر از آنکه برای حفظ کیان اسلام و رونق بازار شریعت بخواهد، برای حفظ حاکمیت خویش و دفاع از مناسبات اجتماعی مسلط دستور کار می‌کند. عکس آن نیز مصداق دارد، دولتهای مدعی لائیسیم به محض اینکه مصالح سرمایه و نیاز سودآوری بیشتر سرمایه‌ها اقتضا کند در یک چشم به هم زدن ۱۴ میلیون «قران مجید» چاپ می‌کنند، مجاهد افغانی می‌کارند و القاعده درو می‌نمایند و برای کندن ریشه لائیسیم ناموافق خود هیچ تردیدی به دل راه نمی‌دهند. همین رژیم اسلامی هر گاه که تحکیم پایه‌های قدرت خود را در گرو عقب‌نشینی از کاربرد ساز و کارهای توحش دینی دیده است، به این کار دست یازیده است. بحث بر سر این نیست که محافل یا نیروهای اپوزیسیون چه می‌گویند، سخن از این است که آن‌ها در کجای میدان جنگ طبقاتی جاری درون جامعه ایستاده‌اند. این جنگ ممکن است مشتعل نباشد، می‌تواند دچار آتش بس باشد اما جریان دارد، تا طبقات هست جاری است و مادام که جریان دارد کم و کیف همه شعارپردازی‌ها و انتظار آفرینی‌ها را باید با رجوع به آن قضاوت کرد. می‌گویند تصور محال می‌تواند محال نباشد، فرض را بر این گذاریم که دار

و دسته جمهوری خواهان کل وعده‌های خود را بدون هیچ تقلیل جامه عمل پوشانند. حتی در آن صورت جهانی خواهیم داشت که یگانه تفاوتش با جهنم حاضر جمهوری اسلامی، لائیک بودنش خواهد بود. راستش قول و قرارهای جمهوری خواهان مصداق همان طنزی است که در باره « منتظری » می‌گفتند. فحوای طنز این بود که او در روزهای جنگ می‌گفته است همه چیز خوب می‌شود و مثل زمان شاه خواهد شد!! آنچه جماعت جمهوری خواه می‌گوید سوای این نیست اما سفاقت محض است اگر تصور شود که جمهوری خواهان حتی اشتغال و سطح معیشت دوران سیاه سلطنت سرمایه را به کارگران باز گردانند. دلیل این امر بسیار روشن است. نظام سرمایه‌داری در هیچ کجای دنیا قادر به اعاده اشتغال، مزد و امکانات آن روزها هم، به توده‌های کارگر نیست. کسانی که جز این می‌اندیشند نه فقط سرمایه‌داری را نمی‌شناسند، که حتی به گونه ای تعمدی بر روی تمامی واقعیت‌های پیرامون خویش چشم بسته اند. میزان عقب ماندگی اینان در حدی است که فکر می‌کنند در چهارچوب حاکمیت سرمایه، در نقطه ای از جهنم سرمایه‌داری مانند ایران، در حلقه ای از تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری مانند حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران راستی راستی قرار است ضمن حفظ این نظام نان بخور و نمیری هم عاید ۵۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر گردد. یک محور حرف جمهوری‌خواهان این است که آزادی تشکل و بیان و مطبوعات و تظاهرات خواهند آورد. این نیز دروغی بسیار بزرگ است. توده‌های کارگر آزادی بیان و تظاهرات و تشکل و همه چیز را برای تحمیل مطالبات خود بر بورژوازی و برای جنگ علیه اساس بردگی مزدی می‌خواهند. حفظ سرمایه‌داری ایران بدون سرکوب این مطالبات، بدون قتل عام مبارزات کارگران ممکن نیست. پای بندی به بقای این نظام و دادن وعده آزادی به کارگران بدترین فریبکاری‌ها و دروغ بافی‌ها است. از اینها که بگذریم جمهوری خواهان نیروئی نیستند و شانس گسترش خود به صورت یک نیروی اجتماعی را ندارند، آنها گره به باد می‌زنند و بر بال خیال می‌نشینند. تاریخ جنبش کارگری تاریخ شکار قدرت

توده‌های کارگر توسط فریبکاران بورژوازی است اما هر اپوزیسیون عوام‌فریب بورژوازی شکارچی ماهر این میدان نیست.

در متن سؤال، به اپوزیسیون چپ و به طور مثال «اتحاد نیروهای چپ و کمونیست» هم اشاره شده است. بالاتر به صورت کوتاه گفتم که با سندیکاسازی، حزب بازی و دعوت از کارگران درون سندیکاها یا فاقد هر تشکل که حزب را به قدرت برسانند هیچ خدشه‌ای به هیچ کجای سرمایه‌داری وارد نخواهد آمد. این بدان معنی است که اپوزیسیون‌هایی از این دست نیز افق واقعی فراتر از سرمایه‌داری برای کارگران ندارند و بر همین اساس کل وعده‌هایشان به توده‌های کارگر سرنوشت قول و قرارهای محافل طیف اول را خواهد یافت. آنچه قطعی، حتمی و بدون شک است این است که هیچ اپوزیسیون بورژوائی قادر به گشایش هیچ گرهی از کوه مشکلات توده‌های کارگر نیست. هر دزه موفقیت توده‌های کارگر برای تحمیل خواسته‌های خود بر طبقه سرمایه‌دار و هر گام کارگران به سوی رهائی واقعی، در گرو برداشتن گامی در راستای سازمانیابی شورائی سراسری ضد سرمایه‌داری آنان است.

۵- در این میان، وضعیت طبقه‌ی کارگر را چگونه می‌بینید؟ پیش‌رفت‌های طبقه در مبارزه علیه سرمایه‌داری و موانع پیش‌روی آن؟ اصلاح‌کدام مسایل و گرهگاه‌های مبارزه‌ی طبقاتی در شرایط حاضر کلیدی هستند، به طوری که تمرکز روی آن‌ها و بسیج نیروی اجتماعی طبقه‌ی کارگر برای حل آن‌ها، می‌تواند به ایجاد فضای مناسب و لازم جهت پیش‌روی‌های بیش‌تر طبقه بیانجامد؟

طبقه کارگر ایران از همه لحاظ با موقعیت وخیم و نامساعدی دست به گریبان است. پاره‌ای محافل چپ بر اساس یک سنت بازاری و به شیوه شعرای دربار شاهان همه جا از فتوحات می‌گویند!! لفظ بازی این محافل ساز و کار ابراز حیات سکت خویش است. ملاک واقعی داوری برای ارزیابی وضعیت جنبش کارگری در هر برهه زمانی ظرفیت اعمال قدرت متحد توده‌های کارگر علیه سرمایه‌داری است. این ظرفیت در شرائط حاضر

بسیار نازل و ناپیداست. اتکاء به توان متحد طبقاتی برای تحمیل مطالبات خود بر بورژوازی حتی ناچیزترین مطالبات نه راه حل نخست کارگران که حادثه اضطراری و راه چاره نهائی آنان است. تن دادن به فرساینده ترین کارها، تحمل طولانی ترین روزانه‌های کار، قبول وخیم ترین شرایط کار و استثمار، مماشات با کلیه جنایت‌های سرمایه داران از نوع قراردادهای سفید امضاء، تعویق پرداخت دستمزدها برای ماهها، روی نهادن به فروش اعضای بدن، تن فروشی، غلطیدن در دام سوداگران مرگ و مافیاهای قاچاق مواد مخدر، رضایت به گرسنگی و مرگ ناشی از نداری، همه و همه کارهائی هستند که در سلسله مراتب گزینش‌ها ردیف‌های ماقبل اعمال توسل به قدرت متحد جمعی را احراز کرده اند. یک نکته را فراموش نکنیم. بیان این نکات اصلاً به معنی انکار مبارزات جاری، حتی کثرت اعتصابات یا اعتراضات توده‌های کارگر نیست. تحصن ها، راهپیمائی‌ها، اعتصابات درون این و آن مرکز کارخانه، عریضه نویسی‌ها، طومارهای ۱۰ هزار و ۲۰ هزار امضاء به اندازه کافی وجود دارد و از این لحاظ کمبودی نیست. کمیته آفرینی‌ها، انجمن سازی‌ها و دفتر و دستک راه اندازی‌ها زیر لوای سازماندهی توده‌های کارگر و نمایندگی اعتراضات آنان نیز از رونق نسبتاً بالائی برخوردار است. همه این‌ها هست. آنچه نیست و کاملاً ناپیداست مبارزه متحد کارگران با شاخص اعمال قدرت واقعی طبقاتی علیه سرمایه و نظام بردگی مزدی است. چرا طبقه کارگر ایران دچار این وضع است جواب تا حدودی ساده است. بی‌افقی و یأس از حصول هر میزان پیروزی در جنگ با سرمایه داران و دولت سرمایه داری، نقش بسیار مهمی در این زمینه ایفاء می‌کند. کارگری که نسبت به آینده پیکارش امیدوار نیست تمایل کمتری برای تحمل عوارض و مخاطرات اعتراض نشان می‌دهد.

عامل بعدی هزینه سنگین مبارزه است. اخراج شدن، از دست دادن کار و غوطه خوردن در دریای فقر و ذلت و گرسنگی اولین تابوی دهشتی است که در شروع هر اعتصاب مقابل چشم کارگران قرار می‌گیرد. دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام به عنوان مجازات

شرکت در مبارزه یا حتی نیت تلاش برای برگزاری یک اعتراض ابتدائی علیه جنایت کارفرما حدیث روزمره و روایت لحظه لحظه زندگی توده‌های کارگر است. همین الان زندانهای جمهوری اسلامی پر است از فعالین کارگری و کسانی که سوای تلاش‌های بی آزار سندیکالیستی هیچ جرم دیگری ندارند. کارگران به اندازه کافی اسیر فقر و درد و رنج هستند و همواره در این وحشت نیز به سر می‌برند که اگر به زندان افتند تکلیف نان روزمره کودکانشان چه خواهد شد.

همه عوامل بالا موانع سر راه مبارزه متحد و اعمال قدرت متشکل ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر است اما تاریخ همه جا حاکی است که سرکوب، زندان و اعدام به تنهایی برای دوره طولانی قادر به مهار خیزش کارگران، حداقل شورش آنان علیه فشار گرسنگی و بیکاری و فلاکت روزشان نشده است. آنچه توده‌های کارگر را اسیر ورطه حاضر ساخته است بیش از هر چیز نومیدی، سرخوردگی، فشار شکست‌های پی در پی تاریخی، بی اعتمادی به آتیه مبارزه و دهشت از بدتر شدن وضعیت موجودش می‌باشد. شکستن این وضعیت ساز و کار ویژه طبقاتی و تاریخی خود را می‌خواهد. علم و کتل تشویق کارگران به ساختن سندیکا، برپائی تحصن، تهیه طومارهای چند متری پر از امضاء، بست نشینی پشت در این و آن وزارتخانه، نه فقط راه چاره شکستن این بن بست نیست که کاملاً برعکس گمراهه‌های برهوت آسائی هستند که کارگران را فرسنگ‌ها از جهتگیری درست برای تاختن به سوی این هدف و در هم کوبیدن سد سر راه اعمال قدرت دور می‌سازند. طبقه کارگر باید میدان کارزار طبقاتی خود را آرایشی نوین بخشد، باید کلیه اشکال اعتراض روز خود را به محور واقعی پیکار ضد کار مزدی پیوند زند. برای این کار باید پروسه نوینی از سازمانیابی قدرت طبقاتی خود را برنامه ریزی نماید و جامعه عمل پوشاند. باید با توسل به تمامی راهکارها و استفاده از همه نوع امکانات، با بهره گیری از همه اشکال مخفی و علنی مبارزه، راه برپائی سلول‌های ارگانیک یک جنبش سازمان یافته شورائی و ضد بردگی مزدی را پیش گیرد. کارگران باید و می‌توانند در عمق این فرایند،

توان پیکار طبقاتی و ضد سرمایه‌داری خود را بازآفرینی نمایند، به آزمون ایستند، این قدرت را لمس کنند، عمیق تر و بهتر بشناسند، در مبارزات جاری خود به کار گیرند، آن را پرورش دهند، سراسری سازند و ظرف تصفیه حساب فرجامین با بورژوازی کنند. این امر از همه لحاظ مقدور است و بر خلاف تصور عمومی هزینه هایش از همه گمراه رفتن‌ها و برهوت پیمودن‌های بسیار رایج قرن بیستمی پائین تر و قابل تحمل تر است. از این گذشته اگر کارگران چنین کنند، حتی هر شکستی دورخیزی برای پیروزی بعدی آن‌ها خواهد بود. درست بالعکس راهی که تا امروز رفته اند. هر شکستی فتح باب تحمل شکست‌های سهمگین تر بوده است.

جنبش کارگری ایران ۱۰ سال پیش آستانه ورود به چنین دور تازه‌ای از پروسه تقابل با سرمایه و نظام سرمایه‌داری را کوبید، اما خیز کارگران برای این کار مثل همیشه، با تهاجم موج رفرمیسم سندیکالیستی و حزب سالار رو به رو شد و بسیار سریع از پای درآمد. طبقه کارگر ایران به لحاظ تجربه سازمانیابی درون خیز ضد سرمایه‌داری اسیر کمبودهای جدی است. فعالین این جنبش حتی اندرونی ترین آن‌ها هیچ گاه عناصر دست به کار متشکل ساختن قدرت طبقاتی توده کارگر علیه موجودیت بردگی مزدی نبوده اند. نخستین افرادی که پرچم متشکل ساختن کارگران را بر دوش کشیده‌اند بسیار بیشتر از آنکه فعال ضد سرمایه‌داری جنبش جاری همزنجیران خود باشند، عناصر ذینقش احزاب ماوراء موجودیت و قدرت توده‌های کارگر بوده اند. پراتیک واقعی آنان نه چاره جوئی و کمک به سازمان یافتن کارگران علیه بردگی مزدی که ایجاد تشکل‌های کارگری با هدف آویختن این تشکل‌ها به احزاب مذکور و هموارسازی راه برای سوارکاری حزب بر موج خشم و قدرت جنبش کارگری بوده است. تاریخ جنب و جوش سازمانیابی طبقه کارگر ایران این گونه آغاز شده است و این رویکرد نامیمون در هر گام و هر برهه از دوره‌های قبل بدتر گردیده است. در فاصله سالهای ۲۰ تا ۳۲ و زمان میداننداری «حزب توده» کل ۱۴ عضو صدرنشین نهاد موسوم به «شورای متحده کارگران» را

شخصیت‌های سرشناس همین حزب اردوگاهی بورژوازی تشکیل می‌دادند، در کارگر بودن و فعال کارگری بودن بیشتر این افراد جای بحثی نیست. هفت تن اینان از استخوانداترین چهره‌های درونی جنبش کارگری بودند، سخن این است که همه این کارگران فعال و ذینفوذ و اهل مبارزه سیاسی، فقط نقش به صف نمودن طبقه کارگر در پشت سر یک حزب منحن بورژوائی را ایفاء می‌کردند. مشکل به فعالین کارگری حلق آویز به حزب توده نیز محدود نبود. آنان که منتقد چند آتش توده‌ای‌ها بودند هیچ وضع بهتری نداشتند. یوسف افتخاری یکی از موفق‌ترین افراد در سازماندهی وسیع توده‌های کارگر نفت خوزستان و حتی جاهای دیگر تنها تفاوتش با گروه نخست در این خلاصه می‌شد که به جای آویختن به اسکندری، روستا، کامبخش و اردوگاه به «شریف امامی» و مزدوری مانند «سید ضیاء» آویزان می‌شد. این تجربه تلخ در ماه‌های بعد از قیام بهمن سال ۵۷ نیز تکرار گردید و بالاخره خیز ضعیف جنبش کارگری ایران برای کوبیدن آستان دور تازه‌ای از مبارزه با رویکردی دیگر در شروع دهه ۸۰ خورشیدی، دستخوش هجوم پاسداران همین سنت شد و پرپر گردید. سراسر این دهه شاهد اعتصابات، اعتراضات، گروگان‌گیری‌ها، راهبندان‌ها، راهپیمائی‌ها و تشکیل اجتماعات بزرگ و کوچک کارگری بود. در دل همین خیزش‌ها و مبارزات آحاد قابل توجهی از فعالین کارگری با درس آموزی بسیار پاره وار از گذشته خواستند رسم دیرین بشکنند و طرحی نو اندازند، خواستند به عنوان عناصری اثرگذار به پویه کارزار خودجوش ضد سرمایه‌داری توده‌های طبقه خود بیاویزند، در مکان کارگران، در متن مبارزات جاری، با سر آگاه طبقاتی، بدون آویختگی به صدرنشینان سکت و حزب شروع به سازمان دادن و آگاه نمودن همزنجیران برای اعمال قدرت جمعی علیه سرمایه کنند. این کار در همان نطفه با لشکرکشی احزاب و سکت‌های طیف رفرمیسم راست یا چپ از هم پاشید. جنبش کارگری از آن مبارزات گسترده و این خیز ضعیف فعالین خود نتیجه‌ای نگرفت. کل جنب و جوش روز توده‌های کارگر در میان‌های و هوی سندیکاسازی، مبارزه قانونی،

و کمیته آفرینی گور و گم گردید. حرکت‌های چشمگیری مانند اعتصاب رانندگان شرکت واحد، اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه، خودروسازی‌ها، لوله سازی‌ها، لاستیک سازی‌ها، نفت و پتروشیمی، مخابرات، کشت و صنعت‌ها معادن مختلف، نساجی‌ها، تراکتور سازی به جای آنکه میدان دخالت کارگران فعال و آگاه و ضد کار مزدی گردند در غیاب این اثرگذاری‌ها راه شکست پیمودند و بی نتیجه پایان یافتند.

جنبش کارگری ایران در چنین وضعی است. مثل بدترین بخش‌های جنبش کارگری جهانی بار قلع و قمع و سرکوب صد ساله بورژوازی را همراه با آوار سهمگین شکست‌های متوالی ناشی از میدان داری‌ها و اثرگذاری‌های کمونیسم خلقی کمینترنی و اردوگاهی، ناسیونال چپ و اپوزیسیون پردازی‌های دیگر بورژوائی یا گمراه رفتن‌های سندیکالیستی، همه و همه بر مجاری تنفسی و شیرازه حیات خود سنگین می‌بیند. طبقه کارگر ایران بدون خروج از دایره تحمل این فشارها همچنان زمینگیر، فرسوده و سردرگم باقی می‌ماند. جنبش کارگری چشم انتظار عروج نسلی از فعالین آگاه اندرونی خود است که با سر بیدار ضد کار مزدی، شناخت مارکسی دنیای روز سرمایه داری، کوله بار نقد پراتیک گذشته‌های تاریک دور و نزدیک بر دوش، در بطن مبارزات جاری همزنجیران، راه پیکار ضد سرمایه‌داری را پیش روی توده طبقه خویش باز و بازتر سازد. نسلی آگاه که جنبش لغو کار مزدی را بستر همپیوندی ارگانیک استراتژی و تاکتیک، حلقه پیوند کلیه اشکال اعتراض اجتماعی همه بخش‌های طبقه کارگر علیه تمامی انواع بی حقوقی‌ها و مظالم، میدان سازمانیابی وسیع شورائی، پیگیری مطالبات روز، بالندگی آگاهی و سرنگونی طلبی ضد سرمایه‌داری کارگران کند.

۶- به ادامه‌ی این بحث بازخواهیم گشت. اما این جا لازم است به مولفه‌ی بسیار مهم دیگری هم بپردازیم: رابطه‌ی جمهوری اسلامی با آمریکا و متحدین اروپایی آن؛ به نظر شما، هر یک از طرف‌های این رابطه چه انتظاراتی از یک‌دیگر دارند و چه اهدافی را

تعقیب می‌کنند؟ به طور مشخص‌تر، سیاست آمریکا و متحدین اروپایی آن در قبال جمهوری اسلامی بر کدام آلت‌رناتیو-ها- متکی است.

رابطه میان دولت‌ها و قطب‌های مختلف سرمایه‌داری با هم بنمایه صریح و ثابتی دارد. دولت‌ها سرمایه اجتماعی کشورها را نمایندگی می‌کنند. شالوده نزدیکی و دوری یا بلوک بندی‌ها و جنگ و ستیزهای آن‌ها را نیز فقط چگونگی سهیم شدن سرمایه‌های اجتماعی هر کشور و هر قطب در کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی و حصه مالکیت و قدرت و میدان‌داری در یک سراسری قدرت سرمایه جهانی تعیین می‌نماید. ریشه صلح‌ها و جنگ‌ها در اینجا قرار دارد اما روشن است که دولت یا بورژوازی هر کشور و هر قطب در مارپیچ کارزار خود برای حصول انتظاراتش همین مسأله آشنا و عالم شمس را در دنیائی از وارونه پردازی‌های عجیب و غریب چندان بار می‌پیچاند و رمزآمیز می‌کند، هر جنایت و سبعتی را عالی‌ترین شکل دفاع مقدس از حقوق انسانی جار می‌زند. سراسر جهان را منبر موعظه صلح می‌کند، بربرمنشانه‌ترین جنگهای تاریخ را لباس پاسداری امنیت زندگی انسانها می‌پوشاند. سران جمهوری اسلامی از همان آغاز راه حصول حصه مطلوب سرمایه اجتماعی ایران در مالکیت و سود سرمایه جهانی و قطاع باب طبع خویش در دائره قدرت سرمایه‌داری جهانی را نه در سازش با امریکا که در راه اندازی جار و جنجال ضد امریکائی، سر دادن شعار مریخی «نه شرقی، نه غربی»، تلاش برای احراز موقعیت یک قطب قدرت، در منطقه و جهان جست و جو کردند.

خیلی‌ها رویکرد جمهوری اسلامی را مسأله‌ای ایدئولوژیک قلمداد می‌کنند. اینان یک چیز را از یاد می‌برند، اینکه ایدئولوژی‌ها، اساساً تاریخ و ویژه‌ای ندارند، تاریخ آنها تاریخ ظهور و افول و عروج اجتماعی طبقات یا نیروهای حامل آنها است. این مسلک و شریعت رژیم‌ها نیست که شالوده اقتصادی و ساختار حقوقی یا سیاسی و اجتماعی جوامع قلمرو حاکمیتشان را هویت می‌بخشد. کاملاً بالعکس دومی است که اولی را می‌سازد یا شکل

حاضر و آماده اش را به خدمت می‌گیرد و ملزومات و مصالح کارش را به تار و پود هستی آن تزریق می‌کند.

رژیم اسلامی در شروع کار برای موفق بودن جهتگیری خود محاسباتی داشت و ساز و کارهای را فراهم می‌دید. شرائط جنگ سرد و دنیای دو قطبی سرمایه داری، نارضائی روزافزون بخشی از سکنه دنیا از جنایات بورژوازی امریکا و دولت‌های متحدش، سرخوردگی جمعیت انسانهای ناراضی از اردوگاه شوروی سابق، زمینگیری کمونیسم لغو کار مزدی، کارائی احکام و آموزه‌های دینی برای شستشوی مغزی انسان‌ها، طول و عرض عظیم سرمایه اجتماعی ایران، مکان مهم سرمایه‌داری کشور در تقسیم کار جهانی سرمایه، نقش تعیین کننده ایران در عظیم ترین کارتل تأمین انرژی دنیا، تسلط بر یکی از حیاتی ترین آبراههای بین المللی، موقعیت استراتژیک کشور در منطقه و مؤلفه‌های مهم دیگر زنجیره طولانی عواملی بودند که رژیم را در اتخاذ رویکرد بالا و امید به موفقیتش متوهم می‌ساختند. در سوی دیگر میدان بورژوازی امریکا و متحدانش قرار داشتند. دولتمردان ایالات متحده در قبال آنچه در ایران روی داده یا روی می‌داد محاسبات خود را دنبال می‌کردند. از منظر اینان جنجال امریکاستیزی رژیم به هر حال یک مقوله تاکتیکی رو به افول به نظر می‌آمد، رابطه روز جمهوری اسلامی با اردوگاه را نیز شکننده و زودگذر می‌دیدند، آنان در پشت این سناریوها به نیازها و منطق کار سرمایه اجتماعی ایران دل می‌بستند و در همین راستا جهتگیری تدریجی طبقه سرمایه دار و دولت اسلامی سرمایه‌داری به سمت همگرایی با امریکا و غرب را احتمال غالب برآورد می‌کردند. شاید بر پایه چنین محاسباتی بود که دولت‌های مختلف ایالات متحده از جمهوری خواه تا دموکرات در فاصله قیام بهمین تا حدود یک دهه پیش، همه جا در مقابل عربده کشی‌ها یا حتی اقدامات خصمانه رژیم اسلامی، مماشات و اغماض را بر ستیزه جوئی آشکار ترجیح می‌دادند. در این رابطه می‌توان به واقعه اشغال سفارت، تحمل تحقیر شکست حادثه طبس، فروش اسلحه به ایران در سال‌های جنگ با عراق،

اجتناب از هر نوع تهدیدهای جدی علیه رژیم و مانند این‌ها اشاره کرد. واقعیت این است که بورژوازی و دولت امریکا بخشی از چشمداشت‌های جمهوری اسلامی را نکول نمی‌کردند، اما حتی تحقق همین بخش را به انصراف این رژیم از بنمایه استراتژی روز خود قفل می‌زدند. عصاره حرف آنها این بود که سرکردگی کشورهای منطقه، ایفای نقش به مثابه یک قدرت مؤثر اقتصادی و سیاسی در دنیا یا موارد مشابه رؤیاهای ممنوعه ای نیستند مشروط به اینکه همگی بر دار دیپلوماسی بین المللی امریکا شمع آجین باشند. نقطه افتراق طرفین در همین جا قرار داشت. پذیرش رسمی پیش شرط امریکا برای جمهوری اسلامی شکست رؤیایا تلقی می‌شد. هر مقدار مماشات با بنمایه استراتژی رژیم اسلامی نیز یک باخت استراتژیک برای بورژوازی امریکا بود. در دل این فضا، سرنوشت جدال را برگ‌های برنده موجود در دست طرفین رقم می‌زد. دولت امریکا روی فاکتور فشار مصالح و ملزومات سرمایه اجتماعی ایران بر جهتگیری‌های جمهوری اسلامی حساب جدی باز می‌کرد و سیر رویدادهای روز را نیز دلیل درستی این محاسبه می‌دید. صد البته که به حاشیه رفتن نهضت آزادی، جبهه ملی و تیم بنی صدر از ساختار قدرت سیاسی ارزیابی‌ها را دستخوش تردید می‌کرد اما تمکین بدون قید و شرط دولت رفسنجانی از دستورالعمل‌های صندوق بین المللی پول، بانک جهانی یا صندوق تجارت جهانی، عهدنامه سری نفرت بار همین دولت با وزارت خارجه امریکا و اسرائیل حول معامله ای که به «ایران کنترا» یا «ایران گیت» مشهور شد، به ویژه که این قرارداد فضاحت بار توافق کامل شخص خمینی را هم همراه داشت، عروج علم و کتل دوم خرداد خاتمی و معرکه گیری جریان موسوم به اصلاح طلبان حکومتی یا تلاش‌های همین دار و دسته برای نزدیکی با غرب، قدم به قدم بورژوازی امریکا را نسبت به درستی محاسباتش متقاعد می‌ساخت. صدر و ذیل سیاست امریکا در این خلاصه می‌شد که جمهوری اسلامی از تعقیب خواست هایش بدون قفل کردن آنها به چهارچوب منافع سرمایه‌داری امریکا دست بر دارد و در قبال انصراف از مقابله جوئیها حمایت آن دولت

را از همه جنایاتش، از حمام خونهایش، از سنگسار، قصاص، زن کشی، کودک آزاری و همه اشکال بربریتش، از میدان داری‌های منطقه ای و فرمانطقه ای خود به چنگ آرد. بخشی از بورژوازی پایگاه قدرت رژیم اسلامی حتی محافظی که امریکاستیزی را میثاق ابراز وجود خویش می‌دیدند، از اواخر دهه شصت آمادگی خود برای لبیک به پیام دیپلوماسی امریکا را نشان دادند اما تشتت درون این طبقه با کیفیتی که قبلاً گفتیم و ناهمگنی منافع برخی اقشار با سیاست تمکین به خواست‌های امریکا معضل سر راه تحقق تلاش‌های این بخش بود. پایان عمر دولت خاتمی، عروج باند احمدی نژاد و تثبیت بیشتر موقعیت بیت خامنه ای حوادثی بودند که بورژوازی امریکا را نسبت به موفقیت استراتژی مماشات دچار تردید جدی می‌کرد. از این تاریخ است که سناریوی مشکل هسته ای وارد مارپیچ جدال می‌شود. سناریویی که فلسفه اش ساختن سوژه ای برای اعمال فشار علیه رژیم اسلامی و کشاندنش به منزلگاه تمکین در مقابل ایالات متحده است. آنچه هیچ چیز نیست مسأله هسته ای است و آنچه همه چیز است تعارض میان انتظاراتی است که طرفین از هم دارند و استراتژی معینی که برای حصول این انتظارات دنبال می‌کنند.

۷- تحریم‌های فزاینده اقتصادی تا چه اندازه بر وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی تاثیر گذاشته است، تا کجا می‌تواند تداوم بیابد و در تحلیل نهایی چه نتایجی به بار خواهد آورد؟ احتمال جنگ چگونه، در چه شرایطی احتمال جنگ به واقعیت تبدیل خواهد گشت و چه عواقبی در ایران، منطقه و جهان بر جای خواهد گذاشت؟

محاصره اقتصادی چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی را زیر فشار قرار داده و بحران سرمایه‌داری را تشدید کرده است. با تحریم‌ها دسترسی صنایع داخلی به مواد خام، کالاهای نیم ساخته و وسائل کمکی دشوار می‌شود، هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه اجتماعی بالا می‌رود. بهای تمام شده کالاهای افزایش می‌یابد و در صورت ثابت ماندن قیمت‌های تولیدی! نرخ سود تنزل می‌کند. تحریم‌ها صادرات نفت، گاز، سلاح و برخی

کالاهای دیگر را مشکل و ارز حاصل از فروش آنها را تنزل می‌دهد. از همه مهم تر با اختلال فراگیر سیستم بانکی موجب از هم گسیختگی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی می‌گردد. در اهمیت تأثیر تحریم‌ها تردیدی نیست اما در همین راستا باید چند نکته را توضیح داد. محاصره اقتصادی الزاماً به فروپاشی پویه سامان پذیری سرمایه‌داری کشورها نمی‌انجامد. طبقه سرمایه دار و دولت هر کشور اهرم‌های متنوع و کارسازی برای دور زدن تحریم‌ها و فرار از تحمل عوارض آنها در اختیار دارند. جمهوری اسلامی نیز از تمامی این اهرم‌ها با حداکثر تردستی سود جسته است و هر روز شکل تازه ای از آنها را کشف می‌نماید و به کار می‌گیرد. امریکا و دولتهای غربی در پروسه پیشبرد محاصره اقتصادی رژیم اسلامی، خود این رژیم، شرکت‌های دولتی، بانکها و مؤسسات مالی زیر پوشش مالکیت دولتی یا واحدهای صنعتی و مالی متعلق به نهادهای نظامی و امنیتی رژیم را هدف می‌گیرند. آنها سرمایه‌ها را تحریم نمی‌کنند و نمی‌توانند تحریم کنند. مؤسسات، دولت و افرادند که تحریم می‌شوند و برای جمهوری اسلامی مقابله با این کار هر چند پرهزینه اما مقدور است. در طول این مدت هزاران نام با نامهای دیگر تعویض شده است. هزاران مؤسسه بازرگانی جایگزین مؤسسات دیگر گردیده است. افراد و گروههای زیادی از سرمایه داران کوچک در مارپیچ پیشبرد این کارها و دور زدن‌ها به سرمایه داران بزرگ صاحب کارتل‌های عظیم تبدیل شده اند. شبکه‌های مافیائی بسیار عریض و طویل با سرمایه‌های دولت اسلامی، با بیرون کشیدن میلیاردها تومان از بانک‌ها یا انتقال سرمایه‌های خود از حوزه‌های پیش به قلمروهای تازه، با تابعیت‌های متنوع این کشور و آن کشور و بدون رد پای ارتباط با جمهوری اسلامی، در حلقه حلقه مدار چالش تحریم‌ها، مشغول داد و ستد، تأسیس شرکت، استثمار ددمنشانه نیروی کار و بالاخره حل معضل تحریم اقتصادی رژیم و گشایش مشکلات پویه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران هستند. این را نیز باید در نظر داشت که تأثیر عوارض تحریم‌ها نه یک سوپه بلکه دو سوپه است. سرمایه اجتماعی یا سرمایه داران

کشورهای تحریم کننده هم مجبور به تحمل پاره ای زیان‌ها می‌گردند و همین امر به نوبه خود منفذ یا منافذی را برای چالش عواقب محاصره اقتصادی در اختیار جمهوری اسلامی و سرمایه داران ایرانی قرار می‌دهد. شمار شرکتها، بانک‌ها و مؤسسات این ممالک که با توسل به تمامی حیل برای دور زدن تحریم‌ها با رژیم همراهی و همدلی می‌کنند هیچ کم نیستند و آنچه از این شمار به رسانه‌ها راه پیدا می‌کند، اولاً نمونه ای از خروار است و ثانیاً شناسائی و افشاء آنها مانعی بر سر راه جایگزینی مستمر موارد لو رفته توسط بنگاههای بزرگ و کوچک جدید ایجاد نمی‌کند.

اشتباه است اگر تصور کنیم که سرمایه داران یا دولت در جریان تحریم‌ها توان چاره گری خود را از دست می‌دهند، دچار آسیب بسیار سخت و کاملاً فلج کننده می‌شوند یا حتی در حجم سود و ارقام کهکشانی سرمایه‌های آنها نقصان فاحشی پیش می‌آید. حقیقت این است که چنین نمی‌شود. کارخانه‌ها تعطیل می‌گردند و کارگران بیکار می‌شوند اما سرمایه‌ها به سرعت حوزه‌های تازه ای برای پیش ریز پیدا می‌کنند. حجم سرمایه‌های فعال در قلمرو بازرگانی میان امارات و ایران تا ۷۰ درصد پائین آمده است اما این سرمایه‌ها مجاری و مناطق دیگری برای ادامه استثمار توده‌های کارگر و بردن سهم خود از اضافه ارزش‌های حاصل کار این طبقه پیدا نموده اند. فروش نفت به شیوه سابق دچار کاهش چشمگیر شده است اما ذخیره ارزی رژیم باز هم از ۸۰ میلیارد دلار پائین نیامده است. پیش تر در پاسخ یکی از پرسش‌های دیگر گفته شد که موقعیت چرخه سامان پذیری سرمایه‌داری را در صرف باز بودن یا تعطیل شماری از کارخانه‌ها نمی‌توان توضیح داد. باید پروسه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را در کل قلمروهای موجود و سهمی که از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر ایران و دنیا نصیب خود می‌سازد توضیح داد. طبقه بورژوازی ایران طی سه دهه اخیر در قیاس با سال‌های پیش از قیام بهمن ۵۷، طول و عرض بسیار بیشتری یافته است. شمار سرمایه داران در عرصه‌های گوناگون از کارخانه دار و بانکدار و بازرگان و سهامداران تراست‌های غول

پیکر تا عضو هیئت امنای بنیادها و دانشگاهها، از وکیل و وزیر و مشاور و کارشناس و روحانی و عضو بیت رهبری تا ارتشی و سپاهی و بسیجی و پلیس، از مالک شرکت‌های زنجیره ای فروش آدم تا مافیاهای خرید و فروش سکس و مواد مخدر و اعضای بدن انسان، از همه این انواع به طور چشمگیری افزون تر و حجم سرمایه‌های هر کدام گاه تا چندین برابر آن دوره بالا رفته است. همه شواهد حاکی است که تحریم‌های اخیر ریزش چندان چشمگیری در کوه سرمایه‌ها، سودها، رفاه هوش ربا و عیش و نوش افسانه ای این طبقه عظیم چندین میلیونی وارد نیاورده است. دسترسی آحاد این طبقه به دلارهای ۴ هزار تومانی و بیشتر برای امور سرمایه گذاری، مسافرت‌های دور دنیا، ارسال ارز برای فرزندان دانشجو یا غیردانشجوی خود در خارج کشور یا سایر کارها هیچ از گذشته کمتر نشده است.

بار تحریم‌ها بکراست گلوگاه تنفسی توده‌های کارگر را بسته است و این طبقه را تا چند برابر سابق از هستی ساقط کرده است. دستمزدهای ناچیزی که در هیچ دوره کفاف بازتولید نیروی کار و ارتزاق روزانه خانواده‌های کارگری را نمی‌داد اکنون با مهمیز تحریم‌ها تا سطح ۳۰ درصد دو سال پیش تنزل کرده است. در اینجا سؤالی پیش می‌آید. این سؤال که اگر تحریم‌ها از سوی رژیم قابل چالش هستند و اگر کل بار آنها بر زندگی توده‌های کارگر وارد می‌گردد پس چرا دولت اوپاما و متحدانش تا این حد بر ادامه آن اصرار دارند و چرا در باره تأثیراتش بر رژیم این همه جنجال راه می‌اندازند. این پرسش درستی است و جوابش شاید این باشد که دولتمردان امریکا و غرب خوب می‌دانند که برد تأثیر تحریم‌ها چه اندازه است. آن‌ها خوب می‌دانند که همه فشار محاصره اقتصادی را طبقه کارگر تحمل می‌کند و سرمایه داران سودهای بیشتری می‌اندوزند. با این وصف تحریم‌ها را ادامه و توسعه می‌دهند زیرا اولاً قتل عام معیشت و امحاء هستی توده‌های کارگر نه فقط مایه هیچ نوع نگرانی آن‌ها نیست که سیره و سنت و بنمایه کار همه آن‌ها در سراسر این دنیا است. ثانیاً بر روی تشدید تشتت درون رژیم

و بورژوازی ایران حساب باز می‌کنند و همین تعمیق تشنت را منفذی برای عروج احتمالی جناح‌های بیشتر و بیشتر آماده تسلیم می‌بینند. ثالثاً و در عین حال شدت گرسنگی و فقر بی‌دارویی و و مرگ و میر ناشی از گرسنگی توده‌های کارگر را راهکاری برای انفجار توده‌ای، سرریز فشار انفجار بر رژیم و جهتگیری اضطراری دولتمردان به سوی تمکین در مقابل خود ارزیابی می‌کنند.

به بخش دوم سؤال و احتمال یا عدم احتمال وقوع جنگ بپردازیم. در نظام سرمایه‌داری نه فقط این جنگ که آتش کشیدن جهان و خاکستر نمودن بشریت برای دیناری سود افزون تر سرمایه‌ها، امر بسیار عقلانی طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه‌داری هر کشور است. از این روی هیچ پیش فرض محکمی برای نفی قطعی وقوع چنین فاجعه‌ای وجود ندارد اما با همه این‌ها، ضریب احتمال حمله نظامی امریکا، اسرائیل و متحدان آنها به ایران بسیار ناچیز و پائین است. چرا؟ به نظرم پاسخ دشوار نیست. جنگ به هموارسازی راه تحمیل انتظارات امریکا بر رژیم اسلامی هیچ کمکی نمی‌کند. ایران به لحاظ قدرت نظامی، نیروهای سازمان یافته میلیتاریستی، ظرفیت ایستادگی در مقابل حمله نظامی، درهم‌رفتگی منافع وسیع ترین بخش‌های بورژوازی برای مقابله با تهاجمات نظامی، مکان معین سرمایه‌داری کشور در توازن قوای میان قطب‌های قدرت سرمایه جهانی، توان ایجاد مخاطره در منطقه خلیج و خاورمیانه برای اقمار امریکا، اهمیت بازار داخلی برای انباشت و بازتولید سرمایه بین‌المللی و خیلی مؤلفه‌های دیگر قابل قیاس با کشوری مانند افغانستان یا حتی عراق نیست. همه این تفاوت‌ها، بورژوازی امریکا یا حداقل بیشترین نیروهای درون ساختار قدرت سیاسی ایالات متحده را به احتراز از راه اندازی جنگ و تدارک لشکرکشی علیه ایران تشویق می‌کند. از این‌که بگذریم دولت امریکا هیچ‌گاه و در هیچ برهه‌ای از این سه دهه خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی نبوده و به جایگزینی آن توسط یک بدیل مطلوب تر برای خویش و قطب متحد خود امیدوار نشده است. امریکا نه فقط چشم اندازی برای عروج جایگزین دلخواه تر از قعر جهنم

حاصل حمله نظامی برای خویش نمی‌بیند که بالعکس خطر بدتر شدن اوضاع و از بین رفتن نتیجه تلاشهای ۳۵ ساله برای زنجیر کردن رژیم اسلامی به چهارچوب استراتژی بین‌المللی خود را نیز کم نمی‌پندارد. به همه این دلایل خطر حمله نظامی امریکا بسیار ضعیف به نظر می‌آید.

۸- چین و روسیه، که هر دو مناسبات ویژه ای هم در زمینه‌ی اقتصادی و هم سیاسی با رژیم جمهوری اسلامی دارند تا چه اندازه با آلترناتیوهای آمریکا و متحدین اروپایی آن در قبال جمهوری اسلامی موافق یا مخالف هستند؟ و در تحلیل نهایی آیا می‌توانند سدی در مقابل آن‌ها باشند و به سیاست دیگری شکل دهند؟

ملاک همه پیوند ها، همراهی‌ها یا خصومت‌های سرمایه داران و دولت‌های سرمایه‌داری سود افزونتر سرمایه هاست. چین و روسیه به ویژه اولی روابط اقتصادی بسیار گسترده ای با جمهوری اسلامی دارند. حجم مبادلات ایران و چین در برخی سال‌ها از ۴۵ میلیارد دلار افزون بوده است. میزان سرمایه‌گذاری‌های سالانه دولت یا سرمایه داران چینی در حوزه‌های مختلف انباشت داخلی ایران نیز تا پیش از فشار تحریم‌ها به رقمی بیش از ۲ میلیارد و نیم دلار می‌رسید. در مورد روسیه وضع مقداری متفاوت است. ارزش داد و ستدهای بازرگانی دو کشور در طول دهه گذشته بین ۱۳ تا ۳۳ میلیارد دلار نوسان می‌کرده است اما قراردادهای چشم اندازه‌ها و منافع اقتصادی تعیین کننده ای سرمایه اجتماعی دو کشور را به هم زنجیر می‌کند. استخراج و انتقال ذخائر هیدروکربنی حوزه خزر، استفاده از ذخائر بیولوژیکی این دریا، سرمایه‌گذاری‌های مشترک درون حوزه‌های نفت، گاز، ذوب آهن و بالاخره پروژه نیروگاه هسته ای بوشهر از جمله این موارد هستند. مبادلات بازرگانی، قراردادهای اقتصادی و حجم سرمایه‌گذاری‌های فوق برای سرمایه‌داری هر دو کشور چین و روسیه مهمند اما تأثیر اهمیت آنها بر چشم انداز افول و عروج منحنی مناسبات ممالک مذکور با جمهوری اسلامی را نمی‌توان در خارج از مدار منافع آنها در بازار جهانی سرمایه‌داری مورد داوری قرار داد. هر دو کشور در سطح بین‌المللی

رقابت‌های سنگین و منافع مشترک عظیمی با ایالات متحده و اتحادیه اروپا دارند. در همین راستا دست به کار برپائی یک قطب قدرت نیرومندتر اقتصادی و سیاسی در عرصه بین‌المللی هستند. تشکیل ائتلاف موسوم به «بریکس» با همراهی سه کشور برزیل، هند و افریقای جنوبی حاصل همین تلاش است. روسیه و چین در متن این جهتگیری و ملاحظه کل منافع اقتصادی، استراتژیک، دیپلماتیک و نگاه به آخرین دینار سود سرمایه‌ها خود است که در باره حمایت یا عدم حمایت از جمهوری اسلامی در مقابل تحریمها یا سایر تهاجمات غرب تصمیم می‌گیرند. واقعیت این است که آنها رژیم اسلامی را حتی به مثابه یک متحد خود در توازن قوای بین‌المللی محسوب نمی‌کنند. استفاده تاکتیکی از مجادلات میان این رژیم و غرب بعلاوه سودهای سرشار ناشی از قراردادهای اقتصادی فیما بین دلیل اصلی حمایت تا کنونی آنها از جمهوری اسلامی است. در رقابت با قطب قدرت حریف، بر طبل این حمایت می‌کوبند و آن را به مثابه یک برگ برنده پیش می‌کشند تا از این طریق امتیازات دلخواه را به چنگ آرند. در سایر موارد، جاهائی که پای منافع مشترک با غرب در میان است بالعکس این جمهوری اسلامی است که قربانی می‌گردد. در یک کلام حمایت یا عدم حمایت دو کشور از رژیم صرفاً موکول به کمتر یا بیشتر بودن سود حاصل هر کدام این حالت‌ها در قیاس با مجموعه منافع و سود زیان هائی است که آنها در عرصه روابط اقتصادی و دیپلماتیک با ممالک غربی دارند. در این رابطه می‌توان مثال‌هائی آورد. چند سال پیش دولت امریکا قراردادی را امضاء کرد که به موجب آن حجم سنگینی سلاح در اختیار دولت تایوان قرار می‌گرفت. این قرارداد مطابق معمول مخالفت شدید چین را به دنبال داشت و درست در همین همین جا و همین روزها بود که چین مذاکرات میان ایران و گروه پنج بعلاوه یک را مغتنم شمرد و صدای حمایت خود از جمهوری اسلامی را از همیشه بلندتر کرد. روسیه نیز به دفعات همین کار را انجام داده است. هر کجا سود ناشی از سازش با غرب بر زیان ناشی از رنجش جمهوری اسلامی چربیده است آهنگ

حمایت خود را پائین آورده و در غیر این صورت بر طبل دفاع از رژیم کوبیده است. همه اینها البته یک سو به سو به سو نبوده است. رژیم نیز تلاش کرده است تا از دستکاری حجم مبادلات و سرمایه گذاریها به عنوان اهرمی برای جلب همراهی دو دولت سود جوید. نکته مهم در اینجا نامتوازی توان مانور طرفین برای باج خواهی دیپلماتیک از هم دیگر است. مقایسه حجم داد و ستدهای اقتصادی سالانه چین با آمریکا در یک سو و جمهوری اسلامی در سوی دیگر این نامتوازی را به روشنی نشان می دهد. چیزی که در زمینه مرادفات میان روسیه با دو سوی جدال نیز مصداق دارد. اینکه آیا حمایت چین و روسیه سدی سر راه سیاست اعمال فشار آمریکا و متحدانش بر دولت ایران خواهد شد یا نه، کوتاه ترین جواب آنست که هر دو دولت از نیاز روز رژیم ایران به این حمایت برای باج خواهیهای بین المللی و سنگینی کفه قدرت خویش استفاده خواهند کرد اما فراموش نکنیم که یک جمهوری اسلامی مستأصل تر از سوی همین دو کشور نیز طعمه مطلوب تری برای باج خواهی خواهد بود.

۹- به نظر شما، در شرایط حاضر و در برابر هر یک از آلترناتیوهای بورژوازی، طبقه‌ی کارگر چه باید بکند؟ برای مثال، کدام سیاست در قبال: ادامه‌ی تحریم‌های اقتصادی، جنگ احتمالی، تغییرات درونی جمهوری اسلامی، یا شکل‌گیری آلترناتیو مورد حمایت آمریکا و متحدین اروپایی آن مانند شورا یا دولت ملی و... کارساز است و می‌تواند به بسیج نیروی طبقه‌ی کارگر بیانجامد و سدی در راه تحقق آن‌ها ایجاد کند؟

راه چاره طبقه کارگر ایران برای مقابله با شرایط حاضر یا در برابر دنیای مخاطرات و جهنم‌هایی که جمهوری اسلامی و دولت آمریکا یا کل جهان سرمایه‌داری برایش آفریده و می‌آفرینند بسیار روشن است این راه چاره در هیچ کجا قابل جستجو نیست مگر اینکه از قعر مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر استخراج و اتخاذ گردد. تاریخ جنبش کارگری بین المللی تاریخ غلطیدن به ورطه گمراهه‌هایی است که در همه شرایط به ویژه زیر لوای این یا آن وضعیت معین، توسط بورژوازی و فرمیسم

راست و چپ حفاری شده و پیش پای کارگران قرار گرفته است. طبقه کارگر همه جا به راهبردها و راهکارهای بیگانه با بنمایه رویکرد ضد سرمایه‌داری خویش حوالت شده است و نتیجه اش وضعی است که امروز می‌بینیم. یک نکته اساسی را باید در گوش کل آحاد توده‌های کارگر دنیا با رساترین صدا، فریاد زد. اینکه جنبش آنان در رویارویی با هر رخداد، در هر قلمرو، هر شرائط، هر سطح، با هر درجه از توازن قوا، برای غلبه بر هر معضل و برای حصول هر خواست خود اگر بخواهد روی پیروزی بیند باید بر ریل ضد سرمایه‌داری پیش تازد. این حکم در مورد جنبش کارگری ایران در شرائط روز و چه باید کرده‌ای سر راهش نیز به تمام و کمال صدق می‌کند. کارگران در نخستین گام باید بر سینه هر اپوزیسیون بورژوازی، از هر جنس، با پرچم شنیع سلطنت طلبی یا بیرق وقیح اصلاح طلبی، زیر لوای فریب جمهوری خواهی یا در هیأت ارکستر دموکراسی، با علم و کتل کریه سوسیال دموکراسی یا راه اندازی کارناوال حزبی و کمونیسم نمائی کاپیتالیستی، به طور بسیار قاطع دست رد کوبند. آلترناتیو صاف و ساده همه این اپوزیسیون‌ها از راست تا چپ حفظ سرمایه‌داری و تحمیل هر چه هارتر فشار استثمار یا کل سیه روزی‌های این نظام بر طبقه کارگر است. سرنوشت صد سال جنبش کارگری در ایران و چند صد سال در همه دنیا این درس شفاف را پیش روی کارگران قرار داده است که با آویختن خود به بورژوازی اعم از حاکم یا اپوزیسیون صرفاً گور خود را کنده اند، طوق بردگی سرمایه بر دست و پای خویش را مستحکم تر نموده اند، دست بورژوازی برای سلاخی معیشت فرزندانشان را بازتر کرده اند. هست و نیست قدرت پیکار ضد سرمایه‌داری خویش را به تباهی کشانده‌اند و بالاخره در هر گام پیمودن این کژراهه راه رهایی فرجامین خود را سنگلاخی تر و برهوتی تر ساخته اند. اینها درس‌های بدیهی تاریخ مبارزه طبقاتی برای همه کارگران است اما سؤال اساسی این است که طبقه کارگر ایران در این وضعیت خاص چه کاری می‌تواند و باید انجام دهد. حرف اول پاسخ این پرسش آنست که این طبقه برای اهتمام به هر کاری و برداشتن هر گامی باید راه تبدیل

شدن به یک قدرت اثرگذار و تعیین کننده در پهنه معادلات اجتماعی و طبقاتی را پیش گیرد. بدون شروع این کار و استقرار پراتیک در این مسیر همه نقشه عمل‌ها و خط و نشان کشیدن‌های دیگر توخالی است. به همین دلیل جواب درست سؤال این خواهد بود که کارگران باید سازمانیابی خود برای اعمال قدرت مؤثر طبقاتی را دستور کار روز سازند. نوعی سازمانیابی که ظرف نمایش قدرت متحد طبقه آنان در مقابل طبقه سرمایه دار ایران، دولت سرمایه داری، طیف وسیع اپوزیسیون‌های بورژوازی، قطب‌های قدرت سرمایه بین المللی، تهاجمات اقتصادی، سیاسی، پلیسی، میلیتاریستی و جنگ افروزی‌های بشرستیزانه همه این نیروها باشد. در شرائطی که همه این‌ها با حداکثر توان تلاش می‌کنند تا استوانه عظیم قدرت توده‌های کارگر را سکوی حکمرانی، نردبان پرش به عرش حاکمیت یا اسب راهوار میدان داری‌های فرصت طلبانه ضد بشری خود سازند. قصور کارگران در به کارگیری این قدرت در سطح سراسری، به صورت شورائی علیه کل بورژوازی و نظام سرمایه‌داری یک باخت عظیم تاریخی در تداوم تمامی باخت‌ها و شکست‌های فاجعه آمیز سالیان دراز و دهه‌های متمادی است. طبقه کارگر ایران فقط در پروسه پیشبرد این سازمانیابی شورائی سراسری آگاه و سرمایه ستیز است که آرایش قوای لازم برای پیش کشیدن خواست‌های روز خود و تحمیل این خواست‌ها بر طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه‌داری را پیدا می‌کند. در همین راستا است که می‌تواند مطالبات پایه ای خویش مانند تضمین بدون هیچ قید و شرط یک زندگی مرفه انسانی برای کلیه آحاد جامعه مستقل از شاغل یا بیکار، زن یا مرد، بزرگ یا کوچک، ساکن هر شهر و دیار، دارای هر پیشینه قومی یا هر زبان و هر فرم لباس را سنگر جنگ روز خود علیه سرمایه‌داری سازد. در همین جا و از درون همین بستر است که می‌تواند قدرت پیکار سازمان یافته اش را سلاح تحمیل آزادی‌های سیاسی، رفع تبعیضات جنسی و بی حقوقی زنان، امحاء کار کودکان، الغاء کار خانگی و مانند این‌ها بر نظام بردگی مزدی کند و بالاخره در همین مسیر است که می‌تواند لحظه به لحظه توان مبارزه و ظرفیت

اعمال قدرتش را بالا برد، دست به کار سرنگونی دولت بورژوازی گردد و برپائی جامعه ای بدون کار مزدی، دولت و طبقات را دورنمای عاجل مبارزه خود نماید. راه مبارزه با تحریم ها، تهاجمات و تجاوزگری های امریکا یا کل سرمایه بین المللی نیز از همین جا می گذرد. بر بام دستاوردهای ناشی از پروسه این سازمانیابی است که می توان دست اپوزیسیون های مردارخوار راست و چپ بورژوازی را از جنبش خود کوتاه کرد و دست همزنجیران کارگر خود در سراسر جهان را با گرمی تمام فشار داد. واقعیت این است که بدون شروع و پیشبرد پراتیک، فعال، آگاهانه و سراسری این سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری هیچ کار مهمی در هیچ زمینه ای نمی توان انجام داد.

۱۰- انقلاب کارگری و تغییرات بنیادین اقتصادی، سیاسی و اجتماعی چگونه؟ اصلاً آیا طبقه کارگر، با توجه به تمامی مولفه های موجود، پتانسیل این اقدام اجتماعی را دارد؟ و این اقدام اجتماعی از مشروعیت و مقبولیت ذهنی در جامعه برخوردار هست؟ این سؤال از این جهت اهمیت می یابد، که انبوهی از مباحث سیاسی و تئوریک - نه فقط در ایران، که در سطح جهان- بر نقش تنزل یافته ی طبقه کارگر در قیاس با نقش برجسته طبقه «متوسط» در تحولات اجتماعی تأکید می کنند. و هم پای آن، انقلاب به عنوان یک راه حل «خشونت آمیز» و عامل کشتار و خانه خرابی و بدتر شدن وضعیت اجتماعی - برای مثال: انقلاب ۵۷- مذمت و بر تغییرات «مسالمت آمیز» و مبارزه ی «بدون خشونت» تأکید می شود. سؤال شامل سه قسمت است. آیا طبقه کارگر اساساً ظرفیت و توان تغییر ریشه ای وضعیت موجود را دارد؟ آیا ایفای این نقش به پدیده ای به نام «طبقه متوسط» محول نشده است؟ و بالاخره اینکه انجام تغییرات از کدام بستر، انقلاب یا فرم عبور می کند؟ برای اینکه پاسخ ها سراسر تر و جمع و جورتر باشد، از قسمت دوم سؤال شروع می کنم. چیزی به نام «طبقه متوسط» در جامعه ایران و دنیای حاضر سرمایه داری نه یک واقعیت که فقط یک اسطوره است. فراموش نشود که این اصطلاح در زمانی که بورژوازی از بطن پروسه انکشاف سرمایه داری و زوال نظام

کهن متولد می‌شد، برای معرفی این طبقه مورد استفاده قرار می‌گرفت. بعدها و به دنبال رشد روزافزون و گسترده طبقه سرمایه دار، در ادبیات نیروهای چپ منجمله آثار مارکس به درستی از قشری به نام خرده بورژوازی یعنی بورژوازی کوچک یا لایه پائینی این طبقه صحبت شد و همه جا باز هم به درستی انگشت تحلیل به سمت زوال تدریجی یا سریع این لایه در زیر چرخ تمرکز جبری سرمایه اجتماعی کشورها نشانه رفت. تا اینجا ما با لفظ مجعول و گمراه کننده ای مواجه نیستیم. اما آنچه در دنیای روز و دهه‌ها پیش به این سوی زیر نام «طبقه متوسط» جنجال می‌شود. موضوعی از بیخ و بن متفاوت است. در اینجا با شترمرغ کاریکاتوری بسیار عجیب و غریبی مواجه هستیم که ظاهراً کارگر نیست، سرمایه دار هم نیست. طوفان توسعه جهانی سرمایه‌داری نیز آن را نه فقط تهدید نمی‌کند که هر روز بیشتر از روز پیش رشد می‌دهد، قدرت می‌بخشد و قرار است حتی ناجی بشریت گرداند!! اما ببینیم واقعیت چیست؟ نمایندگان فکری و نظریه پردازان رسمی بورژوازی همراه با احزاب و محافل طیف رفرمیسم چپ اعم از مسالمت جو یا میلیتانت با جعل مفاهیم مارکسی مربوط به شناخت سرمایه‌داری و تعریف طبقات دست به کار خلق چنین پدیده افسانه ای و کاریکاتوری می‌شوند. در تلقی اینها سرمایه نه یک رابطه اجتماعی که مشتی اشیاء است و سرمایه دار کسی است که حتماً مالک کارخانه‌های عظیم، تجارتخانه‌های بزرگ، بانکهای غول آسا و تراست‌های صنعتی یا مالی باشد. در روایت اینان سرمایه دارانی که به اعتبار موقعیت خود در سازمان کار سرمایه، نقش خود در برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی و پلیسی و اجتماعی سرمایه‌داری و تحمیل این نظام بر طبقه کارگر، حصه خود در اضافه ارزش حاصل استثمار توده‌های کارگر و قطاع سهم خود در مالکیت سرمایه اجتماعی، بخش قابل توجهی از آحاد طبقه سرمایه دار را تشکیل می‌دهند، سرمایه دار به حساب نمی‌آیند!! نمایندگان فکری سرمایه این جمعیت چند میلیونی در ایران و چند صد میلیونی در دنیا بعلاوه صاحبان کارگاهها و مراکز تجاری و زمینداران کوچک یا حتی

متوسط را از طبقه سرمایه دار جدا و لباس « طبقه متوسط » تن می‌کنند. این جماعت پس از این کار به سراغ طبقه کارگر می‌آیند. در اینجا نیز تعریفشان بیان کاملاً معمولی از هستی اجتماعی این طبقه است و بر همین اساس بیش از نصف توده‌های کارگر، از جمله معلمان، مربیان مهد کودکان یا سایر کارگران حوزه آموزش، پرستاران، بهیاران و توده وسیع فروشندگان نیروی کار در بخش درمان، همه کارگرانی که در سازمان‌ها و ادارات دولتی استثمار می‌شوند، کارگران رسانه‌های جمعی، تمامی کارگرانی که دستمزدشان احیاناً کفاف بازتولید نیروی کارشان را می‌دهد یا شرائط استثمارشان خیلی مرگ آور نیست. دانشجویان خانواده‌های کارگری که هنوز وارد بازار فروش نیروی کار نشده‌اند و خیل همانندان این‌ها را از استخوانبندی طبقه کارگر جراحی می‌کنند، برای همه جواز افتخار عضویت در طبقه متوسط صادر می‌نمایند، به آنها می‌گویند که شرف حضور در بارگاه پر جلال این فروهر مقرب را مغتنم شمارند، ننگ کارگر بودن را بر خود نپسندند، منافع خود را با بردگان مزدی سرمایه در پیوند نبینند و از ناخن پا تا موی سر به جاودانگی و اعجاز زندگی بخشی سرمایه‌داری دل بندند. « طبقه متوسط » از اینجا، از دل این بازگونه پردازی‌های عظیم و فریبکارانه مدافعان نظام بردگی مزدی بیرون می‌آید. پدیده ای موهوم که با این جادو و جنبل‌ها قرار است لباس واقعیت تن کند و پرچمدار جنبش‌ها گردد. در ورای همین مصاحبه و در پاسخ یکی از سؤالات اشاره شد که طبقه بورژوازی ایران و جوامع مشابه به لحاظ کثرت جمعیتی طبقه ای عریض و طویل است. دلیل این امر شتاب کمتر پروسه تمرکز و ادغام سرمایه‌ها در هم، در قیاس با جوامعی مانند سوئد، آلمان، انگلیس یا امریکا است. این واقعیتی است که حتی بدون کالبدشکافی عجیب و غریب سرمایه‌داری ایران با راه رفتن در سطح شهرها، مشاهده بازارهای متنوع چند کیلومتری هر شهر یا زنجیره بسیار طولانی مراکز تولیدی و تجاری بزرگ و متوسط و کوچک تر از متوسط دو سوی تمامی خیابان‌ها و مانند این‌ها هم می‌توان به خوبی آن را مشاهده نمود. آکادمیسین‌ها و سیاست پردازان

بورژوازی درصد عظیمی از این جمعیت پرشمار سرمایه دار را طبقه متوسط می‌نامند و هر جنب و جوش در هر عرصه اجتماعی را یکراست به آرمانخواهی این سرمایه داران مردارخوار نسبت می‌دهند. هدف این طبقه آفرینی‌ها و منجی سازی‌ها روشن است. می‌خواهند روی نقش طبقه کارگر خط کشند. از یاد توده‌های کارگر ببرند که در جهنم گند و خون و توحش سرمایه‌داری زندگی می‌کنند، که این جامعه متشکل از دو طبقه اساسی کارگر و سرمایه دار است، که جنگ طبقاتی میان این دو طبقه اجتناب ناپیر است، که سرمایه‌داری نابود شدنی است، که پرولتاریا تنها طبقه قادر به در هم شکستن این نظام و رهائی واقعی بشر است. هدف برپائی امامزاده « طبقه متوسط » اینها است. با این توضیح سراغ بخش‌های دیگر سؤال می‌روم. آیا طبقه کارگر در شرائط جهنمی روزی یا به طور کلی در وضعیت حاضر دنیای سرمایه‌داری ظرفیت تدارک یک تغییر ریشه ای، تاختن به سوی انقلاب و برچیدن بساط سرمایه‌داری را دارد. پاسخ خیلی‌ها به این پرسش بسیار صریح است. از دید اینان هیچ نیازی به هیچ انقلابی وجود ندارد، هیچ طبقه ای هم قرار نیست انقلاب کند، کارگران دنیا به اندازه کافی از انقلاب کردن پشیمان گشته‌اند و برای همیشه پشت دست خود را داغ کرده اند. سرمایه‌داری منزلگاه آخر تاریخ است. رابطه خرید و فروش نیروی کار از بین رفتنی نیست. بورژوازی تا حال با کفایت تمام مشکلات سیستم را رتق و فتق نموده است. بحران‌ها را مهندسی کرده است، انقلابات را به شکست کشانده است و از این تاریخ به بعد نیز چنین خواهد کرد. همه چیز بر وفق مراد است. تنها کمی اصلاحات لازم است که این را هم « طبقه متوسط » کذائی انجام می‌دهد!!

اما طبقه کارگر حرفهائی از بیخ و بن متضاد دارد. ماحصل کلام این طبقه و آگاهانش این است که شالوده سرمایه‌داری بر جدائی کارگر از کار خویش، انفصال کامل او از هر نوع دخالت در سرنوشت کار خود و سقوط هولناک طبقه وی از هر گونه تأثیرگذاری آزاد انسانی بر سرنوشت زندگی خویش استوار است. کارگران فریاد می‌زنند که سرمایه

کار عینیت یافته و سنگ شده آنان است. هر چه نسل بعد از نسل و قرن بعد از قرن کار کرده‌اند به سرمایه تبدیل شده است و این سرمایه در ماوراء اراده و اختیار و حیظه تأثیرشان مقام خدائی قاهر و حاکم بر همه وجوه هستی آنان یافته است. توده‌های کارگر ادامه می‌دهند که در قلمرو استیلای رابطه خرید و فروش نیروی کار، سراسر کره زمین از سرمایه پر گشته است. سرمایه هائی که هر دم و بازدم کهکشانی تر می‌شوند، برای بالیدن خود دریای پرخروش اضافه ارزش‌ها و استثمار هر چه هلاکت‌تر کارگران را می‌خواهند و همه هست و نیست طبقه کارگر بین المللی را وجه الضمان التیام سرطان لاعلاج سودجویی خود می‌سازند. کارگران می‌گویند سرمایه‌داری امکان هر نوع نفس کشیدن را از آنان سلب کرده است. دنیا را از فقر و فلاکت آکنده است. میلیاردها کارگر سکنه کره زمین را از نان خالی روزانه، از آب شرب سالم، از سرپناه محقری برای بیتوته، از دکتر و دارو و درمان، از پوشاک و از همه چیز محروم ساخته است. در هر شبانه روز دهها هزار انسان را در آتش گرسنگی تسلیم جوخه مرگ می‌کند. دهها هزار کودک را در برهوت بی غذایی و بی داروئی روانه گورستان می‌نماید. میلیاردها زن را در دوزخ دهشت مردسالاری و کار شاق خانگی و تبعیضات کشنده جنسی تباه ساخته است. کارگران می‌گویند که سرمایه‌داری دنیا را از دیکتاتوری و حمام خون و خفقان و جنگ و کوره‌های آدم سوزی و فساد و فحشاء و اعتیاد و همه سیه روزی‌ها آکنده است و در یک کلام راه زندگی و زنده ماندن بشر را سد کرده است. حرف کارگران این هاست. افکار، باورها، راه حل جوئی‌ها یا چه باید و نباید کردنهای آنان نیز از دل همین واقعیت‌های زمخت زمینی بیرون می‌آید. توده بردگان مزدی دنیا از درون آکادمی‌ها و مراکز پژوهش یا از سر سیری و تفریح تصمیم به جنگ با سرمایه‌داری نمی‌گیرند. جنگیدن یا گریز از جنگ علیه این نظام را از مبانی مسلکی خود استخراج نمی‌کنند. فشار غیرقابل تحمل استثمار، مهمیز خونبار ستمکشی، تازیانه زهرآگین بی حقوقی و آوار کوه محرومیت هاست که آنها را مجبور به قبول تمامی هزینه‌های این جدال می‌کند.

مبارزه طبقاتی هوس کارگران نیست و در هیچ دوره ای هوس هیچ طبقه استثمارشونده تاریخ نبوده است. سرمایه‌داری هر روز که می‌گذرد دهها بار درنده تر و خونبارتر از روز پیش بر هست و نیست توده‌های کارگر می‌شورد و نکته اساسی این است که نمی‌تواند چنین نکند. هر لحظه بقای این نظام به تشدید بدون هیچ مهار این تهاجمات گره خورده است. بحث مطلقاً بر سر حرص و آز بی پایان چند تراست مالی، درندگی‌های چند دولت یا افزون طلبی مشتی سرمایه دار « قانون گریز » نیست. سخن بر سر وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار و نظام مبتنی بر این رابطه است. گفتگو از شیوه تولید و مناسباتی است که نفس هستی و حاکمیتش کوره ذوب زندگی انسان و طوفان فزاینده‌ترین امکانات معیشتی یا آزادی‌ها و حقوق اجتماعی اولیه چندین میلیارد کارگر روی زمین است. کارگران نمی‌توانند علیه سرمایه نجنگند، نمی‌توانند انقلاب برای نابودی سرمایه‌داری را از دستور زندگی خود خارج سازند. اگر در شرائط حاضر چنین نمی‌کنند معنایش هیچ تخفیفی در مبرمیت عاجل این انقلاب نیست. بالعکس مبرمیت این انقلاب بیش از هر زمان دیگری به اوج رفته است و اجبار توده‌های کارگر به تدارک این انقلاب نیز از هر دوره دیگری بیشتر و عاجل تر شده است. جنبش کارگری بین المللی اینک اسیر وضعیت خاصی است که یک شاخص مهمش را باید پرداخت سنگین ترین تاوان‌ها دید. تاوان‌های سهمگینی که نه از جنگ با سرمایه داری، نه از انقلاب علیه سرمایه بلکه صرفاً از بدجنگیدن، بد انقلاب کردن و به بیان دقیق تر از جنگیدن‌ها و انقلاب کردن هائی که هیچ گاه جنگ واقعی و انقلاب راستین علیه سرمایه‌داری نبوده است بر دوش توده‌های کارگر بار شده است. نمایندگان بداندیش بورژوازی کفاره‌های شوم انحراف یا انفصال جنبش کارگری دنیا از انقلاب واقعی ضد سرمایه‌داری را به حساب غلط بودن و غیرضروری بودن این انقلاب می‌نویسند و در ذهن کارگران القاء می‌کنند.

چند خطی نیز به بخش سوم سؤال اختصاص دهیم. آیا رفرم راهی مناسب تر از انقلاب برای بهبود وضع حاضر دنیا نیست؟! پاسخ کارگران آگاه به این سؤال از همان اوایل

پیدایش سرمایه‌داری بسیار شفاف بوده است. از دید آنان نظام بردگی مزدی باید با انقلاب عظیم طبقه کارگر نابود شود. اما از کمونیست‌ها یا کارگران آگاه که بگذریم، دولتمردان سرمایه‌داری نیز به ویژه در سال‌های اخیر جواب بسیار صریحی به پرسش مذکور داده اند. به بند، بند کارنامه بورژوازی بین المللی در چند دهه اخیر نگاه کنیم. تنزل مستمر دستمزدهای واقعی، برچیدن مدارس و بیمارستان‌ها، از بین بردن مهد کودک‌ها و امکانات نگهداری پیران و سالمندان، وخامت روزافزون شرایط کار و استثمار توده‌های کارگر، بیکارسازی‌های چند میلیونی در کشورها و میلیاردین در دنیا، مجبور ساختن کارگران به سال‌ها کار شاق افزون تر و تحمل استثمار هولناک تر از طریق بالا بردن سن بازنشستگی، از بین بردن امکانات رفاهی در هر گوشه این دنیا که چنین امکاناتی توسط طبقه کارگر بر بورژوازی تحمیل شده بود و فراوان رخدادهای این جوری، ما به ازاء عینی اصلاحات و تعبیر زمینی رفرم بوده است. مراد طبقه بورژوازی و دولت هایش از بهبود جهان توسط رفرم دقیقاً این است و چنین تعبیری با بنمایه هستی و شعور و معیار این طبقه نیز بسیار ارگانیک است. اصلاح دنیا در منظر بورژوازی یعنی اجرای مجموعه برنامه‌هایی که نیاز چرخه باز تولید سرمایه و ماندگاری سرمایه‌داری است و آنچه انجام گرفته است طابق النعل بالنعل پاسخگوی همین نیاز بوده است. از این بخش اصلاحات بورژوازی که بگذریم در عرصه‌های سیاسی و مدنی و اجتماعی نیز روایت نمایندگان سیاسی و فکری سرمایه از رفرم یا بهبود جهان بسیار صریح است. جنگ جنایتکارانه و بربرمنشانه امریکا و متحدانش در بالکان، افغانستان، عراق یا جاهای دیگر، به آتش کشیدن زندگی دهها میلیون کارگر، پلیسی کردن هر چه وسیع تر و وخیم تر شرایط زندگی توده‌های کارگر در همه جا از جمله ممالک غربی، تقلای همه نوعی برای به شکست کشاندن انفجارهای سراسری توده‌ای و منتهی ساختن آنها به جا به جایی‌های دیکتاتوری‌های هار و نوع این‌ها نیز ساز و کارهای توسعه سیاسی، گسترش جامعه مدنی، تضمین حقوق بشر، استقرار دموکراسی و در یک کلام اصلاح

انسانی دنیا توسط متولیان و مدافعان سرمایه‌داری را در برابر چشم همگان قرار می‌دهد. وقتی که تریبون‌های بین‌المللی بورژوازی از جمله کانالهای عاریتی این تریبونها در دست محافل اپوزیسیون راست و چپ ایرانی از تقدس رفرم و تقبیح انقلاب صحبت می‌کنند، باید معنای واقعی حرفهای اینان را در دل این رویدادها دید و بازخوانی کرد. به حرف کارگران باز گردیم. چند سطر بالاتر گفته شد که شالوده هستی سرمایه‌داری بر انحلال و امحاء جامع الاطراف هستی کارگر در چرخه ارزش افزائی، بازتولید و خودگستری سرمایه استوار است. رابطه طبقه کارگر با سرمایه‌داری رابطه جنگ مستمر علیه استثمار و سیه‌روزی‌های ناشی از وجود این نظام و جنگ همزمان و هم‌امیز برای نابودی نهائی آن است. بورژوازی با تمامی قوای ممکن حتی خیال کارگران برای رهائی از بردگی مزدی را گلوله باران می‌سازد. در مقابل چنین نظامی سواى تدارک انقلاب ضد کار مزدی و سازماندهی جنبشی که ارتش نیرومند کارزار پیروزی این انقلاب باشد راه دیگری در پیش پای کارگران نیست. هیچ آیه آسمانی در باره اینکه طبقه کارگر چنین خواهد کرد یا نه وجود ندارد، اما یک چیز روشن است. اگر این کار را نکند هر روزش از روز پیش بسیار وخیم‌تر، مرگبارتر، ذلت‌بارتر، سیاه‌تر و حقارت‌آمیزتر خواهد بود.

۱۱- یک بار دیگر، در پایان این گفت‌وگو، به طبقه‌ی کارگر و موقعیت آن در مبارزه‌ی طبقاتی بازمی‌گردیم. به طور مشخص، طبقه‌ی کارگر و به ویژه گرایش کمونیستی آن چه باید بکند؟ کدام گره‌گاه‌ها، کدام مطالبات، کدام اشکال مبارزاتی و... را می‌باید مد نظر قرار دهد و پراتیک کند، تا راه انقلاب کارگری و تغییرات بنیادین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی هموار شود؟

جنبش کارگری ایران همسان کل جنبش کارگری دنیا، در حال حاضر یک جنبش شکست خورده، سردرگم، بی‌افق و متشتت است. اینکه طبقه کارگر ایران چه می‌تواند بکند، سؤالی است که پاسخش را باید از دل این وضعیت با این مشخصات بیرون آورد.

چالش عوارض و آثار شکست خوردگی از طریق نقد پراتیک گمراهه رفتن‌های منتهی به شکست‌ها، یافتن راه غلبه بر سردرگمی‌ها، جستجوی افق شفاف‌پیکار طبقاتی، کشف راهبردها و راهکارهای روز مبارزه واقعی علیه نظام سرمایه‌داری و انجام همه اینها در متن مبارزه جاری اولویت‌های مهم جنبش کارگری و فعالین آگاه این جنبش را تعیین می‌کند. یک معضل مهم در اینجا این است که هر چه فی الحال از سوی محافل چپ و اکثریت قریب به اتفاق خود فعالین جنبش کارگری انجام می‌گیرد، دقیقاً خلاف کارهای ضروری بالاست. گمراهه‌های پیشین هر روز به شکلی بدتر از گذشته بازسازی می‌شوند. علیه هر جهتگیری ضد سرمایه‌داری مبارزات کارگران بدترین توطئه‌ها طراحی می‌گردد. احزاب و گروههای طیف رفرمیسم چپ همراه سندیکاچیان و عناصر فعال رفرمیسم راست سندیکالیستی بسان دو تیغه یک مقرض هر جوانه سازمانیابی ضد سرمایه‌داری کارگران را قیچی می‌کنند. بازار تلاش‌ها برای آویختن جنبش کارگری ایران به دار اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری بین‌المللی آلت دست سرمایه جهانی از همه سو داغ است. جار و جنجال سندیکاسازی و حزب بازی راه رسیدن هر کلامی در باره متشکل شدن شورائی توده کارگر علیه سرمایه را سد ساخته است. فشار دیکتاتوری بورژوازی بر این جنبش بسیار سنگین است اما آنچه بیداد می‌کند و راه خیزش رادیکال طبقاتی و سرمایه ستیز توده‌های کارگر را بسته است در یکه تازی ماشین قهر و سرکوب سرمایه قابل تلخیص نیست. طبقه کارگر در قعر همین جهنم وحشت و حمام خون نیز دچار کمبود مبارزه و اعتراض نمی‌باشد، شکست کارگران در سازمانیابی ادامه دار این مبارزات و کلاً جنبش خویش، به همان اندازه که ناشی از فشار قهر و زندان و شکنجه و کشتارهای دولت سرمایه است، به گمراهه آفرینی‌های رفرمیسم راست و چپ و تحمیل این کجراه‌ها بر جنبش کارگری نیز مربوط می‌شود. اگر بناست این وضع تغییر کند که به طور قطع باید چنین شود، مقدم بر هر کار باید جستجوی راه درست مبارزه ضد سرمایه‌داری و متشکل شدن این مبارزه را بدیل زنده و فراگیر تمامی جست و خیزهای

رفرمیستی شکست آمیز موجود ساخت. باید راهبردها، ساز و کارها، راه حل‌ها و سنن تا کنونی را که همگی میراث اردوگاه شوروی سابق، سوسیال دموکراسی و کمونیسم خلقی هستند به صورت کاملاً پراتیک به چالش کشید. هیاهو در باره اینکه دیکتاتوری‌ها اجازه متشکل شدن نمی‌دهد را باید با چاره اندیشی آگاهانه مارکسی برای سازمانیابی رادیکال طبقاتی ضد سرمایه‌داری جایگزین ساخت. به جای کوبیدن بر طبل پرفریب سندیکاسازی باید پاشنه کفش‌ها را بالا زد و دور از چشم عمده سرکوب سرمایه در خانه همدیگر را کوبید. باید برای یافتن همراهان راه همه محله‌ها، کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس، دانشگاهها، فروشگاهها، مؤسسات حمل و نقل، مزارع و همه مراکز کار را پیش گرفت. لفظ بازی‌های مکتبی توخالی در باره کار علنی و مخفی را باید برای همیشه دور انداخت. حلال و حرام‌ها را به رمالان شریعت بسپاریم. برای اینکه یک شورای کارگری نیرومند علنی ضد سرمایه‌داری پا گیرد دنیائی کار حساب شده مخفی آگاهانه احتیاج است و فعالین دست اندر کار ایجاد این شورای علنی دخالتگر برای توسعه کار و پیشبرد اهداف خویش مجبورند میان زیر زمین خانه، سطح کارخانه، کف خیابان‌ها و سلولهای زندان و شکنجه گاه مدام ماریپیچ زنند و مشکلات این ماریپیچ زدن را حل و فصل کنند. باید خیال مبارزه قانونی را به خیالبافان وانهاد، حلق آویزی به سازمان‌های کارگری بین المللی منحل در ساختار حاکمیت سرمایه‌داری و ابزار کار قطب‌های بزرگ قدرت سرمایه را مهر ابطال کوبید، بساط استناد به مقاله نامه‌های سازمان جهانی کار را در هم پیچید، کمیته آفرینی‌های بالای سر کارگران و امامزاده‌های حزبی محل جلوس کاسبکاران و کل دکان‌های این چنینی را تعطیل کرد. به جای این‌ها باید از درون محیط کار، داخل خانه‌ها، متن مبارزات جاری، اعتصابات، راهپیمائی‌ها، شبکه‌های اجتماعی و هر کجا که کارگران و افراد خانواده‌های کارگری حضور دارند، سنگ بنای شوراهای ضد سرمایه‌داری را استوار کرد. این کار دشوار است اما حتماً شدنی است و هزینه برپائی و تحکیم و توسعه آن به یک جنبش سراسری آگاه سازمان یافته

شورائی ضد سرمایه‌داری از هزینه گمراهه رفتن‌های تاکتونی جنبش کارگری بیشتر نیست. برداشتن هر گام در این راه گذاشتن سنگی بر روی سنگ برای معماری بنای سوسیالیسم و لحظه ای از پروسه شکل‌گیری و قدرت گرفتن جنبشی است که رشد آن رشد واقعی قدرت کمونیسم در عمق جهنم گند و خون سرمایه‌داری است. این جنبش سازمان یافته شورائی سرمایه ستیز همه چیز طبقه کارگر است. ظرف اعمال قدرت روزش علیه سرمایه است. سنگر پیکار جاری او برای تحمیل بیشترین مطالبات عاجل بر طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه‌داری است. ظرف جنگیدن او علیه تبعیضات جنسی و بی حقوقی زنان است. میدان تعمیق شناخت، بالندگی آگاهی، مشق قدرت و آموزش جامعه گردانی سوسیالیستی لغو کار مزدی اوست. خاکریز تمرکز قوای وی برای جنگ علیه کار کودکان، کسب آزادی‌های سیاسی، چالش آلودگی‌های محیط زیست و همه مصیبت‌های دیگر منبعث از وجود سرمایه است.

وقتی که توده‌های کارگر ایران نتوانستند در سنگر کارزار ضد سرمایه‌داری علیه کل بورژوازی و دولت جنایتکارش بشورند، قطب‌های قدرت سرمایه بودند که وارد میدان شدند و در چهارچوب مناقشات کرس و وار درون طبقاتی خود، حول تعیین مرزهای قدرت، سهام سود و مالکیت و حوزه میدان داری، خواسته‌های دیرینه خود را بر جمهوری اسلامی تحمیل نمودند!! آنها با اعمال تحریم‌های فراگیر و خرد کننده اقتصادی، چرخه ارزش افزائی و بازتولید سرمایه اجتماعی ایران را در سطحی وسیع مختل ساختند. بحران سرکش و دیرپای سرمایه‌داری کشور را عمیقاً تشدید نمودند و تا مرز انفجار پیش راندند. این کار را سکوی تسویه حساب‌های تعیین کننده درون طبقاتی کردند. کل بورژوازی ایران را به وحشت انداختند، همه بخشهای این طبقه و به ویژه همه جناح‌های درون و حاشیه قدرت سیاسی روزش را در موقعیت تعیین تکلیف و اتخاذ تصمیم قرار دادند. در این باره و در رابطه با عواقب آنچه رخ داده است پائین تر گفتگو خواهیم کرد، اما پیش از آن بسیار موزج به این پردازیم که چرا طبقه کارگر ایران، نه در این دوره و نه در هیچ دوره دیگر، نه فقط هیچ جبهه جنگی علیه سرمایه نگشود، که حتی قادر به دفاع از معیشت هزاران بار سلاخی شده موجود خویش در مقابل تعرضات وحشیانه طبقه سرمایه دار و جمهوری اسلامی نیز نگردید. بحث بر سر چند ده میلیون کارگر ایرانی در طول چند سال یا چندین دهه نیست، سخن از چندین میلیارد توده‌های کارگر دنیا در طول یک قرن و نیم است. چرا؟ وضع جنبش کارگری جهانی این است و این مهم ترین سؤال روز تاریخ است. پرسشی که خاطر هیچ حزب و محفل و جمعیت مدعی پرچمداری «کمونیسم» و رهائی پرولتاریا را نمی‌آزارد، اما هیچ کارگر دارای حداقل شعور طبقاتی ضد بردگی مزدی نمی‌تواند برای ثانیه ای از هجوم رعب انگیزش در امان باشد. در این گذر ما سال هاست که مستمراً حرف زده ایم اما

اولاً تا سرمایه‌داری هست باید این حرفها را گفت و ثانیاً باید همواره سخن‌ها را تعمیق نمود، کامل تر ساخت و در صورت لزوم تصحیح کرد.

مارکس در نامه ای به دوستش «پاول واسیلوویچ آنکف» در باره «پرودن» نوشت: «به جای حرکت بزرگ تاریخی ناشی از مبارزه میان نیروهای مولده حاصل شده به وسیله انسان‌ها و مناسبات اجتماعی شان که دیگر با این نیروهای مولده مطابقت ندارند، به جای جنگ‌های وحشتناک و اجتناب ناپذیر بین طبقات مختلف در یک کشور و بین کشورهای مختلف، به جای حرکت واقعی و قهرآمیز توده‌ها که تنها از آن طریق، این تضادها و مخاصمات قابل حل می‌باشند و بالاخره به جای این حرکت عظیم، طولانی و پیچیده، آقای پرودن حرکت خیال انگیز مغز خودش را ارائه می‌دهد. بنا بر این انسانهای متفکر و آن هائی که می‌دانند افکار پنهانی پروردگار را چگونه برابند سازنده تاریخ هستند و مردم عادی تنها باید الهامات آنها را به کار بندند» (مارکس و انگلس. در باره تکامل مادی تاریخ - ترجمه خسرو پارسا صفحه ۷۵) اگر طیف احزاب و محافل پرچمدار کمونیسم در صد سال اخیر می‌توانستند ولو برای لحظه ای تعصبات مکتبی دگماتیک را کنار بگذارند و تاریخ، جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی را با چشم مارکس نظر اندازند، آنگاه اعتراف می‌کردند که حداقل در نوع نگاه خویش به توده‌های کارگر و مبارزه طبقاتی، با پرودن، با کل بورژوازی و اساساً با سرمایه کارنامه مشترکی دارند. برای روشن شدن مسأله، نخست ببینیم که سرمایه در این قلمرو معین با کارگران و طبقه آنها چه می‌کند؟ در پروسه استثمار و انفصال آنها از کار خود، چه چیز اساسی، حیاتی و سرنوشت ساز را از آنها می‌گیرد و از وجودشان جراحی می‌کند.

برای اینکه طبقه کارگر آهنگ جنگ واقعی علیه هستی سرمایه‌داری ساز کند باید ضرورت این جنگیدن و ظرفیت سازماندهی و تجهیز قوا برای این جنگ را در خود احساس و شناسائی نماید. یک جنبش کارگری واقعاً ضد سرمایه‌داری دقیقاً به اعتبار همین شاخص خود را از جنبش رفرمیستی متمایز می‌سازد. در رویکرد دوم کارگران

تعیین تکلیف با بورژوازی بر سر بود و نبود مناسبات بردگی مزدی و محو طبقات را نه فقط مسأله خود نمی‌دانند که اساساً آن را غیرممکن، غیرلازم و بی ربط به زندگی و مبارزه خود تصور می‌کنند. یک تفاوت میان رفرمیسم و سرمایه ستیزی خودجوش کارگران نیز در همین است. دومی آگاهی، تدارک و سازمان یافتگی لازم برای شروع جنگ سرنوشت ساز علیه سرمایه را ندارد اما بر خلاف اولی استثمار طبقاتی، حاکمیت بورژوازی و نظم تولیدی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی سرمایه‌داری را مقدس نمی‌شمارد و پیکار علیه آنها را امر نامربوط به زندگی طبقه خویش نمی‌بیند. شاید خواست‌های خود را در سطحی بسیار نازل و چه بسا نازل تر از رویکرد رفرمیستی و سندیکائی طرح کند، اما این کار نه از باور او به حقانیت بردگی مزدی که از فروماندگی و ضعف وی ناشی می‌گردد. یک سندیکالیست حتی اگر به هر دلیل شعار ضد سرمایه‌داری سر دهد - کما اینکه خیلی از فعالین کارگری اروپا در گذشته‌های دور و شماری از سندیکالیست‌های امروزی ایران همین حالا، دست به این «ناپرهیزی» می‌زدند و می‌زنند - در بهترین حالت اصلاح این نظام را مد نظر دارد، اما جنبش سرمایه ستیز خودجوش کارگران چنین نیست. نقشه و تدارک و آهنگ یا حتی شعار و ادعای ضد کار مزدی در دست یا بر سر زبان ندارد، اما سرتاسر وجودش از نفرت به استثمار، زورگوئی، حاکمیت و آنچه سرمایه اعمال می‌کند، آکنده است.

گفتمیم که طبقه کارگر برای جنگ واقعی علیه سرمایه‌داری باید ضرورت این پیکار و امکان سازماندهی آن را در خود احساس نماید. شالوده کار سرمایه

کشتن و آتش کشیدن همین احساس است. مقدم بر هر چیز کارگر را در ورطه چنان شکلی از محرومیت و نیازمندی قرار می‌دهد که با همه وجود خویش احساس زبونی و هیچ بودن کند. او را به موجودی تبدیل می‌نماید که سراسر جهان را از انواع غیرقابل شمارش تولیداتش پر می‌سازد، در حالتی که قادر به تهیه کمترین و لازم ترین

همین تولیدات نمی‌باشد، به جای داشتن و یافتن آنها حس مرگبار فروماندگی و ناتوانی از حصولشان بر هستی او مستولی می‌گردد. به معجونی مبدل می‌شود که یکپارچه، نیاز و محرومیت است. کارش تباه شدن در پروسه آفرینش بدون هیچ مرز و محدوده اشیاء در یک سوی و غلطیدن به نیازمندی و زبونی ناشی از عدم دسترسی به آفریده‌های رنگارنگ خود در سوی دیگر است. به سخن مارکس: «هر چه کارگر بیشتر تولید کند باید کمتر مصرف نماید. هر چه ارزش بیشتری تولید می‌نماید، خود بی ارزش تر و بی بهاتر، هر چه محصولاتش پروانده تر خود کژدیسه تر. هر چه محصولش متمدن تر، خود وحشی تر، هر چه کار قدرتمندتر خود ناتوان تر، هر چه کار هوشمندانه تر خود کودن تر و بیشتر برده طبیعت می‌گردد» مارکس ادامه می‌دهد: «کار برای ثروتمندان اشیائی شگفت انگیز تولید می‌کند اما برای کارگر فقر و تنگدستی می‌آفریند. کار به وجود آورنده قصرهاست اما برای کارگر آلودگی می‌سازد. کار زیبایی می‌آفریند اما برای کارگر زشتی آفرین است. ماشین را جایگزین کار دستی می‌کند اما بخشی از کارگران را به کار وحشیانه ای سوق می‌دهد و بقیه کارگران را به ماشین تبدیل می‌کند. کار تولید کننده شعور است، اما برای کارگران بی شعوری و خرفتی به بار می‌آورد» (کار الینه شده)

سرمایه ماراتن اجباری فرساینده ای را برای دستیابی به بخور و نمیری از تولیدات کهکشانی پرتنوع کارگران پیش پایشان قرار می‌دهد. ماراتن بدرجایمی که هر قدم کارگر در آن قدمی به سوی تباهی هولناک تر، احساس حقارت و ضعف بسیار انبوه تر و در همان حال گامی به سوی افزایش همه نوعی قدرت سرمایه است. «موضوع سر آن نیست که آدمی نیازهای انسانی ندارد، بلکه نیازهای حیوانی او نیز دیگر وجود ندارند. ایرلندی دیگر نیازی به جز نیاز خوردن نمی‌شناسد، در حقیقت فقط نیاز به خوردن سیب زمینی - آن هم گندیده ترین سیب زمینی - را می‌شناسد. اما انگلستان و فرانسه در هر یک از شهرهای صنعتی خود یک ایرلند کوچک دارند. وحشیان و حیوانات دست کم در خود نیاز به شکار کردن، غریدن و دوستی را احساس می‌کنند. کار ماشینی را

ساده کرده‌اند تا از آدمی کارگری را به وجود آورند که خود دست اندر کار به وجود آوردن موجود کاملاً نارسبی به نام کودک است. حال آن که کارگر خود کودکی فراموش شده است. ماشین خود را با ضعف‌های آدمی تطبیق می‌دهد تا انسان ضعیف را به ماشین تبدیل سازد» (دست‌نوشته‌های اقتصادی، فلسفی ص ۱۹۲)

سرمایه به صورت بسیار جنایتکارانه ای نطفه اندیشیدن و احساس لیاقت و شایستگی برای تغییر وضعیت موجود، جامعه و جهان را در کارگر خفه می‌سازد. به او القاء می‌کند که فقط یک ماشین تولید کالا و سود است و از هیچ شایستگی و توان برای برنامه ریزی کار و تولید و زندگی اجتماعی خود برخوردار نیست. کارگر را از کارش جدا می‌کند و عملاً این تلقی را در سلول، سلول وجود وی کشت می‌نماید که اندیشیدن در باره اینکه چه تولید شود و چه نشود، چه مقدار تولید گردد، سرنوشت تولیدات چه باشد، محصولات تولید شده اعم از آنچه به مصرف روزمره افراد می‌رسد یا صرف انباشت مجدد می‌گردد با سلامتی انسان‌ها و محیط زیست آنها و طبیعت چه می‌کند، آنچه تولید می‌شود چگونه مصرف گردد. حدود و ثغور و نوع و کم و کیف مصرف و در یک جمله هر آنچه به کار و تولید و مصرف آدمیزاد مربوط است هیچ کدام در حوزه اختیار، اراده و تصمیم‌گیری وی نخواهد بود. به کارگران می‌گوید که هر برنامه ریزی و تشخیص و تصمیم در این قلمرو صرفاً در صلاحیت سرمایه است. مصالح بازتولید، ارزش افزائی و سود حداکثر سرمایه است که سنگ بنای هر دخالت، اراده و تنظیم نقشه در این زمینه‌ها را تعیین می‌کند، سرمایه به توده‌های کارگر اخطار می‌دهد که حتی خیال اثرگذاری در این امور و فکر کردن به این موضوعات مستوجب عقوبت‌های سهمگین خواهد بود و کارگر باید وجود خویش را از چنین تصورها و افکاری به طور کامل دور دارد.

سرمایه به طبقه کارگر اعلام می‌دارد که قانون، حقوق، ملاک‌ها و ارزش‌های اجتماعی، چگونه زیستن و چه شکلی مردن، در کجا زادن و کجا جان دادن، نوع پوشش، سلیقه‌های زندگی، عادات، رسوم، سنت‌ها، فرهنگ، اخلاق، عواطف، علائق، مرزهای

رشد، تکلیف تعلقات جنسیتی و نژادی و قومی و فرهنگی، اینکه چه درست است و چه غلط، چه چیز حق است و چه چیز ناحق، حریم حق کجاست و قلمرو ناحق از کجا آغاز می‌گردد، تعیین معنا و مصداق آزادی، مفهوم اختیار، حصار اندیشه، مجازات عبور از این حصار، معنا و موضوعیت و عدم موضوعیت خانواده، زاد و ولد و کل آنچه مربوط به زندگی است، بدون هیچ قید و شرط توسط رابطه تولید اضافه ارزش تقریر و تعیین می‌گردد، سرمایه به توده کارگر می‌دهد که فصل الخطاب یکه تاز و بدون هیچ چون و چرای تمامی اینهاست و هر تمایل هر کارگر به هر ابراز رأی یا دخالت در این امور مستحق بدترین مجازات‌ها است. فراموش نکنیم که بحث مطلقاً بر سر دیکتاتوری و دموکراسی و شکل اجرای نظم سرمایه نیست. در تمامی این موارد و در رابطه با کل آنچه به جدا سازی طبقه کارگر از کار و محصول کار و سرنوشت زندگی اجتماعی اش بر می‌گردد، متعالی ترین دموکراسی‌های دنیا، با درنده ترین و فاشیستی ترین دیکتاتوری‌ها هیچ تفاوتی ندارند. اگر در دومی ها، کارگران آوار عظیم مصیبت‌های حاصل جدائی از کار خود را جنایت و ستم حاکمان سرمایه می‌دانند، در اولی‌ها حتی همین احساس را هم از دست می‌دهند و به بیان دیگر سرمایه همین حس را نیز از آنان دزدیده و به تاراج برده است.

در این زمینه‌ها و در باره آنچه سرمایه بر سر کارگر می‌آورد سخن‌ها بی پایان است. اما قصد من از بازگوئی تیتروار حرف‌های مارکس در این زمینه معین، چیز دیگری می‌باشد. بسیار صریح، بدون هیچ احتیاط و تعارف می‌خواهم بگویم که آنچه از سال‌های آخر قرن نوزدهم تا امروز، ابتدا سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم، سپس کمونیسم خلقی و بعدها وارثان «لنینیسم» با جنبش کارگری نموده اند، از سنخ همین کارکرد سرمایه بوده است. این حرف مسلماً خیلی‌ها را عصبانی و آشفته خواهد ساخت اما اگر دانستن آن نیاز جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر است نباید از این آشفتگی‌ها دچار نگرانی شد. لب کلام کائوتسکی و سپس لنین به توده‌های عظیم کارگران جهان این بود که

شما به اعتبار کارگر بودن، به اعتبار هستی اجتماعی خویش و به اعتبار ستیز خودجوش طبقاتی که با سرمایه دارید چیز چندانی نیستید!! شما با این موجودیت و با این شاخص‌ها از هیچ شایستگی و کفایتی برای رهائی خویش و بشر، حتی برای تحمیل حداقل آزادیها و حقوق اجتماعی خود بر بورژوازی برخوردار نبوده و نمی‌توانید بشوید!! هر دو رویکرد «سوسیال دموکراسی» بین الملل دوم و «کمونیسم خلقی» با شیرازه ای مشترک و بنمایه ای واحد نقطه عزیمت خود را هیچ انگاری و نیست پنداری توده کارگر دنیا قرار دادند. آنها و به ویژه احزاب لنینیست صد البته که این اقدام خود را زیر بیرق پای بندی به آموزش‌های مارکس و سر دادن شعار بسیار زیبای «رهائی طبقه کارگر تنها توسط خود طبقه کارگر امکان پذیر است» پنهان ساختند. اما افکار و باورهای آدم‌ها یا احزاب و رویکردها آن نیست که در فرمولبندی‌ها می‌آید، بالعکس چیزی است که در پراکسیس اجتماعی و نقش آنها در مبارزه طبقاتی ظاهر می‌گردد. بیان اندیشوار این نقش در مورد هر دو رویکرد بالا، همان عبارت آشنای لنین بود، آنجا که گفت: «تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه کارگر با قوای خود فقط می‌تواند آگاهی تردیونونیستی حاصل نماید. یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند، دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره.. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند» (چه باید کرد)

دقت کنید که لنین از طبقه کارگر حرف می‌زند، نه از این و آن کارگر، نه از این و آن بخش کارگران، او می‌گوید اساساً این طبقه به اعتبار ظرفیت خودش راه مبارزه کمونیستی پیش نمی‌گیرد و جدال علیه اساس سرمایه‌داری را باید حتماً از نمایندگان فکری و دانشوران طبقات دارا، از بورژوازی یاد بگیرد!!! این سخن لنین از مدت‌ها پیش توسط خیلی‌ها، منجمله توسط خود ما و غالب فعالین جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه

کارگر مورد انتقاد عمیق قرار گرفته است. اما نقدها جملگی بر نادرستی روایت لنین از آگاهی طبقاتی متمرکز بوده است. نقدی که در صحت و اهمیتش جای شکی نیست، اما این فقط یک رویه مسأله است. اهمیت موضوع بیشتر از اینهاست و هدف من در اینجا نیز پرداختن به رویه دیگر ماجرا است. لنین در اینجا بر هیچ و پوچ بودن، خرفت و کودن بودن، فقدان قدرت میدان‌داری طبقاتی و بی بهره بودن توده‌های کارگر از ظرفیت لازم برای تشکیل صف مستقل کمونیستی خویش، بر تردیونینوسم و رفرمیسم ذاتی طبقه کارگر جهانی انگشت تأکید می‌گذارد!! او تصریح می‌کند که طبقه بردگان مزدی به اعتبار هستی اجتماعی خود نه ماهیت و نه لیاقت آهنگ نابودی سرمایه‌داری را دارا نیستند. لنین به لحاظ آرمان‌خواهی‌های انسانی، پای بندی به امر رهایی بشر و صداقت و خلوص متعالی انسانی نه فقط از جنس فرصت طلبان و دلالان و شعبده‌بازانی مانند کائوتسکی نیست که با هیچ دار و دسته لنینیست هم قابل قیاس نمی‌باشد. او مظهر تمامیت شور، عشق، فداکاری، جسارت، تدبیر، خلاقیت و دوراندیشی در راه پیشبرد اهدافی است که بر پایه شناخت خود، آنها را آرمان‌های سترگ کمونیستی و انسانی می‌داند!! او از این لحاظ دقیقاً موجودی متضاد با کائوتسکی و شرکا است اما از یاد نبریم که سخن نه حول آرمانخواهی‌های پرشکوه و اخلاقیات و صداقت‌های کم‌بدیل بشری که بر سر مبارزه طبقاتی و نقشی است که افراد، احزاب یا رویکردها در این زمینه معین بازی می‌کنند. اینجاست که باید تصریح کرد آنچه لنین با کارگران در میان می‌گذارد، بدبختانه همان پندار، ایدئولوژی و شناختی است که سرمایه به کارگر و طبقه او القاء می‌کند. سرمایه به او می‌گوید تو هیچ نیستی، کل شایستگی تو در تولید اضافه ارزش و سرمایه خلاصه می‌شود، تو اصلاً لیاقت فکر کردن در باره کار و تولید یا برنامه ریزی کار و محصول اجتماعی کار خود را نداری، تو شایسته آن نیستی که در باره سرنوشت زندگی خود تصمیم‌گیری. در همه این امور باید مطیع بلا اراده و منقاد محض سرمایه باشی، تو مجبور به جدائی خویش از کارت هستی. لنین و پیش از وی

سران انترناسیونال دوم و بعدها کل سوسیال دموکراسی و لنینیسم نیز دقیقاً همین اندیشه و پندار را به کارگران دنیا تزریق کردند. هر چند که کائوتسکی‌ها و سران احزاب لنینیست هر چه با طبقه کارگر نمودند، پژواک واقعی هستی اجتماعی آنها بوده است اما در مورد لنین بسیار بیش از آنکه چنین باشد وارونه بینی و کژانگاری فاجعه بار مسائل مبارزه طبقاتی را بانگ می‌زد. هر چه بود، نیت‌ها شر بودند یا خیر، آنچه رخ داد این شد که همگی به توده کارگر گفتند که شما لیاقت قائم به خویش و قدرت پیکار خود بودن را ندارید. برای اینکه از وضعیت روز خلاص گردید باید به دانشوران طبقات دارا آویزان شوید و به حزبی که آنها برایتان برپا می‌سازند دخیل بندید. در تاریخ جنبش کارگری بین المللی این مهلک ترین بدعت ضد کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی بود که زیر نام ادامه راه مارکس معماری شد!! لنین بر روی نقش طبقاتی و تاریخی پرولتاریا یگراست «چهار تکبیر» زد و کل ظرفیت و رسالت این طبقه را در اطاعت پذیری از یک حزب بالای سر خود تنزل داد. درست همان چیزی که جوهر پیام سرمایه به نیروی کار را تعیین می‌کند و بورژوازی برای بقای بردگی مزدی علیه توده کارگر انجام می‌دهد. رویکرد همگن لنین و سران بین الملل دوم در زمینه تحریف نقش تاریخی پرولتاریا، ریشه در روایت کاملاً هم نهاد و مشترک آنها از سرمایه‌داری و سوسیالیسم داشت. هر دو به اندازه هم نظام سرمایه‌داری را با آنارشی تولید توضیح می‌داند، به اندازه هم سرمایه‌داری انحصاری تحت مدیریت و برنامه ریزی یک دولت حزبی مدعی نمایندگی طبقه کارگر را سوسیالیسم می‌نامیدند. هر دو مثل هم راه رهائی طبقه کارگر از اسارت سرمایه‌داری را در تبعیت از دستورات حزب ماوراء خود و به قدرت رساندن این حزب جستجو می‌کردند. هر دو برای رسیدن به آنچه سوسیالیسم می‌نامیدند، شکل‌گیری و سازمانیابی جنبش نیرومند ضد کار مزدی توده‌های وسیع طبقه کارگر را فاقد موضوعیت و در مورد کائوتسکی و شرکا سد راه می‌دیدند. هر دو مثل هم دموکراسی جوئی و رژیم ستیزی فراطبقاتی را تقدیس و سرنگونی طلبی سوسیالیستی را هیچ می‌انگاشتند. هر

دوتا مالکیت بورژوائی را در تملک انفرادی سرمایه‌ها خلاصه می‌کردند و لغو دومی را مترادف الغاء اولی می‌دیدند!! هر دو در همین راستا در هیچ دیدن و هیچ انگاشتن طبقه بردگان مزدی هیچ کم نگذاشتند. آنها در همه این باورها و راهبردها به رغم آرمانخواهی انسانی یکی (لنین) و سرمایه سالاری کاسیکارانه کمونیسم ستیزانه و ضد کارگری دیگری (کائوتسکی) با هم تفاوتی نداشتند. اختلافات در حوزه‌های دیگر بروز نمود. یکی راه رسیدن حزب به قدرت سیاسی را در قهر و سرنگونی طلبی قهرآمیز می‌دید و دیگری پارلمانتاریسم و صندوق رأی را بهترین نسخه حل مشکل می‌یافت. یکی جنبش کارگری را به رفرمیسم راست سندیکالیستی، به پارلمانتاریسم بورژوازی، به دست کشیدن علنی و رسمی از مبارزه طبقاتی، به کمونیسم ستیزی و قبول جاودانه طوق بردگی مزدی، به همدستی خفت بار و جنایتکارانه با بورژوازی حاکم کشورهای خویش در جنگ علیه رقبا، به تقسیم برده وار کل طبقه کارگر بین المللی میان بخشهای‌های مختلف وحوش بورژوازی و جنگ علیه همدیگر به نفع سرمایه حواله می‌داد. دیگری تمامی این جنایت‌ها را شماتت می‌کرد، بر طبل کمونیسم می‌کوبید، از سرنگونی طلبی قهرآمیز دفاع می‌نمود، شعار ضد سرمایه‌داری بر سپهر زندگی بشر می‌کوبید. اما کل این‌ها را باز هم ساز و برگ جایگزینی نوعی از برنامه ریزی نظم سرمایه با نوع دیگر سازماندهی این نظام، تبدیل پرولتاریا به پیاده نظام ناسیونال چپ بورژوازی علیه امپریالیست‌ها، رژیم ستیزی خلقی، ضد امپریالیسم بورژوائی و در یک کلام دور و دورتر ساختن پرولتاریا از مبارزه طبقاتی ضد کار مزدی می‌کرد.

لنین هر چه بود و هر نیت خیری داشت، لنینیسم با رویکرد فوق، ضربه سوسیال دموکراسی سران انترناسیونال بر جنبش کارگری را تکمیل نمود. در پرتو افکار و راهبرد و پراکسیس این رویکرد احزایی در دنیا شکل گرفت که کل رسالت خود را به صف نمودن توده‌های کارگر در پشت سر خویش و تبدیل طبقه کارگر به پیاده نظام بدون اراده و سر به زیر حزب، برای جایگزینی سرمایه‌داری نوع غربی با بردگی مزدی اردوگاهی

و دولتی دیدند. باز هم تأکید می‌کنم که در بحث ویژه حاضر تأکید من بر نقش لنینیسم در گمراه بردن جنبش کارگری و کشاندن این جنبش به برهوت تعویض شکلی از مناسبات بردگی مزدی با شکل دیگر همین مناسبات نیست، تأکید بر مسأله ای پایه ای تر، موضوع نفی بورژوائی نقش و اعتبار تاریخی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی علیه سرمایه است. منظر، پراکسیس و رویکردی که از بیخ و بن ضد شناخت ماتریالیستی مارکس از تاریخ، پرولتاریا و مبارزه طبقاتی بود. در هیچ کجای نوشته‌های مارکس در هیچ دوره عمر وی سخن از این نبود که طبقه کارگر در هستی اجتماعی خود و به اعتبار کارگر بودنش تردیونیونیست است!! آگاهی طبقاتی خود را باید از افاضل طبقات دارا به عاریه گیرد!! پیاده نظام حزب نخبگان شود، حزب را به قدرت سیاسی رساند، در فرایند وقوع این رویدادها خودش به عنوان توده وسیع یک طبقه هیچ و پوچ باشد، هیچ نقشی در تعیین راهبرد و ساز و کار و اهداف و دورنمای مبارزه طبقاتی ایفاء ننماید، توسط بالانشینان حزبی، فاقد ظرفیت سرمایه ستیزی قلمداد گردد و بالاخره بعد از عبور از کل پیچ و خم‌ها نهایتاً هم برده مزدی باقی ماند. مارکس بالعکس خود توده‌های کارگر را همه چیز می‌انگاشت و مرکز ثقل کل رخدادها به حساب می‌آورد. او همه جا از جنبش کارگری سخن می‌راند و به ذهنش هم خطور نمی‌نمود که نقش این جنبش را با شاخص تبعیت از حزب و گوش به فرمان نخبگان متحزب بودن توضیح دهد. آگاه شدن طبقه کارگر را مطلقاً در تبعیت توده‌های این طبقه از این و آن حزب ولو با بیرق کمونیسم جستجو نمی‌نمود. بلکه در جنبش واقعی ضد سرمایه‌داری آن‌ها می‌کاوید. منشأ این آگاهی را به هیچ وجه افاضات مغز دانشوران بورژوا نمی‌دانست، بالعکس خود طبقه کارگر می‌دید.

«طبقه ای که از جامعه رانده شده و ناگزیر از داشتن شدیدترین تضادها با سایر طبقات می‌شود. طبقه ای که اکثریت اعضاء جامعه را تشکیل می‌دهد و منشأ آگاهی به ضرورت یک انقلاب بنیادی، آگاهی کمونیستی است. آگاهی ای که طبعاً می‌تواند در میان سایر

طبقات نیز با تعمق در وضعیت این طبقه پدید آید» (ایدئولوژی آلمانی) مشاهده می‌کنیم که در اینجا، در نظر مارکس همه چیز متضاد با روایت لنینی است. طبقه کارگر نه فقط متهم به تردیونیونیست بودن نیست که منشأ شعور کمونیستی است. آگاهی کمونیستی مشتی کشفیات علمی، آموزش‌های آکادمیک یا حاصل تتبعات عقلی اندیشمندان نیست. بلکه دقیقاً مبارزه ضد کار مزدی و کمونیستی طبقه کارگر است. این آگاهی را فقط در جنبش پرولتاریا علیه سرمایه و برای محو بردگی مزدی می‌توان مشاهده نمود، علمی نیست که در دانشگاهها آموخته شود.

مارکس، بسیار صریح کمونیسم پرولتاریا را فعالیت این طبقه می‌خواند و پیداست که منظورش فعالیت آگاه و متحد ضد سرمایه‌داری توده کارگر بود. او این فعالیت یا این کمونیسم را بدون هیچ کم و کاست امر درونی جنبش کارگری می‌دید، پدیده ای که وجودش با وجود پرولتاریا آمیختگی داشت و بالیدن و بلوغ و شفافیت و قدرت خود را در همین جا و فقط در همین جنبش ظاهر می‌ساخت. «پرولتاریا فقط به شکل تاریخی - جهانی می‌تواند وجود داشته باشد، همچنان که فعالیت وی یعنی کمونیسم تنها می‌تواند موجودیتی «تاریخی - جهانی» داشته باشد» (همان کتاب) نگاه مارکس به جنبش کارگری جهانی نگاه به جنبشی است که قرار است جامعه ای فارغ از کار مزدی و فارغ از هر نوع تقسیم کار مبتنی بر تفویض فعالیت‌های فکری و بدنی، به افراد مختلف، بر پای دارد. «کاملاً علی السویه است که آگاهی به خودی خود دست به چه کارهائی می‌زند. از میان همه این مهملات، ما تنها به این استنتاج کار داریم که این سه لحظه، یعنی نیروهای مولده، وضع جامعه و آگاهی می‌توانند و باید با یک دیگر به تضاد رسند. زیرا که تقسیم کار متضمن این امکان بلکه بیش از آن متضمن این واقعیت است که فعالیت فکری و بدنی، برخوردار و کار، تولید و مصرف، به افراد مختلف تفویض شده و نیز اینکه تنها امکان به تضاد نرسیدن آنها به نوبه خود در نفی تقسیم کار است» (ایدئولوژی آلمانی) در این نگاه و برای کسانی که با شعور مارکس به جنبش کارگری

نظر می‌اندازند، نقطه تقسیم این جنبش به آگاهان و سیاستگذاران و برنامه ریزان و امران و ناهیان حزب نشین در یک جا و توده کثیر بر کنار از همه اینها در جای دیگر، دقیقاً نقطه مرگ جهتگیری کمونیستی و ضد کار مزدی، نقطه انحلال جنبش کارگری در رفرمیسم منحط بورژوازی است. ولو اینکه همه این کارها زیر پرطمطراق ترین شعارهای کمونیستی صورت گیرد. جنبشی که بناست در فردای غلبه بر بورژوازی راه امحاء تقسیم کار متضمن تقسیم انسان‌ها به سیاستگذاران و سیاست پذیران، اندیشه ورزان و راهروان اندیشه‌ها، رهبران و توده‌ها، افاضل و بی‌فصلان، فرادستان و فرودستان را پیش گیرد چگونه می‌تواند خود تجسم تمامی زشتی‌ها و پلیدی‌های این تقسیم کار در درون خود باشد. این جنبش برای ایفای آن نقش مجبور است میدان دخالت آزاد، آگاه، خلاق و برابر آحاد هر چه وسیع‌تر و پرشمارتر کارگران باشد، مجبور است بساط حزب سازی و آویزان بودن توده کارگر به رهبران حزبی را در هم پیچد، در غیر این صورت زمانی که شیپور پیروزی می‌نوازد، وقتی که خودش را در حال برنامه ریزی و استقرار کمونیسم می‌پندارد، دقیقاً وجود خود را در گورستان سرمایه و شکل دیگری از برنامه ریزی نظم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری کفن و دفن می‌کند.

مارکس جنبش کارگری و کمونیسم طبقه کارگر را این گونه می‌دید، او کمونیسم را صرفاً در جنبش جاری توده‌های این طبقه می‌کاوید، نطفه بندی آن را در تضاد ماهوی میان کار و سرمایه رؤیت می‌نمود، رشد، پرورش، بالندگی و بلوغ آن را در مبارزه طبقاتی جاری توده کارگر علیه سرمایه دنبال می‌کرد. کمونیست‌ها را در دل این فرایند دیدار می‌نمود. در همین جا با آنها به گفتگو می‌نشست، کمونیست را کسی می‌دانست که در همین دریای بیکران جنب و جوش علیه سرمایه شنا می‌کند. گروندریسه، کاپیتال، دستنوشته‌ها، ایدئولوژی آلمانی و کل آثارش را در همین جا باز می‌کرد، آنها را چراغ دست توده‌های این جنبش و چشمه جوشان آبیاری و شکوفا شدن و ثمر دادن کمونیسم در همین جا، همین مبارزات جاری می‌ساخت. او زمانی که هنوز در گام‌های نخست راه

خویش بود، در نقد فلسفه حق هگل، از پرولتاریا و فلسفه به عنوان سر و تنه سخن راند اما فقط یک گام این طرف تر در ایدئولوژی آلمانی هر چه دید پرولتاریا بود که باید سرمایه ستیزتر، آگاه تر، نیرومندتر و آماده نابودی سرمایه داری گردد. آموزش‌های مارکس بدبختانه میان پرولتاریا مهجور ماند. وقتی که توده‌های کارگر اروپا گسترده ترین نیازها را به این آموزش‌ها داشتند، یکباره با سناریوی بسیار فاجعه آفرینی سر و کار پیدا کردند. آنها درک مادی تاریخ و نقد اقتصاد سیاسی مارکس یا هر چه نیاز بالندگی، تنومندی و شکوفائی کمونیستی مبارزه طبقاتی روزشان بود را یگراست با قرائت کائوتسکی و سران انترناسیونال دوم دریافت نمودند. این حادثه در شرائطی رخ می‌داد که بورژوازی اروپا با کوهساران عظیم اضافه ارزش‌های حاصل استثمار پرولتاریای سراسر جهان از آمادگی لازم برای دادن برخی امتیازات به قشرهای نازکی از طبقه کارگر قاره در عرصه‌های معیشت و پارلمان بازی برخوردار بود. جنبش کارگری در لای فشار این دو تیغه قیچی تعرض بورژوازی، راه مبارزه ضد سرمایه‌داری را گم کرد و چند صباح این طرف تر در بخش دیگری از جهان کمونیسم خلقی لنینی و سپس اردوگاهی برهوتی به همان اندازه تیره و تار را با علم و کتل بازیابی و ادامه راه گمشده بر سر توده‌های کارگر دنیا خراب ساخت.

نسل حاضر طبقه کارگر بین المللی میراث دار چنین تاریخی است. این نسل بدون درک این تاریخ و عوارض و تأثیراتش بر جنبش روز خود قادر به برون رفت از وضعیت موجود نخواهد شد. طبقه ما و جنبش ما بیش از یک قرن، از برون و درون درس وارونه بینی، گمراهه فرسائی، فرار از مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری، درس آویختن به احزاب و قیم ها، گوش به فرمان رهبران بودن، جهاد پشت سر مراجع حزبی و ایدئولوژیک، درس کمونیسم خواندن سرمایه داری، کفن و دفن جنبش خود در ساختار حقوقی و مدنی سرمایه، درس رژیم ستیزی فراطبقاتی، امپریالیسم ستیزی بورژوائی، درس هیچ انگاری و هیچ پنداری خود، درس ایمان به عدم لیاقت و کفایت خویش برای مبارزه علیه بردگی

مزدی آموخته است. سرمایه از زمین و آسمان این وارونه بینی ها، گمراهه رفتن ها، غلط اندیشی ها، زبون و فرومانده بودن ها را بر سر و رویش تلنبار کرده است و احزاب گوناگون زیر بیرق رهبری و آگاه ساختن و سازمان دادن و به قدرت رساندن او، به شکلی دیگر همین کار را انجام داده اند. بیش از صد سال است به ما می گویند تو ناآگاهی، حزب نداری، از « سوسیالیسم علمی» چیزی نمی فهمی، زرادخانه این آگاهی و سوسیالیسم حزب است، کلید خروج از این وضعیت و رهائی از استثمار و ستم سرمایه در دست حزب است. بدون حزب محکوم به شکست هستی با داشتن حزب پیروز خواهی شد!! در همین راستا و با قرائت همین اوراد و ادعیه، در نقطه، نقطه جهان و در گام به گام تاریخ فعالانش را، آگاهان اندرونی جنبش او را، عناصر اثرگذار و میداندارش را، سلسله جنبانان پیکارش را از بدنه طبقه و مبارزه جاری طبقاتی اش جدا نموده اند، این فعالان، آگاهان، اثرگذاران را ساز و کار هیچ و پوچ سازی توده های طبقه خود و آویختن آنها به دار حزب کرده اند. نتیجه مستقیم همه این ها چیزی است که مشاهده می کنیم. طبقه ای که لحظه، به لحظه، آماج وحشیانه ترین شیخون های سرمایه داری به معیشت محقر خویش است، اما دست به کار هیچ مبارزه اساسی حتی برای دفع این تهاجم ها نیست. در سراسر جهان در حال مبارزه است اما در هیچ کجا قادر به هیچ سطح از نمایش قدرت واقعی طبقاتی خود علیه سرمایه نمی باشد. سرمایه ستیزی رادیکال و خودجوش توده هایش از همه سو در محاصره احزاب و جریانات رفرمیستی راست یا چپ است. سراسر جامعه ای مانند یونان را در خروش قهر سرمایه ستیزی خودپوی خود غرق می کند، اما مهار این تعرض و شورش را یگراست به دست رفرمیسم می سپارد. در فرار از این امامزاده فریب رفرمیسم به امامزاده دیگر دخیل می بندد و آنچه انجام نمی دهد. تلاش ریشه ای برای برپائی صف مستقل پیکار خود علیه سرمایه است. شاهد غرش کوبنده ترین بحران های سرمایه داری در شش گوشه جهان سرمایه است اما به جای اینکه او سرمایه را راهی گورستان سازد سرمایه است که کل بار بحران را بر سر او

سرریز می‌نماید. وضع روز جنبش کارگری دنیا این است و آنچه باید شیرازه، خونمایه و فلسفه هستی هر کارگر را تعیین کند تلاش جامع الاطراف برای تغییر این وضع است. هر قدم، سخن، دخالت و نفس ما در رابطه با مبارزه طبقاتی باید تقلاتی در این راستا و برای نیل این هدف باشد. در غیر این صورت عوامفریبانی بیش نیستیم که به جای شفا دادن کور می‌کنیم و موقعیت فرسوده و مضمحل جنبش کارگری را از این که هست هم بدتر و زمینگیرتر و منکوب تر می‌سازیم. توده‌های کارگر ایران سال‌های طولانی است که فاجعه بارترین سلاخی‌های سرمایه را در تمامی قلمروهای حیات اجتماعی خود تحمل کرده است. در چند سال اخیر فشار بار تحریم‌ها هم بر همه آنچه از پیش بود، اضافه گردید، کل بورژوازی ایران و رژیم درنده جمهوری اسلامی در بدترین موقعیت‌ها قرار گرفتند اما جنبش کارگری زیر فشار سهمگین آنچه تاریخاً بر سرش و بر سر طبقه جهانی او رفته است، نتوانست در دل طوفان بحران و شرائط وخیم دامنگیر سرمایه و دولتش، وارد هیچ میزان صف آرائی سرمایه ستیز گردد، نتوانست هیچ گامی برای بهبود وضع حاضر خود یا هیچ قدمی در جهت تحمیل کمترین مطالبات خود بر سرمایه داران و دولت آنها بردارد، جامعه از جدال رادیکال پرولتاریا علیه سرمایه خالی ماند و در عوض بخش‌های مختلف بورژوازی بودند که برای خروج سرمایه از بحران و سرشکن سازی باز هم انبوه تر هزینه‌های چالش بحران بر زندگی کارگران به همه کارها دست زدند. ببینیم که آنها این چالش را چگونه برنامه ریزی کردند، واکنش بورژوازی ایران در قبال فشار سهمگین رقبای طبقاتی و بین المللی خود چه بود، آخر و عاقبت این واکنش چه خواهد شد و در این گذر چه بر سر توده‌های کارگر ایران خواهد آمد.

فشار سهمگین تحریم‌ها، کل جناح‌های حاکم و اپوزیسیون بورژوازی را به ورطه هراس راند، هراس از فروپاشی اقتصادی، هراس از طغیان موج اعتراضات توده‌های عاصی کارگر، هراس از تشمت افزون تر درونی و در یک کلام هراس از وقوع حوادثی که پایه‌های ثبات سرمایه و حاکمیت این طبقه را تهدید می‌کرد. ارتجاع بورژوازی زیر مهمیز این فشارها

و تهدیدها، مجبور به چاره اندیشی شد. همه جناحهای مسلط و غیرمسلطش از سپاه پاسداران و دار و دسته اصول گرا تا اصلاح طلب و اعتدال گرا، با تمامی راه حل پردازی‌های متفاوتشان، نشستن پشت میز مذاکره با دولتهای رقیب از جمله امریکا و تن دادن به عقب نشینی‌ها را امر گریزناپذیر خود یافتند. این حرف که نظامیان، جبهه پایداری، محافلی در درون فراکسیون رهروان ولایت و نوع اینها از وجود تحریم‌ها سود می‌برند و مخالف مذاکره با دولتهای غربی به ویژه امریکا بودند، مسلماً حامل رگه‌هایی از واقعیت است، اما در کل سخن درستی نیست. سپاه پاسداران و گروههای بالا مالک عظیم‌ترین بخش سرمایه اجتماعی ایران هستند. این ادعا که مالکان هار این حجم سهمگین سرمایه در جامعه‌ای با دهها میلیون نیروی کار شبه رایگان از فروپاشی کل صنایع و بخش اعظم سرمایه اجتماعی کشور سود می‌برند و خواستار تعمیق این فروپاشی هستند!! ادعائی آشفته و از همه لحاظ متناقض است. در متلاطم‌ترین بحران‌های اقتصادی هم ممکن است این یا آن سرمایه دار، صاحبان یک تراست بزرگ مالی و صنعتی یا حتی سرمایه داران یک قلمرو خاص تولیدی، سودهای کلان درو کنند، اما از دل این احتمال، تنها چیزی که نمی‌توان بیرون آورد آن است که طبقه سرمایه دار بیشتر از دوره رونق، سود و سرمایه بر هم می‌انبازد!! سرمایه‌های سر به فلک کشیده تحت مالکیت سرمایه داران سپاهی، آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان، بیت رهبری یا شرکای کثیر خصوصی و دولتی آنها در حوزه‌های مختلف مثل هر سرمایه دیگر در هر کجای دنیا، باید مراحل مختلف سامان‌پذیری خود را پشت سر نهند. باید بخش عظیمی از کل سرمایه ثابت خود، را به صورت کالا - سرمایه از بازار جهانی سرمایه‌داری خریداری کنند. فرض کنیم که غولهای اقتصادی متعلق به سپاه و سایر نهادهای فوق کل تحریم‌ها را دور زنند- چیزی که ممکن نیست - این فرض را هم اضافه کنیم که مثلاً درصد قابل توجهی از این کالا - سرمایه‌ها از کشورهای چین،

روسیه، هند و مانند اینها خریداری می‌شد، حتی با قبول همه این فرضهای درست و نادرست باز هم با واقعیت‌های زمخت زیر مواجه می‌گردیم.

۱. تحریم‌ها هزینه تأمین و تشکیل اقلام کپهکشانی کالا - سرمایه‌های مورد نیاز چرخه ارزش افزائی سرمایه‌داری ایران را سرسام آور بالا می‌برد. حادثه ای که نرخ سود بخش‌های مختلف سرمایه اجتماعی و از جمله سرمایه‌های تحت مالکیت سرمایه داران سپاهی و شرکا را تهدید می‌کند و می‌فرساید.

۲. قیمت تولیدی جمع هزینه‌های بخش ثابت و متغیر مصرف شده در کالا بعلاوه سود متوسط یا سهمی از اضافه ارزشها است که در سیطره قانون رقابت و تشکیل نرخ سود به آن تعلق یافته است. روال متعارف تشکیل قیمت‌ها در بازارهای جهانی این است اما آنچه در دوره هجوم تحریم‌ها و سرکشی بحران در جهنم سرمایه‌داری ایران حاکم بود و کماکان حاکم است، فقط این نیست. طبقه سرمایه دار در همه لایه‌های مختلف اجتماعی خود، هزینه‌های اضافی دور زدن‌ها، رشوه دادن‌ها، جریمه شدن‌ها، ضایعات انبوه، اقلام عظیم پرداخت‌های بدون حصول هیچ محصول و مانند این‌ها را بر قیمت تولیدی کالاها می‌افزاید بورژوازی کل هزینه‌های مذکور را از مجرای افزایش انفجاری قیمت‌ها بر زندگی توده‌های کارگر سرریز می‌کند. نتیجه مستقیم این کار، کاهش فاجعه بار دستمزدهای واقعی همه آحاد طبقه کارگر است. کارگری که تا پیش از تحریم‌ها، نیروی کار خود را به طور مثال با ۷۰۰ هزار تومان آماده فروش یک ماهه می‌نمود، با شروع محاصره اقتصادی، برای بازتولید همان نیرو، نیازمند سه برابر رقم بالا می‌گردید. فرض کنیم که او در پرتو اعتراض و پیکار چند تومانی بر مزد روز خود بیافزاید، باز هم دستمزد واقعی وی به کمتر از نصف سقوط می‌کند. تا اینجا همه چیز بر وفق مراد سرمایه دار است. اما کل این مفروضات بخشی و البته بخش اصلی ماجرا است. باید به زوایای دیگر موضوع نیز نظر انداخت. سرمایه

داران کالاهای تولید شده خود را فقط به کارگران نمی‌فروشند، از قضا عظیم‌ترین بخش آن را با صاحبان سرمایه یا شرکا، رقبا و کلاً آحاد طبقه خود داد و ستد می‌کنند. دلیل مسأله آنست که اصلی‌ترین قسمت این تولیدات کالا- سرمایه است و باید به صورت اجزاء سرمایه ثابت توسط سرمایه داران دیگر در پروسه انباشت به کار افتد. کالا- سرمایه لازم نیست حتماً مدرن‌ترین ماشین‌آلات صنعتی با آخرین دستاوردهای تکنولوژی و دانش بشر باشد، کتان و پارچه و میله گرد و مهره و ورقه فولاد هم به عنوان اجزاء تشکیل دهنده سرمایه ثابت مصرف می‌گردند. به این ترتیب وقتی از فشار تحریم‌ها صحبت می‌کنیم دامنه این فشار به سرمایه داران وارد کننده کالا - سرمایه‌ها، از بازار جهانی محدود نمی‌ماند، کل طبقه سرمایه دار کشور و کل تولیدات داخلی را هم در گردباد خود می‌پیچد. در چنین شرائطی کل محصول اجتماعی سالانه با بهائی بسیار بالا تهیه و عرضه می‌شود، این تولیدات باید به فروش رود، حاصل این فروش باید به صورت پول - سرمایه در آید. پول - سرمایه مذکور باید مجدداً وارد بازار جهانی و داخلی گردد، یک بار دیگر راه دور زدن تحریم‌ها را پیش گیرد و تمامی جزء به جزء ماجرای پیشین را از سر بگذراند!! این بار بهای تمام شده تولیداتش جهشی جدید را آغاز کند و کل آنچه را که گفته شد، در هر دور واگرد و بازتولید سرمایه اجتماعی تکرار نماید!!! نتیجه محتوم چنین وضعی سقوط سرمایه‌داری کشور به چالش ناپذیرترین شکل بحران خواهد بود. شاید عده‌ای بگویند که اگر چنین است پس سرمایه‌داری کوبا و کره شمالی چگونه طی دهه‌های متمادی کوبنده‌ترین تحریم‌ها را تحمل نموده‌اند، پاسخ این پرسش محتاج شرح تفاوت‌های میان سرمایه اجتماعی ایران با ممالک یاد شده است، کاری که در حوصله این نوشته نیست، اما یک نکته را اشاره کنم، طول و عرض مبادلات سالانه سرمایه اجتماعی ایران با بازار بین‌المللی سرمایه‌داری هیچ تشابهی با کوبا و کره شمالی ندارد.

۳. بنمایه وجود سرمایه است که تمامی بار بحران و عوارض تحریم‌ها را تا هر کجا که امکان دارد، با توسل به هر سلاح، به بشرستیزترین شیوه ممکن بر زندگی توده‌های کارگر سرشکن سازد. بورژوازی حتماً چنین می‌کند اما درنده ترین باندها و دولت‌های این طبقه نمی‌توانند از پی آوردهای اقتصادی و اجتماعی پرمخاطره این گونه «راه حلها» غافل مانند. طبقه کارگر ایران تاریخاً، به طور بی‌امان، آماج وحشیانه ترین تهاجمات سرمایه به بهای شبه رایگان نیروی کار و سطح نازل معیشت خود بوده است. بورژوازی هزینه‌های اضافی تهیه و تشکیل بخش ثابت سرمایه‌های خود به گاه مواجهه با فشار تحریم‌ها را هم بر این تعرضات افزود. اما داربست پاره، پاره معیشت و مزدهای محقر این طبقه هیچ گنجایشی برای تحمل این شبیخون‌ها دارا نیست. سرمایه داران سپاهی، شرکا و کل رژیم اسلامی نه از سر اعتنا به حق زنده بودن کارگران - چیزی که مطلقاً در سرشت طبقاتی آن‌ها و هیچ سرمایه‌داری نیست - بلکه صرفاً از زاویه بقای حاکمیت و حیات خود، سایه سنگین این خطر را می‌دیدند، رخساره‌های طوفان انفجار آتی را هر چند از دور نظاره می‌نمودند و با مشاهده آن دچار هراس می‌شدند. مسائلی از قبیل اینکه جنبش کارگری ایران زیر تازیانه قهر سرمایه و شلاق فرمیسم به اندازه کافی زمینگیر است، یا دولت سرمایه تمامی توان لازم برای حمام خون این جنبش و مقابله با خیزش توده‌های کارگر را دارد، با آنکه ضریب وحشت رژیم را پائین می‌آورد، اما خطر طغیان سراسری گرسنگان کارگر و فروپاشی باز هم بیشتر نظم تولیدی و سیاسی سرمایه‌داری را از پیش چشم آنها به کنار نمی‌زد.

۴. تحریم‌ها با تعمیق بی‌مه‌ار بحران اقتصادی و فروپاشی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی تشتت درون بورژوازی را افزایش می‌داد. این امر به نوبه خود امکان بهره

گیری اپوزیسیون‌های حاشیه قدرت سیاسی از موج ناراضی و قهر توده‌های کارگر را به صورت یک خطر در مقابل چشم سکانداران سفینه قدرت می‌آورد.

۵. این سخن که سرمایه داران سپاهی و شرکا سرمایه‌های خود را از قلمرو تولید به حوزه تجارت بردند و به جای تحمل هزینه‌های اضافی انباشت، سودهای نجومی به دست آوردند، بیشتر به آه و ناله ناسیونالیست‌های داغدار کم و کسر «صنعت مستقل ملی» می‌ماند. اینها سرمایه تجاری دوره سرمایه‌داری را جزء مکمل و ملحق سرمایه صنعتی نمی‌بینند، هر جا به جایی اندک سرمایه اجتماعی از حوزه تولید به بازرگانی را یگانه فاجعه بشری می‌دانند، از دل این پندارها، تئوری «سرمایه‌داری تجاری» استخراج می‌کنند!!! چنین القاء می‌نمایند که گویا نرخ استثماریهای ۱۲۰۰ درصدی ۳۰ میلیون نیروی کار شبه رایگان جامعه، اصلاً چنگی به دل سرمایه داران ولایی و سپاهی نمی‌زند!! و گویا اینان اقتصاد سیاسی خود را از آیه «احل الله البيع» استخراج می‌کنند!! این جماعت به گاه گفتن این او را در به اطراف نظر نمی‌اندازند. اگر چنین نمی‌کردند می‌دیدند که در همین لحظه حاضر باز هم عظیم‌ترین واحدهای صنعتی، کشاورزی، نفت، گاز، معدن، پتروشیمی و سایر بنگاههای تولیدی متعلق به سپاه، بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی و بنیادهای دیگر، با بیشترین ولع در حال استثمار میلیون‌ها نیروی کار شبه رایگان جامعه اند. بخش اعظم پروژه‌های دور زدن تحریم‌ها و سرشکن نمودن هزینه‌های کپکشان‌ی آنها بر زندگی توده‌های کارگر هم به خاطر ادامه کار همین شرکت‌های پرشمار تولیدی و استمرار استثمار وحشیانه طبقه کارگر توسط آنها لباس اجرا پوشیده است.

۶. عده ای تمرکز جمهوری اسلامی و بخش مسلط تر بورژوازی ایران بر گسترش مبادلات اقتصادی با چین، روسیه، هند، برزیل و جوامع مشابه را راه موفق فرار رژیم از تحمل هزینه‌های اضافی انباشت و سد مؤثری بر سر راه کاهش سودها قلمداد

کرده اند. این چاره گری‌ها و جایگزین سازی‌ها نتایجی به بار می‌آورده است، اما ابعاد تأثیر آن‌ها در قیاس با ویرانی‌ها و اختلالات ناشی از فشار تحریم‌ها هیچ چشمگیری نبوده است. قبل از هر چیز بخش مهم داد و ستد جمهوری اسلامی یا سرمایه داران خصوصی، با این کشورها به ویژه در زمینه کالا- سرمایه‌های مورد احتیاج بورژوازی ایران، خود نیز زیر مهمیز تحریم‌ها قرار داشته است و نقش مهمی در کاهش هزینه‌های اضافی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایفا نمی‌کرده است. از این که بگذریم در بسیاری موارد، امکان چنین جایگزین سازی وجود نداشته است. ریشه بیشتر این نظریه پردازی‌ها در عدم شناخت درست از سرمایه قرار دارد. صاحبان این نظریه‌ها مبادلات جاری میان سرمایه اجتماعی یک کشور و بازار جهانی را تا سرحد معاملات میان دوتا تاجر فرش پائین می‌آورند. چنین می‌پندارند و القاء می‌کنند که گویا حل و فصل مشکلات در هم تنیده و گاه غیرقابل حل اولی هم به اندازه دومی آسان است. گویا سرمایه داران یک کشور می‌توانند بسیار سهل و ساده، طومار روابط اقتصادی خود با یک کشور را در هم پیچند و جایش را به کشور دیگر بسپارند.

۷. به آنچه تا اینجا گفتیم تأثیر تحریم‌های نفتی با توجه به نقش واقعی اضافه ارزشهای این حوزه در چرخه ارزش افزائی و بازتولید سرمایه اجتماعی را اضافه کنیم. این اضافه ارزش‌ها اولاً منبع تأمین سهم قابل توجهی از سرمایه الحاقی و انباشت سالانه در قلمروهای مختلف است و توسط دولت بورژوازی برای احداث و تکمیل تأسیسات پایه ای سرمایه‌داری پیش ریز می‌شود. ثانیاً در شکل ارز و به صورت پول - سرمایه، دستمایه بورژوازی ایران و دولتش برای تهیه اجزاء تشکیل دهنده سرمایه ثابت سالانه می‌باشد. اضافه ارزش‌های نفتی با داشتن چنین نقشی به هر میزان که کاهش یابد تأثیرات خود را بر چرخه بازتولید و سودآوری کل سرمایه اجتماعی وارد می‌سازد.

نکات بالا را آوردیم تا روشن شود که تحریم‌ها نه این یا آن بخش طبقه سرمایه دار، بلکه کل طبقه و تمامیت رژیم سیاسی حاکم را از زوایای گوناگون به طور کوبنده زیر فشار قرار می‌داد. سرمایه داران سپاهی و صاحبان بنیادهای عظیم صنعتی و مالی طیف آنها از دایره شمول این تأثیرات بی نصیب نبودند. به همین دلیل تمایل آنان برای گفتگو با دولت امریکا و متحدانش از بخش‌های دیگر بورژوازی، کمتر نبود. در همین راستا تن دادن به عقب نشینی‌های لازم در قبال رفع محاصره اقتصادی نیز نه فقط خواست اصلاح طلبان یا دار و دسته رفسنجانی که خواست تمامی حاکمان و چهره ترین بخش ارتجاع بورژوازی بود. در دل اوضاعی که توصیف شد سرمایه داران سپاهی، مالکان کارتل‌های سرمایه داری، ساختار سیاسی سرمایه با ولی فقیه و مافیاهایش، چاره کار را در نبش قبر جنازه مدفون شریکان دیدند. تابوت چهارمیخ اصلاح طلبی بورژوازی از مدت‌ها پیش زیر آوار حوادث می‌پوسید. این تابوت باید یکبار دیگر ساز و کار رمالی می‌شد تا لاشه نظام بردگی مزدی و رژیم روزش را از پیچ و تاب گرداب بیرون آرد.

سناریوی اصلاح طلبی کارش این است. در جامعه ای که حوزه استثمار نیروی کار شبه رایگان و سلاخی هست و نیست کارگران است، اصلاح طلبی بورژوازی تاکتیک خروج از بحران و رفع خطر انفجار توده‌های کارگر از سر سرمایه است. سر و کله اش زمانی ظاهر می‌گردد که سرکوب و کشتار کرائی خود را از دست داده است. می‌آید تا توهم توده عاصی را دستمایه چالش بحران کند با این دستمایه کالای فریب «دموکراسی»، «فضای باز سیاسی»، «آزادی مطبوعات» جعل و راهی بازار می‌سازد. از این طریق آتش قهر توده ناراضی مستأصل را مهار می‌نماید، برای چالش بحران فرصت می‌خرد و به کمک این فرصت کل بار بحران را بر زندگی کارگران سرریز می‌کند. وقتی این رسالت را پایان برد از سوی شرکای رقیب منتظر خدمت می‌شود و راهی چاه غیبت می‌گردد. این بخش بورژوازی در اجرای رسالتش یک ویژگی هویتی دیگر هم دارد. در هر دور طلوع و افول، فرسنگها بیش از دور پیش هستی خود را در هستی رقیب منحل می‌سازد.

از آغاز، کل وجودش در نوعی مشروطه طلبی چندش بار شاهنشاهی دینمدار خلاصه می‌گردید. چند سال بعد در فاصله ۳۰ تا ۳۲ وقتی که سکان قدرت سیاسی سرمایه را به دست گرفت سوای کارگر کشی، دهقان کشی و تلاش برای تقسیم بالمناصفه تر اضافه ارزش‌های نفتی میان بخش‌های مختلف بورژوازی ایران و جهان چیز دیگری از چننه بیرون نکشید. تازه هنوز آغاز راه بود. با طغیان جنبش سراسری سال‌های ۵۶ و ۵۷ توده‌های کارگر، هر چه داشت ساز و کار شکست این جنبش و استقرار فاشیستی ترین دیکتاتوری دینی سرمایه کرد. دو دهه این طرف تر روی همه دوره‌های سیاه گذشته را سفید ساخت. در سال ۷۶ اصلاح طلبی بورژوازی دیگر توسط مصدق و جبهه ملی یا بازرگان و نهضت آزادی هم نمایندگی نمی‌شد. این بار معماران واقعی فاشیسم اسلامی سرمایه جلودارش بودند. بنیان کوره‌های آدم سوزی دهه ۶۰، شرکای بدسگال آمران کشتار ۶۷، قاتلان صدها هزار انسان مجبور به جان دادن در جنگ رژیم‌های ایران و عراق و دست اندرکاران قتل عام کارگران بودند که دار و دسته دوم خرداد را تشکیل می‌دادند. بورژوازی اصلاح طلب ایران چنین تاریخی دارد و دو سال پیش نیز عقبه این جماعت بود که برای چالش بحران به میدان آمد. خیلی‌ها چنین نمی‌پندارند، آنها چنین مصدق و جبهه ملی، خاتمی و دوم خردادی‌ها یا اصلاح طلبان امروزی به مثابه حلقه‌های یک زنجیر را نادرست و هتک حرمت ناسیونال لیبرال‌های دهه ۳۰ می‌بینند. در اینکه اینها با هم تفاوت هائی دارند شکی نیست، اما ریشه تفاوت‌ها نه در افراد یا احزاب، بلکه در پویه تاریخی سرمایه قرار دارد. همه این‌ها نمایندگان نسخه واحدی از نظم تولیدی، سیاسی و مدنی سرمایه اند. این سرمایه است که زیر فشار تناقضات ذاتی خود با سرعت سیر نور بربریتش را تکامل بخشیده است و این بربریت را در ایدئولوژی و سیاست نمایندگانش به اوج برده است. بحث را پی گیریم. سناریوی اصلاح طلبی مجدداً ساز شد و این بار هم عین دوره پیش، از بطن همان بخش هولوکاست پرداز بورژوازی زائید. اختاپوس عجیبی که خود را نیازمند دروغ بافی در باره

« آزادی زندانیان سیاسی»، « مطبوعات آزاد»، دموکراسی و این قبیل مسائل هم نندید. کل اصلاح طلبی خود را در تلاش برای چالش بحران و پیش شرط‌های آن تفسیر کرد. چیزی که حرف دل کل بورژوازی بود اما حصول آن آسان به نظر نمی‌آمد. هر میزان چالش بحران در گرو کاهش تحریم‌ها هم بود. این دومی بدون مذاکره با امریکا و بهبود مناسبات فیما بین میسر نمی‌گردید. برای اینکه مذاکره ثمر دهد عقب نشینی رژیم اسلامی از زیادت خواهی‌ها و تسلط جوئی‌های خود اضطراری می‌شد. چهارمی پای تغییر پاره ای سیاست‌ها و رویکردها را در منطقه و جهان پیش می‌کشید. این یکی، جدال جاری درون کل بورژوازی و ساختار قدرت سیاسی حاکم را تشدید می‌کرد. رشته ای که سر دراز دارد.

بورژوازی اصلاح طلب و این بار «اعتدال گرا» برای اجرای آنچه کل طبقه اش می‌خواست پای پیش نهاد اما همزمان به خاطر سپرد که تیر از پی سودآوری و بقای سرمایه می‌زند و نمی‌تواند حتماً نوکر حلقه به گوش هر تک سرمایه دار باشد. در همین راستا بساط مذاکره با دولت امریکا و کل قطب‌های غربی و شرقی سرمایه جهانی پهن کرد، تن به فراوان عقب نشینی‌ها داد و اگر زورش رسید، عقب راند. انبوه امتیازها را داد و تا جایی که توانست امتیاز گرفت. خط قرمزها را دور انداخت و چراغ‌ها را سبز کرد. عظیم ترین بخش شروط و قیود و انتظارات امریکا در رابطه با پرونده هسته ای و برخی مسائل جاری منطقه ای را پذیرا شد و در عوض به وعده کاهش تحریم‌ها و رفع تدریجی آن‌ها دست یافت. سناریوی «اصلاح و اعتدال» در هموارسازی راه چالش بحران سرمایه و رفع خطر شورش‌های توده ای تا اینجا پیش رفت. دستاوردی که برای سرمایه اجتماعی ایران و کل بورژوازی کشور اهمیت حیاتی داشت، اما درست در همین جا بود که اعتبارنامه اش وارد فاز تازه ای از غائله در ساختار قدرت جمهوری اسلامی می‌گردید. غائله ای که در روزها و ماههای آتی روند تشدید خواهد پیمود. ماجرا این است که از منظر سرمایه و نظم نسخه پیچی سرمایه داران سپاهی و ولائی برای بقای بردگی مزدی،

رسالت اعتدالیون حکومتی به نقطه فرجام رسیده است. این دار و دسته، کار خود را انجام داده اند. مطابق سنت سرمایه‌داری ایران باید راهی چاه غیبت شوند، تا هر گاه دوباره بحران غیرقابل چالش شد، به حکم سرمایه برای فریب توده‌های عاصی و آرام سازی طوفان انفجار آنها بعلاوه رتق و فتق مسائل دیگر به سر کار باز گردند. در غیر این صورت هر گونه تمایز جوئی و تفاوت طلبی را از هستی خود جراحی کنند و کاتولیک تر از پاپ مجری اوامر سپاه و بیت رهبری باشند. آنچه سرمایه و حاکمان قاهرش دیکته می‌کنند این است. سیره بورژوازی اصلاح طلب و به نحو اولی فرمات اعتدال‌گرای آن نیز پیروی «عاقلانه» از همین حکم است اما این پیروی تاریخاً ویژگی‌هایی داشته است و این بار شاید ضمائم هم پیدا کند. اصلاح طلبان از هر سنخ به دلیل موقعیت خاص خود در تقسیم سهام قدرت و مالکیت سرمایه معمولاً با ساز و برگ‌های نظامی به عرشه حاکمیت پرتاب نمی‌شوند. نیاز قهری سرمایه و ورشکستگی رقبا در پاسخ به این نیاز در یک سوی و کوهسار توهم توده‌های ناراضی در سوی دیگر است که آنها را از حواشی قدرت یا حتی بیرون از ساختار حاکمیت به مسند سفینه بانی سرمایه پمپاژ می‌کند. این مسأله در مورد افول و بازگشت آنها به حاشیه هم مصداق دارد. باید کوه توهم موجود در جامعه به آنان، با یأس جایگزین گردد تا حکم انتظار خدمت آنها صادر شود. به بیان دیگر قرائت مدام آیه‌های «نمی‌گذارند»، «اجازه نمی‌دهند» آنها به اندازه لازم مدافعان طبقاتی و توده متوهم را ملول کند تا بستن پرونده خدمتشان در دسری به دنبال نیارد. در گذشته دور رجعت اینان به انزوا نیازمند کودتا بود، کودتا نه علیه خودشان که با هر تلنگری قابل سقوط بودند و به مجسمه استیصال می‌ماندند، کودتا علیه جنبش کارگری که ممکن بود از فروماندگی و درمانده بودن آنها برای بالندگی و بلوغ خود بهره گیرد، یا علیه اپوزیسیون نیرومند بورژوازی اردوگاهی که برای امپریالیست‌های غربی مشکل ساز بود، نمونه آنچه در سال ۳۲ رخ داد. این وضع اما بعدها تغییر کرد. از زمانی که اصلاح طلبی والدین مؤمن فاشیست پیدا نمود و از بطن

چپ هولوکاست سازان متولد گردید دیگر بازگرداندن آنها به خانه بسیار سهل و بی هزینه شد. تنها پیش شرطش، نه واجب، بلکه استصوابی آن است که کوه توهم توده‌های عاصی به آنها فرو ریزد. کاری که به طور معمول در همان سال نخست زمامداری این باند به وقوع می‌پیوندد. این سهولت البته افزون تر شد، وقتی که اصلاح طلبی زاد و ولد فاشیسم اسلامی لباس اعتدال هم تن کرد. در تأیید همین واقعیت‌ها بود که دولت روحانی به محض تعیین تکلیف مقدماتی پرونده هسته ای، به محاق سلب اعتماد غیررسمی و رسمی رقبا فرو گردید. این کار البته دلیل دیگری هم داشت، دار و دسته اعتدال به رغم ظرفیت تاریخاً فرسوده و اصل و نسب فاشیستی خود و با اینکه قرار نبود وجودی متمایز از قالب بندی ولایی از خود نشان دهند، این فکر را داشتند که با استفاده از اوضاع روز جامعه، منطقه و جهان خواستار نقش بازی «عاقلانه تر» در تضمین بیشتر ثبات سرمایه‌داری گردد. در همین راستا سرمست از دستاورد خویش در مسأله هسته ای، شروع به پهن کردن بساط چانه زنی نمودند. سخن از جایگزینی نقش « شورای نگهبان» با دولت در مسأله انتخابات مجلسین به میان آورد، از بازی گرفتن نقش دولت توسط سپاه پاسداران گفتند. چیز مهم دیگری گفته نشد اما پیش کشیدن همین حرف‌ها هم برای آغاز تهاجم رقبا کفایت می‌کرد. این کشمکش اکنون جریان دارد و در رابطه با انعقاد قراردادهای اقتصادی با دولت‌ها، ورود شتابان سرمایه‌های خارجی، تنظیم مناسبات دیپلماتیک در سطح بین‌المللی، ایفای نقش در خاورمیانه و جاهای دیگر، برقراری انتخابات مجلس اسلامی و خبرنگان و موارد دیگر احتمالاً تشدید نیز خواهد شد. تا جایی که به طبقه کارگر مربوط می‌شود، آنچه واجد هیچ ارزشی نیست سرنوشت این جدال است و آنچه بسیار فاجعه آمیز است دل بستن کارگران به آخر و عاقبت این مناقشات می‌باشد. با همه این‌ها و اتفاقاً برای فرار از این فاجعه باید چند و چون اختلافات و راه‌حلهای طرفین را با نگاهی طبقاتی و مارکسی زیر نظر داشت. ریشه اختلاف در تشخیص راه تأمین و تضمین موقعیت مطلوب تر سرمایه‌داری ایران در چرخه ارزش

افزائی سرمایه جهانی نهفته است. هر دو سوی ماجرا بدون هیچ تفاوت و بدون هیچ کم و کاست اهداف واحدی را آرزو و دنبال می‌کنند. افزایش هر چه عظیم تر سهم سرمایه اجتماعی و طبقه سرمایه دار ایران در کل اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر ایران و جهان، گسترش طول و عرض مالکیت سرمایه‌داری ایران در کل سرمایه بین المللی، توسعه ابعاد قدرت، اثرگذاری و نفوذ دولت بورژوازی اسلامی در دنیا، قتل عام هر چه سبعانه تر معیشت توده‌های کارگر به نفع افزایش سود سرمایه‌ها، ساقط نمودن نامتناهی کارگران از هستی، سرکوب هولوکاست گونه هر میزان اعتراض و مبارزه کارگران. بستن سد آهنین بر سر هر تلاش توده‌های کارگر برای متشکل ساختن خود علیه سرمایه و مسائلی از این قبیل لیست هدفهای از همه لحاظ واحد هر دو دار و دسته است. تا اینجا باندها و مافیاهای سکاندار درون ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی روحی صد در صد واحد در کالبدهای کثیر هستند. به این دلیل روشن که پیگیری کل این اهداف بنمایه هستی سرمایه است و سرمایه دار سوای سرمایه در قالب جعلی و تصنعی آدمیزاد هیچ چیز دیگر نمی‌باشد. اما ببینیم اختلافات بر سر چیست.

سرمایه داران ولائی و سپاهی کارکرد تا کنونی رژیم اسلامی را یگانه راه حصول هدفهای فوق می‌بینند. داشتن پوشش صوری ستیز با دولت امریکا، همپیوندی اقتصادی، سیاسی و دیپلوماتیک با دولت‌های روسیه و چین، میدان‌داری حداکثر در عراق و سوریه و یمن و لبنان و بحرین و هر کجای دیگر که ممکن باشد، پیگیری سیاستهای هسته‌ای به مثابه یک اهرم مؤثر نمایش قدرت، در یک کلام آنچه تا امروز انجام داده اند، همه راهبرد و راهکار این جماعت است. جناح دیگر، این راه حلها و راهکارها را قبول دارد اما برای هر کدام تبصره‌ها یا ملاحظاتی را هم مطرح می‌سازد. از جمله اینکه مجرد اتکاء به قدرت نظامی کافی نیست، باید یک قدرت سترگ اقتصادی منطقه و دنیا شد، برای این کار باید با امریکا و دولت‌های غربی مناسبات اقتصادی، سیاسی، دیپلوماتیک، علمی، تکنیکی و تحقیقاتی داشت. این کار پیش شرط هائی دارد،

باید در خاورمیانه و خلیج از پیگیری برخی کارها چشم پوشید. با کشورهای عربی اقمار آمریکا مرادوات بهتری برقرار نمود، حمایت از برخی دولت‌ها را تعدیل کرد. باز هم تأکید می‌کنیم که در دائره مشاجرات روز جناح‌ها نه فقط هیچ اثری از هیچ نوع اختلاف بر سر چگونگی سرکوب جنبش کارگری و مین گذاری دهشتناک قلمروهای مختلف ابراز هستی طبقه کارگر وجود ندارد، که حتی، بر سر نوع نگاه به ساختار حقوقی و مدنی نظم سرمایه مثلاً فشار بر احزاب و مطبوعات اپوزیسیونهای بورژوازی غیرخودی هم رد پائی دیده نمی‌شود. با همه این‌ها تا آنجا که به احراز سهم بیشتر و ماندگارتر در قدرت و مالکیت بر می‌گردد، پیداست که باند نخست بر طبل کنار زدن حریف می‌کوبد و باند دوم برای گرفتن، حفظ و افزایش اهرم‌های نفوذ خود تلاش خواهند کرد. اینکه دو گروه همگن و هم نهاد قدرت سیاسی از چه مکانیسم هائی در مقابل هم استفاده می‌کنند نیز محتاج بحث چندانی نیست. سرمایه داران سپاهی و ولائی به محض احساس بی نیازی به سناریوی اعتدال، تمامی آنچه را که ساز و کار بقای رقبا است از آنها می‌گیرند. با برداشتن پرده از فرومادگی تام آنها، پرونده بی خاصیتی عالم شمس آنان را جلو چشم همگان باز می‌کنند، به متوهمانشان نشان می‌دهند که بی ارزش تر از آنند که شایسته توهم باشند. از طریق شورای نگهبان هر مقدار صلاحیت آنها حتی برای رفتن به مجلس تشریفاتی سرمایه را سد می‌سازند. با نیروی بسیج نامشان را از صندوق‌های رأی می‌پالایند. با ادامه فعال استراتژی منطقه ای رژیم اسلامی سرمایه، با حمایت بی دریغ از دولت اسد و حزب الله لبنان و حوثی‌ها یا تقویت روزافزون هشت شعبی و سپاه قدس و حزب الله بحرین و نیروهای مشابه، با سر دادن شعارهای مریخی نابودی اسرائیل و داد و قال علیه حاکمان عربستان راه گسترش مناسبات دیپلماتیک آنها با کشورهای غربی را سد می‌سازند. در مورد ساز و کارهای این بخش برای مفاصا حساب همه چیز شفاف است. شاید سؤال این باشد که حربه رقیبان چیست.

چشم امید این جماعت فقط به نقشی است که سرمایه بازی خواهد کرد. اینان قطره، قطره توان و لحظه، لحظه فرصت‌های خود را به کار می‌گیرند تا مناسبات سرمایه‌داری ایران و ممالک غربی را بهبود بخشند، قراردادهای اقتصادی هر چه بیشتر و عظیم‌تری منعقد کنند، زمینه‌های ورود سرمایه‌های خارجی را تا می‌توانند گسترش دهند، سرمایه‌گذاری‌های مشترک را هر چه فزون‌تر سازند. حتی الامکان تراست‌های مهم صنعتی روز را شریک انحصارات غول پیکر خارجی نمایند. بانک‌ها و مؤسسات مالی مختلط تأسیس کنند. این کارها را در همه حوزه‌ها از نفت و گاز و صنعت و معدن و بانکداری گرفته تا ساختمان و کشت و صنعت و تسلیحات و فن آوری هسته‌ای و امور دانشگاهی انجام دهند. باور این بخش بورژوازی آن است که برداشتن هر گام در این گذر گامی در تحکیم موقعیت و مواضع خویش است. در یک کلام شیرازه راهبرد آنان این است که در نقطه، نقطه دنیای سرمایه‌داری و از جمله در ایران سرمایه است که سخن می‌گوید، سرمایه است که محتوای سخن را تعیین می‌کند، جهت سیاست را مشخص می‌سازد، نوع استراتژی را معماری می‌نماید، تار و پود دیپلوماسی را کنار هم می‌چیند. ملاک گذار تعیین دوستی و دشمنی می‌شود. به صف بندیها معنا می‌بخشد. این طیف بورژوازی به قدرت و نقطه شروع و رجوع و ختم بودن سرمایه نظر می‌اندازد. عین همان کاری که سرمایه داران سپاهی و ولایتی و هر سرمایه دار یا هر دولت و حزب و نیروی بورژوازی در هر کجای دنیا می‌کند. نتیجه‌گیری سناریوی اعتدال از این واقعیت آن است که برای مقابله و تسویه حساب با شرکای رقیب هم نهاد، هم خون و هم سنخ نیز آرایش سرمایه‌ها را باید دستکاری کرد. باید حجم هر چه عظیم‌تر سرمایه‌های آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، انگلیسی، امریکائی، کانادائی و کلاً غربی را شریک اندرونی و مالک حقوقی و حقیقی سرمایه اجتماعی ایران ساخت. اگر این کار انجام گیرد، آنگاه آرایش جدید سرمایه‌ها هستند که شروع به سخن گفتن، تعیین استراتژی، انتخاب سیاست، چین تکتیک، رد و تأیید رویکردها، تشخیص دوست و غیردوست و همه موضوعات

دیگر خواهند کرد. باور دار و دسته رفسنجانی و روحانی این است و این درست همان باوری است که کل اصلاح طلبان حاضر و غایب در ساختار قدرت سیاسی و کل اپوزیسیون‌های رسمی داخل و خارج کشوری بورژوازی ایران دارند و برای تحقق آن می‌کوشند. اما طیف عاشقان و سینه چاکان این باور فقط همین دار و دسته نیستند. مسأله ابعاد کاملاً بین المللی دارد. بیشترین بخش بورژوازی ایالات متحده، بورژوازی اروپا و دولت‌های غربی، برخی ممالک خاورمیانه و حوزه خلیج و در رأس همه آنها دولت اوپاما نیز دقیقاً همین عقیده را دارند و بسیار سرسختانه برای حصول این هدف برنامه ریزی و تلاش می‌کنند. در باره اینکه کدام بر دیگری پیشی خواهد گرفت حرف‌های زیادی می‌توان گفت اما این مسأله برای هر که مهم باشد برای توده‌های کارگر بی ارزش ترین و بی معناترین بحث‌ها است. با همه اینها باز هم چند نکته را باید گفت. اول اینکه هر میزان موفقیت هر جناح بورژوازی سرآغاز تعرضی جدید و جنایتکارانه علیه هستی توده‌های کارگر در تمامی حوزه‌های زندگی اجتماعی خواهد بود. برای یک کارگر هیچ چیز شرم آورتر و سفاهت آمیزتر از آن نیست که احتمال بهبود وضع زندگی خود، حتی احتمال حفظ همین لقمه نان موجودش - اگر چنین چیزی داشته باشد - را به دار فریب این یا آن مافیای بورژوازی ببویزد. دوم آنکه کل شواهد موجود اقتصادی در ایران و در دنیا فریاد می‌زند که احتمال موفقیت جمهوری اسلامی در چالش بحران جاری حتی با فرض کاهش و رفع تدریجی تحریم‌ها بسیار بیش از آنکه واقعی باشد خواب و خیالهای هذیان آلود بیمارگونه است. بحران اقتصادی توفنده دامنگیر سرمایه‌داری ایران با تحریم‌ها آغاز نشده است که با رفع آنها پایان یابد. تحریم‌ها بحران را تشدید کرده است، اما کاهش آنها لزوماً تخفیف مؤثر بحران را هم به دنبال نخواهد آورد. چهارم شکی نیست که بخش‌های مختلف سرمایه جهانی برای برداشتن تحریم‌ها، عقد قراردادها و ورود به حوزه‌های مختلف انباشت در ایران صف کشیده اند، اینکه سرنوشت این کار چه شود جای حرف است اما آنچه جای هیچ حرف ندارد آن است که حتی ورود و پیش

ریز کهکشانی سرمایه‌ها نه اشتغال خواهد آورد، نه مزد بیشتر کارگران را خواهد زائید، نه هیچ بهبودی در هیچ حوزه زندگی توده‌های کارگر همراه خواهد داشت، نه موجب کمترین کاهش در ابعاد تهاجم و تعرض سرمایه به همین سطح کنونی معیشت کارگران خواهد شد. اگر کارگری جز این می‌پندارد، قطعاً دچار اشتباه است. پنجم با فرض اینکه حتی بورژوازی در عرصه چالش بحران گام‌هائی بردارد، مضمون صریح هر گام صرفاً تعرض دهشتناک جدیدی است که علیه وضعیت زندگی روز توده‌های کارگر برداشته خواهد شد. آحاد طبقه ما باید باور کنند که نه فقط برای رهائی از چنگال استثمار و توحش سرمایه داری، نه فقط برای حداقل بهبود در شرائط کار و زندگی خود که حتی برای دفع تعرضات لحظه، به لحظه سرمایه علیه خویش نیز هیچ چاره ای نداریم جز اینکه به قدرت متحد، متشکل، شورائی و ضد کار مزدی توده‌های وسیع طبقه خود اتکاء کنیم. یا ما این کار را آغاز می‌نمائیم، پیش می‌بریم، پیروز می‌شویم و بساط هستی سرمایه‌داری را در هم می‌پیچیم، یا راه گذشته را ادامه می‌دهیم و هر روز بیش از روز پیش به ورطه فقر، گرسنگی و خفت فرو می‌غلطیم. بیائید در راه نخست گام برداریم. بیائید بر سینه تمامی کسانی که هر روز بساط کاسبکاری تازه ای در مسیر مبارزه طبقاتی ما پهن می‌کنند و می‌کوشند تا شماری از فعالین جنبش ما را از پیکر طبقاتی ما جراحی نمایند و وصله و پینه حزب بازی خویش کنند دست رد کوبیم. بیائید به جای بستن دخیل به امامزاده‌های دروغین مخلوق حزب سازان و سندیکاچیان دست در دست هم گذاریم، خودمان، آحاد کارگران، همه افراد توده طبقه بردگان مزدی، شورائی، ضد کار مزدی و سراسری متشکل گردیم. همه از متشکل نمودن ما می‌گویند!! از رسالت خود برای رهائی ما سخن می‌رانند!! ادعای نمایندگی ما را بر طاق آسمان می‌کوبند!! بیائید به آنها بگوئیم لطفاً بس است! به اندازه کافی ما را متشتت و متفرق و فرسوده نموده اید، بسیار بیشتر از آنکه چشم کار کند ما را از میدان جنگ واقعی علیه سرمایه دور ساخته اید، زیر لوای نمایندگی، کل وجود تاریخی و تاریخساز ما را انکار

کرده اید!! بگذارید خود، با ظرفیت لایزال ضد سرمایه‌داری خویش بلند شویم، روی پای خود ایستیم، قدرت سترگ طبقه خود را بشناسیم، این قدرت را متشکل سازیم، در مقابل سرمایه به صف کنیم و برای نابودی سرمایه‌داری به کار گیریم.

اردیبهشت ۱۳۹۴

کارگران، وفور مبارزه و دستاورد ناپیدا

در طول چند ماه گذشته اعتصابات کارگری زیادی رخ داده است. شمار کارخانه ها، مؤسسات و حوزه‌های مختلف کار و تولید که کارگران آنها در طول سال ۱۳۹۳ برای یک روز یا روزها، با هدف تحمیل خواسته‌های خود بر صاحبان سرمایه و دولت آنها دست از کار کشیده اند، مسلماً از سیصد افزون است. همین الان کارگران قطار شهری اهواز، نورد لوله صفا، چینی همگام شهر کرد و پتروشیمی تبریز در حال اعتصاب به سر می‌برند. برخی منابع تعداد کل اعتراضات، تحصن‌ها و اعتصابات سال پیش را بالغ بر ۳۵۰ یا حتی بیشتر اعلام کرده اند. در کارنامه این سال جنبش کارگری، اعتصاب سراسری و میلیونی کارگران بخش آموزش و پرورش (معلمان سراسر کشور) به لحاظ کثرت شرکت کنندگان و برخی جهات دیگر مسلماً جای خاص خود را دارد و در عین حال گفتگوی ویژه خود را می‌طلبد. وفور چشمگیر این مبارزات طی این ماهها سؤالاتی بسیار اساسی را پیش روی تمامی توده‌های طبقه کارگر و پیش از همه فعالین جنبش کارگری ایران قرار می‌دهد. پرسش هائی که قطعاً رویکردهای مختلف درون جنبش کارگری چه در ایران و چه در سطح بین المللی برایشان پاسخ‌های متفاوت دارند. پرسش این است که دستاورد این همه اعتصاب و اعتراض و تحصن و کلاً مبارزه چه بوده است؟ اگر این دستاورد بسیار نازل، پرهزینه و غیرقابل قبول است اشکال در کجاست و بالاخره با فرض قبول نازل بودن و یأس انگیز بودن نتایج این جنگ و ستیزها چه باید کرد، چه تغییرات جدی و مهمی را باید در پهنه پیکار برای حصول خواست‌ها و تحمیل آن‌ها بر سرمایه داران و دولت سرمایه انجام داد.

پاسخ به سؤال اول نه فقط روشن که احتمالاً مورد اتفاق همه کارگران است. دستاوردها بسیار اندک و نامحسوس هستند. به نظر نمی‌رسد که در این مورد نیازمند هیچ توضیحی باشیم. در پاسخ سؤال دوم گوش همه ما به شنیدن جملاتی عادت کرده است. فشار

سرکوب بالاست. حق اعتصاب و تشکل وجود ندارد. کارگران پراکنده اند، دولت اجازه متشکل شدن نمی‌دهد و تا زمانی که چنین است خواست‌ها محقرند و همین مطالبات نازل هم محقق نمی‌شوند. سرایندگان این غزلها ادامه می‌دهند که باید سندیکا ساخت، حزب تشکیل داد، حق اعتصاب و آزادی فعالیت به دست آورد و نوع این حرفها که به خاطر تکراری بودن افراطی، بسیار ملال انگیزند. در این زمینه نیز قصد گفتگو نداریم. پیش تر به اندازه کافی نادرستی و عبث بودنشان را توضیح داده ایم. جهان موجود از وفور سندیکا، اتحادیه و حزب به شدت دم کرده است. جمعیتی از کارگران دنیا که امروز از نداشتن اتحادیه و حزب می‌نالند در قیاس با آنها که داشتن و زیانباری این ساز و برگها را آزموده‌اند درصد اندکی را تشکیل می‌دهند. یک واقعیت تلخ را باید در نظر داشت. در ایران حاکمیت سالیان دراز دیکتاتوری هار سرمایه و شمشیرکشی دولتهای سرمایه‌داری روی تحزب و سندیکاسازی، به این پدیده‌ها و جاهت داده است. این موهبتی است که سرمایه نصیب رفرمیسم راست و چپ کرده است، به محافل مختلف این طیف فرصت داده است تا عوامفریبی کنند و کارگران را از مبارزه علیه نظام بردگی مزدی باز دارند. کارگر ایرانی اگر خواستار فهم ماجراست نیازی به غوطه وری در بحث‌های ایدئولوژیک، فرقه ای و آکادمیک ندارد، کافی است فقط چند دقیقه پای صحبت همزنجیر آگاه سوئدی خود بنشینند. او برایش توضیح خواهد داد که خودش و چند نسل اسلافش شعبه‌های پرشمار حزب لنینی و سوسیال دموکرات داشته اند، عضو پرآوازه ترین اتحادیه‌های کارگری دنیا بوده‌اند و نتیجه کل متحزب بودن و عضویتش در اتحادیه این شده است که طبقه اش در طول سه دهه اخیر نرخ استثمارش به اوج رفته است. بهای واقعی نیروی کارش تنزل یافته است. ۳۰ درصد مدارس کودکانش تعطیل شده اند. تخت‌های بیمارستانهایش ۴۰ درصد کاهش پیدا کرده است. مراکز نگهداری سالمنداناش به نصف رسیده است. ۱۱ درصد جمعیت در سن کارش بیکارند، بیمه بیکاری آنها از ۱۰۰ درصد به ۶۵ درصد سقوط کرده است، بیکارانش زیر نام «بیکاری»

به گونه خفت باری در چهارچوب قانون سرمایه هر روز یک شیفت برای سرمایه داران کار می‌کنند!! و دولت سرمایه نه فقط غرامت ایام بیکاری این «بیکاران» را بر دوش همزنجیران شاغل آنها می‌اندازد!! که معادل همین غرامت را باز هم از کارگران شاغل می‌گیرد و به استثمار کنندگان این «بیکاران» می‌پردازد!! غرامت ایام بیماری کارگران هم دچار همین مصیبت شده است. تعداد پرستاران جامعه محل سکونتش به صورت نسبی ۶۰ درصد چند دهه پیش است، ۶۰ درصدی که باید دو برابر گذشته کار کنند و فشار کار و استثمار مضاعف را متحمل گردند. شمار دانش آموزان کلاس درس بچه هایشان از ۲۰ نفر به ۴۰ افزایش یافته است. معلمان این کلاس‌ها از دو نفر به یک نفر تقلیل پیدا نموده اند. اگر کارگر ایرانی برای آگاهی از فوائد داشتن حزب و اتحادیه به همزنجیر سوئدی خود رجوع کند، پاسخ وی بدون هیچ فلسفه بافی، بدون آویختن به حرفهای لنین، کائوتسکی یا خدای نکرده مارکس این خواهد بود که خود و چند نسل پیشینیانش از «حق تشکیل هر اتحادیه»، «حق برپائی هر نوع حزب»، «حق اعتصاب»، «حق تظاهرات»، «حق قیام»، «حق آزادی بیان» و در یک کلام هر چه که بورژوازی «حق» می‌نامد به تمام و کمال برخوردار بوده‌اند و حال سرنوشت کل طبقه اش همان است که بسیار به اختصار توصیف شد. کارگر ایرانی می‌تواند حرف همزنجیر سوئدی خود را به سینه دیوار کوبد و به سراغ کارگر اسپانیائی برود. در اینجا قطعاً شیونها افزون تر خواهد بود کارگران اسپانیا به جای حدیث آنچه بر سرشان رفته است او را یگراست به میدان «پوترتو دل سول» خواهند برد. کارگر ایرانی می‌تواند برای فهم دقیق تر فوائد و فضائل داشتن سندیکا و اتحادیه و حزب و آنچه سرمایه حق اعتصاب و تشکل و آزادی بیان و تظاهرات می‌نامد، در خانه همزنجیر یونانی خود را کوبد. اگر این کار را کند به احتمال قریب به یقین همزنجیر یونانی او فقط کاسه گدائی روزش را که به دست گرفته است تا از این و آن کلیسا قوت لایموت فرزندش را تکدی نماید به وی نشان خواهد داد

در رابطه با پاسخ کسانی که همه معضل عقیم بودن و بی دستاورد بودن مبارزات سال گذشته کارگران ایران یا سالهای گذشته آنها را به گردن بی حزبی، بی اتحادیه ای یا نداشتن «حق تشکل»، «حق اعتصاب» و «آزادی بیان» و مانند اینها می‌اندازند شاید چند سطر بالا کافی باشد. طبیعی است که گرفتن مچ فرصت طلبان نه آسان است و نه هیچ مشکلی را حل می‌کند. آن‌ها اگر سراسر واقعیت‌های جهان هستی را دال بر پوشالی بودن و عوامفریبانه بودن دعاوی خود بینند باز هم دچار کمبود حرف نخواهند شد. اما آنچه واقعی است یا چیزی که جوهر شناخت آگاهانه مادی کل رخدادها است این است که ریشه مشکل در هیچ کدام این‌ها نیست. این ریشه جای دیگری است. ریشه واقعی کل شکست‌ها، ریشه بی نتیجه ماندن همه مبارزات، ریشه فروماندگی و زبونی ما در تحمیل خواست‌های خود بر صاحبان سرمایه و دولت‌ها، ریشه تمامی این‌ها در این است که مبارزه برای نابودی سرمایه‌داری را عملاً از کارنامه کارزار روز خود حذف کرده ایم. تکرار می‌کنم و آرزویم این است که کارگر خواننده، هر چه بیشتر بر روی این نکته درنگ نماید. ریشه بی نتیجه بودن مبارزات و کل نکبت و ادبار و بدبختی‌های دامنگیر طبقه ما در سراسر جهان این است که ضدیت با سرمایه و اینکه ما طبقه ای ضد سرمایه‌داری و خواستار محو بردگی مزدی هستیم، عملاً از دستور کار جنبش و پروسه مبارزات روزمان قیچی گردیده است. این عظیم ترین بلیه ای است که رفرمیسم راست اتحادیه ای و سوسیال دموکراتیک و رفرمیسم چپ لنینی بر سر ما، طبقه ما و جنبش طبقه ما آوار کرده است. بیائید همین موضوع را مقداری با هم فکر و گفتگو کنیم. ببینیم معنی اینکه ما و کل توده‌های هم‌زنجیر ما علیه سرمایه مبارزه نمی‌کنیم چیست؟ و اگر بخواهیم این وضع را عوض کنیم و واقعاً مبارزه نمائیم چه کارهائی باید انجام دهیم.

ما از مبارزه ضد سرمایه‌داری دست کشیده ایم، یعنی اینکه در هیچ کجا، در هیچ نقطه ای از مبارزات روزمان، در هیچ جای جهان، اساس موجودیت سرمایه‌داری را عملاً زیر

سؤال نمی‌بریم. از افزایش مزد می‌گوئیم، بعضاً خواهان بهبود شرایط کار می‌شویم. به نداشتن بیمه درمان اعتراض می‌کنیم، خواستار بیمه بیکاری می‌گردیم. سطح بسیار نازل مستمری بازنشستگی را غیرعادلانه می‌خوانیم و تقاضای بهتر شدنش را پیش می‌کشیم. این‌ها پرجوش و خروش‌ترین قلمروهای مبارزه روز ما هستند و سؤال این است که کجای این جنگ و ستیزها، هیچ‌بوئی از ضدیت ریشه‌ای با سرمایه یا اعتراض علیه بودن سرمایه‌داری دارد؟ واقعیت این است که ندارد. بالعکس ما در این مجادلات و کشمکشها بر حقانیت وجود سرمایه‌داری و بر اینکه باید باشد و حق دارد که ماندگار باشد مهر تأیید می‌گوییم. در هر کدام این قلمروها، اول با زبان بی‌زبانی، به صورت ضمنی، نامکتوب و ناگفته اما ملموس خطاب به مناسبات بردگی مزدی بانگ می‌زنیم که ای نظام سرمایه‌داری! تو باید باشی، تو محقی که وجود داشته باشی و ما را استثمار کنی، دولت تو دولت ماست، پلیس و ارتش و بیدادگاهها و قانون و حقوق و نظم سود آوری و مدنیت تو همان دولت و قانون و مدنیت و پلیس و ارتش و نظم زندگی ماست!! ما در مبارزات خود اعلام می‌کنیم که همه اینها را قبول داریم و تنها حرفمان این است که ما هم باید در سایه وجود سرمایه، در سیطره قدرت دولت و قانون و نظم و مدنیت و حقوق و پلیس و ارتش و زندان سرمایه‌داری اجازه زنده بودن و زندگی و امنیت و رفاه داشته باشیم. لفظ بازی‌ها را دور ریزیم، صدر تا ذیل مبارزه روز ما همین است. نه فقط همین است که در سراسر قرن بیستم زمین و زمان را از آیه و حدیث در باره این که باید حتماً این‌گونه باشد و توده‌های طبقه ما نباید مبارزه ضد سرمایه‌داری کنند، پر ساخته ایم. همه جا حرف این بوده و همین الان هم این است که مبارزه ضد سرمایه‌داری در فهم و شناخت و شعور توده کارگر نمی‌باشد. هر نوع تمایل کارگران به این پیکار باید با فتوای صریح حزب باشد. به این ترتیب نه فقط مبارزه جاری ما در سراسر دنیای روز از ریل پیکار ضد سرمایه‌داری جدا شده است، نه فقط ما علیه سرمایه و برای نابودی

بردگی مزدی مبارزه نمی‌کنیم که این مبارزه نکردن را تئوریزه، ایدئولوژیک، حکم مکتب و مذهب نیز ساخته ایم.

مشکل اما به اینجا ختم نمی‌شود بلکه از اینجا آغاز می‌گردد. وقتی ضد سرمایه و برای نابودی سرمایه‌داری مبارزه نمی‌کنیم، مسلم است که علیه موجودیت سرمایه متشکل و متحد نیز نمی‌شویم. زمانی که کل دار و ندار مبارزه ما در بگو مگو، اعتراض، تحصن و اعتصاب برای کاهش فشار استثمار خویش، افزایش ناچیز بهای نیروی کار خود یا داشتن حداقلی از بیمه درمان و بیکاری و مانند این‌ها خلاصه می‌شود هیچ نیازی به سازمانیابی قدرت خود علیه سرمایه پیدا نمی‌کنیم. در دل این وضعیت، در بهترین حالت از دولت سرمایه تقاضا می‌کنیم که افاقه کند و اجازه ساختن سندیکائی بدهد تا از درون آن، در چهارچوب قانون و مقررات و معیارها و موازین و ضوابط قدرت سرمایه، مشکل بهای نیروی کار و بیمه درمان و بیکاری خویش را با سرمایه داران در میان نهمیم. کاملاً درست است که در برخی جوامع و از جمله در ایران دولت‌ها سایه این حرف را به تیر می‌زنند و خواست ما را نکول می‌کنند اما وقتی شالوده کار ما بر ساختن دهک ای برای چانه زنی استوار است این امر به خودی خود، ماهیت و محتوای کشمکش با سرمایه را دچار هیچ تبدیل و تغییری نمی‌کند. فرض کنیم که خطر نمودیم و یک سندیکای غیرقانونی ساختیم، باز هم استفاده ما از این سندیکا همان خواهد بود که از سندیکای قانونی مورد توافق دولت و سرمایه داران می‌کردیم. تاریخ جنبش طبقه ما در همین ایران در گوشه گوشه خود شاهد برپائی سندیکاهای غیرقانونی حتی با نام‌های فریبنده تر و مثلاً شورا است که کار همه آنها نهایتاً کاریکاتوری بی سر و سامان از کار سندیکاهای قانونی و سرمایه پسند بوده است.

معضل اما به اینجا نیز ختم نمی‌شود. وقتی علیه بردگی مزدی مبارزه نمی‌کنیم، وقتی نابودی این نظام در پیکار روزمره ما جائی دارا نیست، وقتی عملاً و آنچنان که جنبش جاری ما بانگ می‌زند سرمایه‌داری را قبول داریم و تحقق مطالبات خود را در سیطره

وجود و حاکمیتش دنبال می‌کنیم، طبیعتاً دولت سرمایه نیز مورد قبول ماست. در اینجا شاید اکثریت قریب به اتفاق کارگران اعتراض کنند و فریاد سر دهند که چنین نیست و هیچ گاه این دولت‌ها را قبول نداشته ایم. آنها راست می‌گویند و در صحت حرفشان جای تردید نیست، اما یک چیز را نباید از یاد برد. مخالف این یا آن دولت سرمایه بودن از زمین تا آسمان با مخالف وجود دولت سرمایه‌داری بودن فرق دارد. تاریخ همه شورش‌ها و خیزش‌های عظیم کارگری در دنیا حدیث جنگ کارگران علیه یک دولت بورژوازی است اما آنها فقط دولتی را ساقط نموده‌اند و دولت بورژوائی دیگری را بر جایش نصب کرده‌اند. بسیار بدیهی است که نمی‌شود علیه سرمایه‌داری مبارزه نکرد اما ضد وجود هر نوع دولت سرمایه بود. حقیقت این است که توده‌های طبقه ما در شرائط موجود جهان نه برای نابودی نظام سرمایه‌داری پیکار می‌کنند و نه امحاء هر شکل دولت سرمایه را در دستور مبارزات خود دارند.

مشکل اما به اینجا هم محدود نمی‌ماند. وقتی که ضد سرمایه‌داری مبارزه نمی‌کنیم و عملاً با قبول تسلط این نظام، قبول دولتش، قبول حاکمیتش، قبول موجودیتش، متقاضی بهای نیروی کار بیشتر، حق تشکل و تحزب و راهپیمائی و آزادی بیان می‌شویم، بخواهیم یا نخواهیم قانون و قرار و مدنیت و حقوق و نظم سرمایه‌داری را نیز قبول کرده ایم و تمکین به آنها را مفروض تلقی نموده ایم. حتماً گفته خواهد شد که دلبخواهی نیست. زور است، چاره ای نداریم، در صحت این حرف‌ها هم شکی نیست اما فراموش نکنیم که در اینجا نیز به هر حال اساس کار را بر قبول زور سرمایه، تمکین به قدرت سرمایه، نبودن راه تغییر سرمایه‌داری و ناگزیری خویش به پذیرش بقای وضعیت موجود قرار داده ایم.

این لیست طولانی است و من آن را کوتاه می‌کنم تا به سؤال بسیار اساسی دوم بپردازم. پرسش این است که وقتی ما ضد سرمایه‌داری مبارزه نمی‌کنیم، وقتی سرمایه‌داری را به عنوان شروع و رجوع و فرجام همه امور زندگی خویش قبول می‌نمائیم، هنگامی که

دولت سرمایه‌داری را دولت خود می‌پنداریم، زمانی که قانون و حقوق و نظم و مدنیت این نظام را نهادها و قراردادهای مرجع حل و فصل مشکلات تلقی می‌کنیم، وقتی که موجودیت سرمایه‌داری را زیر سؤال نمی‌بریم و برنامه‌ای برای نابودی آن نداریم، هنگامی که سازمانیابی قدرت خود برای محو این نظام را لازم نمی‌بینیم. وقتی که به رابطه خود با سرمایه چنین نظر می‌اندازیم، چرا؟ چرا؟ چرا؟ به چه دلیل، مطابق کدام منطق و بر پایه کدامین محاسبات انتظار داریم که سرمایه‌داری در مقابل اعتراضات، اعتصابات و تحصن‌های ما سر تسلیم فرود آرد یا خواسته‌های ما را لبیک گوید؟ آیا این انتظار نشانگر حداکثر توهم و کژپنداری نیست؟ چرا حتماً و صدها بار حتماً هست. توهم و کج اندیشی فاجعه باری که رفرمیسم راست سوسیال دموکراتیک و رفرمیسم چپ لنینی بر سر جنبش ما آوار نموده است. سرمایه حاصل استثمار، کار اضافی، کار پرداخت نشده ماست. سرمایه برای اینکه ببالد، فربه شود، نیرومند گردد، خودگستری کند، باید فشار استثمار ما را علی‌غیرالنهایی افزایش دهد، باید هر اعتراض ما علیه تشدید این استثمار را در هم کوبد و با گلوله پاسخ گوید، دولت و قانون و حقوق و مدنیت و نظم سرمایه کارشان دفاع از تشدید هر چه فزاینده‌تر و سهمگین‌تر این استثمار است. موجودیت سرمایه و نظام سرمایه در گرو آن است که چنین باشد و این نهادها چنین کنند، سرمایه در ذات خود اسیر تناقضی غیرقابل حل است. وجودش سد راه توسعه و موجودیتش می‌باشد، ذاتاً بحران‌زا و بحران‌خیز است. وقتی به ورطه بحران می‌غلطد یگانه راه خروجش از این ورطه باز هم افزایش بدون هیچ‌مرز فشار استثمار و بی‌حقوقی ما و قربانی ساختن کل هست و نیست ماست. رابطه سرمایه با ما این است و وقتی که چنین است چرا سرمایه باید در مقابل ما توده‌های کارگر که موجودیتش را، دولتش را، قانون و قرار و نظم و حاکمیت و مدنیتش را و ماندگار بودنش را قبول نموده ایم و اهل صدور هیچ کیفرخواستی علیه بودنش نیستیم، سر تعظیم فرود آورد!! چرا باید هر چه خواستیم در طبق اخلاص تقدیم کند. سرمایه برای گریز از این کار تمامی جوامع روز

و سراسر جهان را از زرادخانه‌های نظامی آکنده است. به شمار کارگران دنیا پلیس و ارتش و نیروهای اختاپوسی امنیتی و قوای سرکوب به صف کرده است. هر سال تریلیون‌ها دلار از حاصل استثمار ما را صرف ساختن توپ و تانک و بمب اتم و موشک و مسلسل می‌کند، در نقطه نقطه جهان جنگ راه می‌اندازد. گاه کل دنیا را به آتش می‌کشد، شش میلیون، شش میلیون کارگران دنیا را به درون کوره‌های آدم سوزی می‌افکنند، در یک چشم به هم زدن خاوران و دریاچه نمک و بهشت زهرا و قارنا و صدها نقطه دیگر را گورهای دستجمعی معترضان می‌سازد. سرمایه همه این کارها را می‌کند تا شرایط سودآوری و بقای خود را بر توده‌های طبقه ما تحمیل کند. سرمایه چنین است و وقتی ما موجودیت چنین اختاپوسی را قبول می‌کنیم، وقتی به بودنش اعتراضی نداریم، وقتی حاضر به مبارزه برای سرنگونی آن نیستیم، وقتی دست به کار سازمان دادن قدرت خود برای نابودی اش نمی‌شویم، وقتی زندگی کردن، استثمارشدن، بی حقوق بودن، جدا از کار و محصول کار بودن، ساقط از دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی بودن، وقتی همه این وضعیت را در سیطره وجود و حاکمیت سرمایه می‌پذیریم، چرا؟ چرا و باز هم چرا باید سرمایه پذیرای تحقق مطالبات ما شود؟! کلید رمز ماجرا اینجاست. اگر سراسر سال مبارزه می‌کنیم، اگر هر روز در مقابل دارالحکومه‌های سرمایه دست به تحصن می‌زنیم، اگر سراسر جامعه را از فریاد پر می‌سازیم اما هیچ نتیجه‌ای نمی‌گیریم، اگر مبارزات ما گسترده اما دستاوردهایمان هیچ است دلیلش «اظهر من الشمس است». ما ضد سرمایه و برای نابودی سرمایه‌داری مبارزه نمی‌کنیم، سرمایه‌داری را با تمامی گند و تعفن و دهشت و وحشت و هولوکاستهایش قبول کرده ایم و فقط با حاکمانش دعوا داریم که چرا سیر نیستیم، چرا رفاه و حقوق و امکانات یک زندگی آزاد انسانی نداریم!!! در چنین وضعی پاسخ سرمایه بسیار صریح و شفاف و قاطع و آهنین و آتشین است. سرمایه سود می‌خواهد و برای سود هر چه انبوه تر باید

که شرائط کار و استثمار و زندگی توده‌های کارگر چنین باشد. تمامی اعتراضات بیجا است و اعتراض بی جا هم قرار نیست به نتیجه ای انجامد.

وضع طبقه و جنبش جاری طبقه ما به طور واقعی چنین است. ما اسیر چنین موقعیت فاجعه باری هستیم. اسارت خویش در ژرفنای این فاجعه را باور کنیم. آنان که شب و روز زیر نام نمایندگی ما در دکان‌های حزبی و سندیکائی خویش پیرامون فتوحات جنبش ما چکامه می‌سرایند، آدمهای دروغگو و کاسبکاری هستند. جنبش ما در شرائطی قرار دارد که هیچ دولت سرمایه‌داری و هیچ سرمایه‌داری خود را مجبور به قبول هیچ میزان خواسته‌های آن نمی‌بیند. ما زیر فشار رفرمیسم راست و چپ، عملاً خود را به مشتی کارگر پراکنده، فاقد قدرت، مستأصل و زبون تبدیل کرده ایم. در نقاطی از دنیا که ظاهراً متشکل هستیم از جاهائی که نیستیم پراکنده تر و فرومانده تریم زیرا متشکل شدن ما نه علیه سرمایه بلکه کفن و دفن جنبش خود در گورستان قدرت سرمایه است. ما هر روز در کارخانه ای اعتصاب می‌کنیم اما حتی کارگران کارخانه بغل دستی شریک تمامی استثمار و بی حقوقی و درد و رنج و فقر و فلاکت ما به حمایت از اعتصاب ما بر نمی‌خیزند، درست همان گونه که ما نیز هیچ حمایتی از اعتراض آنان نمی‌کنیم. علیه وضعیت اسفبار بهای نیروی کار خود دست به اعتراض می‌زنیم اما مبارزه هیچ کارگر دیگر، کارگران کارخانه‌های دیگر، مبارزه همزنجیران خود در بخش دیگر کار و تولید، مبارزه سایر بخش‌های طبقه خود را امبارزه خود تلقی نمی‌کنیم و آنها نیز مبارزه ما را اعتراض و پیکار خود نمی‌بینند. ما حتی در مواردی که سراسری وارد کارزار می‌شویم به جای اینکه قدرت طبقه خود را نشان دهیم یگراست به این یا آن بخش بورژوازی متوسل می‌گردیم. شعارهائی را پیش می‌کشیم که تأسف بار است و با شیرازه وحدت و اساس منافع طبقه ما در تعارض قرار دارد. به اعتصاب معلمان نگاه کنید. حدود یک میلیون کارگر که فقط از طریق فروش نیروی کار خود ارتزاق می‌کنند، یک میلیون کارگر که توسط سرمایه استثمار می‌شوند، یک میلیون کارگر که به حکم فروشنده

نیروی کار بودن از هر میزان دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی خود ساقط هستند، یک میلیون کارگر که فشار استثمار و بی حقوقی و ستم سرمایه آنها را راهی خیابان کرده است، یک میلیون انسان کارگر عضو طبقه ما، درس خوانده و دانشگاه دیده طبقه ما نه فقط هیچ کلامی علیه نظام بردگی مزدی بر زبان ندارند که اولین حرفشان ابراز افتخار به فقر خویش است و آیه «الفقرُ فخری» می خوانند. دومین کلام آنها این است که از فقر نمی نالند و از فرق گلایه دارند!! معنای حرفشان معلوم است. این جمعیت یک میلیونی کارگر درس خوانده به استثمار وحشیانه خود توسط سرمایه و به فقر و فلاکتی که نظام بردگی مزدی بر آنها تحمیل کرده است اعتراضی ندارند، اگر از آنها پرسیده شود برای چه به خیابان ریخته اید پاسخشان این است که دستمزدمان کم است اما هیچ مهم نیست، اعتصاب کرده ایم زیرا دستمزد کارگر دیگر هم مدرک ما چند ریال از ما بیشتر است!!! اگر از این جماعت یک میلیونی کارگر سؤال کنید که چرا از بخش های دیگر طبقه خود استمداد نمی کنید و خواستار حمایت آنها از مبارزات روز خود نمی شوید احتمالاً فریاد سر خواهند داد که چرا توهین می کنید، ما کارگر نیستیم، ما کسانی را درس می دهیم که فردا وزیر و وکیل و رئیس جمهور و رهبر و پزشک و استاد و کارشناس و صاحبان مقامات عالی می گردند. وضع جنبش ما این است و وقتی که چنین است باز هم چرا؟ چرا و هزاران بار چرا سرمایه داران و دولتشان باید به اعتراضات ما پاسخ موافق دهند؟ چرا باید مطالبات ما را نکول نکنند و چرا مبارزات ما باید حاوی دستاورد باشد؟ قبول کنیم که این انتظار بسیار توهم آمیز و خوشخیالانه است. به اساسی ترین سؤال بپردازیم. چه باید کرد و چگونه می توان از این وضعیت خلاص شد؟ پاسخ معلوم است. باید این وضع را تغییر داد اما چگونه؟ جواب رویکرد ضد سرمایه داری به این سؤال اساسی در چند بند مختصر زیر خلاصه می گردد.

۱. باید ریل مبارزه جاری را عوض کنیم. باید در عمل و به طور واقعی ضد سرمایه داری وارد میدان کارزار شویم. معنای مبارزه ضد سرمایه داری این نیست که فقط جار و

جنجال مخالف سرمایه‌داری بودن سر دهیم. مبارزه علیه سرمایه یک مبارزه طبقاتی است. مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگر است. جنبش توده‌های طبقه کارگر برای نابودی سرمایه‌داری است. پس اولین گام برای شروع جنگ با سرمایه‌داری متشکل شدن به صورت یک طبقه است. اگر بنا است واقعاً دست به کار امحاء سرمایه‌داری شویم باید تلاش برای این متشکل شدن را مثل آب و غذا و نفس کشیدن جزء اندرونی و پیوسته زندگی روزمره خود کنیم. باید چگونگی رسیدن به این هدف بخشی از فکر روزانه ما شود، باید آنچه را که می‌اندیشیم با سایر کارگران در میان نهیم. برای این کار باید به سراغ همزنجیران خود در کارخانه و خیابان و محله و اتوبوس و هر کجای دیگر برویم. در یک کلام باید سازمانیابی جنبش خود را جزء لاینفک فعالیت روزمره خود سازیم و از دیگران بخواهیم که همین کار را کنند.

۲. همان گونه که به کرات، به مناسبت‌های مختلف و در جاهای گوناگون تأکید کرده ایم هر متشکل شدنی لزوماً متضمن سازمانیابی قدرت ضد سرمایه‌داری طبقه ما نیست. موضوع در غالب موارد و آنچنان که تا امروز معمول بوده است و همچنان مرسوم است کاملاً بالعکس است. تمامی تشکل‌های تا کنونی ما نه فقط در ایران که در سراسر جهان به جای آنکه ظرف قدرت متشکل و متحد ما علیه بردگی مزدی باشند، به جای آنکه توان پیکار ضد سرمایه‌داری ما را وارد میدان سازند، ابزار انحلال، کفن و دفن و مرگ و میر قدرت جنگ ما علیه سرمایه شده اند. گفتیم که مبارزه طبقاتی جنبش یک طبقه علیه مناسبات اقتصادی و اجتماعی مسلط است. مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری نیز مبارزه متشکل تمام یا بیشترین شمار آحاد توده‌های کارگر علیه موجودیت سرمایه است. درست بر همین اساس تشکل ما باید اولاً ظرف حضور آحاد هر چه کثیرتر و عظیم تر توده‌های طبقه ما باشد و ثانیاً به طور واقعی و نه شعارگونه یا لفاظانه سنگر نیرومند جنگ آگاهانه طبقه ما برای نابودی بردگی مزدی را به نمایش بگذارد. تشکل ما باید سنگر جنگ، میدان اعتراض، محیط

آموزش، مکان مشق قدرت و تجلی یکی شدن تمامی سلول‌های طبقه ما در یک اندام سراسری اندیشمند، آگاه، توانا و رزمنده علیه سرمایه‌داری باشد. در این شکل باید آگاه‌ترین کارگران دست در دست ناآگاه‌ترین همزنجیران خود، یک کل واحد طبقاتی نیرومند آگاه سرمایه ستیز را بسازند. یادگیری، انتقال تجربه، چاره‌گری مشترک، تدبیر متحد امور پیکار، ارتقاء شناخت مارکسی همگان، نقد مارکسی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، درک مارکسی و مادی تاریخ، آناتومی روزمره عینیت حاضر سرمایه‌داری با نگاه مارکسی لغو کار مزدی، اعتصاب و اعتراض و آرایش صحنه‌های جنگ روزمره، همه و همه باید جریان خون اندام یکپارچه طبقاتی ما شود. این شکل با این اوصاف فقط و فقط و باز هم فقط شکل شورای سراسری ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر است.

۳. اگر قرار است ضد سرمایه‌داری مبارزه کنیم باید نقشه، برنامه، فراخوان و همه چیز لازم برای نابودی سرمایه‌داری اولاً جریان فکر و مبارزه و فعالیت روزمره ما باشد و ثانیاً همه این‌ها را با قدرت بر سر طبقه سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری فرو کوئیم.. باید صریح و قاطع و عربان اعلام داریم که ضد وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار هستیم و می‌خواهیم راه سرمایه‌شدن حاصل کار خویش را سد سازیم. می‌خواهیم کل برنامه ریزی کار و تولید را در دست گیریم. می‌خواهیم چه تولید شدن و نشدن، انجام گرفتن و نگرفتن هر کاری، چه میزان تولید شدن و چگونگی توزیع و مصرف و همه چیز را خود در دست گیریم، می‌خواهیم تمامی کار و تولید را در راستای پاسخ به نیازهای واقعی تعالی جسمی و فکری انسان‌ها برنامه ریزی کنیم و این برنامه ریزی را جامه عمل پوشانیم. می‌خواهیم وجود سرمایه، طبقات و دولت و هر چه رنگ و بوی طبقاتی دارد را از میان برداریم. می‌خواهیم به جدائی

انسان از کارش خاتمه دهیم. می‌خواهیم وجود هر نیروی بالای سر خویش را ناممکن گردانیم. می‌خواهیم از هر قیدی، منجمله قید کار رها شویم.

اگر بناست مبارزات روز ما به نتایجی منتهی شود، اگر قرار است خواست روز خود را بر سرمایه داران و دولت آنها تحمیل کنیم هیچ چاره‌ای نداریم جز اینکه دست به کار انجام کوشش‌ها، چاره‌اندیشی‌ها و مبارزات بالا گردیم. اگر حتی فقط در این طریق گام برداریم آنگاه در هر گام احساس قدرت خواهیم کرد. دیگر کارگران منفرد، کارگران این و آن کارخانه، این شهر و آن شهر نخواهیم بود. طبقه کارگر خواهیم شد. طبقه کارگر آگاه متشکل خواهیم گردید، طبقه بردگان مزدی متحد سازمان یافته آگاه خواهیم بود. اگر حتی چند قدم در این مسیر پیش تازیم آنگاه سرمایه چاره‌ای سوای قبول خواست‌های ما نخواهد داشت، اگر چنین کنیم آنگاه همه چیز مبارزه ما دگرگون خواهد شد، آنگاه ریشه کل مصیبت‌های موجود را در وجود سرمایه خواهیم دید، برای رفع هر تبعیض، هر بی‌حقوقی، هر ستمکشی، هر سببیت و جنایتی به عنوان یک طبقه، یک جنبش نیرومند ضد سرمایه‌داری وارد میدان جنگ می‌گردیم و بالاخره اگر گام نخست این کار را برداریم راه را تا نابودی کل سرمایه‌داری ادامه خواهیم داد.

